کارگران همه کشورها متحد شوید!

دُنیا

نشریه سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی حزب تودهٔ ایران

بنیادگذار دکتر تقی ارانی

ضمیمه نامه مردم

۱۲

۱۳۵۹

انتشارات حزب تودهٔ ایران

www.iran-archive.com

گُل خُفته

در باغچه نبود
در باغ و دشت نیز نشانش نیافتم .
در دره‌ها دویدم و در کوهپایه‌ها
بر سینه‌های صخره و در سایه‌کمر
بالای چشمه‌سار
بر طرف جویبار
جستم به هر پسیده دمانش نیافتم .

آخر به شکوه نعره برآوردم : ای بهار !
کو آن گلی که خاک تو را آب و رنگ از اوست ؟

بر من وزید خسته نسیمی غریب وار :
کای عاشق پریش !
گُل رفته ، خفته ، هیس !
بیدار باش و عطر نیارنش نگاه دار !

دوشنبه ۲۰ بهمن ۱۳۵۹
سیاوش کسرائی

www.iran-archive.com

کارگران همه کشورها متحد شوید!

دُنیا

نشریهٔ سیاسی و تئوریک کمیسیون مرکزی حزب تودهٔ ایران
بنیادگذار دکتر تقی ارانی

ضمیمهٔ نامهٔ مردم

www.iran-archive.com

بنیادگذار دکتر تقی ارانی

تأسیس ۱۳۱۲
زیر نظر شورای نویسندگان
نشریهٔ ماهانهٔ سیاسی وتئوریک کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران
شمارهٔ ۱۲، اسفندماه ۱۳۵۹، ربیع‌الثانی ۱۴۰۱ سال دوم، دورهٔ چهارم
تهران، خیابان ۱۶ آذر، شمارهٔ ۶۸

بها ۱۷۵ ریال

DONYA
POLITICAL AND THEORETICAL
ORGAN OF THE CENTRAL COMMITTEE
OF THE TUDEH PARTY OF IRAN

March 1981, No. 12 Price:1 Dollar or its equivalent

www.iran-archive.com

فهرست

ایران وجهان درآغاز دههٔ شصت خورشیدی ۷
پیرامون شرایط دهگانهٔ سازمان‌مجاهدین خلق ایران ۱۱
نامه‌هایی به مادر ازجبههٔ جنگ ۲۴
مصدق ۲۷
درس‌های آموزندهٔ تاریخ ۳۲
آیا درخاک خفتن، مردن است؟ (شعر) ۵۵
دربارهٔ دوستان و دشمنان انقلاب ۵۶
شرع اسلام و تعمیق انقلاب ۶۲
جوانی جهان (شعر) ۷۸
هشتم مارس ۸۱
افسانه سرایی نظام محکوم به زوال دربارهٔ "خطرنظامی شوروی" ۸۵
دربارهٔ حد و مرز فلسفه ۱۰۰
از اراضی زیرسد دز چگونه باید بهره‌برداری کرد؟ ۱۱۰
شاعران ۱۴۱
کلاف سردرگم تضادها ۱۴۳
"سقوط شاه" ۱۲۹
دوسیاست متضاد درتولید و ارسال جنگ افزار ۱۴۶
مقولات استه‌تیک و دریافت هنری انسان ازجهان ۱۵۱
رویدادی چشم‌گیر درتئاتر انقلابی ایران ۱۶۶
ایران درسالی که گذشت ۱۷۰
جهان درسالی که گذشت ۱۷۹
فهرست دوساله‌ٔ مندرجات "دنیا" ۱۹۲

به صدق کوش! که‌خورشید زاید ازنفست
که‌از دروغ، سیه روی گشت صبح نخست

حافظ

ایران و جهان در آغاز دههٔ شصت خورشیدی

نوروز سال هزار و سیصد و شصت شمسی را ما درشرایط دشوار جنگ علیه تجاوزگران یعنی، دشواری‌های بغرنج و متناقض دوران انتقال از رژیم استبداد سلطنتی دست‌نشانده به یک نظام مستقل و آزاد، درشرایط ماتم برشهیدان خونین کفن غرب و جنوب، درشرایط نعره‌های تهدید-آمیز امپریالیسم آمریکا برای تجدید توطئه‌هائی بازهم خونین‌تر علیه جمهوری اسلامی آغاز می‌کنیم.

همین چندی پیش رئیس کمیسیون جنگی سنای آمریکا درنزد سلطان قابوس بود و مانور دوماههٔ ارتش آمریکا در عمان درجریان است. "ارتش واکنش سریع" که تعدادش از ۲۰۰ هزار گذشته، پس از استقرار درمصر، اینک شروع کرده است تا در دوگامی کشورما جای‌گزین شود و عمل کند. ناوگان مجهز به سلاح هسته‌ای آن‌سوتر در دروازهٔ خلیج فارس ایستاده است. فرماندهان پنتاگن رسماً درمطبوعات این کشور اعلام داشته‌اند که آنها، به محض دریافت فرمان، آمادهٔ عملند. روزنامهٔ "واشنگتن پست" چندی پیش نوشت ما این ناوگان و سپاه واکنش سریع را تنها بخاطر "شمارهٔ" آنها به آنجا نیاورده‌ایم، بلکه برای آن آورده‌ایم که ثابت کنیم عزم داریم عمل کنیم.

محافل "مهاجرت ارتجاعی" باصطلاح ایرانی نیز به خود وعده می‌دهند که بتوانند رژیم انقلابی کشور را با یاری "دوستان" پنتاگن هرچه زودتر سرنگون کنند و کابوس ۲۸مرداد را بسی وحشیانه‌تر تجدید نمایند. آن‌ها به فعالیت نیروهای ضدانقلابی و ضد رژیم درداخل کشور سخت امید بسته‌اند. این محافل با کشاندن خود به زیرچتر حمایتی بورژوازی لیبرال و برخی رجال سیاسی، این روزها سخت مشغول فعالیتند. پول‌های زیادی ریخته می‌شود، محافل سری فراوانی گرم کارند.

ترکیبی از مسخ تدریجی و درونی انقلاب ایران و یا ایجاد جنگ داخلی و قیام ضدانقلابی داخلی با مساعدت نظامی پنتاگن و بعث عراق، پاکستان، مصر، عربستان سعودی و دیگر دول ارتجاعی منطقه پشتوانهٔ مفروض این نقشه‌ها است. ارتجاع جهانی و ایرانی خواب‌های خونباری دیده است، زیرا گناه انقلاب را به مردم ایران نمی‌بخشند.

درجهان نیز وضع بسیار بغرنج و متناقض حکمرواست.

www.iran-archive.com

چندی پیش اتحادجماهیرشوروی که بزرگ‌ترین قدرت مترقی و انقلابی تاریخ معاصراست، کنگرهٔ بیست و ششم خود را باشکوه بسیار برپاداشت. دراین کنگره برنامه تکامل عمومی جامعه سوسیالیستی شوروی تاسال ۱۹۹۰ تصویب شد. از سال ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۵، یعنی درپنج‌ساله اول، درآمد ملی اتحادشوروی از ۱۸ الی ۲۰ درصد افزایش خواهد یافت. درهمین مدت درآمد افراد شوروی از ۱۶ تا ۱۸ درصد افزایش خواهد پذیرفت و شرایط مسکن پنجاه میلیون تن مردم‌شوروی بهبود خواهد یافت. این رشد موزون و نظرگیر یک اقتصاد عظیم و مقتدردر شرایطی است که سرمایه‌داری جهانی پس از گذراندن یک دوران رونق نسبی وارد دوران دشواری‌های همه‌جانبهٔ سیاسی، اقتصادی و اجتماعی شده است.

اکنون که از این کنگره یادشد، بجاست از سخنان دبیرکل حزب کمونیست اتحادجماهیر شوروی و رئیس جمهوری این کشور، لئونید برژنف یاد کنیم که انقلاب کشورما را "رویدادی بس مهم درحیات بین‌المللی درسال‌های اخیر" و انقلابی "اصولا ضدامپریالیستی" خواند. وی‌گفت "هرچند ارتجاع داخلی‌و خارجی تلاش می‌ورزد تا ماهیت این انقلاب را دگرگون سازد، مردم ایران راه خاص خود رابرای نیل به آزادی و شکوفایی می‌پیمایند" و "ما ازصمیم قلب خواستار موفقیت مردم ایران دراین راه هستیم و آماده‌ایم که مناسبات حسنهٔ خود را با ایران برپایهٔ اصل برابری حقوق و طبعا از راه اقدامات متقابل، گسترش دهیم". جلسه و نمایندگان ۱۲۳ سازمان انقلابی و رهائی بخش از ۱۰۹ کشورجهان این سخنان را با کف‌زدن‌ها استقبال کردند. این سخنان پاسخ دندان شکنی است به همهٔ تئوری‌های امپریالیستی و یا ملهم از محافل امپریالیستی که می‌خواهند انقلاب ما را تاحد "فالانژیسم ملایان واپس‌گرا" تنزل دهند و حتی قیام مسلح علیه آن را توصیه می‌کنند!

درآستانهٔ سال ۶۰ سرمایه‌داری جهانی درگرداب بحران اقتصادی و سردرگمی چاره‌ناپذیری دست و پا می‌زند. نرخ تورم حتی برای ایالات متحدهٔ آمریکا که ثروتمندترین کشور جهانی است به عدد دورقمی رسیده است. تعداد بیکاران رسمی درآمریکا از هفت میلیون متجاوز است و بنا به تشبیه رنالد ریگان، رئیس جمهور نوگزیدهٔ آمریکا، مانند صفی است از اقیانوس اطلس تا اقیانوس آرام! تولید صنعتی و کشاورزی (جز در رشته‌های وابسته به ارتش و تسلیحات) دچار رکود و کم‌باری است. سرمایه‌داری غرب که لاف زنان در دوران پس از جنگ از کشف "اقتصاد بدون بحران"، "اشتغال همگانی"، "جامعهٔ رفاه عمومی"، "رشد مستمر اقتصادی" دم می‌زد، اکنون باید واژه‌ها و اصطلاحات نوی اختراع کند. مانند "تولید صفر"، "تورم رکودآمیز" و غیره. درمجموع کشورهای رشد یافتهٔ سرمایه‌داری، تعدادبیکاران به ۲۰ میلیون رسیده است. کابینهٔ ریگان از "هزینه‌های اجتماعی" مبالغ هنگفتی کاسته است، امری که موجب اعتراض سازمان‌های سیاهان و اتحادیه‌های کارگری شده است. دراین میان تنها سوداگران اسلحه می‌توانند آسوده‌بخوابند، زیرا سود آن‌ها و دیگر رشته‌های بزرگ سرمایه‌داری وابسته به ارتش و نیز رشته‌های نفت و انرژتیک کماکان سیرصعودی خود را ادامه می‌دهد. درباره این نوع مطالب، دیگرلازم نیست مطبوعات مترقی و مخالف سرمایه‌داری سخن گویند. شما آن را از دهن شخص رئیس جمهوری آمریکا و رادیوها و تلویزیون‌های کشورهای اصلی سرمایه‌داری نیز می‌شنوید.

" اکسیر اعظمی" که آقایان و خانم‌های محترم جهان سرمایه‌داری (از ریگان گرفته تا تاچر) برای این بحران مزمن و چاره‌ناپذیر نظام غارتگر خود یافته‌اند، همان نسخه شوم و قدیمی "نظامی‌گری" است که پایه توجیه کننده آن نیز تشنج فزائی بین المللی است. اقدام

علیه تنش زدائی مدت‌ها است که آغاز شده است. نقش‌جرالدفورد متوقف کردن روندمذاکرات مربوط به تشنج فزائی بود. نقش‌کارتر تهیه زمینهٔ بازگشت به "جنگ سرد" و نقش ریگان‌تجدید "جنگ سرد" و دردرجهٔ اول برای افزایش سریع بودجه‌های نظامی ایالات متحده‌وهمه‌کشورهای عضو ناتو است. امپریالیسم که پویه تاریخ را به سود خویش نمی‌بیند و مایل است ستم و غارتگری خود را درجهان ابدی کند، یک باردیگر امید خویش را به "جنگ سرد" و حتی برپا داشتن جنگ سوم هسته‌ای جهانی بسته است.

رهبران پکن نیز با حساب‌های موذیانه خویش بدان‌ها پیوسته‌اند و اکنون با وقاحت و بی‌رودربایستی نقش دستیار ایالات متحده، این ژاندارم بین‌المللی را ایفاء می‌کنند و در آسیای جنوب شرقی و علیه جمهوری قهرمان ویتنام به تجاوزگری پلید و خشنی پرداخته‌اند.

برای تشدید محیط تشنج بین المللی، رنالد ریگان واژهٔ "تروریسم بین‌المللی" را اختراع کرده است. مخترعان و آغازگران وحشتناک‌ترین تروریسم درجهان علیه خلق‌ها، مردم‌کشان بی‌وجدان و دزدان سابقه‌دار طلا ونفت، پنبه و قهوه، اکنون مخالف تروریسم شده‌اند! این یک اصطلاح قدیمی در دستگاه "سیا" است که شاه معدوم نیز آن را بارها به‌کار می‌برده است. مثلا انقلاب‌مردم ایران و مبارزات مردم فلسطین و یا تلاش‌های خلق‌های السالوادور و نامیبیا نمونه‌های تروریسم بین‌المللی است!! این کهنه راهزنان خون آشام که حداقل سه قرن است، آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین را می‌چاپند و زیرچکمه قساوت خود خون‌آلود می‌سازند، چنان بی‌شرمند که پایداری در قبال تبه‌کاری‌های خویش را "تروریسم" و این خلق‌ها را بربر و لایق بردگی می‌نامند.

برای ایجاد محیط تشنج و توجیه نظامی‌گری، افغانستان و رویدادهای ضدسوسیالیستی درلهستان بهانه قرارگرفته است. ولی این‌ها جعلیات و دروغ است و نظیر این بهانه‌جوئی‌ها خیلی پیش هم شروع شده بود: زمانی از تمرکز ادعائی نیروی بزرگ شوروی درکوبا، از وجود پایگاه‌های شوروی درسومالی، از رفتن سپاهیان کوبا به آنگولا و شرکت آن‌ها درجنگ اریتره دم‌می‌زدند و این جعلیات را "خطرهای بزرگ" می‌نامیدند. بعدها دلستان افغانستان را علم ساختند و یا دربارهٔ گروگان‌های جاسوسخانه تهران جنجال و هیاهوی گوشخراش بپا نمودند. همه این بهانه جوئی‌ها و هیاهوها برای آن است که نه‌تنها تولید بمب نوترونی و زیردریائی "اوهایو" واستقرارموشک‌های پرشینگ در اروپای غربی موجه گردد، بلکه یک برنامه تسلیحاتی عظیم اسلحه فضائی و هسته‌ای و شعاعی و زیردریائی اجرا شود که حد نصاب تمام تدارکات گذشته را خواهد شکست.

چنین است طلیعهٔ ناخوشایند سال‌های شصت.

هرگز درتاریخ سپیدموی انسانی چنین دوران به هم بستگی حوادث جهانی و محلی نبود که یک رویداد، مثلا در کشور دوردست السالوادور، درهمهٔ جهان کسانی را غمگین و کسانی را شاد می‌کند. دوران شگرف چرخش جهان و لذا دوران شگرف تنش تاریخ است و تاحل شدن مسائلی که دربرابربشریت مطرح است و امپریالیسم سدی در راه حل آن‌ها است این تنش روزافزون است. این مسائل عبارت است از صلح پایدار، برابری‌خلق‌ها، برابری افراد یک جامعه، هم‌ازجهت سیاسی و هم ازجهت اقتصادی، ارتقاء سطح رفاه و فرهنگ عمومی.

بشریت زیستن به شیوهٔ کهن را برنمی‌تابد و لذا وارد یک روند عظیم انقلابی است.

ما انقلابیون ایران با تمام توان خود، ضد بهره‌کشی امپریالیستی و توطئه‌های عمال

www.iran-archive.com

ایرانیش مبارزه می‌کنیم ، با آن‌که واقع‌گرا و هشیار و گوش بزنگیم و به دشمن ددمنش امپریالیستی کم بها نمی‌دهیم و از پندار باطل و خواست اندیشی برحذریم ، نومید و دل افسرده نیستیم و بابدبینی به آیندهٔ انقلاب نمی‌نگریم ، درافق‌های دور و دورتر تابش‌های دل‌انگیز بازهم بیشتری را می‌بینیم ، زیرا ما به نیرومندی انسان باورداریم و به خرد و عدالت و عاطفهٔ او و پیروزی نهائی این مبادی نورانی و یزدانی برمبادی ظلمانی و اهریمنی غارتگری ستم و فساد معتقدیم و برآنیم که قدرت معجزنمون خلق‌ها از هر "سیاست" و "تکنیک" و "سلاح مدرن" مقتدرتراست . سرمایه‌داری جهانی ابتکارتاریخی را ازدست داده است .

جهان و ایران آینده به دست‌های پینه بستهٔ زحمتکشان و مغزها و دل‌های بیدار روشنفکران خلقی مردم ما و مردم جهان تعلق دارد و نه به مولتی میلیاردرها و مرتجعینی مانند ریگان‌ها و اشرف‌ها و اویسی‌ها . ما نیک می‌دانیم که جادهٔ حقیقت و عدالت خارآگین است و راه حل آسان وجود ندارد ، ولی درست از همین جاده می‌توان و باید به ستیغ‌های تابناک و فرح بخش جهان بهتر فردا صعود کرد و بشریت مدت‌ها است که دراین زمینه عزم خود راجزم ساخته و روی به راه نهاده است . به سخن زیبا و ژرف مولوی :

پس مسافر آن بود ای حق پرست
که مسیر و رُوش در مستقبل‌است

تهران ، ۷ اسفند ۱۳۵۹ ا. ط.

برای مبارزه با امپریالیسم آمریکا دشمن اصلی مردم ایران متحد شویم!

پیرامون شرایط دهگانهٔ سازمان مجاهدین خلق ایران

درجلسهٔ پرسش و پاسخ روز ۱۳۵۹/۱۲/۱ ، پرسش‌های متعددی دربارهٔ مصاحبهٔ اخیر آقای مسعودرجوی با روزنامهٔ "مجاهد" به عمل آمد ، که رفیق نورالدین کیانوری ، دبیراول کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران به آن‌ها پاسخ گفتند . ما متن این پاسخ را به اطلاع خوانندگان عزیز می‌رسانیم . با این توضیح که تمام عنوان‌ها ازجانب مجله است .

آقای رجوی دربارهٔ باصطلاح "جواب" خود به هیچ یک از سئوالاتی که ما در "گفتگوئی با سازمان مجاهدین خلق ایران" مطرح کردیم ، جواب نداده است . مقایسهٔ میان سند نامبرده و مصاحبه آقای مسعود رجوی بیان‌گر دوشیوهٔ برخورد کاملا متفاوت به مسائل است .

مجاهدین، متحدین بالقوهٔ جبههٔ متحد خلق

ما بارها اعلام کرده‌ایم و هنوز هم معتقد هستیم که اکثریت مطلق مجاهدین خلق وشاید هم همهٔ آن‌ها بالقوه درجبههٔ متحد خلق قراردارند . من اینجا می‌گویم "شاید" ، چون در نامه‌های فراوانی سئوال می‌شود : آیا درسازمان مجاهدین خلق عناصری هم رخنه نکرده‌اند ، که دیگر با خلق هیچ گونه پیوندی ندارند ؟

درجواب به این سئوال ، ما تاوقتی که دلیلی برای چنین ادعایی نداشته باشیم ، آن را تائید نمی‌کنیم . همان‌طور که تا به حال چندین بار گفته‌ام ، ممکن است که سازمانی با ماهیت و سابقهٔ ضدامپریالیستی ، دمکراتیک و خلقی ، درمرحله‌ای بغرنج از فعالیت خود ، دچاراشتباه بزرگی در ارزیابی بشود ، روی این ارزیابی اصرار فراوان کند و به این ترتیب زیان‌های دردناکی را هم به جنبش وارد آورد ، بدون این که قصد دوری جستن آگاهانه از جنبش و خیانت به آن را داشته باشد .

برای نمونه ، می‌توان مثال خود حزب ما را آورد که درسال‌های ۳۰ـ ۱۳۲۹ و نزدیکی‌های

www.iran-archive.com

۱۳۳۱ موضع‌گیری‌های نادرستی دربرابر مصدق و جنبش او داشت. اما آنچه مسلم است حتی آن‌هایی که درآن موقع درکادر رهبری حزب تودهٔ ایران بودند و برخی‌شان حتی بعدهاخیانت هم کردند و به دشمن روی بردند، درآن موقع قصد خیانت نداشتند و با اعتقاد کامل به نظریه اجتماعی آن زمان خود عمل می‌کردند. البته اشتباه ما اشتباه سبکی هم نبود.

درمورد سازمان مجاهدین خلق و برخی گروه‌های دیگر، ازجمله "چریک‌های اقلیت"، "راه کارگر" و غیره هم ما کماکان معتقدیم، تا هنگامی که عکس‌آن ثابت نشود، رهبری و اعضای آن‌ها بالقوه درجبههٔ متحدخلق، جبههٔ ضدامپریالیستی و دمکراتیک، قراردارند. ازطرف‌دیگر این گروه‌ها به علت فوق‌العاده بغرنج بودن اوضاع سیاسی ایران و ناپختگی، بی تجربگی و خود محوربینی دچار اشتباه می‌شوند. ما، درعین این که باچنین اشتباهاتی سرتعارف نداریم، هیچ‌گاه آن‌ها را به معنای پشت کردن عامدانه به جنبش تلقی نکرده و نمی‌کنیم.

آنچه که برای ما شگفت‌آور است این است که چطور درعرض یک هفته روزنامهٔ "مجاهد" وابسته به نیروهای مردمی ایران و رادیو "بی.بی.سی" ضدجنبش ضدامپریالیستی وخلقی ایران، هردو به تبرئهٔ عبدالرحمان قاسلو و دارودستهٔاش از وابستگی به رژیم صدام‌حسین دست می‌زنند.

تازه "بی.بی.سی" در برنامه‌ای که به این مناسبت پخش کرد به نقل از قاسلو ادعا کرد که وی روابطش را با رژیم نامبرده قطع کرده است. یعنی رابطه‌ای بوده است، که با توجه به سندی که ما دراین باره منتشر کردیم، انکار آن خیلی هم مسخره می‌بود. اما دوستان "مجاهد" این راهم دیگر نگفتند و معتقدند که دارودستهٔ قاسلو نیرویی است انقلابی و در جهت انقلاب ایران عمل می‌کند.

حزب ما هنگامی که به اشتباهات جدی خود درسال‌های ۳۰- ۱۳۲۹ پی برد، به طرزی جدی هم به تصحیح آن‌ها پرداخت، تا جائی که "شاهد"، ارگان ضدانقلاب درآن دوران سرو صدایش بلند شده بود که: هیهات! توده‌ای‌ها با تمام نیرو ازدولت مصدق پشتیبانی می‌کنند.

تعجب است که‌آقای مسعود رجوی همان چیزهایی را دربارهٔ حزب تودهٔ ایران درزمان مصدق تکرارمی‌کنند که هزاران بار ازطرف دشمنان صددرصد انقلاب مطرح و نشخوارشده است. ما تعجب می‌کنیم که این"تاریخ شناسان" همه تلاش و کوششی را که حزب‌تودهٔ ایران درسال ۱۳۳۲، یعنی دربحرانی‌ترین وسرنوشت‌سازترین دوران مبارزه برای ملی کردن نفت، برای پشتیبانی از دولت دکترمصدق و حفظ آن به عمل می‌آورد، نمی‌بینند. درحالی که کافی است نظری به تاریخ آن دوران افکند.

درمیدان سیاست هستند بزرگانی، که چنان به خود اعتماد پیدا می‌کنند، که حاضر نیستند از آنچه که به مغزشان فرورفته است، حتی اگرهم معیوب باشد، صرف‌نظر کنند.

اگر آقای مسعود رجوی وقت و علاقه داشت، می‌توانست لااقل نظری به انتشارات ما در یک سال اخیر، ازجمله کتاب‌های *تجربهٔ ۲۸ مرداد*، *ما* و *دکترمصدق* و غیره، بیاندازد. در آن صورت، وی پاسخ به بخش عمدهٔ سئوالاتی را که در "شرایط" ده‌گانهٔ خود برای شروع مذاکره با حزب تودهٔ ایران آورده است، درآن‌ها می‌یافت. اما ظاهرا آقای رجوی برای چنین مطالعه‌ای سیازی احساس نمی‌کند و این نقصی است برای یک مبارز سیاسی، بخصوص درشرایط فوق‌العاده بغرنج تاریخ، سیاست و وضع فعلی ایران.

درچنین برخوردی بی‌تجربگی، ناپختگی و اعتقاد بیش از اندازه به خود نهفته است. امیدواریم توضیحاتی که ما اکنون درپیوند با سئوالات مطرح شده می‌دهیم، رهنمودی باشد

برای مطالعهٔ بیشترمجاهدین دراین زمینه.

تضاد اصلی جهان معاصر

"مجاهد" می‌نویسد که حزب تودهٔ ایران، بخلاف سازمان مجاهدین خلق معتقدنیست که تضاد اصلی دنیای کنونی تضاد میان امپریالیسم جهانخوار آمریکا و خلق‌های زیرسلطه است. چنین ادعایی اگرحمل برغرض نباشد، دلیل بی‌اطلاعی است. حقیقت آن است که دراین‌جا هیچ گونه اختلاف اصولی نیست. البته این فرمول‌بندی دقیق و کافی نیست.

حزب تودهٔ ایران به گواه همهٔ نشریات خود تضاد اصلی دوران مارا تضاد میان کار و سرمایه می‌داند، که درشکل سیاسی خود به مثابهٔ تضاد میان جبههٔ امپریالیستی و جبههٔ ضدامپریالیستی تجلی می‌یابد. جبههٔ ضدامپریالیستی ازسه عنصر تفکیک‌ناپذیر جامعهٔ کشورهای سوسیالیستی، جنبش کارگری انقلابی کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری و جنبش رهائی بخش کشورهای رشدیابنده ("جهان‌سوم") تشکیل می‌شود.

ما از این لحاظ روی تدقیق این تضاد اصراردایم، زیرا زمانی چینی‌ها برای صاف‌کردن جادهٔ همکاری خیانت‌آمیز خود با امپریالیسم تز کذایی تضاد میان کشورهای صنعتی‌وغیرصنعتی، تضاد "شمال" و "جنوب" را مطرح کردند. این چاهی بود که چینی‌ها برای بخش قابل ملاحظه‌ای ازنیروهای جنبش آزادی بخش ملی کندند. عده‌ای هم به طورموقت دراین چاه افتادند. ولی اکثرآن‌ها از آن بیرون آمدند. امروزه تنها عناصرقلیلی دراین چاه باقی مانده‌اند؛ مثل سازمان "میر" درشیلی و یا هفت هشت گروهک کج و کولهٔ مائوئیستی درایران. این‌ها هم برخی رو به اضمحلال گذاشته‌اند. همین چند هفته پیش یکی از این گروهک‌ها خود را منحل کرد.

به هرحال بدنبود اگر سازمان مجاهدین خلق نظرخود را دربارهٔ این تضاد قدری دقیق‌تر بیان می‌کرد.

راه رشد غیرسرمایه‌داری و آیندهٔ آن

مطالبی که دربارهٔ راه رشد غیرسرمایه‌داری بیان شده است نشانهٔ بی‌اطلاعی درسطح پایین ترازحد متوسط است. راه رشد غیرسرمایه‌داری به علت این که اینجا و آنجا با ناکامی روبروشده است، به عنوان راه رشد سرمایه‌داری معرفی می‌شود. دوستانی که چنین ادعایی می‌کنند، لااقل این را باید ازمطالعهٔ تاریخ جهان بهره گرفته باشند که حتی انقلاب‌های سوسیالیستی هم، که همهٔ مناسبات سرمایه‌داری را ریشه کن می‌کند، ممکن است با شکست روبرو شود. علت ممکن است توطئه‌های داخلی، تجاوز خارجی و یاحتی اشتباهات بزرگ باشد. سوسیالیسم-آزمایشی است تاریخی، که شکست آن را دراینجا و آنجامعتقدان به سوسیالیسم هیچ گاه نفی نکرده‌اند. این آزمایش مانند آن نیست که آدم دراتومبیل کرایسلر نشسته باشد و درجادهٔ آسفالته‌ای، که درآن هیچ کس دیگرنیست، دائم به جلوبراند. نه، این نبردی است بغرنج با هزاران سال جامعهٔ طبقاتی و همهٔ پیامدهای عمیق آن. اما آیا

www.iran-archive.com

شکست سوسیالیسم دراینجا ویا آنجا به معنای نادرستی این سمت‌گیری است؟

درمورد جنبش‌های رهائی بخش ملی هم همین طوراست. این جنبش‌ها بیش از پنجاه سال است که درجهان پدید آمده‌اند و خیلی از آن‌ها هم با شکست‌هایی روبرو شده‌اند. در حالی که هدف‌گیری‌های اساسی آن‌ها امروزهم به قوت خود باقی است. تنها با تکامل‌جامعهٔ بشری، شرایط جدیدی برای رشد آن‌ها پیداشده است. این جنبش‌ها ویژگی‌های جدیدی یافته‌اند و افق‌های جدیدی دربرابرشان بازشده است.

همدستی با ضدانقلاب به چه معناست؟

اینجا ادعا می‌شود که گویا ما مجاهدین را به همدستی با ضدانقلاب و امپریالیسم متهم کرده‌ایم. این دیگر افترا و دروغ محض است. ما متاسفیم از این که به آقای مسعود رجوی این یادآوری را باید بکنیم، که ما درهیچ یک از اسناد حزب تودهٔ ایران مجاهدین رابه‌همدستی با ارتجاع و امپریالیسم متهم نکرده‌ایم. همدستی دراین زمینه‌یعنی همکاری آگاهانه، یعنی خیانت. این غیراز این است که کسی درچاله اشتباه بیفتد.

آنچه که ما دربحث‌های خود با مجاهدین خلق گفته‌ایم، آن است که مجاهدین به علت بی‌تجربگی و عدم تامل دربارهٔ واقعیت‌های جامعه ما، ارزیابی نادرستی از انقلاب و نیروهای انقلابی دارند و از این رو درعمل آب به آسیاب دشمن می‌ریزند.

قضاوت ما دربارهٔ سیاست و موضع‌گیری غلط حزب درسال‌های ۳۰ـ ۲۹ دربرابر مصدق هم چیزی غیراز این نیست. تضعیف مصدق عملا برای جنبش زیان‌بخش بوده است.

حالا هم اگرفعالیتی به زیان انقلاب باشد، حتما هم به سود ضدانقلاب است. بنابراین باید میان هم‌دستی بادشمن و عمل به سود او فرق گذاشت. کاری که ما همیشه کرده‌ایم. برخورد ما هیچ وقت این‌قدر سطحی و از روی عصبانیت نیست، که هرکس ازما انتقاد کرد ویا مخالف سیاست مابود، بر او مارک خیانت بزنیم.

همین الان با این که ده‌ها و ده‌ها نامه برای ما می‌رسد که‌چرا اعلام نمی‌کنیم آقای‌بنی‌صدر جزو لیبرال‌هاست، ما ازچنین کاری استنکاف می‌کنیم. چون ما برای لیبرال‌ها پایه، نظرگاه و موضع‌گیری طبقاتی خاصی قائل هستیم و هرکس بگوید "آقا، بنده می‌خواهم همه‌چیز "آزاد" باشد"، که الزاما لیبرال نیست. این فقط تعریفی سطحی از لیبرالیسم است. لیبرال‌ها طرفدار جدی نگهداری نظام سرمایه‌داری درتمام ابعاد آن‌هستند.

خود این لیبرال‌ها با نیروهایی مختلف همکاری دارند: از یک طرف با نیروهایی، که جدا مخالف سرمایه‌داری هستند، ولی به علت ارزیابی‌های نادرستی، که‌دارند، با لیبرال‌ها هم‌صدا شده‌اند. ازطرف دیگر، با نیروهایی، که نه تنها طرفدارجدی نظام سرمایه‌داری، بلکه همچنین خواهان بازگشت ضدانقلاب هستند.

به روزنامهٔ "میزان" نگاه کنید. انگار نه انگار که درایران ضدانقلابی وجود دارد! یا این که امپریالیسم آمریکا علیه ایران توطئه می‌کند! خوب، این چیزی جز همکاری با امپریالیسم و ضدانقلاب نیست. ولی ما هیچ وقت نگفته‌ایم که لیبرال‌ها کاملا تبدیل به ضدانقلاب شده‌اند. این درست نیست که همهٔ کسانی را، که دربخش معینی با یکدیگر همکاری دارند، دریک دیگ ریخت و برآن برچسب زد.

اگر روزنامه‌های این هفته را خوانده باشید، دیده‌اید که همه کم و بیش کنسرت فحاشی را علیه حزب تودهٔ ایران آغاز کرده‌اند. علت این فحاشی را ما می‌دانیم و خوشحالیم که به مسئله‌ای اساسی تبدیل شده‌ایم. اما ما هرگز این طیف وسیع را تنها به خاطر این که به ما فحش می‌دهند، ضدانقلاب نخوانده‌ایم. درحالی که مجاهدین این کار را کرده‌اند. آن‌ها حزب تودهٔ ایران، فدایی‌های خلق (اکثریت)، جنبش مسلمانان مبارز، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، حزب جمهوری اسلامی، قشری‌های افراطی راست و چماقداران وغیره را دریک دیگ می‌ریزند و اسم آن را می‌گذارند "جبههٔ متحد ارتجاع"! به نظر ما، این خیلی ارزان و سبک است.

این تناقض‌گویی است!

در اظهارات آقای رجوی تناقضات زیادی هم به چشم می‌خورد. مثلا از یک‌طرف ادعا می‌شود که گویا حزب تودهٔ ایران برای آن که سهمی درحاکمیت پیدا بکند به فرصت طلبی و تملق افتاده است. ازطرف دیگر گفته می‌شود که حزب تودهٔ ایران به حکومت مسلمانان ارتجاعی علاقمند است، تا با بدنام‌شدن آن‌ها بتواند برای خود محبوبیت کسب کند. در این‌جا باید پرسید چطور است که ما ازهمین حال هم درتحکیم حاکمیت کنونی می‌کوشیم و هم در راه براندازی و جایگزینی آن؟

علت چنین ضد ونقیض گوئی تنها برخورد سطحی با مسائل، تهمت زنی و طفره رفتن از سئوالات روشنی است، که حزب تودهٔ ایران مطرح کرده است.

آقای مسعود رجوی می‌گوید که حرف‌های خود را از روی دشمنی با حزب تودهٔ ایران نزده است و دشمن مجاهدین دراین مرحلهٔ تاریخی اساسا امپریالیست‌ها و ایادی رنگارنگ آن‌ها هستند، که راه را برای آن‌ها هموار می‌سازند. ما از این گفته خوشحالیم و امیدواریم که کردار مجاهدین نیز منطبق با گفتارشان باشد. تنها یک سئوال دراینجا پیش می‌آید و آن این که این ایادی رنگارنگ مشخصا چه کسانی هستند و چگونه راه را برای بازگشت امپریالیست‌ها هموار می‌کنند؟ آیا بهتر نبود به‌جای حمله به حزب تودهٔ ایران درهشت صفحهٔ "مجاهد" این عناصر و عملکردشان معرفی می‌شدند؟

راه مشخص و سازنده به‌جای کلی‌بافی

مجاهدین ادعا می‌کنند که اختلاف نظر آن‌ها باحزب تودهٔ ایران به خاطر سیاست "رفرمیستی و اپورتونیستی" حزب ماست، که ریشه آن سطحی اندیشی، ناپیگیری وعوامفریبی است و ریشه‌کنی امپریالیست‌ها و استثمارگران داخلی رابه تاخیر می‌اندازد. ولی مجاهدین در اثبات این ادعای بزرگ هیچ گونه کوششی به عمل نمی‌آورند. اما مهم‌تر این است که خود مجاهدین از کلی‌بافی دربارهٔ "ریشه‌کنی امپریالیست‌ها و استثمارگران" داخلی پافراترنمی‌نهند چنین کلی بافی‌هایی از همه کس برمی‌آید. برای نمونه، به کشورهای سرمایه‌داری دارای نظام دمکراسی بورژوایی نگاه کنید. همیشه حزب بورژوایی اقلیت ادعا دارد که دولت، یعنی‌نماینده

www.iran-archive.com

حزب بورژوایی اکثریت، همه کارش افتضاح است و چنان که خود زمام امور را به دست بگیرد، همه چیز را بهتر انجام می‌دهد. برای مثالی کافی است که به تبلیغات انتخاباتی اخیر بین کارتر و ریگان نگاه کنیم. درحالی‌که می‌دانیم هردوحزب جمهوری خواهان و دمکرات‌ها و هر دو نامزد، یعنی ریگان و کارتر چیزی جز نمایندگان انحصارات حاکم نیستند.

برای این که از این‌گونه تبلیغات تهی بری باشیم باید کلی بافی را کنار بگذاریم‌ومشخص و سازنده عمل کنیم.

حزب تودهٔ ایران ازهمهٔ اقدامات ضدامپریالیستی‌وخلقی حاکمیت کنونی پشتیبانی‌اصولی می‌کند و درهرمورد خاص نیزپیشنهادهای انتقادی و سازندهٔ خود را ارائه می‌دارد. حالا این، چه ملی کردن تجارت خارجی باشد، چه پاک‌سازی در ادارات و ارتش، چه دربارهٔ جهاد سازندگی و غیره. این پیشنهادهای ماهم درچارچوب انقلاب سوسیالیستی، که البته آرزوی نهایی ماست، مطرح نمی‌شود، بلکه درچارچوب‌همین انقلاب و قانون اساسی کنونی مطرح می‌شود.

به نظرما مجاهدین هم باید به جای کلی‌گویی‌ها به طورمشخص اعلام دارند با کلان سرمایه‌داری و بزرگ‌مالکی چه بایدکرد؟ صنعت را چگونه باید توسعه داد؟ پیشرفت اجتماعی یعنی‌چه؟ با مسائل فرهنگی و مبارزه با بیسوادی چگونه باید برخورد کرد؟ برای رفع گرانی چه برنامه‌ای می‌شود ارائه داد؟ خودگردانی خلق‌های غیرفارس چگونه باید تامین گردد؟ و غیره. بنابراین نمی‌شود گفت: بگذارید قدرت دست ما بیفتد، بعد همه‌چیز را حل خواهیم کرد. بلکه باید گام به گام حاکمیت کنونی را درخط‌ضدامپریالیستی و خلقی آن به طورمشخص وسازنده راهنمایی و یاری کرد (البته منظور از گام به گام "بازگشت‌گام به گام" دولت لیبرال به سوی امپریالیسم نیست).

شرایط دهگانه

آقای مسعود رجوی درآخرصحبت خود ده شرط قائل شده است، که درصورت تامین آن‌ها ازطرف ما رهبری سازمان مجاهدین خلق لطف و مرحمت خواهد کرد و باما وارد بحث خواهد شد. نخست باید گفت که چنانچه رهبران مجاهدین حتی نگاهی سطحی به نشریات ما درهمین یک‌سال اخیر می‌انداختند، می‌دیدند که به سئوالات آن‌ها چندین بارجواب داده شده است. اما مبنا را می‌گیریم که طرح این سئوالات شوخی بی‌مزه‌ای نیست، بلکه هدفی جدی را درپی دارد. از آنجا که ما خود جدی فکر می‌کنیم، دیگر نیروهای سیاسی، بویژه نیروهایی که بالقوه می‌توانند درجبههٔ متحد خلق قرارداشته باشند، را هم جدی تلقی می‌کنیم، از این جهت به بررسی این شرایط و سئوالات مطرح شده درآن‌ها می‌پردازیم.

۱. دربارهٔ چندموضع‌گیری

آقای رجوی از ما می‌خواهد که عین تحلیل‌ها و موضع‌گیری‌های پیشین خود را دربارهٔ مصدق، فاطمی و امام خمینی و پیرامون مبارزهٔ مسلحانه با رژیم شاه چاپ کنیم.

آنچه مربوط به موضع‌گیری‌های ما درقبال مصدق و فاطمی است، ماهمین چندی پیش

درکتاب تجربهٔ ۲۸ مرداد به تفصیل دراین باره صحبت کردیم. دراین کتاب به صراحت نوشتیم که اشتباهات ما درموضع‌گیری نسبت به مصدق چه بوده است، چه ریشه‌هایی داشته است، چه وقت وچگونه آن‌ها را اصلاح کردیم. آدم باید دردنیای دیگری زندگی کند، که چنین سئوالاتی را مطرح کند.

دربارهٔ امام‌خمینی هم درسالگرد ۱۵ خرداد ۱۳۵۸، اسناد بسیا رجالبی مبنی برموضع‌گیری‌های پیشین حزب دربارهٔ این رویداد تاریخی منتشر کردیم. متاسفیم که آقای رجوی چنین حقایق تاریخی رانادیده می‌گیرد و عین لاطائلات "میزان" و امثالهم را دراین باره تکرار می‌کند.

دربارهٔ مخالفت ما با "مبارزهٔ مسلحانه" علیه رژیم شاه، چنان‌که همیشه اعلام‌کرده‌ایم‌و آقای رجوی هم خوب می‌داند، ما آن "مبارزه" را به شکلی که انجام‌می‌گرفت، مبارزهٔ مسلحانه نمی‌دانستیم، بلکه مبارزه‌ای بود تروریستی.. مادرهمان موقع خاطرنشان ساختیم که چنین مبارزه‌ای را زیان‌بخش می‌دانیم. با آن که درعین‌حال برای کسانی که درآن مبارزه شرکت می‌کردند، ارج فوق‌العاده انقلابی قایل بودیم. هیچ دلیلی نیست که انقلابی خیلی ارجمند در ارزیابی و درعمل اشتباه نکند. مثلا ما باوجود آن‌که چه‌گوارا را انقلابی بزرگ می‌دانیم، مرحلهٔ آخرفعالیت او را دوراز اشتباه نمی‌بینیم- چیزی که نه‌تنها به قیمت جان او تمام شد، بلکه به جنبش انقلابی نیز زیان وارد آورد.

ما حاضریم نشریات بیشتری رادربارهٔ نظرخود دربارهٔ باصطلاح "مبارزهٔ مسلحانه" علیه رژیم شاه دراختیار مجاهدین بگذاریم.

۲. حزب‌تودهٔ ایران‌پشتیبان بی‌گیرخط امام

بعد، از ما خواسته شده است که با امضا تعهد کنیم که بعداز امام‌هم به خط امام وفادار خواهیم ماند! آقای رجوی! این دیگر خیلی بچه‌گانه و مسخره است و ما واقعا انتظار چنین حرفی را ازشما نداشتیم.

ما از آغاز پشتیبانی خود را از خط امام اعلام کردیم. حتی قبل ازپیروزی، درنخستین نامهٔ خود به امام‌خمینی، که متن آن هنوز منتشرنشده است، ما ارزیابی خود را ازخط امام خمینی‌بیان داشتیم. دراین نامه گفتیم که با آن که طرفدارسوسیالیسم علمی هستیم، درزمینهٔ سیاسی- اجتماعی عناصرمشترک بنیادی را میان برنامهٔ خود و خط امام می‌بینیم. با صراحت گفتیم که این عنصرمشترک عبارت است از:

۱- مبارزهٔ پیگیر، قاطع و آشتی ناپذیر با سلطهٔ امپریالیسم درزمینه‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی؛

۲- مبارزه با استبداد سلطنتی، که دو هزارو پانصدسال سبب بدبختی مردم مابود؛

۳- دفاع از محرومان و مستضعفین جامعه، یعنی از زحمتکشان شهر و روستا و پیشه‌وران زحمتکش از راه تحدید غارت بزرگ‌مالکان و کلان سرمایه‌داران؛

۴- تامین آزادی برای خلق: آزادی بیان، آزادی اجتماعات و غیره (به گفتهٔ امام این آزادی، دگراندیشان، ازجمله کمونیست‌ها، را هم شامل می‌شود)؛

۵- اتحاد همهٔ نیروها برای رسیدن به هدف‌های چهارگانهٔ بالا- چیزی که امام هم پیوسته آن را تاکید کرده است.

www.iran-archive.com

این است آنچه که خط امام را باهدف‌های درازمدت حزب ما منطبق می‌کند. ما دراین‌باره بارها درمطبوعات خود سخن گفته‌ایم و چه بسیار اسناد و مقالاتی که امضاء شخص من زیر آن‌ها هست. بنابراین تقاضای آقای رجوی بیشترجنبهٔ شوخی دارد!

۳. گرایش‌ها عمده‌اند یا اشخاص؟

سومین شرط آقای رجوی آن است که حزب تودهٔ ایران به صراحت نارسایی‌ها و نواقصی را که پیوسته و "دربسته" از آن دم می‌زند، تشریح و مسئولان واقعی آن‌ها را درعالی‌ترین سطوح با اسم معرفی کند.

ما درمقالات و گفته‌های مختلف دربارهٔ این نارسایی‌ها و نواقص به تفصیل صحبت کرده‌ایم.

اما دراین گفته آقای رجوی معلوم می‌شود که وی آشنایی جدی با روش حزب تودهٔ ایران ندارد. همان‌طور که بارها گفته‌ایم برخورد ما با گرایش‌ها و روش‌های سیاسی از یک‌سو و افراد وشخصیت‌ها، ازسوی دیگرفرق دارد. دربارهٔ افراد و شخصیت‌ها معمولا تا هنگامی‌که مدارک دقیقی دردست نداشته باشیم، اظهارنظرنمی‌کنیم. درمیان همین دوستان لیبرال مجاهدین خلق امثال امیرانتظام‌ها هستند، که بدون هیچ تردیدی، به امپریالیسم وابسته‌اند. البته این اعتقاد مدرکی نیست، بلکه سیاسی است. عملکرد آن‌ها نشان می‌دهد که آگاهانه مجری سیاست امپریالیسم هستند.

علاوه براین، ما ازیک جهت دیگرهم درارزیابی اشخاص محتاط هستیم. چون ما افراد را قابل تغییرمی‌دانیم: همین نمونهٔ آقای دکترفاطمی، که آقای رجوی از او نام برده‌اند، این احتیاط را توجیه می‌کند.

آقای دکترفاطمی زمانی نه تنها هیچ سابقهٔ مبارزهٔ درخشانی نداشت، بلکه خود جزو گردانندگان گروه سیدضیاءالدین، یعنی عامل مستقیم انگلستان، بود. این که آیا همکاری دکترفاطمی باسیدضیاءالدین از روی اشتباه بود یا عامدانه، ما نمی‌دانیم.

از این گذشته، دکترفاطمی یکی از اعضای گروه اولی بود که بقایی و مکی هم‌درآن بودند و این گروه با سفارت آمریکا تماس داشت. دکترفاطمی دراولین جلسات با ماموران سفارت آمریکا شرکت داشت. بنابراین، همهٔ شواهد قضاوت ما را دربارهٔ دکترفاطمی، به عنوان یک عامل امپریالیسم، تائید می‌کرد. اما زندگی‌نشان داد که فاطمی تغییراساسی کرد و سرانجام به عنوان یک قهرمان مبارزه با امپریالیسم کشته شد.

بنابراین، جز درموارد استثنایی، که هویت و تغییرناپذیری افراد مسجل است، ما از اظهارنظر دربارهٔ افراد خودداری می‌کنیم. البته همان‌طور که آقای رجوی درمورد نزیه هم متذکرشده است، برخی اوقات درچاله می‌افتیم. هیچ بعید نیست که درآینده هم دچار چنین اشتباهاتی بشویم و مثلا این ارزیابی ما، که سازمان مجاهدین خلق، بالقوه درجبههٔ متحد خلق قرارخواهد گرفت، متاسفانه غلط از آب دربیاید.

بدین ترتیب، این ایراد که فلان وقت دربارهٔ فلان شخص چنان گفتید از سطح مکالمهٔ جدی سیاسی پائین‌تر است.

اما دربارهٔ نواقص موجود و ریشه‌های آن، ما بارها با صراحت گفته‌ایم و می‌گوئیم که، به نظرما، انحصارطلبی و قشری‌گری نیروهای معینی از حاکمیت کنونی دشواری‌های فوق‌العاده

زیادی برای انقلاب ایجاد کرده است.

این انحصارطلبان و قشریون یکی دونفرهم نیستند که ما آن‌ها را به اسم معرفی‌کنیم، بلکه جناح نیرومندی را درحاکمیت کنونی تشکیل می‌دهند. اما با این‌که خود حزب ما بارها قربانی این انحصارطلبی‌ها و قشری‌گری‌ها شده است، برخورد ما با این نیروها برخورد در چارچوب مبارزهٔ ضدامپریالیستی است.

۴. «کانال نفوذ»!

شرط چهارم آقای رجوی آن است که کانال نفوذ ساواک درتشکیلات تهران حزب تودهٔ ایران و بالعکس اعلام شود. این دیگر واقعا سبک است!

کانال نفوذ ساواک درتشکیلات تهران همان کانال ساواک در همهٔ سازمان‌های دیگر، از جمله درسازمان مجاهدین خلق بود. یعنی ساواک کوشش می‌کرد افراد خود را دراین سازمان‌ها جا بزند و از افراد ضعیفی در درون این سازمان‌ها برای اجرای هدف‌های خود بهره جوید این چیزی است، که نه‌تنها حزب تودهٔ ایران دچار آن‌شد، بلکه سازمان‌های انقلابی درسراسرجهان هم.

در ایران، ضدانقلاب و ساواک از "حزب‌ایران" هم، که از متحدان و همکاران سازمان مجاهدین خلق است استفاده کرد و آقایان بختیار و قاسمی را درآن جازد.

اما دربارهٔ افرادی، که مادر ساواک نفوذ دادیم، ما کی گفتیم که شمارهٔ آن‌ها صد هزار است؟ باهمهٔ کوشش و تلاشی که ما دراین مورد بکاربردیم، نتوانستیم بیش ازسه چهار نفری را درساواک رخنه دهیم، که تابه حال اعلام هم کرده‌ایم. بنابراین هرکس دیگر از افراد حزب ما که درآینده معلوم شود با ساواک در ارتباط بوده است، با اطلاع حزب ما نبوده است.

۵. مسئله کردستان؟ لااقل نشریات ما را بخوانید!

سپس از ما خواسته می‌شود که بگوئیم مسئول جنگ برادرکشی درکردستان و محاصرهٔ اقتصادی مردم محروم آنجا کیست! ما واقعا تعجب می‌کنیم که‌رهبران سازمان مجاهدین خلق درچه دنیایی زندگی می‌کنند. مثل این که نه‌تنها به اعضاء و هواداران خود، بلکه به خود هم دستور داده‌اند که از مطالعهٔ نشریات ما خودداری کنند. ظاهرا نمی‌دانند که ما دربارهٔ کردستان چقدر اعلامیه صادرکرده‌ایم و نوشته‌ایم که چه نیروهای ارتجاعی درکردستان و در دولت و نیروهای مسلح این جنگ را دامن می‌زنند. اگر دوستان مجاهد ما دراین باره بی‌خبرهستند، مجموعهٔ این اعلامیه‌ها و نوشته‌های آن‌ها را برایشان می‌فرستیم. ولی توصیه می‌کنیم که این بار آن‌ها را بخوانند.

اما دربارهٔ خود این توصیه، البته صلاح مملکت خویش خسروان دانند. اما آیا شما فکر می‌کنید که برای مدت زیادی، به قول آقای رئیس جمهور، بتوانید از "القای ایدئولوژی" پیروان خود جلوگیری کنید؟

این چیزی جز همان شیوهٔ کتاب سوزی نیست. این کار را سازمان‌هایی می‌کنند که می‌دانند درمنطق و استدلال ضعیف هستند. آیا هیچ گاه شنیده‌اید که حزب تودهٔ ایران به

www.iran-archive.com

اعضاء و هواداران خود توصیه کرده باشد که نشریات مجاهدین و حتی دشمنان انقلاب را نخوانند. البته ممکن است موقعی به آن‌ها گفته شود پول خود را به هدر ندهند! اما ما معتقدیم که آن‌ها باید این نوشته‌ها را بخوانند، ضعف منطق آن‌ها را درک و با منطق حزب خود مقایسه بکنند. آیا سازمان مجاهدین خلق فکر می‌کند از این طریق می‌تواند انسجام خود را حفظ بکند؟

این طور که شنیده‌ایم مجاهدین دیگرحق این را هم ندارند که نشریات فداییان خلق (اکثریت) راهم بخوانند. حتی شنیده‌ایم این دستور را به مجاهدین داده‌اند که درچهاردیواری‌ها به هواداران حزب توده‌ٔ ایران، که روزنامه می‌فروشند، توهین کنند، فحش بدهند، بگویند خائن هستند و با این شیوه‌ها باصطلاح آن‌ها را ازنظر روحی ضعیف بکنند. این‌ها شیوه‌هائی است که نیروهائی که استدلالشان ضعیف بوده است و وابستگی به خلق نداشته‌اند در دنیا صدها بار آزمایش کرده‌اند. شمارهٔ کتاب‌های مارکسیستی که صدوسی سال سوزانده شده است به ابعاد نجومی می‌رسد. اما این شیوه دربهترین حالت فقط داروی مسکنی بوده است برای اعصاب بیمارکسانی که چنین دستوراتی را صادرمی‌کنند.

قصد ما این نیست که رهبری مجاهدین را به لغو دستورخود وادارکنیم. اما این را از رهبران مجاهدین خلق می‌توانیم طلب کنیم، که اگرمی‌خواهند با پدیدهٔ حزب توده‌ٔ ایران برخورد سیاسی بکنند، لااقل نشریات ما را بخوانند.

۶. چماقداران کیانند؟!

آقای رجوی از ما می‌خواهد اعلام کنیم که مسئولان عالی‌رتبه چماقداری و رواج آزادانه و روزافزون کشتارهواداران نیروهای انقلابی چه کسانی هستند. ما فکر می‌کنیم دربارهٔ نقش عناصر راست انحصارطلب، که معتقد به شیوهٔ زورهستند، به اندازهٔ کافی درنشریات خود نوشته‌ایم. آقای رجوی می‌تواند اسم اشخاصی را که مورد علاقه ایشان هست، به این نوشته‌ها اضافه کنند. همان‌طور که قبلا هم گفتیم، ماجریانات سیاسی را بررسی می‌کنیم و نه شخصیت‌ها را.

۷. ما رانیازی به جاسوسی نیست

آقای رجوی از ما می‌خواهد که گزارش جامعی دربارهٔ "جاسوسی"های خودرا علیه دیگر نیروهای سیاسی، ازجمله مجاهدین، منتشرکنیم. خیلی ببخشید آقای رجوی، این دیگر کمال ناجوانمردی است!

این اتهامی است، که نیروهای ضدانقلاب به ما زده‌اند و همچنین گروه‌هایی که دورانی، درنتیجهٔ اشتباهات خود، مورد انتقاد شدید ما قرارمی‌گرفتند.

ما ازمجاهدین خلق می‌پرسیم، آخرما چه نیازی داریم که درسازمان شما جاسوسی بکنیم؟ مگرنه این است که شما همهٔ حرف‌های خود را در روزنامهٔ بیست وچهار صفحه‌ای‌تان می‌زنید؟ داشتن "جاسوس" درسازمان شما چه تغییری می‌تواند در ارزیابی‌های ما نسبت به شمابدهد؟

ما هنوز به غیراز سه چهارنفر از رهبران شما رانمی‌شناسیم. این که هم بدانیم چه کسانی واقعا سازمان شما را رهبری می‌کنند، چه چیزی به ارزیابی ما اضافه می‌کند. دربارهٔ دستورشما هم

به افرادتان در مورد عدم مطالعه نشریات ما، لازم نیست که "جاسوس" داشته باشیم. این چیزی است که هواداران شما درهمه‌جا بازگو کرده‌اند و فقط به‌گوش ما هم نرسیده است. نه، شما شیوه‌های خود را به پای دیگران می‌گذارید!

۸. ما کمتر از پنجاه نفریم!

آقای رجوی ازما می‌خواهد که گزارش صادقانه‌ای از کارنامهٔ خود، بخصوص درزمانی که شکنجه و اختناق رژیم شاه به حداعلای خود رسیده بود، به ایشان ارسال داریم و اعلام کنیم که کدامیک از "حضرات" از خارج آمده است.

چه سئوال مسخره‌ای! ولی برای اطلاع آقای رجوی: شمارهٔ اعضای حزب توده‌ٔ ایران، که از خارج آمده‌اند، از پنجاه متجاوز نیست. اکثریت مطلق اعضای حزب توده‌ٔ ایران درایران بوده‌اند. تقریبا همهٔ کسانی هم که ازخارج آمده‌اند، زمانی در زندان بوده‌اندو محرومیت‌های زیادی را متحمل شده‌اند.

اما دربارهٔ این که این‌ها کجا بوده‌اند، این سئوالی است که ساواک هم از ما کرده است. آن افراد توده‌ای که مجبورشدند به خارج بروند، هیچ یک از آن‌ها را کشورهای سرمایه‌داری نمی‌پذیرفتند و پلیس این کشورها آن‌ها را به ایران تحویل می‌داد. دردستگاه پلیس کشورهای نامبرده حکم تعقیب، توقیف و تحویل آن‌ها به ایران وجود داشت. بنابراین، این افراد در کشورهای سوسیالیستی زندگی می‌کردند، که به حکم ماهیت نظام‌خود، چنین تعهدی را نسبت به رژیم شاهنشاهی نداشتند. علاوه براین عامل مهم سیاسی، پول این‌ها هم مسلما کفاف زندگی درکشورهای غربی رانمی‌داد. اما اگرآقای رجوی واقعا اصرار دارد که بداند اعضای حزب توده‌ٔ ایران در کشورهای‌سوسیالیستی، کجا زندگی می‌کردند، ما حاضریم آدرس کامل آن‌ها را (خیابان، کوچه، شمارهٔ منزل و...) دراختیار او بگذاریم.

۹. شعارما: «مرگ برآمریکا!»

سئوال نهم آقای رجوی ازما این است که آیا جایگزین کردن شعار "مرگ برمنافقین!" به جای "مرگ برآمریکا!" ازجانب هرکس، ازجمله ازسوی طرفداران حزب توده‌ٔ ایران در مدارس و یا جاهای دیگر، خیانت به انقلاب محسوب می‌شود یانه؟

درجواب باید گفت خیانت به انقلاب چیز کوچکی نیست. ولی این که حزب توده‌ٔ ایران به جای شعارمطلق دوران ما، یعنی "مرگ برامپریالیسم آمریکا!"، شعار "مرگ برمنافقین!" را انتخاب کرده است، اتهامی بیش نیست. شعار اخیر یک شعارخاص گروه‌های اسلامی است و ماهیتا نمی‌تواند شعارحزب توده‌ٔ ایران باشد.

فرض کنیم که بچهٔ شانزده ساله‌ای، یا از روی بی‌اطلاعی و یا، به دروغ، به عنوان هوادار حزب توده‌ٔ ایران شعار داده باشد: "مرگ برمنافقین!" آیا این را می‌شود "خیانت به انقلاب" نامید؟ درعین حال، ما قدری هم از این بابت خوشحالیم که "خیانت"، یعنی اتهامی که چپ و راست به ما زده می‌شود، قاعدتا درحدود همین طورچیزهاست!

www.iran-archive.com

۱۰. اصولی که هرگز نقض نخواهند شد

بالاخره به شرط دهم می‌رسیم که "این آقایان اعلام کنند، به اصلی معتقد هستند، که قابل نقض نباشد؟".

واقعا آقای رهبرسازمان مجاهدین خلق، دستتان درد نکند! کافی است که شما برنامه و نشریات حزب تودهٔ ایران را بخوانید. اگرهم نمی‌خواهید چنین کنید، لااقل به صحبت‌های سازمان‌های دشمن انقلاب ما مراجعه کنید. دراین صورت خواهید دید، که چرا امپریالیسم آمریکا و دیگر دشمنان سرسخت انقلاب ایران حزب تودهٔ ایران را دشمن آشتی‌ناپذیر خود می‌دانند. این است اصولی که ما به آن‌ها معتقد هستیم و غیرقابل نقض است. همان اصولی که تزلزل بعضی از سازمان‌های دیگر دربارهٔ آن‌ها، بخصوص درموارد بحرانی، محافل امپریالیستی و ضدانقلاب را برآن داشته است که این سازمان‌ها را به عنوان نیروهای بالقوهٔ خود اعلام کنند.

ما چهل سال است که به انقلاب دمکراتیک و ملی با ویژگی‌های مشخص و دقیق آن درهمهٔ زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی درایران معتقد بوده وهستیم و هیچ گونه تزلزلی هم در آن نشان نداده‌ایم.

ما درهمین دوسال آن‌قدر در وفاداری به اصول اصرارداشته‌ایم که بارها و بارها موجودیت و فعالیت قانونی خود را به خطر انداخته‌ایم. درحالی که سازمان مجاهدین خلق با وجود داشتن برخی موضع‌گیری‌های مشابه حزب ما، سکوت کرده است. البته ما این سکوت را هم مثبت تلقی کرده‌ایم.

اما اگر قرارباشد دربارهٔ فرصت‌طلبی، اپورتونیسم و آمادگی برای سازش به منظور نیل به هدف‌های تاکتیکی بی اهمیت صحبت بکنیم، فکر می‌کنیم سازمان مجاهدین خلق باید خود را برای دادن جواب‌های قانع کننده به سئوال‌های بسیار از جانب ما، آماده کند. اما خوب این دیگر جزو شرائط دهگانهٔ آقای رجوی نیست.

ما آماده و در انتظار بحث هستیم

پس از آن که کوشیدیم تا به سئوالات دهگانهٔ آقای رجوی جواب بدهیم، شاید سازمان مجاهدین خلق به قول خود وفادار بماند و باما به بحث بپردازد. حالاهم پیشنهاد ما این است که درگفتگویی همهٔ مسائل مورد علاقهٔ سازمان مجاهدین خلق و حزب تودهٔ ایران مورد بررسی قراربگیرد، آن‌ها نظرات خود را بگویند، ما حرف‌های خود رابزنیم وعین این گفتگو در "مجاهد" ونامهٔ "مردم" چاپ شود، تا افکارعمومی دربارهٔ آن قضاوت کند.

ما به نوبهٔ خود ازچنین گفتگویی هیچ گونه وحشتی نداریم و امیدواریم که این گفتگو به یافتن زبان مشترک با مجاهدین کمک کند. ما معتقدیم که درجریان تکامل انقلاب ایران تغییرات مثبت محسوسی درسیاست سازمان مجاهدین خلق پیش خواهد آمد. همان‌طور که تجربهٔ مثبت فدائیان خلق (اکثریت) موجود است، که واقعا و برغم آقای رجوی اکثریت فدائیان خلق را در برمی‌گیرد! چیزی که آقای رجوی را بسیارناراحت و عصبانی کرده است. جالب است که رهبر یک سازمان ظاهرا معتقد به اصول اسلامی این حق را هم به خود می‌دهد که دربارهٔ اصالت مارکسیست‌ها اظهارنظر کند و از الفاظ مارکسیستی برای کوبیدن مارکسیست‌های اصیل به عنوان

اپورتونیست و رویزیونیست و غیره بهره جوید!

درپایان ما متاسفیم که دیالوگ میان دوسازمان فعلا درچنین سطحی انجام می‌گیرد و امیدواریم که تلاش ما برای گفتگویی واقعی و ثمربخش با سازمان مجاهدین خلق سرانجام به موفقیت برسد.

www.iran-archive.com

نامه‌هایی به مادر
از جبههٔ جنگ

مادر عزیز و فداکارم!

یکی از دختران آبادانی‌تان هستم که مدت‌ها درجبههٔ آبادان، نبرد میان خلق و ضدخلق را دیدم و عشق به بشریت را درطول نبرد و نفرت به امپریالیسم دشمن بشریت را درخود پرورش دادم.

واژهٔ انسانیت را به وسعت زیاد، دلاوران جبهه، توده‌ای و پاسدار به روشنی آفتاب تفسیر کردند و گذشت و ایثار در راه نجات خلق‌ها از اسارت و سلطهٔ غارتگران را آموزش دادند.

مادرم، امروز ۵۹/۱۵/۲۸ دربوشهر، یکی ازغم‌انگیزترین صحنه‌های زندگیم را دیدم که به جرئت می‌توانم بگویم حتی در داستان‌ها هم نخوانده بودم. مادر، با یکی ازدخترانت، با رفیقم آذر برای خریدن حلقهٔ نامزدی به بازار رفتیم، اما بدون پسر زحمتکش و کارگر قهرمانت بهرام. آذر می‌خواست با به دست کردن حلقه‌ای که بهرام برایش انتخاب‌کرده بود، عهد و میثاق جاودانه و پیوند ابدی با حزب تودهٔ ایران و سربازش بهرام ببندد.

آذر عاشقانه و مشتاق، مثل همهٔ دختران جوان که برای خریدن حلقهٔ نامزدی با رفیق راه و شریک زندگی آینده قدم برمی‌دارند، حرکت می‌کرد و مرتب می‌گفت: من محصول تلاش بهرام و بهرام محصول تلاش و تربیت ۴۰ سالهٔ حزبش بود. ازچشمان آذر جرقهٔ امید به آینده، فردای سرشار از پیروزی و رهایی بیرون می‌زد. دلم می‌خواست می‌دیدی و یامن قدرت و تیزبینی شمارا داشتم. می‌دانم که یکی از قشنگ‌ترین وغم‌انگیزترین صحنه‌های زندگی انسان‌های شریف را در راه مبارزهٔ طولانی‌علیه ظلم، یکی از عاشقانه‌ترین تصویرهای طبیعت را به روی کاغذ می‌آوردی.

در زرگری، آذر با حلقه‌ای که دردستش بود بازی‌می‌کرد و لبخندی حاکی از رضایت و غرور وافتخار به رفیق و شریک زندگیش بهرام برلب داشت. واز ضبط صوت زرگری صدای خواننده بلند شد:

از خون جوانان وطن لاله دمیده — از ماتم سرو قدشان، سرو خمیده

مادرعزیز، قصه نمی‌نویسم، واقعیت زندگی و آنچه را که دیدم و احساس کردم، می‌گویم. با آذر تازه از نزدیک آشنا شدم. اما وصفش را ازبهرام ونامزد خودم "س" شنیده بودم. قرار بود، بهرام و آذر، من و "س" بعداز جنگ، دریک شب و همزمان عروسی کنیم. آذرهم از دور با من آشنا بود. اما دردل هم جا داشتیم، چرا که عزیزترین رفیقان ما بهرام و"س" سال‌ها باهم در رنج و خوشحالی شریک بودند و درپیچ و خم‌های سخت زندگی دست همدیگر را گرفته بودند، تا عاقبت به قول بهرام "گدای درگاه حزب" شدند.

از بهرام بگویم: روز ۲۰ مهر، وقتی رفیق عسگر شهید شد، من و "س" درخونین‌شهر بودیم. ۲۴ مهر به آبادان برگشتیم. به بهرام که رسیدم، گفت:

"کسی کو درنبرد عشق شد، پیروز می‌باید. و عسگر پیروزمند، میشه این افتخار در راه حزب تودهٔ ایران و نجات خلق‌های منطقه نصیب من هم بشه؟"

و مادرعزیز، این افتخارنصیب بهرام نازنین ماهم شد. روز یکشنبه ۲۱ دی بهرام کارگر درحالی که درسنگرسازی ایستگاه ۱۲ آبادان کارمی‌کرد به قافلهٔ شهیدان حزب و جنبش پیوست و باردیگر وفاداری وحمایت کارگران را از انقلاب بزرگ و مردمی به اثبات رسانید. ازبهرام‌هرچه بگوئیم، کم گفتیم. باید واژه‌های نو درفرهنگ مبارزه برای نجات انسان‌ها بوجود آورد. بهرام کارگری بود که استادکارش می‌زد پشت شانه‌اش و می‌گفت: بنلزم به مرامت. یکی از برادران مسلمان بعد از شهادت بهرام می‌گفت: اگرچه بهرام ازنظرعقیده بامن فرق داشت، اما ایمان دارم که جای بهرام دربهشت است. و برای کندن قبر بهرام، کارگران پیر که سال‌ها رنج و مشقت زندگی را دیده‌اند، درگرفتن بیل و کندن زمین باهم به رقابت برخاسته بودند.

آذر میگه، شهادت بهرام هم راهگشا بود و مفهوم این حرف را روزبه و حکمت‌جو و عسگر و همهٔ شهدا تفسیرکرده‌اند.

مادرخوبمان، حق داری با غرور و سربلندی، لبخندی حاکی از رضایت بزنی. همهٔ ما ـ عسگرها، سیمین‌ها و بهرام‌ها... و این قافله را سرباز ایستادن نیست؛ فرزندان دلبند شما هستیم و هرچه داریم ازتلاش پیگیر زحمتکشان و حزب آن‌ها داریم.

بهرام همهٔ خصلت‌های مردمی رادرخود پرورش داده بود و به همه منتقل می‌کرد، یادم می‌آد، اوایل آبان‌ماه بود. شهرخیلی خلوت. بهرام و"س" و علی و شهلا و من دریک خانه زندگی می‌کردیم. محبت زیاد بود، صمیمی‌ترین روابط اینجا حاکم بود. یه شب بهرام گفت: بچه‌ها، جنگ تاثیر منفی و روانی خود رادرشهربین همین رزمندگانی که برای دفاع از شهر قهرمان آبادان ایستاده‌اند، گذاشته. درشهربچه‌ها، احساس دلتنگی و گرفتگی می‌کنند. ما باید این محبت را بین همه به یک اندازه تقسیم کنیم. و ازفردا خانهٔ ما، خانهٔ همهٔ بچه‌ها، خصوصا دخترها شد.

شهادت بهرام با وجودی که برای آن‌هائی که مدت‌ها با او درسخت‌ترین شرایط زندگی می‌کردند سخت بود و موجب دلتنگی، ولی موتوری بود برای حرکت سریع‌تر و قاطعانه پیمودن راه او، راه نجات همهٔ انسان‌ها، راه تجلی آرمان‌های والای انسانیت، راه حزب تودهٔ ایران.

مادرم، جنگ چهرهٔ زشت و ضدانسانی خود را هرروز بیشترنمایان می‌کند. حالا دیگر به درستی مفهوم صلح رامی‌فهمیم. ودر راه رسیدن به صلح نهایی تا آخرین نفس می‌جنگیم. با خود و دیگران را آمادهٔ هرخطر احتمالی می‌کنیم و باتمام قوا علیه دشمن اصلی و ضدانقلاب داخلی مبارزه می‌کنیم. باید از روی نعش یکایک ما بگذرند تا بتوانند برما غلبه کنند. هیچ نیروئی درجنگ برعلیه خلق پیروزنخواهدشد. دورنمای زیبایی که ما از آینده پیش رو داریم،

www.iran-archive.com

صفا و محبت وانسانیتی که ما دراین دورنما می‌بینیم ، همچنان ما را به جلو می‌تازاند . بهرام همیشه می‌گفت "زنده باد آینده ــ حتی اگرما نباشیم !" .

مادرجان، دخترانت ــ روحیه و دلاوری شیرزنانی را دارند که تاریخ دربرابرشان سرتعظیم فرود می‌آورد و این استقامت و دلاوری را درآذر که خود امدادگری درآبادان هست ، همه می‌بینند و ازچکیدهٔ شخصیت بهرام ، درس‌ها می‌آموزند .

زنده باد پیروزی ، زنده باد آذر ، زنده‌باد آینده .
حتی اگر ما نباشیم .
یکشنبه ، ۵۹/۱۰/۲۸ ، بوشهر

مادرسلام

سلامی به بزرگی حزب‌مان ، سلامی‌به پاکی قطرهٔ اشکی که به هنگام شهید شدن هم‌سنگرم برگونه‌ام لغزید و سلامی به وسعت عاطفهٔ بشریت . به فراخوان بزرگ حزبم به صورت داوطلب همان روزهای نخست لباس رزم پوشیدم تا شعار : "توده‌ای‌ها درسنگر انقلابند" را برای خود به‌عینیت‌درآورم . و چندماه است درخط مقدم جبهه درکنار سربازان وطن مان برای صلح بشریت مبارزه می‌کنم تا استحقاق آن را داشته باشم که با سرفرازی بگویم من توده‌ای‌ام من ایرانی‌ام و من کمونیستم .

مادر ! جنگ کریه و زشت است ، مادر ، درجنگ هرترکشی آرزو و امیدی را به گورمی‌برد ، مادر ، هرترکشی مادری را به عزا می‌نشاند و مادر ، جنگ غیرعادلانهٔ امپریالیسم کثیف‌است به وسعت تمامی ظلم بشریت .

اما درمقابل آن ، ارادهٔ انسان ، از زندگی گذشتن برای هدف‌ها و شایستهٔ انسان واقعی بودن ، خودمحرکی‌است که مرا که این‌همه عاشق زندگیم ازهدف بازندارد . نامه را باعجله می‌نویسم ، چون هم‌رزمانم انتظارمرا می‌کشند . من عاشق زندگی هستم و عاشق به وسعت صحراها و دشت‌ها و به وسعت قلب تمام مادرانی که قلبشان برای بازگشت فرزندشان مملو عاطفه است . سخن را کوتاه‌می‌کنم ، چون واقعا وقت مرخصی‌ام دارد سپری می‌شود ، مادر .

به امید درهم شکستن اندیشه‌های واهی امپریالیسم و به امید بازگشت و دیدارتو مادر . آرزو دارم روزهای اوج انقلاب را ببینم و حتما خواهم دید چون من ازخلقم .

فدای همهٔ کسانی که برای آرمان صالح بشریت می‌رزمند
و فدای حزب قهرمان ، حزب تودهٔ ایران

"س"

ف.م.جوانشیر

مصدق

بمناسبت چهاردهمین سالگرد درگذشت

دکترمحمد مصدق ، رجل برجستهٔ اجتماعی ــ سیاسی معاصرایران ، شخصیت تراژیکی‌است . او عمرطولانی خود را درنبرد به خاطراستقلال ملی و استقرار مشروطهٔ سلطنتی گذراند ولی هرگز نیروهائی را که او را در رسیدن به این هدف یاری خواهند رسانید به درستی نشناخت ؛ همواره ازجانب دوستانش ضربت دید ، درلحظات حساس تکیه‌گاه‌هایش را ازدست داد و در امیدهایش ناامید شد ؛ خنجر ازپشت هنوز هم برپیکر مصدق برق می‌زند و دراین روزها که میراث خواران درنده ازنام او برای‌خیانت‌های ضدانقلابی حویش پوششی می‌جویند ، سیمای مصدق بیش از هرزمان دیگری تراژیک و دردناک می‌نماید .

ازکودکی تاپختگی

محمدمصدق در ۱۲۶۱ هجری شمسی ، دریک خانوادهٔ ممتاز اشرافی ــ درباری به دنیا آمد . کودکی و نوجوانی او هم‌زمان با آغاز بیداری ایرانیان ، پیدایش روزنامه‌ها ، مدارس ، انجمن‌های نهانی ، انتشار شب‌نامه‌ها ، جنبش تنباکو و قتل ناصرالدین شاه است .

مصدق ۷ ساله بود که سیدجمال الدین اسدآبادی را از ایران بیرون کردند و ۹ ساله بود که جنبش بزرگ تحریم تنباکو برخاست و امتیاز تنباکو لغو شد ، ۱۴ ساله بود که ناصرالدین شاه به قتل رسید . زمانی که جنبش مشروطه اوج گرفت ، مصدق جوان رسیدهٔ ۲۳ــ۲۴ ساله بود . او درسومین سال جنبش مشروطه برای تحصیل به اروپا رفت و دوسال پس ازشکست این جنبش درآستانهٔ جنگ اول جهانی به کشور بازگشت . سال‌های جنگ رادرایران گذرانید و پس‌از جنگ باز به اروپا رفت ، به قصد این که درهمان‌جا اقامت و کارکند . اما در۱۲۹۹ به وزارت عدلیه دعوت شد و به کشوربازگشت . دراین وقت مصدق ۳۸ سال داشت .

از این ۳۸ سال عمرمصدق ، که در دوران توفانی جامعهٔ ایران گذشته خبری که دلیلی به شرکت او درفعالیت‌های اجتماعی ــ سیاسی باشد ، دردست نیست . او ، نه عضو انجمن‌های روشن‌گری مشروطه و نه عنصر فعال انقلابی بود . از این که حوادث انقلابی کشور و تحولات

www.iran-archive.com

عظیم بین‌المللی چه اثری درذهن او گذاشته نیز خبری دردست نیست، جز این که از نوع فعالیت‌های بعدی سیاسی او، بتوان راهی به افکارش یافت.

تحصیلاتش در رشتهٔ علوم سیاسی و حقوق است. می‌توان حدس زد که با دموکراسی بورژوائی اروپائی، آنجا که‌اشراف و بورژواها دست به دست هم داده رژیم‌های سلطنتی مشروطه ساخته و نظمی درامور برقرارکرده‌اند، آشنا شده وبا آن الفتی یافته و از مشروطهٔ ایران نیز چنان نتایجی را انتظار داشته است.

زمانی‌که او را برای نخستین بار به وزارت دعوت کردند، ایران روزهای دشوار و پرجوش و خروشی را می‌گذرانید. درگیلان جنبش جنگل اوج می‌گرفت، خیابانی درتبریز قیام کرده بود و کلنل محمدتقی‌خان پسیان درخراسان مقدمات کار را می‌دید. این جنبش‌ها حاصل بیداری مردم ایران و تاثیر زندگی‌بخش انقلاب کبیرسوسیالیستی اکتبر و عکس العمل مردم درقبال سلطه‌جوئی امپریالیسم انگلیس بود که می‌خواست با تحمیل قرارداد ۱۹۱۹ کشورما را به اسارت درآورد.

مصدق با این قرارداد موافق نبود، ولی برای مقابله‌با آن اقدامی نکرد. بلکه چون اوضاع کشور را این چنین آشفته دید، راه اروپا پیش‌گرفت و فقط یک‌سال بعد، برای اشغال پست‌وزارت به‌کشور برگشت.

کابینه‌ای که مصدق برای نخستین بار مقام وزارت درآن گرفت، کابینهٔ میرزا حسن‌خان مشیرالدوله است، که‌دومطلب مهم را دربرنامه‌اش داشت: عدم موافقت با قرارداد ۱۹۱۹، استقرارامنیت درسرتاسرکشور (یعنی سرکوب جنبش گیلان، جنبش خیابانی و مبارزات مردم مازندران).

شرکت دراین کابینه افکار و نظریات آن روز مصدق را به خوبی آشکار می‌کند. او قبل از همه یک درباری ناسیونالیست ایرانی است، که مایل نیست بیگانگان برکشورش حکومت کنند. قرارداد ۱۹۱۹ را نمی‌پذیرد، ازسلطهٔ خارجیان برمالیه و اقتصاد ایران ناخشنود است. ایرانی را لایق آن می‌داند که امورش را به دست خویش بگرداند. درعین حال او اشرافزاده است، با جنبش های توده‌ای موافقتی ندارد. او همان‌طور که درجنبش مشروطه فعالانه شرکت نکرد و آن را باروی باز پذیرا نشد و تنها به عنوان امر واقعی که در اروپا اثرخوب داده است با نتایج آن هماهنگی کرد. درمورد جنبش های انقلابی سال‌های ۱۹۱۹– ۱۹۲۱ نیز، ضمن این که محتوای‌ضدامپریالیستی آن ها را قبول داشت، از این که توده‌ها به حرکت آمده و دولت مرکزی – دربار قاجار– را زیرفشار گذاشته‌اند، نگران بود. مصدق، هم با قرارداد ۱۹۱۹ مخالفت می‌کرد و هم با جنبش‌های توده‌ای ضد این قرارداد.

از ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۳، (۱۹۲۰– ۱۹۲۴) مصدق طی چهارسال به طورفعال درصحنهٔ سیاست دولتی ایران باقی ماند و چندین بار به وزارت‌و حکومت رسید و این درست زمانی است که دولت مرکزی ایران تحکیم شد، جنبش‌های مردمی: خیابانی، جنگل، پسیان به خون غرقه شدند، کودتای رضاخانی پیروزشد و قوای قزاق زیر رهبری رضاخان "امنیت" را درسرتاسرکشور گسترد.

مصدق با کودتای سوم‌اسفند سیدضیاء– رضاخان، مخالف بود. زمانی که این کودتا به وقوع پیوست، او ولایت فارس داشت. نخست‌وزیری سیدضیاء را نپذیرفت و تا وقتی او دراین مقام بود، میهمان خوانین بختیاری ماند. ولی بلافاصله که سیدضیاء از نخست‌وزیری افتاد و قوام‌السلطنه به نخست وزیری رسید، درهمان کابینهٔ قوام– که رضاخان سردار سپه وزیرجنگ

آن بود– پست وزارت مالیه را پذیرفت. به عبارت دیگرمصدق با این بخش از کودتای سوم اسفند، که یک روزنامه نگار بی‌سروپا رابه دلیل وابستگی به انگلیس به مقام رئیس دولت برساند و اشراف را زندانی کند، مخالف بود. ولی با این که سردار سپهی پیدا شود، خود را در خدمت اشراف بگذارد و "امنیت" در کشور برقرارنماید، مخالفتی نداشت و از آن خرسندبود.

اعتلاء سردارسپه جلو چشم مصدق و با همکاری و موافقت او انجام گرفت. این دست قوی را، اشراف ایران با خرسندی می‌فشردند، به شرطی‌که درخدمت دربار قاجار باقی بماند و مشروطیت را حفظ کند.

نخستین شکست بزرگ سیاسی زمانی نصیب مصدق شد که رضاخان سردارسپه این چارچوب را شکست و به توصیهٔ ارباب به فکرافتاد که تمام قدرت را دردست خود متمرکز کرده دربارقاجار و اشراف هوادار آن را ازصحنهٔ سیاست بیرون کند.

مصدق – و همهٔ اشراف‌ملی‌گرای نظیر او – طی‌چهارسال ازتحکیم پایه‌های حکومت قزاق‌ها حمایت کرده و تیغ سردار سپه را تیز کرده بودند، به این حساب که به دست او دولت مرکزی قوی و ملی برقرارخواهندکرد. اما این تیغ علیه خود آنان برگشت. رضاخان ابتدا خواستار جمهوری و سپس طالب سلطنت شد و هردوخواست مصدق را به خطر انداخت: استقلال ملی، حکومت‌مشروطه. مصدق به مخالفت با انقراض قاجار و استقرار سلطنت رضاخان برخاست. مطالبی که وی دراین مخالفت گفته به بهترین وجهی عقاید باطنی او را برملا می‌کند. مصدق در مخالفت با سلطنت رضاخان درمجلس پنجم گفت:

"راجع به سلاطین قاجار... کاملا از آن‌ها مایوسم... اما نسبت به آقای رضاخان پهلوی، **بنده نسبت به ایشان عقیده‌مند هستم** و ارادت دارم... این که ایشان خدماتی به مملکت کرده‌اند، گمان نمی‌کنم براحدی پوشیده باشد. وضعیت این مملکت، وضعیتی بود که همه می‌دانیم. اگرکسی می‌خواست مسافرت کنداطمینان نداشت یا **اگر کسی مالک بود، امنیت نداشت و اگر یک دهی داشت بایستی چند نفرتفنگچی داشته باشد تا بتواند محصول خودش را حفظ‌کند.** ولی ایشان از وقتی که زمام امور مملکت را دردست گرفته‌اند یک خدماتی نسبت به امنیت مملکت کرده‌اند که گمان نمی‌کنم برکسی پوشیده باشد و البته بنده برای حفظ خودم و خانه و کسان و خویشان خودم مشتاق و مایل هستم که شخص رئیس الوزراء رضاخان پهلوی نام دراین مملکت باشد. من یک نفر امنیت و آرامش می‌خواهم و حقیقت،از پرتو وجود ایشان ما در ظرف این دوسه سال این‌طور چیزها را داشته‌ایم.

...

اگر آمدیم گفتیم خانوادهٔ قاجار بد است، خوب هیچ کس منکر نیست و باید تغییرکند و **البته امروز کاندیدای مسلم ما شخص رئیس الوزراء (رضاخان) است**.... ولی اگر رئیس‌الوزراء پادشاه شد، اگر مسئول شد ما سیرقهقرائی می‌کنیم... هم‌شاه، هم رئیس الوزراء، هم فرماندهٔ کل قوا هم حاکم... اگر این

www.iran-archive.com

طورباشد ارتجاع صرف است. استبداد صرف است. پس چرا خون شهداء راه آزادی را ریختید؟" (۱).

مصدق موافق رضاخان دست قوی است که امنیت ــ امنیت برای مالکین و اشراف ــ تامین کند، اما مخالف شیوهٔ حکومت استبدادی است که شاه همه کاره باشد. او مشروطه می‌خواهد تا رضاخان‌ها را درخدمت اشراف ــ و نه حاکم برآن‌ها ــ نگاه‌دارد. بعلاوه او **مشروطه می‌خواهد و قانون اساسی تا بیگانگان به دست یک فرد به کشورمسلط نشوند.**

"من فوری نمی‌دانم که یک قانون اساسی را که درواقع **استقلال ما را حفظ می‌کند** و یک قانون اساسی را که **اسلامیت و قومیت ما راحفظ کند** امروز که هزار طور ایرادات هست تغییر بدهید. من صلاح نمی‌دانم." (۲)

تناقضی که میان هدف‌های مصدق و شیوه‌ها و راه‌هائی که برای دست یافتنش برگزیده بود، نخستین شکست دردناک رانصیب‌وی کرد. تکرار تاریخ اروپای باختری در ایران واستقرار مشروطهٔ سلطنتی اشرافی ــ بورژوائی مقدورنگشت. مصدق را همان دست قوی که برایش "امنیت" آورده بود ازصحنهٔ سیاست بیرون کرد و به احمدآبادش فرستاد.

۱۴ سال آزگار دراین وضع گذشت. رضاخان رضاشاه شد، همه‌آثار آزادی رااز میان برد. با جنبش کارگری و کمونیستی ایران تصفیه حساب کرد، قانون سیاه ۱۳۱۰ را به تصویب رسانید و درحق آنان به موقع اجرا گذاشت،زندان‌ها رااز مبارزان انباشت، هم‌زمان با آن قرارداد نفت ایران و انگلیس رادر ۱۹۳۳ تمدید کرد، بسیاری را درزندان‌ها کشت، ازجمله بسیاری از سران عشایر و خوانین و ملاکین را که آرام ننشسته بودند، در زندان ازپین برد.

مصدق درتمام این مدت مقیم احمدآباد بود و صدای مخالفتی از او که دیگران بشنوند، برنخاست. ولی همکاری و همدلی از او نسبت به رژیم نیز دیده نشد. درتیرماه سال ۱۳۱۹ برای چند ماه به بیرجند تبعید شد. دربارهٔ این مدت تبعید، فقط حسین مکی مطالبی‌نوشته که بیشتر اشاره به ضعف مصدق دارد، که گمان می‌کرده مانند دیگران کشته خواهدشد. اما این واقعه به وقوع نپیوست. مصدق و خانواده‌اش به ارنست پرون معروف متوسل شدند و با وساطت او و ولیعهد ــ محمدرضا ــ درآذرماه همان‌سال مصدق آزاد شده از تبعید به احمد آباد بازگشت.

درمجلس چهاردهم

پس از شهریور ۱۳۲۰، زمانی که دیکتاتوری رضاخانی فرو ریخت، محمدمصدق باردیگر به عرصهٔ سیاست آمد. در دورهٔ چهاردهم مجلس شورا (۱۳۲۳ــ ۱۳۲۴) از تهران به نمایندگی مجلس انتخاب شد.

---

۱. سخنرانی مصدق درمجلس پنجم ــ جلسهٔ تغییرسلطنت ــ نقل از جلد سوم *تاریخ ۲۰ ساله ایران*، نوشتهٔ حسین مکی. صفحات ۴۴۵ــ ۴۴۹. تکیه ازماست.

۲. همانجا

دراین مجلس مصدق امکان یافت که نظر خود را دربارهٔ بسیاری از مسائل اجتماعی و سیاسی کشور بیان کند. لحن مصدق دراین مجلس با لحن او درسال‌های ۱۳۰۰ــ۱۳۰۴ تفاوت دارد. مصدق دراینجا قاطع‌تر و روشن‌تر حرف می‌زند. اما محتوای نظر او تفاوتی نکرده است. مصدق درسیاست خارجی روی استقلال و درسیاست داخلی روی مشروطهٔ سلطنتی تاکید می‌ورزد. ولی این دو را با تحولی درجامعه مربوط نمی‌داند و گمان می‌کند که روشنفکران شریف برآمده از اشرافیت قادرند هردو مقصود را تامین کنند.

معتقدات مصدق درسیاست داخلی و خارجی، او را از اکثریت قاطع مجلس چهاردهم جدا می‌کرد. این اکثریت از اشراف و ملاکین هوادار دربارپهلوی و وابسته به استعمار انگلیس تشکیل می‌شد که نه به استقلال و نه به مشروطه معتقد بودند. مصدق درجناح اقلیت مجلس و درکنار فراکسیون توده قرارمی‌گرفت. همکاری مصدق با وکلای توده‌ای درمجلس چهاردهم از نمونه‌های برجستهٔ همکاری نیروهای ضدامپریالیستی درآن سال‌هاست.

سه مسئله مربوط به سیاست خارجی که درآن سال‌ها درمجلس چهاردهم مطرح شد، نظر مصدق را فرموله کرد و به عنوان "سیاست موازنهٔ منفی" معروف ساخت. یکی پیشنهاد تقسیم ایران به سه منطقهٔ نفوذ بود که امپریالیست‌های آمریکائی و انگلیسی زیرنام کمیسیون سه‌جانبه مطرح کردند و هیئت حاکمهٔ ایران پذیرفت، ولی اتحادشوروی رد کرد و عقیم گذاشت. مصدق دراین مورد از اتحادشوروی تشکر کرد و با تشکیل این نوع کمیسیون‌ها به شدت مخالفت نمود. مصدق گفت:

" از این که دولت اتحادشوروی با این پیشنهاد موافقت ننموده ملت ایران سپاسگزاراست".

اما مصدق نسبت به دول امپریالیستی و بویژه آمریکا درعمق دل ابراز بی‌اعتمادی نمی‌کرد بلکه امیدواربود که آن‌ها بادرک "خطرکمونیسم" نسبت به بی‌طرفی و استقلال ایران روی موافق نشان دهند. مصدق انتظارخود را به جای انتظارمردم می‌گذاشت و می‌گفت:

"**ملت ایران انتظارداشت که دول بزرگ دموکرات** آن را در اجرای قانون اساسی و استفادهٔ کامل از دموکراسی کمک وتقویت کنند. نه این که خود پیشنهادی کنند و استقلال ایران را که تضمین کرده‌اند بخواهند نقض‌کنند."

به این ترتیب مصدق هم هوادار جدی استقلال ایران بود و هم امیدوار به لطف دول بزرگ دموکرات و هم علاقمند به بی‌طرفی ایران.

مورد دوم که امکان داد مصدق همین نظرخود را اعلام کند، وضع مستشاران مالی آمریکا درایران بود. این مستشاران به ریاست دکترمیلیسپو تمام اقتصاد و دارائی ایران را با اختیارات کامل دردست گرفته بودند و به ورشکستگی می‌کشاندند. مصدق به همراه نیروهای ضدامپریالیست مجلس با هیئت میلیسپو مخالفت می‌کرد ولی نسبت به امپریالیسم آمریکا ــ دولت بزرگ دموکرات ــ از ابراز خوشبینی فرونمی‌گذاشت. اوحتی با حضورمستشاران آمریکائی در ایران موافق بود به شرطی که دولت آمریکا معرف و ضامن اعمال آن‌ها باشد. باوجود این نقص، نظرمصدق درمورد این‌که اصولا ایرانیان می‌توانند امور خود رابدون نیاز به مستشار خارجی اداره کنند، با ارزش است.

حادثهٔ سوم که کمک کرد نظر مصدق درسیاست خارجی فرمول‌بندی شود، مسئلهٔ نفت شمال بود. امتیاز نفت شمال قبل از انقلاب اکتبر به یک تبعهٔ روس تعلق داشت. دولت

www.iran-archive.com

شوروی این امتیاز را به ایران بخشید، به شرطی که به دولت دیگری واگذار نشود و اگر روزی ایران بخواهد این امتیاز را به دیگران واگذارد، دولت شوروی حق تقدم داشته باشد.

درسال ۱۳۲۳ یک باره افشاء شد که دولت ایران این امتیاز بخشوده به مردم ایران را پنهانی به شرکت‌های آمریکائی واگذار کرده است. دولت شوروی اعتراض کرد و اعلام داشت که اگرامتیاز بخشوده‌ء ما را به دیگران وامی‌گذارید، خود ماحق تقدم‌داریم. نماینده‌ءشوروی در ایران درپاسخ پرسش مصدق به او اطلاع داد که **منظور دولت شوروی کسب امتیاز نیست. منظور قطع دست آمریکا و تامین همکاری برابرحقوق دو کشوراست.** مصدق ضمن تشکر از قطع دست آمریکا عملا طوری رفتار کرد که برای نخستین بار اکثریت مرتجع و خائن مجلس برای او کف زدند. وبه دست او امکان همکاری برابرحقوق ایران وشوروی را درعرصه‌ء نفت ازمیان بردند. یعنی عملا دست انحصارات بین‌المللی نفت را درایران بازگذاشتند.

مصدق تاکید می‌کرد که:

"چنان که من درگذشته دیده‌ام، تردید ندارم که اگر اتحاد جماهیر شوروی از صحنه‌ء سیاست بین‌المللی ما غائب شود، برای ما درهوای آزاد هم تنفس دشواراست."

با این حال او تغییراتی را که طی صدسال اخیر دردنیا حاصل شده (سرمایه‌داری بین‌المللی به مرحله‌ء امپریالیستی رسیده، روسیه‌ء تزاری سرنگون شده و به جای آن به برکت انقلاب اکتبر، حکومت انقلابی آزادی‌خواهی آمده است) درست درک نمی‌کرد و معتقد بود که سیاست "موازنه‌ء منفی" کهاو پیشنهاد می‌کند همان است که طی صدسال اخیر"رجال ملی" ایران دنبال کرده‌اند.

بعلاوه او موازنه‌ء منفی را به معنای نبرد ضدامپریالیستی فعال درک نمی‌کردو می‌خواست که از این پس امتیازی به کسی داده نشود. مصدق می‌گفت:

"مقصود من از موازنه‌ء منفی این نیست که ماحساب دیرینه‌ء خود را بادول مجاور تصفیه کنیم. هریک کم داده‌ایم نقص آن را بدهیم و به هرکدام اضافه داده‌ایم مازاد آن را مسترد کنیم. توازن منفی چنین اقتضا می‌کند که از این به بعد به هیچ دولتی برخلاف مصالح خود چیزی ندهیم".

به این ترتیب سیاست موازنه‌ء منفی شکل گرفت و سیاستی شد که بی‌طرفی ایران را با نوعی خوش‌بینی نسبت به دولت آمریکا ـ دولت دوست دموکرات ـ و حفظ وضع موجود، درهم می‌آمیخت.

درسیاست داخلی، مصدق درمجلس چهاردهم از مشروطه سلطنتی و از قانون اساسی دفاع می‌کرد و با فساد هیئت حاکمه مخالفت داشت. او برای تصفیه‌ء ادارات دولتی ازعناصر فاسد می‌کوشید و برای تامین حقوق مردم، اصلاح قانون انتخابات را لازم می‌شمرد. ولی با هیچ عقیده مربوط به تحول جامعه و تغییرمناسبات اجتماعی موافقت نمی‌کرد. او می‌خواست که اصلاحات اداری درچارچوب وضع موجود اجتماعی انجام شود.

مصدق درمجلس چهاردهم موفق بود، زیرا امکان یافت که لااقل حرف‌هایش را بزند. ولی دربطن همین موفقیت زمینه‌ء شکست وجود داشت. زیرا دراین مجلس نیز مانند مجلس پنجم و ششم میان هدف‌های مصدق و راه‌های رسیدن به آن که انتخاب می‌کرد، تضاد آشکار وجود داشت. او می‌خواست با حفظ نظام موجود اجتماعی ـ سیاسی و با همکاری اشراف یک

دستگاه دولتی فارغ از رشوه و فساد، حکومتی دموکرات و مشروطه طلب، دولتی مدافع استقلال داشته باشد، درحالی که نظام اجتماعی ملاک ـ بورژوائی وابسته‌ء ایران جز با فساد، دزدی، اتکاء به امپریالیسم، تکیه به سرنیزه نمی‌توانست برسرپا بماند.

مصدق دراین مجلس عقب ماندگی فکری خود را نیز آشکار کرد. او علاقه‌ء خود رانسبت به گذشته ـ یعنی زمان قبل از استقرار سلطنت پهلوی ـ هم‌چنان حفظ می‌کرد و معتقد بود که زمام‌داران ایران در زمان جنگ جهانی اول زمام‌داران بسیار خوبی بودند. به نظرمصدق:

" درجنگ اول جهانی رجال ما مردمان با ایمان و مستقلی بودند و با نبودن وسایل چنان از عهده‌ء اداره‌ء امور برآمدند که هیچ قابل مقایسه با امروزنیست.

درآن جنگ، نه کوپن داشتیم و نه نان سیلو می‌خوردیم و نه برای کالای خارجی درمضیقه بودیم. ارزاق و کالاهای خارجی به قدری زیاد و ارزان بود که هرکس با کم‌ترین قیمت هرقدر می‌خواست به دست می‌آورد و احدی احساس نمی‌کرد که درعالم جنگ است. علت این بود که ورود کالای خارجی در انحصار دولت نبود که به عذر نبودن پول وارد نکند. تجار واردکننده به هروسیله‌ای بود وارد می‌کردند."

این طرز تفکرتقریبا تا پایان عمرمصدق باقی ماند و او همکاران خود را معمولا ازمیان کسانی انتخاب کرد که شبیه رجال ایران در زمان جنگ بین‌الملل اول بودند. و اینان نیز معمولا هم به مصدق و هم به مردم ایران خیانت کردند.

درجنبش ملی‌شدن نفت

شرکت مصدق درجنبش ملی شدن نفت اوج تکامل او و درعین حال اوج تشدیدتضادهای درونی شخصیت اوست که به بزرگ‌ترین تراژدی زندگی شخصی مصدق و یکی از دردناک‌ترین حوادث تاریخ ایران انجامید.

مصدق، هم رهبرجنبش بود و هم نبود. بدون کم‌ترین تردید درسال ۲۹ـ ۱۳۲۸ مصدق تصوری از آینده‌ء جنبش ضدامپریالیستی ملی‌شدن نفت نداشت. حداکثر چیزی که فکر می‌کرد، افزایش درآمد ایران ازنفت بود وبرقراری آزادی انتخابات و مطبوعات. او به همراه رشد جنبش رشد کرد و در راس آن قرارگرفت. ولی هرگز آن روشن‌بینی، اعتمادبه نفس، اعتماد به جنبش را که لازمه‌ء یک رهبر است، کسب نکرد و دقیقا درنیافت که این جنبش را تا کجا می‌توان پیش راند و چگونه می‌توان پیش راند. او درواقع جنبشی را که رهبرش بود، نمی‌شناخت. به امکانات و نیازهای آن آشنا نبود. نمی‌توانست ناخدای این کشتی بزرگ در دریای توفانی باشد. در دلسوزیش تردیدی نیست. باعلاقه وهمیت خود را درخدمت جنبش گذاشت، ولی تاپایان هم آن را نشناخت.

جنبش ملی شدن نفت درآغاز یک جریان محدود اصلاح طلبانه بود، که رجال جنگ اول جهانی ایران نیز آن را درک می‌کردند. این جنبش، درآغاز اساس سلطه‌ء استعمار و امپریالیسم برکشورمارازیرعلامت سئوال قرارنمی‌داد. بیشترصحبت از این بود که شرکت

www.iran-archive.com

نفت انگلیس نیز با ایران همان رفتاری را بکند که شرکت‌های آمریکائی با ونزوئلا و عربستان سعودی می‌کنند. اما جنبش خیلی زود این پوسته را درید. شرکت تودهٔ مردم جنبش را پدید آورد و به آن خصلت خلقی داد. شعار ملی شدن ضرورت یک انقلاب ملی و دموکراتیک را در دستور گذاشت، چرا که این شعار جز از راه یک چنان انقلابی انجام پذیرنبود.

مصدق درآغاز رهبر بسیارمناسبی برای جنبش بود. این رجل فسادناپذیر و خادم مردم ــ به معنای بورژوا ــ اشرافی کلمهٔ بهتراز هرکسی می‌توانست خواست‌های اصلاح طلبانه را درک کند و برای تامین آن‌ها بکوشد. اما زمانی که جنبش این پوسته را درید و درجادهٔ تحـــول انقلابی افتاد، مصدق با تمام صداقت خویش از درک جریانی که خود رهبرش بود عاجزماند. او با ناباوری و از درخلوت به نخست‌وزیری رسید و تاپایان نیز نتوانست تمام قدرت دولتی را دردست خود متمرکز کند.

مدت‌ها گمان می‌کرد که شعار ملی شدن نفت درچارچوب تضاد میان امپریالیست‌های آمریکائی و انگلیسی قابل اجراست. بعدها به این دل بست که این شعار را درچارچوب ترس امپریالیسم از "خطرکمونیسم" اجرا کند. و زمانی به اشتباه خود پی برد که دیگر بسیار دیر شده بود. او تازه در زندان زرهی فهمید که خودش "کمونیست" است و "خطرکمونیسم" درست از وجود خود او و امثال‌او که هوادارملی‌شدن نفت اند برمی‌خیزد. او در زندان می‌گفت:

"درحسن نیت دول بزرگ باید تردید کرد. زیراکدونیسم را بهانه کرده‌اند برای این که ۴۰ سال دیگر ازمعادن نفت ما سوءاستفاده کنند".

رابطهٔ مصدق با تودهٔ مردم رابطهٔ بغرنجی است. او بنابه سوابق طولانی ازجنبش مشروطه تا جنبش ملی‌شدن نفت، از حرکت وسیع توده‌ها می‌ترسید و آن را قابل کنترل نمی‌دانست، لذا از استقرار "امنیت" دفاع می‌کرد. ولی ازسوی دیگرحکومت رااز آن مردم می‌دانست و حضور مردم را درصحنه لازم می‌شمرد. این تضاد و بغرنجی به صورت تزلزل و نوسان در روش مصدق منعکس می‌شد و به اینجا می‌رسید که مصدق مفهوم مردم را بسیارتنگ می‌گرفت. عملا کارگران و دهقانان را ازجرگهٔ مردم کنارمی‌گذاشت و قشرهای متوسط، بویژه روشنفکران متوسط الحال را موردتوجه ویژه قرار می‌داد. قانون انتخابات پیشنهادی او که در واقع حاصل زحمت چندده ساله‌اش بود، حق رای را به باسوادان که درآن‌زمان کم‌تر از ۲۰٪ مردم را تشکیل می‌دادند ــ منحصر می‌کرد.

گرایش مصدق به انتخاب همکاران ازمیان روشنفکران برخاسته از طبقات ممتاز نیز قرینه‌ای است برای درک رابطهٔ مصدق با تودهٔ مردم. او درواقع هرگز از چارچوب رجال ملی جنگ اول جهانی و بازماندگان آن‌ها بیرون نرفت. تا روز ۲۸ مرداد به صدیقی‌ها، دفتری‌ها، سنجابی‌ها، کاظمی‌ها و بسیاری از دوله‌ها و ملمه‌ها به مراتب اعتماد بیشتری‌داشت تا به مبارزین انقلابی که ازبطن توده‌ها برآمده‌اند.

شیوه‌های مبارزه نیز که مصدق برمی‌گزید، بیان‌گر رابطهٔ متناقض او با توده است. به شیوه‌های دیپلماتیک، شیوه‌هائی که مسائل را درچارچوب قانون اساسی سلطنتی حفظ کند، بیش از اندازه متوسل می‌شد. مردم را بیشتربه آرامش دعوت می‌کرد تا به نبرد. درسی‌ام تیرماه ۱۳۳۱ به جای دعوت مردم به قیام، برای شاه قسم‌نامه می‌فرستاد و دربهار ۱۳۳۲ به جای تجهیز توده‌ها به نبرد، آمریکا را قانع می‌کرد که او بهتر می‌تواند جلو کمونیسم و انقلاب را بگیرد تا رژیم‌های نظامی.

با این‌حال لحظات درخشانی در زندگی مصدق وجود دارد که پرتوی از روح انقلابی ــ ولی ناپیگیر ــ اوست. رفراندوم تیرماه ۱۳۳۲، دستگیری نصیری‌کودتاچی در ۲۵ مرداد ۳۲ از آن جمله است که متاسفانه با تزلزل ۲۵ تا ۲۸ مرداد نتایج آن ازمیان رفت.

مصدق درآخرین لحظات نخست‌وزیری خود ازطرف یارانش تنها ماند. مصدق خود اعتراف کرد: **"همه به من خیانت کردند."** این خیانت طبیعی بود، چرا که مصدق یاران خود رانه ازمیان انقلابیون، که ازمیان اصلاح طلبان، دوستان آمریکا، پیش کسوتان سیاست "گام به گام"، هواداران سلطنت مشروطه انتخاب کرده بود، درحالی که جنبشی که او در راسش قرارگرفته بود، جنبشی انقلابی بود و تنها با شکستن این سدها و با اتخاذ شیوه‌ها و هدف‌های انقلابی می‌توانست پیروز شود.

نام مصدق، بمثابهٔ رجل برجستهٔ ملی و آزادی‌خواه، انسان پاکی که وارد در بند و بست‌های پلید نشد، از استقلال ملی ایران دفاع کرد، در اعتقاد به دموکراسی بورژوائی صداقت داشت، در تاریخ معاصرایران خواهد ماند.

جنبش ملی شدن نفت ایران که با نام مصدق پیوند ناگسستنی دارد، نقطهٔ عطفی است درتاریخ مبارزات خلق‌های خاورمیانه علیه استعمار و بویژه علیه انحصارات بین‌المللی نفت. نهضت بزرگی که ما امروز درسرتاسرمنطقه شاهد آنیم و موفقیت‌های بزرگی که کشورهای نفت‌خیز درتامین حقوق خود کسب کردند به میزان زیاد با این جنبش آغاز می‌شود. مصدق در راس جنبش ملی شدن نفت بزرگ‌ترین ضربه را برپیکر امپریالیسم انگلیس در ایران و خلیج فارس وارد آورد. دراین ضربه تمام کین و نفرت ستم‌دیدگان ایران از سلطهٔ این درندهٔ روباه صفت منعکس و متبلوراست.

محدودیت‌های طبقاتی و معرفتی مصدق نمی‌تواند و نباید ارزش‌های بزرگ او را زیر علامت سئوال بگذارد.

رابطهٔ مصدق با حزب تودهٔ ایران رابطه‌ای پیچیده ولی همواره با فرهنگ و احترام‌آمیز بود. مصدق طی ۲۵ سال ــ ازتاسیس حزب تا روز مرگ مصدق ــ تقریبا هرگز سخنی علیه حزب ما نگفت. او درتمام دوران همکاری درمجلس چهاردهم با فراکسیون حزب تودهٔ ایران و هم‌چنین درتمام دوران نخست‌وزیری خود هرگز حاضرنشد به حزب ما بتازد و باجانوران ضد کمونیستی که خود را به دروغ هوادارمصدق هم‌معرفی می‌کردند، هم‌صداشود. تنها یک جمله از او علیه حزب ما وجود دارد که در دادگاه نظامی و درمقام دفاع ازخود دربرابر فشار رژیم فاشیستی پهلوی برزبان آورده که درمحیط ضدکمونیستی ۲۵ سالهٔ پس از شهـریور در حـکم هیچ است. با وجود این مصدق ازگسترش نفوذ حزب ما نگران بود. هم‌چنان که ازنهضت جنگل و خیابانی می‌ترسید.

اما رابطهٔ حزب تودهٔ ایران با مصدق رابطه‌ای درمجموع توام با تفاهم و دوستانه بود. اگر ازمدت کوتاه آغاز جنبش ملی شدن نفت وآغاز زمامداری مصدق بگذریم ــ درآن‌زمان درک برخی بازی‌های سیاسی که به نام مصدق انجام می‌گرفت برای ما دشوار بود ــ حزب تودهٔ ایران همواره درکنارمصدق قرارداشت نه‌درمقابل او. ممکن است نوسان‌های سیاسی فاصلهٔ ما را نزدیک‌تر و یا دورتر کرده باشد. ولی رابطهٔ ما همواره دوشادوش بود و نه رویاروی.

درجریان جنبش ملی شدن نفت به همان نسبت که مصدق درنبرد ضدامپریالیستـــی قاطع‌تر می‌شد، حزب تودهٔ ایران به طورقاطع‌تری از اوحمایت می‌کرد. ما مصدق را سه‌بار از سقوط حتمی نجات دادیم و در روز ۲۸ مرداد تنها و تنهاسازمان سیاسی بودیم که درکنار او

www.iran-archive.com

ایستادیم، برای دفاع ازحکومت اعلام آمادگی کردیم ولی ازمحدودیت مصدق و ترس او از تحول بنیادی انقلابی ضربه دیدیم.

امروز دشمنان انقلاب ایران که زیرنام هواداری از مصدق خود را پنهان می‌کنند، به جای تکیه به ارزش‌های مصدق، به محدودیت‌های طبقاتی او، به نقائص او تکیه می‌کنند واین نقائص را "راه‌مصدق" به قلم می‌دهند. اینان کسانی هستند که به زخم مصدق نمک می‌پاشند و تراژدی بزرگ زندگی او را که حاصل این محدودیت بود، بزرگ‌تر و دردناک‌تر می‌کنند. باید به این میراث‌خواران گفت که مصدق مال آنان نیست. هرآنچه درمصدق مثبت و ارزشمند بوده از آن مردم ایران است.

امروز، هستند کسانی‌که، از سوی دیگر به مصدق می‌تازند و به خاطرمحدودیت‌هائی که داشته ارزش‌های او را هم نمی‌بینند ویا نمی‌خواهند ببینند. به این عناصرباید گفت که عدم درک مصدق خودناشی ازمحدودیت انحصارگرانه است. آنچه را که مصدق داشته هیچ کس نمی‌تواند از او پس بگیرد.

تاریخ مصدق را درجای خود قرارخواهد داد.

متحد شویم!

ـ برای مبارزه باامپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا

ـ برای برانداختن بزرگ مالکی و کلان سرمایه‌داری

ـ برای ملی‌کردن بازرگانی خارجی و تقسیم اراضی

ـ برای افشای لیبرال‌ها و مائوئیست‌های آشکار و نهان

ـ برای رسواکردن چپ‌کاران و روحانی‌نمایان

ـ برای مبارزه‌باقشری‌گری و انحصارطلبی

ـ برای برملاکردن عوام‌فریبان وجوسازان

متحدشویم!

مهدی کیهان

درس‌های آموزنده‌تاریخ

به مناسبت ۳۰ـ مین سالگرد ملی‌شدن نفت‌ایران

۲۹ اسفندماه، مصادف است با ۳۰ـ مین سالگرد تصویب قانون ملی‌شدن نفت. سی سال پیش، ۲۹ اسفند ۱۳۲۹، قانون ملی شدن نفت ایران رسمیت قانونی یافت. درآن قانون تحت عنوان ماده‌ٔ واحده آمده است: **"به خاطرتامین سعادت مردم ایران و به منظورکمک به صلح جهانی صنعت نفت ایران‌درسراسرکشور ملی اعلام می‌شود".**

تصویب و اجرای قانون ملی شدن نفت ثمرهٔ تشدید مبارزات مردم ایران علیه تسلط امپریالیسم و غارت انحصارات نفتی، بویژه پس از شهریور ۱۳۲۰ بود. ملی شدن نفت ایران، دوران تاریخی بسیار با اهمیتی را درکشورما آغاز نهاد. این دوران، که درتاریخ نوین ایران به نام **دوران جنبش ملی‌شدن نفت** ثبت شده است، یکی از مهم‌ترین ادوار مبارزات استقلال طلبانه و آزادی‌خواهانهٔ مردم ایران و دیگرخلق‌های زیرستم را تشکیل می‌دهد.

۱. اهمیت داخلی وجهانی جنبش ملی‌شدن نفت ایران

ملی شدن نفت ایران درسی سال پیش از اهمیت داخلی و جهانی فوق‌العاده‌ای برخوردار بود. **اهمیت داخلی این مبارزه درآن بود، که مردم ایران را ازتسلط دو اهریمن غارتگر و مستبد ـ شرکت غاصب انگلیسی نفت و دربار پهلوی ـ نجات‌می‌بخشید. اهمیت جهانی ملی شدن نفت در رهائی ایران از سلطهٔ کارتل بین‌المللی نفت و نشان‌دادن امکان پیروزی بر امپریالیسم به سایرخلق‌ها نهفته بود.**

امپریالیسم انگلیس از اواسط قرن گذشته میلادی، و شرکت غاصب انگلیسی نفت از ابتدای قرن حاضر با انعقاد قرارداد دارسی درسال ۱۹۰۱، بر ایران تسلط یافتند.[۹] طی نیم قرن تسلط خود برنفت ایران، شرکت انگلیسی نفت (بریتیش پترولیوم کمپانی) به **عمده‌ترین قدرت انحصاری، و دولتی در دولت ایران تبدیل شد.** هیچ کاری در ایران صورت نمی‌گرفت مگر به رای و دستور شرکت انگلیسی نفت و امپریالیست‌های انگلیس.

اهریمن دیگری که برمردم ایران مسلط شده بود، دربار رضاخانی و سپس محمدرضاشاه

www.iranarchive.com

بود . این رژیم با کودتای ۱۲۹۹ و بادست انگلیس‌ها در ایران روی کارآورده شد . هدف اصلی کودتا تثبیت سلطهٔ امپریالیسم انگلیس و درنوبهٔ اول حفظ امتیاز غارتگرانهٔ دارسی وموقعیت شرکت انگلیسی درنفت ایران بود .

تصویب و اجرای قانون ملی‌شدن نفت در سی سال پیش موجب شد ، تا مردم ایران با طرد شرکت غاصب انگلیسی نفت به‌پیروزی مهمی نائل آیند و به تسلط امپریالیسم انگلیس بر ایران پایان دهند . درعین حال دوسال و نیم مبارزهٔ ملی‌شدن نفت ، رفته رفته موجبات تزلزل سلطهٔ دربار و فرار محمدرضاشاه از ایران را فراهم آورد . بدین‌سان مبارزهٔ ملی شدن نفت ، نه فقط ایران را از تسلط امپریالیسم انگلیس نجات بخشید ، بلکه زمینه را برای خلاصی مردم ایران از سلطهٔ رژیم سلطنتی نیز آماده ساخت . درصورتی که پیروزی‌های جنبش ملی‌شدن نفت تثبیت می‌گردید ، مسلماً کشورما به تحولات اقتصادی ــ اجتماعی عمیقی نائل می‌شد و استقلال ، آزادی وپیشرفت جامعهٔ ایران طی ربع قرن گذشته تامین می‌گردید .

لیکن اهمیت مبارزات ملی‌شدن نفت در سی سال پیش تنها به داخل ایران و حیات جامعهٔ‌کشورما محدود نبود . کشور ایران با ملی کردن صنایع نفت و لغو امتیازهای غارتگرانه نفتی درسال ۱۳۲۹ ، اولین کشور درمیان کشورهای رشدنیافته و نفت‌خیز بود ، که به روی‌کارتل بین‌المللی نفت ، عظیم‌ترین غول نفت‌خوار جهان امپریالیستی ، چنگ انداخت و درنبردی فداکارانه به پیروزی‌بزرگی بر امپریالیسم جهانی نائل آمد .

مبارزه در راه ملی‌شدن نفت ایران ، مبارزه‌ای بود سرنوشت ساز برای مردم ایران و موثر درحیات بین‌المللی . این مبارزه که سه دههٔ پیش درکشورما صورت گرفت صفحات زرینی را در تاریخ مبارزات استقلال‌طلبانه و آزادی‌بخش مردم ایران و هم‌چنین خلق‌های کشورهای تحت ستم و درحال رشد علیه امپریالیسم و نواستعمار تشکیل می‌دهد .

۲. حزب تودهٔ ایران و نقش تاریخی دکترمحمدمصدق

سی سال تمام از رویداد تاریخی تصویب قانون ملی‌شدن نفت می‌گذرد . نیروهای انقلابی و مترقی ایران رویداد بزرگ جنبش ملی‌شدن نفت را گرامی می‌دارند . حزب تودهٔ ایران ، که خود نقش عظیم و افتخارآفرینی درجنبش ملی‌شدن نفت داشته ، پیوسته اهمیت تاریخی مبارزات ملی‌شدن نفت را خاطرنشان ساخته و قهرمانان آن جنبش ، منجمله و بویژه شخصیت تاریخی دکترمحمدمصدق را گرامی داشته و می‌دارد .

ما نه فقط نقش دکترمحمدمصدق را درجریان تدارک ، تکوین وپیروزی مبارزات ملی‌شدن نفت ستوده و با استواری و قاطعیت از اقدامات آن در دوران زمام‌داری علیه سلطهٔ امپریالیسم و شرکت غاصب انگلیسی نفت‌و وابستگان ایرانی آن دفاع کرده‌ایم ، بلکه دردوران پس از کودتای ۲۸ مرداد تاکنون نیز همیشه با تجلیل و احترام فراوان از این مرد بزرگ یاد کرده‌ایم . حزب تودهٔ ایران شاید تنها حزبی باشد ، و قطعاً چنین است ، که درتمام ربع قرن تسلط رژیم کودتا ، که هیچ اسمی از مبارزات ملی‌شدن نفت و دکترمحمدمصدق برده نمی‌شد ، همه ساله خاطرهٔ ملی‌شدن نفت را گرامی داشته و از قهرمانان این مبارزه به خاطر استواری آنان درمبارزهٔ ضدامپریالیستی ، استقلال‌طلبانه و آزادی‌خواهانه تجلیل کرده است . شماره‌های روزنامهٔ "مردم" ، ارگان مرکزی‌حزب تودهٔ ایران ، مجلهٔ "دنیا" ، ارگان سیاسی‌و تئوریک

حزب ما وگفتارهای "رادیو پیک ایران" برصدق ادعای ما گواهی می‌دهد .

حزب تودهٔ ایران ، به مثابه یک حزب جدی و واقع بین ، ضمن تاکید برنقش مثبت خود و دکترمصدق در امر ملی شدن نفت ، نه اشتباهات و نارسائی‌های خود و نه ضعف‌ها و تردیدهای دکترمصدق را هرگز پنهان نداشته است . حزب تودهٔ ایران ، گرچه نقشی درشکست نهضت نداشته و برخلاف یاران نیمه راه و حتی خائن مصدق ، تاآخرین لحظه از او پشتیبانی کرده است ، تنها سازمانی است که تاکنون نارسائی‌های کارخود را با صراحت تمام و بارها برشمرده است .

برخورد ما با نقش دکترمحمدمصدق و یاران وفادار او درجنبش ملی شدن نفت نشانهٔ آن است که مانسبت به وقایع و حوادث تاریخی برخوردی انحصارگرانه و یافرصت‌طلبانه نداریم . برخوردما اصولی و ازموضع مصالح کلی جامعهٔ ایران وهدف‌های اساسی و اصلی کسب استقلال ، تامین آزادی و پیشرفت اقتصادی ــ اجتماعی است . از این جهات ، شخصیت دکترمحمدمصدق ممتاز است و نام او به حق به عنوان قهرمان ملی‌شدن نفت درتاریخ کشورما ثبت شده و جاوید خواهد ماند .

۳. نقش مردم وطبقهٔ کارگرایران درجنبش ملی‌شدن نفت

مادرحالی که به نقش شخصیت‌ها درتاریخ واقف هستیم ، و به خدمات آنان به درستی ارج می‌نهیم ، درعین حال از این واقعیت غافل نیستیم ، که سازندهٔ تاریخ و جنبش‌ها خود مردم و طبقات اجتماعی جامعه هستند . در ارزیابی جنبش ملی‌شدن نفت نمی‌توان انکارکرد ، که این **خودمردم ایران و درپیشاپیش آنان ، کارگران و زحمتکشان کشورما بودند ، که بامبارزات مستمر و پیگیرخود این جنبش عظیم تاریخی را پایه گذاری کردند .** بویژه مبارزه ، تشکل و آگاهی طبقهٔ کارگر ایران طی سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۹ نقش عظیمی درتدارک ، تکوین و پیروزی جنبش ملی شدن نفت ، تصویب قانون و اجرای موفقیت آمیز آن دردوسال ونیمهٔ زمام‌داری حکومت ملی‌دکترمحمدمصدق داشت .

جنبش ملی‌شدن نفت ، خیزش ضدامپریالیستی مردم ایران بود . گرچه رهبری جنبش ملی شدن نفت با اقشار ملی و دردست "جبههٔ ملی" بود ، که ازسال ۱۳۲۷ به پیشوائی دکتر محمدمصدق شکل گرفت ، با این وجود نیروی محرکهٔ اصلی جنبش را مردم ایران : زحمتکشان و درپیشاپیش آن‌ها طبقهٔ کارگرو بخصوص پرولتاریای صنعت,نفت تشکیل می‌دادند ، که زیر یوغ استثمار و ظلم دوگانهٔ امپریالیستی و استثمارگران داخلی قرارداشتند . این واقعیت تاریخی است و به هیچ وجه نمی‌توان آن را کتمان کرد .

پرولتاریای صنعت نفت ایران ازهمان آغاز سلطهٔ انحصارات نفتی برایران مبارزهٔ عظیمی را علیه غارت منابع نفت و استثمار وحشیانهٔ خود آغاز کردند . آنان با اعتراضات و اعتصابات پی‌درپی و مستمر وبادادن قربانی وتحمل مصائب بسیار ، زمینهٔ طرد شرکت غاصب انگلیسی نفت را بنا گذاشتند . این مبارزات و اعتصابات تاریخ بسیار طولانی دارد و به درستی می‌توان گفت از ابتدای قرن بیستم تاکنون رادربرمی‌گیرد .

اولین اعتصاب نیرومند کارگران و کارمندان صنعت نفت ایران درسال ۱۳۰۱ ، نزدیک به ۶۰ سال پیش صورت گرفت . مبارزهٔ اعتصابی دیگری ازجانب کارکنان صنعت نفت ایران

www.iran-archive.com

درسال ۱۳۰۸ انجام‌شد، که درلغو قرارداد دارسی در ۱۳۱۱ تاثیر بسزا داشت. درصنایع نفت ایران در اواخر دیکتاتوری ۲۰ ساله اعتصاب بزرگ دیگری تدارک دیده شد.

پس ازطرد رضاخان، موازی با مبارزات ضدفاشیستی، دمکراتیک و ملی در ایران، بویژه در ارتباط با افزایش سطح آگاهی و تشکل صنفی (سندیکائی و اتحادیه‌ای) درمیان کارگران، پرولتاریای صنعت نفت ایران با توان عظیم‌تری به مقابله با غارت و استثمار شرکت سابق نفت پرداخت. اعتصاب سرتاسری صنعت نفت ایران درسال ۱۳۲۵، که درآن حتی آشهز رئیس کمپانی انگلیسی نفت شرکت داشت، نقطهٔ اعتلاء این مبارزات بود. اعتصاب عظیم و نیرومند سال ۱۳۲۵، شرکت غاصب انگلیسی نفت راآنچنان فلج ساخت که پایش درگل ماند و ارکان حاکمیت آن متزلزل گردید.

مبارزات ملی‌شدن نفت ایران باچنین سابقه‌ای از مبارزات زحمتکشان و مردم ایران، که ما فقط به گوشه‌ای از اعتصابات و مبارزات پرولتاریای صنعت نفت ایران اشاره کردیم، تدارک شد. موقعی که قانون ملی‌شدن نفت براثرپشتیبانی و تظاهرات عظیم مردم ایران تصویب گردید، حتی آن موقع امپریالیسم انگلیس و رژیم دست‌نشاندهٔ سلطنتی درصدد جلوگیری از اجرای قانون بودند. درچنین شرایطی بازکارگران خوزستان، پرولتاریای صنعت نفت ایران بودند، که بابرخورداری از پشتیبانی همهٔ کارگران ایران پا درمیان گذاشتند و در فروردین ۱۳۳۰ دست به اعتصابات فوق‌العاده مهمی‌زدند. این اعتصابات هم، مانند همهٔ مبارزات واعتصابات قبلی کارگران با کشتاروسیع زحمتکشان و کارگران همراه بود. لیکن درنتیجه همین اعتصابات بود، که ضربهٔ کاری به تسلط امپریالیسم انگلیس و شرکت غاصب نفت وارد شد. شاه مجبورگردید حسین علاء، نخست‌وزیر وقت و سرسپردهٔ امپریالیسم را برکنار، و به امضای فرمان نخست‌وزیری دکترمحمدمصدق تن دردهد.

به این ترتیب معلوم می‌شود، **آن کسانی که دکترمحمدمصدق را به نخست‌وزیری رسانیدند معدود افراد جبههٔ ملی و یا نمایندگان مجلس شورای ملی آن زمان نبودند. این‌ها مردم ایران و درصف مقدم آن‌ها طبقهٔ کارگر کشورما و درپیشاپیش آنان پرولتاریای صنعت نفت ایران بودند.** اینان با مبارزات عظیم خود امپریالیسم انگلیس، شرکت سابق نفت‌ودربار دست‌نشانده رابه عقب‌نشینی وادارکردند و به منظور تحقق آمال و آرزوهای خود درتامین استقلال و آزادی، زمام امور را به دکترمحمدمصدق و یاران او سپردند.

از آنچه گفته شد، به درستی این نتیجه حاصل می‌شود، کهوقتی از مبارزات ملی شدن نفت یاد می‌کنیم، باید توجه داشته باشیم، که قهرمان واقعی آن مبارزات مردم ایران، طبقهٔ کارگر کشورما و درپیشاپیش آنان زحمتکشان صنعت نفت ایران بوده‌اند. حق این است، که ما به چنین مردمی و چنین طبقه‌ای درجامعهٔ ایران ببالیم و افتخارکنیم.

۴. نقش واقعی حزب تودهٔ ایران درجنبش ملی‌شدن نفت

اگرقبول می‌کنیم، و نمی‌توان قبول نکرد، که طبقهٔ کارگر ایران ودرپیشاپیش آن زحمتکشان صنعت نفت ایران‌بودند، که نقش اساسی را درتدارک، تکوین وپیروزی جنبش ملی‌شدن نفت به عهده داشتند، آن وقت به درستی این مطلب مطرح می‌شود، که چه حزب و چه سازمان صنفی،

طبقهٔ کارگر ایران را متشکل کرد و به‌آن آگاهی سیاسی- طبقاتی داد؟ این یک سئوال اساسی است.

امروز پیداشده‌اند افراد و گروه‌هائی، که ادعا می‌کنند گویا حزب تودهٔ ایران درمبارزات ملی‌شدن نفت نقشی نداشته و گویا حتی نقش آن منفی بوده است. این تحریف واقعیت است. وقتی تاریخ را به درستی بررسی و به مسائل عمده واساسی بپردازیم، آن وقت به وضوح دیده می‌شود، که نقش حزب تودهٔ ایران درتدارک و تکوین و پیروزی مبارزات ملی شدن نفت، نقشی بزرگ و اساسی بوده است.

طبقهٔ کارگر ایران تا شهریور ۱۳۲۰ طبقه‌ای در درون خود و فاقد آگاهی سیاسی- طبقاتی و تشکل نگاه داشته شده بود. به کارگران ایران در دورهٔ رضاشاه عمله اطلاق می‌کردند. طبقات حاکمه حاضرنبودند حتی ساده‌ترین تشکل‌های صنفی کارگران راتحمل کنند، تاچه رسد به شناسائی حقوق کارگران به عنوان طبقهٔ کارگر. **آن حزب سیاسی که باعث شد طبقهٔ کارگر ایران به مقام و موقعیت و اهمیت خود درجامعهٔ ایران آشنائی حاصل کند، متشکل شود و به‌آگاهی‌های سیاسی- طبقاتی نائل آید، و به نیروی‌اساسی موثر درجامعه آن روز ایران بدل گردد، حزب تودهٔ ایران بود.** کدام سازمان و حزب، جز حزب تودهٔ ایران می‌تواند ادعا کند، که وظیفه‌تاریخی سازمان دهی و ایجاد آگاهی طبقاتی و سیاسی کارگران را به‌عهده گرفته و این وظیفه را با سربلندی انجام داده است؟ این تنها حزب تودهٔ ایران بود که طبقهٔ کارگر ایران را به خود شناساند، نقش و اهمیت این طبقه را به جامعهٔ آن روز ایران نشان داد، و خود به نحوی گسترده به درون طبقهٔ کارگر رفت و این طبقه را به صورت نیروی مهم‌صنفی- سیاسی متشکل ساخت.

درمتینگ‌ها و نمایش‌های اول ماه مه ۱۳۲۵ بیش از هفتصد هزارنفر از کارگران ایران در جشن عظیم همبستگی بین‌المللی زحمتکشان، آگاهانه، متشکل و باشعارهای واحد تحت رهبری شورای‌متحدهٔ مرکزی کارگران و زحمتکشان ایران شرکت کردند. چنین نمایش عظیمی از نیروی زحمتکشان ایران، تنها پس از چهارسال، که از ایجاد حزب تودهٔ ایران و اولین سازمان‌های صنفی کارگران می‌گذشت، برگزار گردید. این خود نمایش آشکاری بود، از توجهی که حزب تودهٔ ایران به طبقهٔ کارگر کشورما داشت و به درستی برای تشکل و آگاهی دادن به کارگران ایران نقش درجهٔ اول قائل بود.

تنها طی چهارسال فعالیت علنی و آشکارحزب توده ایران وشورای‌متحدهٔ مرکزی‌کارگران و زحمتکشان ایران، طبقهٔ کارگر ایران به آن چنان تشکل صنفی و آگاهی‌های سیاسی- طبقاتی دست یافت، که جنبش کارگری ایران را نه در داخل کشور و سطح منطقه، بلکه درمقیاس جهانی ممتاز وبرجسته ساخت.

چگونه می‌توان ادعای برخورد واقع‌بینانه به وقایع و حقایق تاریخی داشت و آنگاه نقش حزب تودهٔ ایران را درتدارک، تکوین وپیروزی جنبش ملی‌شدن نفت انکارکرد؟ طبقهٔ کارگر ایران وپرولتاریای صنعت نفت را، که نقش اساسی و عمده درجریان مبارزات ملی شدن نفت داشت، حزب تودهٔ ایران متشکل و آگاه ساخت. بدین‌سان حزب تودهٔ ایران به حق به‌خود می‌بالد، که نقش عظیم درپیروزی جنبش ملی‌شدن نفت ایران داشته است.

به تمام این‌ها باید تلاش و مبارزهٔ مستمری را که حزب تودهٔ ایران ازهمان روز پیدایش خود برای شناساندن امپریالیسم انگلیس و شرکت غاصب نفت و امتیازات غارتگرانهٔ آن به مردم ایران و جهانیان‌به‌کار برده، و خودصفحه زرین دیگری از فعالیت دائمی این حزب علیه

www.iran-archive.com

سلطه و غارت امپریالیسم را تشکیل می‌دهد، اضافه نمود. نقش اساسی و عمدهٔ حزب تودهٔ ایران درتدارک و تکوین و پیروزی جنبش ملی شدن نفت یک واقعیت تاریخی است که با هیچ تحریفی نمی‌توان آن را پوشاند.

۵. نقاط ضعف اساسی جنبش ملی شدن نفت

از آن‌جا که ۳۰ـ مین سالگرد تصویب قانون ملی‌شدن نفت را درشرایط ویژهٔ پس از پیروزی انقلاب ضدامپریالیستی و خلقی برگزارمی‌کنیم، به‌جا وضروری است به نقاط ضعف اساسی و عمدهٔ جنبش ملی‌شدن نفت اشاره کنیم. بررسی و آگاهی نسبت به نقاط ضعف جنبش های گذشته درس خوبی است برای پیروزی درمبارزات حال وآتی. بخصوص درمرحلهٔ کنونی پیروزی انقلاب ضدامپریالیستی و خلقی، بررسی نقاط ضعف جنبش‌ها و مبارزات گذشته مردم ایران و احتراز از تکرار آن‌ها، برای تثبیت دستاوردها و تعمیق انقلاب وتضمین آن در برابر توطئه‌های دشمنان داخلی و خارجی از اهمیت ویژه برخوردار است.

الف. نادیده گرفتن نقش تشکل‌های صنفی کارگران

طبقهٔ کارگرایران، چنان‌که یادآورشدیم، با تمام توان خود درجنبش ملی‌شدن نفت شرکت کرد و سهم کامل خود را درقبول محرومیت‌ها و فداکاری به خاطر پیروزی آن جنبش به عهده گرفت. کارگران‌معدن ذغال سنگ چشمه سفید خراسان در دوران ملی شدن نفت طی نامه‌ای خطاب به امپریالیست‌ها و دشمنان جنبش نوشتند: " امپریالیسم ما را به نان خشک خوردن عادت داده است. ما ازهمین عادت برای محو تسلط‌آن استفاده می‌کنیم ".

باوجود ابراز آمادگی و فداکاری هم‌جانبه در دفاع از جنبش ملی‌شدن نفت ازجانب طبقهٔ کارگر، با کمال تاسف باید گفت که رهبران آن جنبش به اندازهٔ کافی به نقش طبقهٔ کارگر درجنبش ملی‌شدن نفت و تثبیت پیروزی‌های آن، یا آگاهی نداشتند و یا اگر آگاهی داشتند. نقش این طبقه را درجنبش ملی‌شدن نفت نادیده گرفتند. حق این بود، که در جنبش ملی شدن نفت به طبقهٔ‌کارگر که دراین جنبش نقش اساسی داشت، لااقل آزادی فعالیت داده می‌شد. دراین صورت کارگران فرصت می‌یافتند با تقویت تشکل درصفوف خود، به شکل موثری درجریان جنبش شرکت کنند و سهم بزرگ‌تری را دردفاع از دستاوردهای جنبش و تضمین پیروزی آن به عهده گیرند. متاسفانه **زمامداران وقت حتی از شناسائی فعالیت آشکارصنفی کارگران امتناع کردند** و شورای متحدهٔ مرکزی کارگران و زحمتکشان ایران را، که قبل از آن زیر پیگرد پلیسی رژیم محمدرضاشاهی قرارگرفته و غیرعلنی شده بود، به‌رسمیت نشناختند.

اگر آزادی فعالیت صنفی کارگران به رسمیت شناخته می‌شد و زحمتکشان امکان می‌یافتند زیر رهبری ستاد مبارز خود— شورای متحدهٔ مرکزی کارگران و زحمتکشان‌ایران— تشکل بیشتر یابند و ازهمهٔ توان طبقاتی خود برای خنثی ساختن توطئه‌های امپریالیسم و ارتجاع آزادانه بهره‌گیرند، درآن صورت مسلط این وضع پیش نمی‌آمد که عده‌ای اوباش، به اغوای کودتاچیان خارجی وداخلی و باحمایت مشتی نظامی مسلح، با استفاده از عدم تشکل صفوف مردم، بویژه

کارگران، بتوانند ورق را درکشور برگردانند و شکست فاحشی به جنبش ملی‌شدن نفت وارد سازند. بنابراین یکی از نقاط ضعف جدی و اساسی دوران‌ملی‌شدن نفت آن بود، که به نقش و اهمیت طبقهٔ کارگر و اهمیت فعالیت علنی صنفی (سندیکایی و اتحادیه‌ای) کارگران توجه نشد. به طبقهٔ کارگر آزادی عمل داده نشد، تا این طبقه بتواند با تشکل درسازمان‌های صنفی خود، باشرکت در سندیکاها و اتحادیه‌ها، چنان که درسال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵ بود، به نیروی متشکل عظیمی بدل شود و این تشکل را درخدمت دفاع از جنبش ملی شدن نفت قراردهد.

ب. غیرقانونی نگاه داشتن حزب تودهٔ ایران

نقطهٔ ضعف جدی و اساسی دیگر درجنبش ملی شدن نفت نفی اهمیت و نقش حزب تودهٔ ایران — حزب طبقهٔ‌کارگر—و به طورکلی نفی ضرورت جبههٔ متحد درتثبیت پیروزی‌های بدست آمده درآن جنبش بود. **هرچه حزب تودهٔ ایران بیشتر برای همکاری‌ودفاع‌مشترک‌از دستاورد— های جنبش ملی شدن نفت اصرار ورزید، به همان نسبت ازطرف زمام‌داران وقت و رهبری جبههٔ ملی، بیشتر دست رد به سینهٔ حزب ما گذاشته شد.**

دربار خائن درتوطئهٔ ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ حزب تودهٔ ایران را به دستور همان شرکت غاصب انگلیسی نفت و امپریالیست‌های انگلیس و آمریکا غیرقانونی اعلام کرد. متاسفانه حتی پس از آن‌که جنبش ملی شدن نفت پیروزشد، و حکومت ملی دکترمحمدمصدق جانشین کابینه‌های دست‌نشانده و فرمایشی درباری گردید، به لغو تصمیم غیرقانونی مجلس درباری‌اقدام به عمل نیامد. رهبران جنبش ملی شدن نفت از شناسائی فعالیت علنی حزب تودهٔ ایران امتناع کردند. آن‌ها به حزب ما اجازه ندادند سازمان‌های خود را احیا کند و درسطح کشور به فعالیت علنی بپردازد، تا بتواند به صورت یک نیروی سیاسی توده‌ای همهٔ توان خود را برای دفاع از جنبش ملی شدن نفت به کاربرد و مردم ایران را برای پیکارهای آتی تجهیز نماید.

آنچه به آن اشاره کردیم یک واقعیت انکارناپذیرتاریخی است. اگربه حزب تودهٔ‌ایران امکان فعالیت علنی داده شده بود، مسلما حزب ما دردوران‌دوسال و نیمهٔ ملی شدن نفت این قدرت را داشت، که طبقات و اقشارعظیمی از مردم ایران، بخصوص زحمتکشان را در سازمان‌های سیاسی و صنفی آگاه متشکل کند و قدرت یک حزب سیاسی با نفوذ و سازمان‌های وسیع توده‌ای را درخدمت دفاع ازجنبش ملی شدن نفت قراردهد.

امروز کسانی به ما ایراد می‌گیرند و گناه شکست جنبش ملی‌شدن نفت را به‌پای حزب ما می‌نویسند. آیا این افراد اطلاع دارند، که درآن دوره زمامداران وقت، وآن‌ها که مسئولیت رهبری مستقیم جنبش ملی شدن نفت را به عهده‌داشتند، حتی حاضربه لغو قانونی که‌ازمجلس ارتجاعی درباری گذشته‌بود نشدند، و امکان فعالیت علنی را ازحزب تودهٔ ایران دریـــغ داشتند؟

صحه گذاشتن برتصمیم خائنانه و غیرقانونی سلب فعالیت علنی ازحزب تودهٔ ایران در سال ۱۳۲۷ از جانب رهبران جبههٔ ملی، حزب تودهٔ ایران را درمحظور جدی فوق‌العاده‌ای قرارداد. حزب‌ما نتوانست به صورت سازمان وسیع سیاسی توده‌ای با مردم درتماس باشد و آنان را درمبارزه علیه توطئه‌های پی‌درپی ارتجاع داخلی و امپریالیسم، چنان‌که باید و شاید

www.iran-archive.com

متشکل کند و همهٔ این‌ها درشرایطی بود که انواع سازمان‌ها و گروه‌های هوادار امپریالیسم و دربار آزادانه به فعالیت خرابکارانهٔ خود ادامه می‌دادند.

اگر حزب ما از امکان فعالیت علنی برخوردارمی‌بود، مسلما می‌توانست نیروی عظیمی را متشکل و آماده نماید، تا روزی که خطر به سراغ جنبش ملی شدن نفت آمد، بتواند آن‌ها را به میدان آورد و با تکیه به نیروی تشکل توده‌ها، به همراه دیگر نیروها به دفع خطر بپردازد. این نتیجهٔ دومی است، که از بررسی نقاط ضعف جنبش ملی شدن گرفته می‌شود.

ج. چشم‌پوشی برخطر امپریالیسم آمریکا

سومین نقطهٔ ضعف جدی و اساسی مبارزات ملی شدن نفت چشم پوشی بر خطرامپریالیسم آمریکا برای این جنبش بود.

حزب تودهٔ ایران به طورمستمر و پیگیر خطر امپریالیسم آمریکا را برای جنبش ملی شدن نفت گوشزد می‌کرد، و این خطر را برای جنبش، خطری سرنوشت ساز می‌دانست. حزب ما به درستی امپریالیسم آمریکا را دشمن شمارهٔ یک جنبش ملی شدن نفت معرفی می‌کرد. ما بدون خستگی و به طورمستمر متذکر می‌شدیم، که درست است امپریالیسم انگلیس و شرکت غاصب نفت از ایران رانده شده و رفته‌اند، اما امپریالیست‌های آمریکا و انگلیس و انحصارات جهانی عضو کارتل بین‌المللی نفت دست به دست هم داده، و به اتفاق قصد برگشتن به ایران را دارند.

حزب تودهٔ ایران به درستی متذکر می‌شد، که امپریالیسم آمریکا به عنوان ژاندارم بین‌المللی نقش عمده را درسرکوب جنبش های ملی و استقلال طلبانه به عهده گرفته و دشمن اصلی استقلال و آزادی همه خلق های زیرسلطه و ستم است. باید با تمام قوا علیه آن مبارزه کرد، از توطئه‌های آن جلو گرفت و همانند امپریالیسم انگلیس آن را از مواضع نظامی، سیاسی و اقتصادی خود درایران طرد نمود. ما به درستی متذکرمی‌شدیم که باید با قاطعیت تمام پایگاه‌های امپریالیسم آمریکا را از ایران برچید، استقلال ایران را ازهرجهت تامین نمود و خطراتی را که ازجانب مجموعهٔ دول امپریالیستی، بویژه امپریالیسم هار آمریکا متوجه‌جنبش ملی شدن نفت است، خنثی کرد.

حزب تودهٔ ایران با تکیه برجهان بینی علمی خود و اطلاع ازسیرکلی حوادث جهانی بویژه پس ازپیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر و پیروزی اتحادشوروی‌درجنگ دوم‌جهانی، به درستی سیاست "موازنهٔ منفی"، یعنی یکسان شمردن دوست ودشمن را به زیان جنبش ملی شدن نفت می‌دانست. ما نادرستی این سیاست را به رهبران جنبش ملی شدن نفت متذکر می‌شدیم و از آنان توقع داشتیم بخاطر حفظ پیروزی جنبش ملی شدن نفت، ازجهان وتناسب نیروها درآن درک واقع بینانه داشته، دشمنان و دوستان جنبش ملی شدن نفت را تشخیص دهند، پردهٔ پندارهای گمراه کننده "خطرکمونیسم"، "خطرشوروی" و نظایرآن را بدرند و سیاست خارجی واقع بینانه‌ای را، که‌مبتنی برجلب حمایت همهٔ نیروهای دوست و طرفدارجنبش ملی شدن نفت ایران باشد، به اجرا بگذارند.

متاسفانه ندای حزب ما درهمهٔ این زمینه‌های یادشده گوش شنوائی پیدا نکرد. در دوران حکومت ملی دکترمحمدمصدق امپریالیست‌های انگلیس با قاطعیت از مواضع اشغالی خود درایران طرد شدند، به عمرقرارداد ننگین امتیازی ۱۹۳۳ و تسلط شرکت غاصب انگلیسی بر نفت ایران

پایان داده شد، لانه‌های جاسوسی انگلیس درایران برچیده شد و درب سفارت‌خانهٔ بریتانیا بسته شد. اما امپریالیسم آمریکا درمواضع سلطهٔ سیاسی و اقتصادی خود درایران باقی ماند، قراردادهای نظامی آمریکا لغو نگردید، مستشاران نظامی آمریکا در ارتش ایران باقی ماندند، ادارهٔ اصل ۴ و سازمان‌های جاسوسی نظیر آن به فعالیت خود درکشورما ادامه دادند. لانه‌های توطئهٔ آمریکا در ایران دست نخورده باقی ماند و به هندرسن‌ها فرصت داده شد درداخل کشور ما علیه دولت ملی توطئه کنند و سرانجام این توطئه را به ثمربرسانند. این درس سومی است، که از بررسی نقاط ضعف جدی و اساسی جنبش ملی شدن نفت عاید می‌شود.

د. مواضع فئودال‌ها، سرمایه‌داران کمپرادور و دربار دست نخورده باقی‌ماند

چهارمین نقطهٔ ضعف جدی و اساسی جنبش ملی شدن نفت بی‌توجهی به مبارزه‌بادشمنان داخلی جنبش ــ فئودال‌ها وملاکین بزرگ، سرمایه‌داران کمپرادور و دربار دست‌نشانده‌ــ ودریک کلام نادیده گرفتن جنبهٔ طبقاتی این مبارزه بود.

حزب تودهٔ ایران در دوران ملی شدن نفت به درستی متذکرمی‌شد، که **این جنبش فقط و فقط می‌تواند با اتکاء به طبقات و اقشار زحمتکش، ملی و مترقی جامعه پایدار بماند و به هدف‌های خود، یعنی تامین استقلال، آزادی وپیشرفت نائل آید. طبقات ارتجاعی جامعه مرکب از فئودال‌ها و ملاکین بزرگ، سرمایه‌داران کمپرادور و دربار پهلوی به مثابه مظهر حاکمیت آنان، دشمنان جنبش ملی شدن نفت به شمارمی‌روند** و باید ازمواضع اقتصادی و سیاسی خود طرد شوند. ما به درستی متذکر می‌شدیم که طبقات ارتجاعی با جنبش ملی شدن نفت سرسازگاری ندارند و علیرغم عقب‌نشینی‌های خود درابتدای جنبش، نهایتا علیه آن اقدام خواهند کرد و با کمک گرفتن از نیروهای امپریالیستی به سرکوب جنبش ملی شدن نفت خواهند پرداخت.

توصیهٔ ما به زمامداران در دوران حکومت ملی دکترمحمدمصدق، بخصوص پس ازپیروزی درقیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱، که‌قوام‌السلطنه طرد گردید و مجددا دکترمحمدمصدق زمام دولت را به دست گرفت، آن بود، که بی‌درنگ به کار اصلاحات ارضی عمیق و همه‌جانبه به سوددهقانان زحمتکش پرداخته شود، رژیم ارباب‌ــ رعیتی محو گردد و روستای ایران از وجود فئودال‌ها و بزرگ مالکان پاک شود. ما می‌گفتیم که‌درپی مبارزهٔ ضدامپریالیستی ملی شدن نفت، با اقدام به اصلاحات ارضی درده ایران باید حاکمیت فئودال‌ها، خوانین، روسای ایلات و عشایر و ملاکین بزرگ برچیده شود و آزادی دهقانان در ده تامین گردد.

متاسفانه این صدا، که خواست میلیون‌ها دهقان رنج دیده و زحمتکش ایران بود از جانب زمامداران شنیده نشد. ده ایران همچنان درتسلط و تصرف ارتجاعی‌ترین طبقات جامعه ایران باقی ماند. دهقانان ایران از جنبش ملی شدن نفت چیزی دریافت نداشتند و بدین جهت ده ایران نتوانست به دژ محکمی برای تثبیت پیروزی‌های جنبش ملی شدن نفت بدل شود. دهقانان ایران ازجنبش ملی شدن نفت دریافت زمین و آب و لغو حاکمیت و مالکیت‌های فئودال‌ــ ملاکی و رژیم ارباب رعیتی را انتظار داشتند، و نه تصویب قوانین محدود اختصاص ۱۰ تا ۲۰ درصد بهرهٔ مالکانه به زارعان را، که تغییری دروضع نمی‌داد و تازه به اجراهم در نیامد.

درجریان جنبش ملی شدن نفت همچنین مواضع سرمایه‌داران کمپرادورــ تجار بزرگ‌وابسته به امپریالیسم، که نقش دلالی کالای بیگانه در بازار ایران را به عهده داشتند، دست نخورده

www.iranarchive.com

باقی ماند. اینان نیز مواضع اقتصادی- اجتماعی خود را حفظ کردند و با استفاده از موقعیت خود وبه کاربردن حربه‌هائی نظیر گرانی و احتکار، همان رفتاری را با دولت ملی مصدق کردند، که امروز با دولت برخاسته از انقلاب ضدامپریالیستی و خلقی می‌کنند. سرکوب بورژوازی کمپرادور از نیازهای جنبش ملی شدن نفت بود. لیکن چنین کاری صورت نگرفت. درنتیجه بورژوازی کمپرادور یعنی بازرگانان وابسته توانستند ضربهٔ کاری به جنبش ملی شدن نفت وارد کنند.

دربار پهلوی عمده‌ترین لانهٔ خیانت و اسارت مردم ایران و پایگاه امپریالیسم در ایران بود. مدارا و مماشات با دربار از نقاط ضعف جدی جنبش ملی شدن نفت بود. با اعتمادی که مردم نسبت به حکومت ملی و شخص دکترمحمدمصدق داشتند، قبل ازآن‌که شاه بتواند از گیجی مبارزات قبل از ملی شدن نفت و ضربه کاری قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ بدرآید، این مار باید درلانه خود سرکوب می‌شد. متاسفانه جنبش ملی شدن نفت نتوانست مواضع قاطعی نسبت به دربار، و اصولا شیوهٔ سلطنت اتخاذ نماید. نتیجه این شد، که دربار فاسد، که ابتدا درظاهر تسلیم ملی شدن نفت شده بود، رفته رفته سربلند کرد، به مخالفت علنی پرداخت و تمام نیمهٔ دوم سال ۱۳۳۱ و نیمهٔ اول سال ۱۳۳۲ را صرف توطئه‌ها و کودتاهای پی‌درپی به منظوربرانداختن دولت ملی مصدق نمود. درهمین جریان بود، که ائتلاف ضدخلقی و امپریالیستی نیروهای ارتجاعی داخلی به سرکردگی دربار با امپریالیست‌های آمریکا و انگلیس شکل گرفت، سازمان‌های جاسوسی آمریکا و انگلیس با استفاده از امکانات این نیروها در داخل کشور به توطئه پرداختند و بیش ازپیش مقدمات کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را فراهم ساختند.

چهارنقطه ضعف جدی و اساسی را که برشمردیم (البته جنبش نقاط ضعف دیگری نیز داشت) علل اصلی شکست جنبش ملی شدن نفت را تشکیل می‌دهند. این نقاط ضعف باعث شدند جنبش ملی شدن نفت، باوجود پیروزی‌های چشم‌گیر و دارای اهمیت تاریخی، به شکست بیانجامد و فرصت تاریخی مهمی برای نیل به استقلال، آزادی و پیشرفت از مردم ایران سلب گردد.

درصورتی‌که زمام‌داران و رهبران جنبش ملی شدن نفت از شناسائی نقش طبقهٔ کارگر و تشکل‌های صنفی آن سرباز نمی‌زدند، دعوت همکاری حزب تودهٔ ایران برای ایجاد جبههٔ متحد با شرکت فعال زحمتکشان را بلاجواب نمی‌گذاشتند، به خطر امپریالیسم آمریکا به‌عنوان ژاندارم بین‌المللی و دشمن‌شمارهٔ یک جنبش ملی شدن نفت بهای درست می‌دادند، و بالاخره اگر لانه فساد دربار و نیروهای ارتجاعی متمرکزدراطراف‌آن، بخصوص فئودالیته ده ایران را بموقع سرکوب می‌کردند، مسلما و یقینا جنبش ملی‌شدن نفت شکست نمی‌خورد. شکست جنبش ملی شدن نفت ایران امر محتوم تاریخی نبود. این جنبش امکان موفقیت قطعی داشت. فقط باید از اشتباه و محاسبهٔ غلط و نقاط ضعف مصون می‌ماند.

این ساده لوحی است، که ما نقاط ضعف اساسی و اصلی جنبش ملی شدن نفت را کنار بگذاریم، مسئولیت نیروهایی را که درشرایط تاریخی حفظ جنبش و تثبیت دستاوردهای آن به‌عهدهٔ آنان بود (درآن شرایط چنین مسئولیت‌تاریخی را بورژوازی ملی ایران و نمایندگان آن به عهده داشتند) نادیده بگیریم و فقط به یک روز بچسبیم، آن روز رادرسرنوشت جنبش ملی‌شدن نفت تعیین کننده بدانیم وجالب این که گناه شکست رانیزبه پای دیگران و دراین مورد خاص به پای حزب تودهٔ ایران بگذاریم. این وارونه ساختن واقعیت‌ها وحقایق تاریخی است. اما واقعیت این است، که شکست جنبش ملی‌شدن نفت لحظه به لحظه، درطول دوسال ونیم

پس از اجرای قانون ملی شدن، همراه با بروز و تشدید نقاط ضعف و عدم چاره‌جوئی برای رفع آن‌ها تدارک شد و بالاخره درکودتای ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ثمرهٔ تلخ و ناگوار خود را به‌بار آورد.

۶. یک ربع قرن اسارت و غارت نواستعماری واستعمارسیله درباری

شکست جنبش ملی‌شدن نفت به قیمت بسیارسنگینی برای مردم ایران تمام شد. دریک کلام، این شکست یک ربع قرن اسارت و غارت نواستعماری و استبداد سیاه درباری به دنبال داشت که جا دارد اکنون به چنین پیامدهائی بیاندیشیم و با تمام قوا ازانقلاب ضدامپریالیستی وخلقی خود دفاع و محافظت به عمل آوریم.

کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، یک‌ربع قرن سلطهٔ رژیم سفاک ساواکی، اختناق، ترور پلیسی محمدرضاشاهی، بانضمام ده‌ها و صدها قرارداد اسارت آور و غارتگرانهٔ نفتی، نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را به دنبال داشت.

قرارداد نفت با کنسرسیوم درهفتم آبان ۱۳۳۳، الحاق ایران به پیمان بغداد وسپس سنتو درسال ۱۳۳۴، قراردادنظامی ایران با آمریکا درسال ۱۳۳۷، واگذاری مصونیت به مستشاران آمریکائی درسال ۱۳۴۲، دادن امتیازات گوناگون به انحصارات امپریالیستی و در راس همهٔ انحصارات آمریکائی و انگلیسی درسال‌های بعد، قراردادهای گرهی اسارت‌نواستعماری ایران را تشکیل می‌دهند.

با انعقاد قرارداد نفت با کنسرسیوم درهفتم آبان ۱۳۳۳، نه فقط قانون ملی‌شدن نفت نقض گردید و تمام پیروزی‌های جنبش ملی شدن نفت به هدر رفت، بلکه مساحتی بیش ازدوران امتیاز شرکت غاصب انگلیسی نفت به امتیاز انحصارات امپریالیستی نفت درآمد. گذشته از تجدید تسلط شرکت غاصب انگلیسی نفت، شش عضو دیگر کارتل بین‌المللی (هفت خواهران) کمپنج‌تای‌آن‌ها آمریکایی بودند به همراه شرکت فرانسوی بر ذخایر و صنایع نفت ایران تسلط یافتند. قبل ازجنبش ملی شدن نفت ذخایر و صنایع نفت ایران ازجانب یک شرکت امپریالیستی عمدهٔ نفت غارت می‌شد. کودتای ننگین ۲۸ مرداد باعث سلطهٔ نواستعماری همهٔ اعضاء کارتل بین‌المللی برنفت ایران گردید و سپس راه را دربرابر تسلط همهٔ انحصارات‌نفتی امپریالیستی ازکلیهٔ دول غربی برنفت ایران هموارنمود.

استقرار سلطهٔ نواستعماری انحصارات امپریالیستی برنفت ایران باعث شد، که در دوران ربع قرن تسلط رژیم کودتا، نزدیک به چهارمیلیاردتن از ذخایر نفت ایران با بهای باورنکردنی هربشکه کم‌تر از یک دلار به غارت رود. امروز قیمت برهربشکه نفت ۴۰ دلار و بیشتر است و مطمئنا درسال‌های نزدیک قیمت آن افزایشی به مراتب بیشترخواهد داشت. تنها توجه به همین یک قلم غارت ذخایر نفت در دوران ۲۵ سالهٔ رژیم کودتا کافی است، تا نشان دهد زیان‌های ناشی از سلطهٔ این رژیم مرگبار چه ابعاد عظیم و باورنکردنی دارد.

اما مگر زیان تسلط رژیم مرگبار کودتا تنها به زیان ذخایر و صنایع نفت محدودمی‌شود؟ به هیچ وجه. درهمهٔ زمینه‌های اقتصادی، صنعتی، مالی، بازرگانی، کشاورزی و فرهنگی زیان‌هائی که پس‌از کودتا به کشورما وارد آمده، دارای چنین ابعادی است.

۲۵ سال تسلط رژیم مرگبار کودتا به قیمت سنگین‌ترین تسلط نظامی و سیاسی امپریالیسم

www.iran-archive.com

درنوبهٔ اول امپریالیسم آمریکا برکشورما تمام شد. صدها میلیارد دلار درآمد نفت ایران به چاه ویل هزینه‌های نظامی ریخته شد. ایران به پایگاه تحریک و توطئه‌های نظامی و استراتژیک آمریکا علیه کشورهای سوسیالیستی و جنبش های آزادی‌بخش ملی تبدیل گردید. استقلال کشور ما به معنی واقعی کلمه پایمال شد. کشورما وجامعهٔ ایران، از رشد اقتصادی ـ اجتماعی محروم نگاه داشته شد و شیوهٔ زندگی آمریکائی و فرهنگ منحط غربی برجامعهٔ ما مستولی‌گشت. شخصیت ایرانی در دوران کودتا آسیب دید، که قیمتی برآن متصورنیست.

مردم ایران دریکی از مساعدترین ادوار تاریخی برای خروج از عقب ماندگی، ازپیشرفت بازداشته شدند. رژیم دست‌نشانده درحالی‌که ادعا داشت جامعهٔ ایران را به سوی دروازه‌های "تمدن بزرگ" می‌برد، کشوری را که حداقل ازلحاظ تولیدات کشاورزی خودکفا بود، به گندم و برنج و گوشت و سیب‌زمینی وارداتی محتاج ساخت.

وقتی سفاکی‌های رژیم در زمینهٔ محروم ساختن مردم ایران از آزادی و استقرار سلطهٔ پلیسی ـ ساواکی تا محیط خانواده‌ها را درکنار عواقب شوم و ناگوار سلطهٔ اقتصادی، سیاسی و فرهنگی ناشی از تسلط رژیم کودتا و امپریالیسم قراردهیم، آن وقت به نحو کامل‌تری نتایج ناگوار ناشی از شکست جنبش ملی شدن نفت و کودتای ارتجاعی امپریالیستی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را درنظرمجسم خواهیم دید. اشتباهات و نقاط ضعف و ندانم کاری‌های دوران جنبش ملی‌شدن نفت به قیمت بسیار سنگینی برای مردم ایران، همهٔ نیروهای انقلابی و علاقمند به تامین استقلال، آزادی و پیشرفت اجتماعی تمام گردید. بگوشیم دردوران کنونی پیروزی دراولین مراحل انقلاب ضدامپریالیستی و خلقی، از تکرار آن اشتباهات وندیدن نقاط ضعف مصون بمانیم.

۷. پیروزی انقلاب ضدامپریالیستی ودرس‌های جنبش ملی‌شدن نفت

شب سیاه کودتا بسیار طولانی بود و بیش از آن که تصور رود به درازا کشید. اما به‌هر حال، چنان‌که امید می‌رفت و نیروهای مبارز و آگاه درآن کم‌ترین شکی نداشتند، بالاخره به پایان رسید. قطعی بود که مردم مبارز ایران، خاصه توده‌های زحمتکش سربرخواهند داشت و رژیم جبار را در اوج قدرت فروخواهند کوفت. ظلمی که امپریالیسم، بخصوص امپریالیسم آمریکا و رژیم سفاک دست‌نشانده سلطنتی در ربع قرن پس‌از کودتا به مردم ایران روا داشت، قطعا باید با واکنش انفجاری شدید، متناسب با ظلمی که شده بود، مواجه می‌گشت. این واکنش شدید و رعد آسا، همان انقلاب ضدامپریالیستی و خلقی بود، که باشرکت تمام مردم و همهٔ زحمتکشان، از راه تلفیق تظاهرات میلیونی درخیابان‌ها با اعتصابات عظیم کارگران، بخصوص اعتصاب درصنعت نفت ایران، و درنقطهٔ اوج خود با قیام مسلحانه در۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به پیروزی رسید.

اکنون دوسال تمام از پیروزی انقلاب ضدامپریالیستی و خلقی می‌گذرد. با رهبری قاطعانه امام‌خمینی دراین انقلاب پیروزی‌های عظیم و تاریخی به‌دست آورده‌ایم. رژیم سلطنتی ۲۵۰۰ ساله را محوساخته‌ایم و به قطع سلطه نظامی، سیاسی و فرهنگی امپریالیسم جهانی و در راس آن آمریکای جهانخوار نائل شده‌ایم. جمهوری اسلامی مستقل خود را ایجاد و پایه‌های قانونی آن را با تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی، انتخابات مجلس شورای

اسلامی، رئیس جمهوری، تعیین دولت و دیگرنهادهای حاکمیت بنیاد گذاشته‌ایم.

پیروزی‌های انقلاب ما در دوران دوساله‌ٔ پس از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ بزرگ و تحسین‌برانگیز است. اما یک لحظه نباید فراموش کنیم، که توطئه‌های امپریالیسم و ضدانقلاب داخلی نیز، که ازمراحل گوناگون گذشته و هم‌اکنون ما را درگیرجنگی تجاوزکارانه ساخته، پایان یافتنی نیست.

امپریالیسم جهانی درمدت هفتاد سال، تازمانی‌که برکشورما تسلط داشت صنعت نفت ما را، درابعادی که به‌هیچ وجه با اقتصاد ملی ایران تناسب نداشت، توسعه داد تا هرچه بیشتر وسریع‌تر ذخایرنفت ما رابه غارت ببرد. اما همین که جلو چنین غارتی گرفته شد، امپریالیسم دست‌تجاوزکار خود را از آستین صدام بیرون آورد تا صنایع نفت ما را ویران سازد و انهدام این صنعت را وسیلهٔ شکست انقلاب ضدامپریالیستی و خلقی ما قراردهد. خوشبختانه این توطئهٔ عظیم، چنان‌که شاهد هستیم، نه فقط نتیجهٔ موردنظر امپریالیست‌ها و ضدانقلابیون را ببارنیاورده، بلکه مردم ایران را دردفاع از انقلاب و میهن انقلابی پابرجاتر واستوارتر ساخته است.

پیروزی های انقلاب ما چشم‌گیر و قابل توجهند. مواضع مهمی را به‌سودتحقق‌استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی فتح کرده‌ایم. اما اگر فراموش‌کنیم که‌دشمن همچنان درکمین انقلاب ما نشسته، همان‌طور که درجنبش ملی شدن نفت نشسته بود، دچار اشتباه فاحش و جدی شده‌ایم. برای حفظ انقلاب و تثبیت پیروزی‌های آن وظایفی بس جدی و مهم درپیش رو داریم.

همهٔ مردم ایران و نیروهای مومن به انقلاب به درستی به سرنوشت انقلاب می‌اندیشند و می‌خواهند بدانند چه باید کرد تا این انقلاب به سرنوشت جنبش ملی شدن نفت گرفتارنشود و ۲۸ مرداد دیگری پیش نیاید. دراین جا است که بررسی نقاط ضعف جنبش ملی‌شدن نفت و درس گرفتن از آن‌ها، به منظور احتراز از آن اشتباهات درجریان انقلاب شکوهمند کنونی‌مان، حائز است.

الف. نقش طبقهٔ کارگر و تشکل‌های صنفی آن در دفاع ازانقلاب

برای‌تثبیت پیروزی‌های‌انقلاب، برگشت‌ناپذیرساختن‌وتعمیق‌آن‌بسودتحکیم‌استقلال‌وآزادی‌و پیشرفت قبل از همه باید به نقش طبقهٔ کارگر و تشکل‌های آزاد صنفی آن توجه خاصی مبذول گردد. باید به کارگران امکان داد و به آنان کمک کرد تا ذرانجمن‌های صنفی خود (سندیکاها و اتحادیه‌ها) متشکل شوند و به عنوان نیروی متشکلی به‌دفاع از انقلاب بپردازند. تفرقه در صفوف طبقهٔ کارگر و محرومیت آن ازتشکل آزاد صنفی درمرحلهٔ کنونی‌به زیان انقلاب است. تاوقتی پنج میلیون کارگران و زحمتکشان ایران درانجمن‌های صنفی مترقی و آگاه به منظور دفاع از منافع صنفی و انقلابی خود، که همان دفاع از انقلاب ضدامپریالیستی و خلقی است تشکل نیافته‌اند، انقلاب فاقد نیروی متشکل اجتماعی برای دفاع از خود است.

طبقه کارگر ایران عمده‌ترین نیروئی است، که می‌تواند و قادراست دفاع‌ازانقلاب را در برابر هرتوطئه‌ای تضمین نماید. به همین جهت ضرور است، که این طبقه از آزادی فعالیت سندیکائی و اتحادیه‌ای اصیل برخوردار باشد، درنظام شورائی نظارت برتولید وخدمات وسیعا شرکت‌داشته باشد، تا بتواند، هم نیروی تشکل صنفی خود را درخدمت انقلاب بگذارد و هم به طورموثر درسازندگی دوران پس‌از انقلاب نقش‌واقعی ایفا نماید.

www.iran-archive.com

حفظ انقلاب و دستاوردهای آن در درازمدت منوط به گردآمدن بیشتر زحمتکشان دراطراف انقلاب است. انقلاب باید به حل مسائل زحمتکشان توجه جدی مبذول دارد. گرانی، احتکار، تورم، بیکاری بلای جان زحمتکشانند. با این پدیده‌ها باید قاطعانه مبارزه کرد. باید هزینهٔ زندگی را تثبیت کرد و پائین آورد، تا رفاه طبقات زحمتکش مراهم شود. اکثریت عظیم کارگران زحمتکش کشورما هنوز هم تحت سیطرهٔ زیاده‌طلبی سرمایه‌داران قراردارند، که به خاطرتامین سود گزاف و فوق‌العاده به استثمار شدید و بی‌رحمانه زحمتکشان ادامه‌می‌دهند. باید به کارگران و زحمتکشان امکان داد با تکیه به تشکل‌های صنفی ازحقوق خود دربرابرسرمایه‌داران آزمند، که تحت هیچ شرایطی، جز مواجه با نیروی متشکل زحمتکشان، تن به رعایت قوانین کار و بیمه و دیگر حقوق کارگران نمی‌دهند، دفاع به عمل آورند.

بورژوازی ایران در دوران ملی‌شدن نفت ازشناسائی حقوق صنفی و اجتماعی کارگران امتناع ورزید ونقش طبقهٔ کارگر و تشکل صنفی آن را نادیده‌گرفت. زیانی که از این انحصارطلبی عاید جامعهٔ ایران شد، شکست جنبش ملی‌شدن نفت و نتایج ناگوار آن بود. نیروهائی که اکنون مسئولیت حفظ انقلاب وتثبیت دستاوردهای آن با آن‌ها است، نباید خطای بورژوازی ملی ایران را تکرارکنند. درغیراین‌صورت، یعنی درصورت نادیده گرفتن نقش طبقهٔ کارگر و محروم‌داشتن آن از تشکل‌های صنفی سرنوشت انقلاب درمخاطره قرارخواهد گرفت.

دمکراسی انقلابی ایران فقط دراتحاد با طبقهٔ کارگر قادربه حفظ مواضع انقلاب ضدامپریالیستی وخلقی است. راه دیگری وجودندارد. باید این حقیقت را پذیرفت و بدان عمل کرد.

ب. نقش حزب تودهٔ ایران در دفاع از انقلاب

حزب تودهٔ ایران ــ حزب طبقهٔ کارگر کشورما طی ۳۹ سال موجودیت خود، به عنوان حزبی مدافع استقلال و آزادی‌و حافظ منافع زحمتکشان، ازبوتهٔ آزمایش سربلند بیرون آمده است. حزب تودهٔ ایران دردفاع از طبقهٔ کارگر و آرمان‌های والای آن، درپاسداری از استقلال و آزادی مردم ایران متحمل رنج‌ها و سختی‌های فراوان شده است. اماهیچ نیروئی نتوانسته آن را از زحمتکشان جدا سازد و این حزب را به عدول ازسیاست‌های اصولی، که دربرنامهٔ آن طرح شده، وادار نماید.

امروز نیز حزب ما استوارتر ازهرزمان دیگری درمواضع دفاع از انقلاب ضدامپریالیستی و خلقی ایستاده و اعضاء آن درجبههٔ جنگ و درجبههٔ کار و فعالیت اجتماعی ازهیچ فداکاری برای انقلاب دریغ ندارند. به چنین حزبی باید امکان داد نقش خود را درتشکل زحمتکشان و آگاهی دادن به جامعهٔ انقلابی ایران ایفا کند. ممانعت و سنگ انداختن دربرابر فعالیت حزب تودهٔ ایران، آن‌هم ازجانب احزاب وسازمان‌های سیاسی که مدعی دفاع از انقلابند، حداقل مفهوم نیست.

کنار زدن حزبی باسابقهٔ‌حزب‌تودهٔ ایران از صحنهٔ فعالیت سیاسی، صرف‌نظر از آن‌که به معنی نقض دمکراسی، نادیده انگاشتن نقش طبقهٔ کارگر درجریان انقلاب ضدامپریالیستی و خلقی است، درعین حال به معنی محروم کردن انقلاب ایران از وجود یک نیروی فعال سیاسی است که ازنظر تجارب غنی درمبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع داخلی و مسلح بودن به جهان بینی علمی، نیروئی منحصربفرد در ایران بشمارمی‌آید.

هیچ یک از احزاب سیاسی ایران به سابقهٔ حزب تودهٔ ایران نیستند. **حزب تودهٔ‌ایران نه تنها ازلحاظ سابقهٔ فعالیت سیاسی خود، بلکه به عنوان حزبی، که اصولی‌ترین روش رادر دفاع از مواضع انقلاب ضدامپریالیستی و خلقی درپیش گرفته و باپیگیری تمام آن را دنبال می‌کند، ممتاز است.** حزب تودهٔ ایران مجهز به علمی‌ترین برنامه‌های سازندگی دوران پس از پیروزی انقلاب بوده واین برنامه‌ها را صادقانه و صمیمانهٔ ارائه می‌دهد. چگونه می‌توان نقش چنین حزبی را درتثبیت انقلاب و برگشت‌ناپذیر ساختن دستاوردها وتعمیق آن نادیده گرفت. ازهمین‌جا است، که فشارهائی که در دوران پس از پیروزی انقلاب برحزب ما وارد آمده و می‌آید، به حق درنظرتوده‌های مومن به انقلاب سئوال برانگیز است.

باید ازتکرار این اشتباه فاحش اجتناب ورزید، که نقش حزب تودهٔ ایران، همانند دوران جنبش ملی شدن نفت، نادیده گرفته شود. آن موقع رهبران بورژوازی ملی ایران چنین اشتباهی را مرتکب شدند، و یا دقیق‌تر گفته شود، حفظ منافع طبقاتی خود را بر رعایت منافع مبارزهٔ ضدامپریالیستی ترجیح دادند. دود آن اشتباه، و به اصطلاح امروز، انحصارگری به چشم همه رفت. امروز نیروهای مسئول انقلابی باید خود را از تکرار آن روش مصون نگاه دارند و بدانند درکشور وجامعه‌ای درسطح رشد طبقاتی جامعهٔ ایران، نادیده گرفتن نقش حزب طبقهٔ کارگر لطمهٔ جدی به انقلاب وارد خواهد ساخت.

حزب ما با صداقت و صمیمیت تمام از آرمان‌های اصیل انقلاب ضدامپریالیستی و خلقی با تمام نیرو دفاع کرده،می‌کند و خواهد کرد. ما می‌خواهیم نیروهای مومن وصادق به انقلاب مواضع حزب ما را، که نه به قصد فرصت طلبی، چنان‌که بدخواهان انقلاب جلوه می‌دهند، بلکه با تکیه به ایمان راسخ به ضرورت دفاع از انقلاب اتخاذ گردیده، درک نمایند. چنین است مسئلهٔ دیگری که طرح آن ازنظر اجتناب از اشتباهات گذشته به نظرما ضرورت دارد.

ج. مبارزه علیه توطئه‌های امپریالیسم‌آمریکا

امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا، با وجود شکست‌های فاحشی که از انقلاب ایران خورده است، همچنان به کارشکنی و توطئه علیه کشورما ادامه می‌دهد. تا زمانی‌که به ریشه‌کن ساختن سلطهٔ امپریالیسم، و خلع سلاح قطعی ضدانقلاب در داخل موفق نشده‌ایم، بدون شک توطئه‌های امپریالیسم آمریکا علیه انقلاب ما ادامه خواهد داشت. به صراحت باید خاطرنشان ساخت ــ خطر آمریکا علیه کشورما همچنان در اولویت قراردارد.

درنبرد علیه سلطهٔ امپریالیسم جهانی و در راس آن آمریکای جهانخوار، طی دوسالی که از پیروزی انقلاب می‌گذرد، به‌پیروزی‌های بزرگی دست‌یافته‌ایم. به‌تسلط نظامی، سیاسی، مالی و فرهنگی آمریکا برایران پایان داده‌ایم. گروگان گیری جاسوسان آمریکائی، خصلت ضدامپریالیستی انقلاب ما راتشدید کرد و برعمق انقلاب بسی افزود. مبارزهٔ ضدامپریالیستی و آمریکازدائی تا اعماق دهات ایران رسوخ یافت و یکپارچگی مردم ایران در مبارزهٔ ضدامپریالیستی تجلی کامل و درخشان پیدا کرد.

اما امپریالیسم آمریکا نیز بیکارننشسته است. محاصرهٔ اقتصادی و نظامی کشور ما که عملا قبل از گروگان‌گیری آغازشده بود، بسط یافت. آمریکا خیل ناوهای جنگی خودرا به آب‌های ایران روانه داشت، دست تجاوز علنی نظامی خود را، که قبلا از آستین ضدانقلاب داخلی عمل می‌کرد، این بار از آستین رژیم صدام بیرون آورد. به طورقطع امپریالیسم

www.iran-archive.com

تجاوزکار آمریکا توطئه‌های دیگری را علیه انقلاب و جمهوری اسلامی ایران درآستین دارد. یکی از توطئه‌های نوبتی آن هم‌اکنون درارتباط با شکست تجاوز نظامی عراق به ایران درحال اجراست.

این همه می‌رساند، گرچه پیروزی درجنگ علیه عراق به منظور خنثی‌ساختن یکی از خطرناک‌ترین توطئه‌های امپریالیسم علیه کشورما حائز اهمیت فوق العاده است، با این‌حال خاتمهٔ جنگ به معنی پایان یافتن توطئه‌های آمریکاعلیه ایران نیست و نمی‌تواند باشد. انقلاب ایران نسبت به‌توطئه‌های امپریالیسم جهانی، و در راس آن آمریکای تجاوزکار، همچنان باید آگاه وهوشیار باقی بماند. این اصل استراتژیک نباید هیچ گاه ازیاد برده شود، که امپریالیسم جهانی درمجموع خود نمی‌تواند با پیروزی انقلاب ایران سرسازش داشته باشد و درادامهٔ توطئه و خصومت خود پیگیرخواهد بود.

سیاست ما در رابطه با تجاوز امپریالیسم، وخصومت ذاتی آن نسبت به انقلاب، باید براین اصل متکی باشد، که دول امپریالیستی هیچ گاه به‌طیب خاطر به پیروزی انقلاب ما تن نخواهند داد. تنها توانائی خود انقلاب است که می‌تواند امپریالیسم را، که جز غارت و ظلم و تجاوز اصول دیگری را نمی‌شناسد، به قبول شناسائی اصل برابر حقوقی درمناسبات با ایران وادار سازد. اما توانائی انقلاب تنها وتنها با اتکاء به تنظیم و اجرای سیاست‌های قاطع درنبرد با امپریالیسم و ریشه کن ساختن بقایای تسلط آن بر ایران، درمرحلهٔ کنونی بویژه تسلط اقتصادی و اجتماعی وابستگان آن درجامعهٔ ایران افزایش می‌یابد و تحقق می‌پذیرد. در این زمینه نیز جنبش ملی شدن نفت درس گرانبهائی به ما داده است، که باید آن را با تمام قوا بکاربندیم. آن درس این است، که باز گذاشتن کوچک‌ترین‌روزنه دربرابر توطئه‌های امپریالیسم درایران می‌تواند فاجعه ببار آورد.

در ارتباط با مسئلهٔ اخیر نمی‌توان پنهان داشت که یکی از روزنه‌های خطرناکی که در برابر توطئه‌های امپریالیسم درکشورما باز نگاه داشته شده آنتی‌کمونیسم و پیش‌داوری‌های معینی درسیاست خارجی است که کار را به عدم تمیز میان دوست و دشمن می‌کشاند. سیاست "نه شرقی، نه غربی"، که طبق آن عده‌ای، دول سوسیالیستی و بسیاری از جنبش‌های آزادی‌بخش ملی را نیز دشمن انقلاب ایران جلوه می‌دهند، به یک معنی روبه دیگر همان سیاست "موازنه منفی" است که متاسفانه در دورهٔ جنبش ملی شدن نفت اجراشد و این جنبش را از یاری‌گرفتن از حامیان خود درصحنهٔ بین‌المللی محروم داشت. امروز نیزسیاست "نه شرقی، نه غربی"، درآخرین تحلیل کشورما را به همان راه امتحان شده سوق خواهد داد و آن را ازحمایت دوستان واقعی محروم کرده دربرابر دشمنان تنها خواهد گذاشت. این تجربه را یک بار درجنبش ملی شدن نفت آزمودیم. از گذشته باید پند گرفت.

د. ضرورت خلع سلاح نیروهای ارتجاعی و وابسته

نادیده گرفتن ضرورت خلع سلاح اقتصادی و سیاسی نیروهای ارتجاعی و وابسته ـ فئودال‌ها در ده و سرمایه‌داران‌کمپرادوردرشهر ـ ازنقاط ضعف جدی و اساسی جنبش ملی‌شدن نفت بود. نادیده گرفتن ضرورت چنین خلع سلاحی درجریان انقلاب ضدامپریالیستی و خلقی کنونی نتایج به مراتب زیان‌بارتری به بارخواهد آورد.

انقلاب ضدامپریالیستی و خلقی یک واحد کل و تجزیه‌ناپذیر است. بین وظایف ضد‌ـ

امپریالیستی این انقلاب، به معنی طرد سلطهٔ امپریالیسم و سرمایه‌های انحصاری از اقتصاد ایران، و وظایف خلقی آن، به معنی رها ساختن مردم و بخصوص تودهٔ دهقانان از سلطهٔ بزرگ زمین‌داران و کلان سرمایه‌داران، رابطهٔ درونی و تفکیک ناپذیر وجود دارد. پیروزی قطعی انقلاب درصورتی تامین می‌شود، که نه فقط به تسلط امپریالیسم درهرشکلی پایان داده شود، بلکه طبقات و نیروهای ارتجاعی و وابسته در داخل جامعهٔ ایران نیز خلع سلاح شوند. در غیراین صورت انقلاب آسیب‌پذیرباقی می‌ماند و زیر ضربه قرارمی‌گیرد.

درشرایط کنونی، ریشه‌کن ساختن بقایای رژیم ارباب ـ رعیتی و مالکیت های فئودال‌ـ ملاکی از ده ایران، دادن زمین به دهقانان بدون زمین و کم‌زمین، اجرای کامل و بدون خدشهٔ بند "ج" و دریک کلمه مسلط‌کردن دهقانان زحمتکش بر روستا، از ضروریات تاخیرناپذیرتثبیت دستاوردهای انقلاب است. هم‌چنین برانداختن سرمایه‌داری بزرگ، بویژه ملی‌کردن بازرگانی خارجی، به دست گرفتن باززگانی عمده و ایجاد شبکهٔ توزیع دولتی و تعاونی و تنظیم بازار خرده فروشی از وظایف مبرم و حیاتی انقلاب است. رهائی سکنهٔ شهرها ازصاحبان‌مستغلات، که فئودالیسم شهری راتشکیل می‌دهند، ازنظرتامین سلامت انقلاب الزامی است.

نیروهای ارتجاعی و وابسته‌ای که به آن‌ها اشاره کردیم: بزرگ مالکان، کلان‌سرمایه‌داران، صاحبان مستغلات شهری، نه امروز که از دیرزمان، از انقلاب مشروطهٔ ایران باسلطهٔ امپریالیسم بستگی داشته و درمواضع ضداستقلال، آزادی و پیشرفت قرارداشته‌اند. اینان درزمان جنبش ملی شدن نفت از عوامل اساسی شکست آن جنبش درداخل کشور بودند. شک نیست که آن‌ها هیچ گاه باتثبیت و تعمیق انقلاب ضدامپریالیستی و خلقی سرسازش نخواهند داشت و ازهیچ کوششی برای شکست آن‌فروگذار نخواهند کرد. درصورتی‌که انقلاب به خلع سلاح اقتصادی و سیاسی این اقشار اقدام نکند، آنان برای شکست انقلاب امکانات وسیع در دست خواهند داشت. انقلاب ضدامپریالیستی و خلقی، بویژه اگر بخواهد، چنان‌که امام‌خمینی می‌فرمایند، حافظ منافع مستضعفین باقی بماند، منطق دیگری جز خلع سلاح نیروهای ارتجاعی و وابسته به امپریالیسم ندارد.

و. جبههٔ متحدخلق، شرط ضرور برای تثبیت پیروزی‌های انقلاب

نیروهای ملی و مترقی دردوران جنبش‌ملی شدن نفت، براثر پیش‌داوری‌ها، توطئه و تفتین محافل امپریالیستی و نیروهای ارتجاعی و فقدان تجربه و آگاهی لازم، متاسفانه موفق به تشکیل جبههٔ واحدی علیه امپریالیسم و ارتجاع داخلی نشدند. این امربه زیان مردم ایران و همهٔ نیروها و طبقات زحمتکش، ملی و مترقی تمام شد.

ضرورت تشکیل جبههٔ متحد خلق امروز از ماهیت انقلاب ضدامپریالیستی و خلقی ما ناشی می‌شود. این انقلاب متعلق به طبقات‌زحمتکش و مترقی جامعه: کارگران، دهقانان، پیشه‌وران و اصناف و روشنفکران مترقی‌است. هیچ یک از این طبقات و احزاب، و نیروهای سیاسی حافظ منافع آنان، به تنهائی قادر به حفظ انقلاب و تثبیت دستاوردهای آن نیست. اما همهٔ این طبقات و نمایندگان آنان چنان نیروی عظیمی را تشکیل می‌دهند، که درصورت اتحاد و اتفاق با یکدیگر، می‌توانند نه فقط انقلاب را ازهرگزندی مصون دارند، بلکه قادر به تحقق کامل شعارهای استقلال، آزادی و شکوفائی جمهوری اسلامی به معنی واقعی کلمه‌اند.

طبقات و اقشار زحمتکش و مترقی جامعهٔ ایران دارای آنچنان اشتراک منافع طبقاتی و

www.iran-archive.com

سیاسی و اجتماعی هستند، که می‌توانند در درازمدت بخاطرنیل به پیشرفت‌های اقتصادی-اجتماعی، که به سود همهٔ آنان خواهد بود، با هم همکاری داشته باشند. چنین اشتراک منافعی‌پایهٔ‌اساسی و اصلی است، برای اتحاد همهٔ سازمان‌ها و احزاب معتقد و مومن به هدف‌های انقلاب ضدامپریالیستی و خلقی، صرف‌نظر از تفاوت‌های مسلکی، عقیدتی و ایدئولوژیک. تفاوت‌های اخیرنباید مانع از آن شود، که نیروهای مومن به‌انقلاب از تشخیص ضرورت تشکیل جبههٔ متحد خلق، به عنوان اساسی‌ترین نهادی که انقلاب فاقد آن باقی مانده، غافل شوند وبدین‌سان خود باعث ضربه وارد آمدن به پیروزی‌های انقلاب گردند.

تثبیت وتضمین پیروزی‌های انقلاب ضدامپریالیستی و خلقی امروز نیز مانند دوران ملی شدن نفت درگرو اتحاد و اتفاق نیروهای خلق است. آن‌موقع ما به اتحاد نیروهائی، که درمبارزه بخاطر استقلال و آزادی ایران سرنوشت مشترک داشتند، دست نیافتیم ضربهٔ آن غفلت به همهٔ ما و قبل ازهمه به مردم ایران وارد آمد. امروز از تکرارچنین اشتباهی احتراز کنیم، پیش‌داوری‌ها را به‌کناری بگذاریم و جبههٔ متحد خلق را بوجود آوریم. با کمک این جبهه نه فقط قادریم پیروزی‌های انقلاب ضدامپریالیستی وخلقی را، که تاکنون بدست آمده، تثبیت و تضمین نمائیم، بلکه خواهیم توانست با تعمیق انقلاب به همه پیشرفت‌های مورد نظر این انقلاب، یعنی تحکیم استقلال، بسط آزادی، پیشرفت اقتصادی و تامین عدالت اجتماعی نایل آئیم.

درس‌هائی که می‌توان و باید از رویداد عظیمی، که درسی سال پیش درتاریخ کشورما، به عنوان جنبش ملی شدن نفت ثبت شده، گرفت چنین‌است. وباید از این تجربهٔ بزرگ برای حال وآینده کشوربهره گرفت.

۱۳۵۹/۱۲/۹

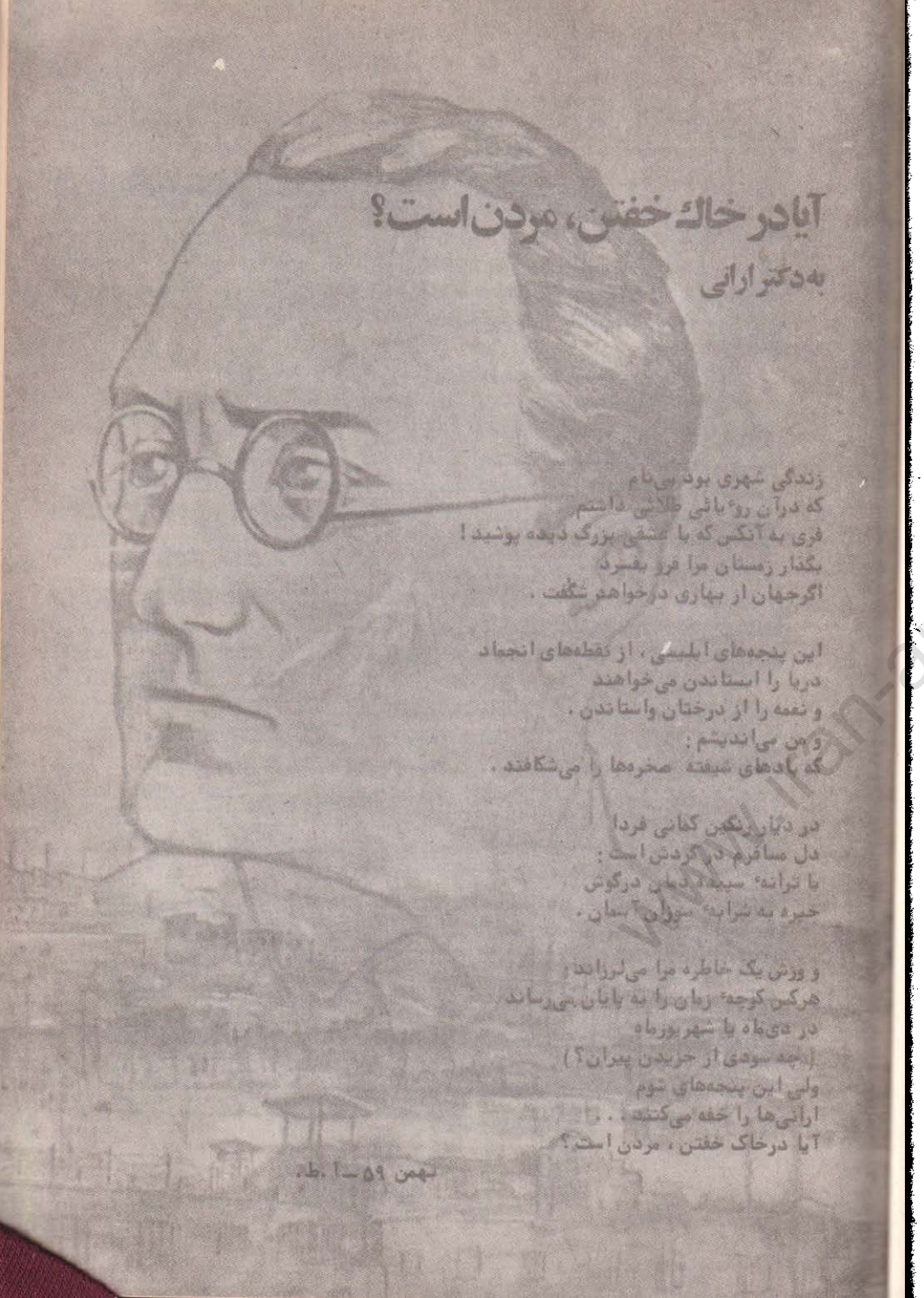

آیا در خاک خفتن، مردن است؟

به دکتر ارانی

زندگی شهری بود بی‌نام
که درآن روٴیائی طلائی داشتم
فری به آنکس که با عشقی بزرگ دیده پوشید!
بگذار زمستان مرا فرو بفسرد
اگرجهان از بهاری درخواهد شکفت.

این پنجه‌های ابلیسی، از نقطه‌های انجماد
دریا را ایستاندن می‌خواهند
و نغمه را از درختان واستاندن.
و من می‌اندیشم:
که بادهای شیفته صخره‌ها را می‌شکافند.

در دیار رنگین کمانی فردا
دل مسافرم در گردش است:
با ترانهٔ سپیده‌دمان درگوش
خیره به شرابهٔ سوزان آسمان.

و ورش یک خاطره مرا می‌لرزاند:
هرکس کوچهٔ زمان را به پایان می‌رساند
در دی‌ماه یا شهریورماه
(چه سودی از خزیدن پیران؟)
ولی این پنجه‌های شوم
ارانی‌ها را خفه می‌کنند...
آیا درخاک خفتن، مردن است؟

بهمن ۵۹ ـ ا.ط.

www.iran-archive.com

ع. گلاویژ

دربارهٔ دوستان و دشمنان انقلاب

درکشورما پس از تلخ کامی‌های بی‌شمار، ناشی از غفلت‌ها و ندانم‌کاری‌های خود و جنایت و حیله‌گری‌های دشمنان داخلی و خارجی، بالاخره به حکم جبرتاریخ، انقلاب بزرگی به رهبری **امام‌خمینی** و به قیمت خون ده‌ها هزار فرزند این آب و خاک پیروزشد. ره آورد این انقلاب شکوهمند، **جمهوری اسلامی ایران** است.

انقلاب ایران نیز مانند هرانقلاب اصیل دیگر، هم‌چنان که به آسانی پیروز نشد، به آسانی‌هم نخواهد توانست خود را برضدانقلاب داخلی و امپریالیسم جهانی به سرکردگی آمریکا، تحمیل کند. این انقلاب نیز باید راه تثبیت و تحکیم وتعمیق خودرا ازمیان توطئه‌ها، مشکلات و ناگواری‌ها بگشاید و درنبرد باهرآنچه ارتجاعی و ضدخلقی است، بلوغ یابد و مدارج پیشرفت و پیروزی را بپیماید.

انقلاب ایران، باوجود مسافات زیادی که پیروزمندانه طی کرده است، ولی هنوز در وسط راهست. ادامهٔ پیشروی دراین راه و دست یافتن به افق‌های روشن پیروزی قطعی، **مستلزم شرایط، وسائل و نیروهای لازم است ویکی از مهم‌ترین آن‌ها، شناخت درست دربارهٔ دوستان و دشمنان انقلاب است.** توجه به مسئلهٔ تشخیص دوست از دشمن، به ویژه امروز ضروری و ناخیرناپذیر و حتی سرنوشت‌ساز است. زیرا گاهی درمیان محافل معینی تصورات نادرستی بروز می‌کند که اگر به مبنای سیاست حاکم برنظام جدید کشورما مبدل شود، نتایج هلاکت باری به بارخواهد آورد.

بزرگ‌ترین خطر دراین زمینه، از بی‌نبردن به ساختارطبقاتی جامعهٔ ایران و سرشت طبقاتی انقلاب ایران و به طورکلی از نفی وجود طبقات متضاد و تضاد طبقاتی ناشی می‌شود. انقلاب ما، به گفتهٔ مکرر **امام‌خمینی** رهبرانقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، انقلاب مستضعفان و کوخ نشینان و پابرهنگان علیه مستکبران و کاخ نشینان و غارتگران است. ولی عده‌ای این واقعیت‌ها را عملا قبول ندارند. عده‌ای وجود مستضعف و مستکبر (ویا زحمتکش و استثمارگر) را درجامعهٔ ایران عملا نفی می‌کنند ونمی‌خواهند قبول کنند که این انقلاب بالاخره به سود عده‌ای و به ضررعدهٔ دیگری بوده است و درصدد تشخیص این دوطرف متضاد، این دو طرف سرنگون شده و به حاکمیت رسیده، برنمی‌آیند.

برخی‌ها عملا قبول نمی‌کنند که آنچه درایران سرنگون شده، حکومت **سرمایه‌داران وابسته وبزرگ زمینداران** بوده است و لذا بقایای این دوطبقه، که **هم‌اکنون درایران وجود دارند**، از انقلاب ناراضی هستند و آرزوی بازگرداندن نظام سابق رادرسرمی‌پرورانند و برای تحقق این آرزوی خود با چنگ و دندان سعی می‌کنند و لذا اینان **دشمنان درجهٔ یک داخلی انقلابند**.

عده‌ای درک نمی‌کنند که **طبقهٔ کارگرایران و سازمان سیاسی آن، یعنی‌حزب تودهٔ ایران** آگاه‌ترین، پیگیرترین و قاطع‌ترین مدافعان انقلابند و لذا **صدیق‌ترین دوستان انقلابند**. بر همین مبنای نادرست، از سوئی به توان انقلابی طبقهٔ کارگر توجه لازم نمی‌شود و از سوی دیگر دفاع حزب تودهٔ ایران از انقلاب و جمهوری اسلامی ایران را "تزویر" و "تاکتیک" می‌نامند و بدین وسیله عمده‌ترین بخش مرزبندی میان نیروهای انقلاب و ضدانقلاب را در داخل مخدوش می‌سازند.

عدهٔ زیادی درک نمی‌کنند که **صاحبان اصلی زمین** آن کسانی هستند که با عرق جبین و خون دل خود آن را آبیاری می‌کنند و برای جامعه نان و نعمت تولید می‌نمایند و لذا اینان **دوستان انقلابند** وباید زمین را تا آخرین هکتار در اختیار این صاحبان و وارثان اصلیش قرار داد.

برخی‌ها به علل گوناگون، چنین تصورمی‌نمایند و یا لااقل در اظهارات خود چنین بیان می‌کنند که کشور جمهوری اسلامی ایران "**تنها کشور**" انقلابی جهان است و بقیهٔ **هرچه درجهان هست** یا "جهانخوار" و "مستکبر" و "قلدر" است و یا "زیردست" و "وابسته" و لذا **همهٔ دولت‌های جهان!**، به درجات مختلف، با انقلاب و جمهوری اسلامی ایران "دشمنند!". چنین تصوری، اگرمسلط شود، مواضع جهانی نظام جدید میهن ما را درهم خواهد ریخت. این، مخدوش ساختن مرز دوست و دشمن درمقیاس جهانی است.

این تصورات و تصورات دیگر از این قبیل از آنجا که پایهٔ واقعی ندارند، گمراه کننده و هلاکت‌بارند. **باید یقین داشت و تجربه اثبات کرده است که انقلاب و جمهوری اسلامی ایران، چه در داخل و چه درجهان، هم دوست دارد و هم دشمن. باید ملاک تشخیص دوست از دشمن را به درستی معین نمود و از مخدوش ساختن مرزمیان دوستان ودشمنان به طورجدی پرهیزکرد.**

* * *

ملاک دوست بودن و دشمن بودن از نظرمنافع واقعی انقلاب و جمهوری اسلامی ایران چیست؟ به این سئوال پاسخ های گوناگون داده می‌شود. برخی‌ها می‌گویند: "**مسلمان‌بودن**" ملاک تشخیص دوستان انقلاب ازدشمنان انقلاب است. این ملاک اصولا درست است. ولی کدام "مسلمان" و کدام "اسلام"؟ آیا مسلمان‌نماها، روحانی‌نماها، مداح السلاطین، وعاظ الظالمین هم دوستان انقلابند؟ البته، نه. اینان دشمنان انقلابند و به گفتهٔ **امام‌خمینی**: " از ساواک هم بدترند " و " ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد ".

همان طورکه در داخل کشورمتاسفانه عده‌ای مسلمان‌نما و روحانی‌نما وجود دارند که آشکارا اصول انقلابی اسلام و روحانیت مبارز را مورد تهاجم قرارمی‌دهند، درخارج از کشور نیز عدهٔ زیادی رژیم اسلام‌نمای ضدانقلابی ازقبیل رژیم‌های اردن و مراکش و عمان و مصر و عراق و سعودی و پاکستان و غیره وجود دارند که شب و روز درخدمت امپریالیسم به سرکردگی آمریکا، برای برانداختن رژیم جمهوری اسلامی ایران تلاش می‌کنند. درمقابل آن‌ها، رژیم‌های سوریه و لیبی و الجزایر و یمن دمکراتیک وجنبش آزادی‌بخش فلسطین و غیره وجود دارند

www.iran-archive.com

که از ایران انقلابی پشتیبانی می‌کنند. علت دشمنی آنان ودوستی اینان چیست؟ علت آن است که، مثلا شاه حسین، درکشورخود نماینده و مدافع منافع طبقات وابسته به امپریالیسم است که با طبقات وابسته به امپریالیسم ایران که انقلاب حاکمیت آن ها را سرنگون ساخته، هم سرشت و هم موضع و همراهند و شاه حسین طبق منافع طبقهٔ خود با انقلاب ایران دشمن است. ولی، مثلا سرهنگ قذافی، درکشورخود نماینده و مدافع منافع نیروهای طبقاتی استقلال طلب وضدامپریالیستی است که انقلاب ایران به دست هم‌طبقه‌های ایرانی آن‌ها پیروز گردیده است ــ لذا حکومت لیبی با انقلاب ایران دوست است.

اضافه براین، دوستان انقلاب درعرصهٔ جهانی تنها به مسلمانان مبارز جهان ختم نمی‌شود. تجربهٔ دوسال پس از انقلاب اثبات کرده است که انقلاب ما درمیان دولت‌ها و خلق‌های غیرمسلمان‌هم، درمیان پیروان ادیان و مذاهب و مسالک و ایدئولوژی‌های دیگر نیز دوستان و پشتیبانان بی‌شماری دارد. اگرمسلمان بودن را تنها ملاک دوست بودن حساب کنیم، آن وقت وجود دنیای عظیم این دوستان غیرمسلمان را چگونه توجیه خواهیم کرد و آن‌ها را درچه جائی خواهیم نشانید؟

عده‌ای دیگر می‌گویند: "آدم‌های خوب" دوستان‌انقلابند و "آدم‌های بد" دشمنان انقلاب، ولی ملاک علمی و معقول برای "خوب‌بودن" و "بدبودن" ارائه نمی‌دهند. درنظر اینان دنیا عبارت از انبوه خلائق است که برخی‌ها تصادفا خوبند و برخی‌ها تصادفا بد. دربارهٔ "بدبودن بدها" برخی‌ها "بی‌سوادی" را دلیل می‌آورند و خوبی خوب‌ها را به خواص "فطرتی" و "ذاتی" افراد می‌بندند. ولی این "دلایل" اصلا درست نیست. بزرگ‌ترین دشمن انقلاب، آمریکا و اروپای غربی و ژاپن است که دریکی از بالاترین سطوح علم و فن قرار دارند. در داخل کشور نیز شاهد هستیم که تعداد زیادی از دشمنان انقلاب، همان "با سوادان" غرب‌زده هستند، ولی اکثریت مطلق مردم "بی‌سواد" ایران که تودهٔ زحمتکش و محروم کشوراست، مدافعان انقلاب و اصلا آفرینندگان خود انقلاب هستند.

دربارهٔ "خصائل فطرتی" هم باید بگوئیم که تمام انسان‌ها پاک و منزه و مبری از مادر متولد می‌شوند و این محیط اجتماعی و مواضع طبقاتی است که بعدا برخی از آن‌ها رابه انقلابی و برخی‌دیگر رابه ضدانقلابی مبدل می‌سازد.

پس ملاک "آدم خوب"، "دوست انقلاب" و "مسلمان انقلابی" چیست؟ چه عاملی است که انسان‌ها را که پاک و منزه متولد می‌شوند، به ظالم و مظلوم تقسیم می‌کند؟

پاسخ را باید نه با معیارهای احساساتی و نه برمبنای اوهام و خیالات، بلکه برروی واقعیت‌های مشخص زندگی جستجو کرد. خلق ما چرا انقلاب کرد؟ علیه چه چیز انقلاب کرد؟ و به خاطرچه هدفی انقلاب کرد؟ شعار کبیرانقلاب به این سئوال‌ها به روشنی وصراحت پاسخ می‌دهد: "استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی". یعنی:

خلق، انقلاب کرد تا اولا و قبل ازهرچیز، استقلال کشور را احیاء کند و وابستگی و اسارت و حقارت را ازبن براندازد، ثانیا، به‌آنچه و آن که طرفدار این استقلال است، آزادی بدهد و از آنچه و آن که مخالف استقلال است، آزادی خیانت و استقلال شکنی را سلب‌نماید، ثالثا، این استقلال و این آزادی را درچارچوب جمهوری اسلامی قراردهد. این، خلاصهٔ هدف، محتوا و شکل انقلاب بزرگ ایران است که "استقلال" نخستین جزء شعارکبیر آن را تشکیل می‌دهد.

پس هرکسی که طرفدار این استقلال باشد دوست انقلاب است و مخالفان آن دشمنان

انقلابند. و اما قبل از انقلاب، نابودکنندگان استقلال، چه کسانی بودند که خلق علیهٔ آن‌ها قیام کرد؟ و نابود کنندگان استقلال چرامرتکب این خیانت تاریخی می‌شدند وخلقی‌ومملکتی را به بیگانه می‌فروختند؟ باصطلاح، انگیزه‌های خیانت و اسالیب و وسائل این خیانت آن‌ها چه‌بود؟

فروشندگان استقلال ایران، طبقات طاغوتی، یعنی طبقهٔ سرمایه‌دار وابستهٔ ایران و زمینداران بزرگ و در راس آن‌ها خاندان پهلوی‌با طیف و حلقات وسیعی از اطرافیان وایادی و عمال و کارگزاران و دلالان آن‌ها بودند که همگی بدون استثناء با سرمایه‌های امپریالیستی و درنوبت اول آمریکا درآمیخته بودند. آن‌ها صنایع و کشاورزی و بازرگانی و ذخائرطبیعی و کلیهٔ رشته‌های اقتصاد کشور را درهمدستی و شراکت با انحصارهای امپریالیستی و قبل از همه آمریکا، به معنای واقعی کلمه می‌چاپیدند. آن‌ها برای تامین و ادامهٔ این چپاول و جلوگیری از قیام خلق ایران، کشور ما را از لحاظ سیاسی و نظامی نیز به عرادهٔ امپریالیسم و قبل از همه آمریکا بسته بودند. آن‌ها برای تحمیق‌و تخدیر و گمراهی مردم ایران و مجبورکردن آن به قبول "داوطلبانهٔ" این اسارت اقتصادی و سیاسی و نظامی، فرهنگ خلقی و معنویات انقلابی و انسانی مردم ما را و قبل ازهمه اسلام انقلابی و سوسیالیسم علمی را به انواع وسائل بی‌اعتبار و نابود می‌کردند و به‌جای آن، فرهنگ استعماری پرازفساد و انحراف و حقارت، ذوق بیمارگونهٔ مصرفی و تجمل‌گرائی و عیش پرستی و کوهی اباطیل مائوئیستی و تروتسکیستی و آنارشیستی و اباطیل دیگر را به نام مارکسیسم ــ لنینیسم درکشور ما رواج می‌دادند. و بالاخره برای آن‌که اعتراض نیروهای آگاه و مبارز خلق را خفه سازند، دستگاه جهنمی ساواک را بر ارواح و اموال و ناموس مردم مسلط کرده بودند. این‌ها بودند انگیزه‌ها و عوامل استقلال شکنی و مکانیسم خیانت به وطن و دستگاه تحمیل و ادامهٔ این خیانت.

انقلاب پرافتخارما دوالپای ننگ‌و نفرت را از گردن مردم پائین آورد و برزمین کوبید و سرتاسر جهان را به تحسین وتمجید واداشت. طبقات سرمایه‌دار وابسته و زمینداران بزرگ، یعنی طبقات استقلال شکن داخلی، با سرنگونی رژیم طاغوت بی‌سرشدند. با ملی‌شدن بسیاری از مؤسسات صنعتی و مالی و غیره، اینان مقدارزیادی از سلطه و اقتدار اقتصادی خود را نیز از دست دادند. ولی باوجود این‌ها، بمثابهٔ طبقهٔ هنوز زنده هستند و عمل می‌کنند و برای بازگرداندن "دوران طلائی" گذشته درآشکار و نهان، به صورت تعرض‌رویارو و تخریب زیرزمینی درهمهٔ رشته‌های زندگی کشور مشغول‌فعالیت هستند. اینان طبق منافع طبقاتی خود مخالف جزء اول شعار کبیرانقلاب، یعنی استقلال واقعی کشور بوده و خواهان آنند که مانند سابق (البته، با رنگ و روغن دیگری) اقتصاد وسیاست و ارتش و فرهنگ کشور، به وابستگی‌امپریالیسم و در راس آن‌ها امپریالیسم آمریکا، بازگردد. سلسله‌جنبانان ترورهای سیاسی، ایجادکنندگان جرائد ضدانقلابی، پایگاه‌های مالی و کادری کودتاها و شبه کودتاها، پناهگاه جاسوسان امپریالیسم و عمال فراری رژیم سابق، امضاءکنندگان طومارهای ضدانقلابی، پشتیبانان کلیهٔ عناصر وازده و ورشکستگان سیاسی، مراکز شایعه‌سازی علیه انقلاب، تحریکات و تفرقه‌اندازی‌ها ــ قبل از هرچیز همین طبقات طاغوتی، یعنی سرمایه‌داران وابسته و زمینداران بزرگ و ایادی و عمال و کارگزاران و وابستگان آن‌ها هستند. لذا، همان‌طور که دربالا نیز گفته شد، اینان بزرگ‌ترین دشمنان‌داخلی انقلابند.

و اما درمقیاس جهانی، برای کسانی که مطلع و منصفند، نیازی به روشن کردن مطلب نیست. **دردنیا چه کسانی باید ازانقلاب ایران و بوجود آمدن جمهوری اسلامی ایران ناراضی**

www.iran-archive.com

باشند؟ پاسخ روشن است: آن کسانی که این انقلاب، ایران را از چنگال آن‌ها به درآورده و مواضع آن‌ها را درمنطقه و جهان متزلزل کرده است. و این جز امپریالیسم به سرکردگی آمریکا و ایادی وی کس دیگری نیست و نمی‌تواند باشد.

آیا سوسیالیسم جهانی وقبل ازهمه اتحادشوروی و کشورهای مستقل ضدامپریالیستی و جنبش‌های رهائی بخش خلق‌های اسیرجهان نیز می‌توانند از انقلاب ایران ناراضی باشند و لذا علیه آن موضع بگیرند؟ به دیگرسخن، محمل و دلیل و مبنائی برای مخالفت آنان با انقلاب ایران و جمهوری اسلامی ایران وجود دارد؟ البته، نه- وجود ندارد. این پاسخ نیز از آفتاب روشن‌تر است. زیرا:

جهان سوسیالیسم با انقلاب ایران هیچ چیزی را درایران ازدست نداده است. زیراقبل از انقلاب درایران منافع خاصی نداشته تا با انقلاب آن را ازدست بدهد. زیرا، قبل ازانقلاب سوسیالیسم جهانی جز مناسبات تساوی الحقوق، هیچ امتیاز و "لقمهٔ چرب" و پایگاه نظامی و نفوذ در دستگاه حاکمهٔ ایران و غیره نداشته است (و به مقتضای سرشت سوسیالیستی خود، نمی‌توانست هم داشته‌باشد) تا با این انقلاب آن‌ها را ازدست داده باشد و به این دلیل از انقلاب ایران ناراضی شود و علیه آن موضع بگیرد. **درست برعکس این:** جهان سوسیالیسم و درنوبت اول اتحادشوروی با پیروزی انقلاب ایران وسرنگونی رژیم وابسته به‌امپریالیسم، به جای ایران شاهنشاهی که پایگاه توطئه و تجاوز امپریالیسم علیه اتحادشوروی و صلح جهانی و نهضت‌های آزادی‌بخش منطقه بود، در مرزهای جنوب خود، دریک منطقهٔ جوشان وخروشان جهان، یک همسایهٔ صلح دوست، ضدامپریالیست، مردمی و طرفدار جنبش‌های رهائی بخش و انقلابی خلق‌ها به دست آورده است. هیچ عقل سلیمی نمی‌تواند باورکند که سوسیالیسم جهانی و اتحادشوروی جز نظردوستی و تائید وتقویت و کمک بی‌شائبه، نظر دیگری نسبت به انقلاب ایران و جمهوری اسلامی ایران داشته باشند. زندگی نیز هرروزاین را به اثبات می‌رساند. و این درشرایطی است که پیوسته نیروها و عناصرمعینی، در راه تیره‌کردن روابط جمهوری اسلامی ایران و کشورهای سوسیالیستی، و به ویژه اتحادشوروی، به انواع تحریکات و شایعه پردازی‌ها و جوسازی‌ها می‌پردازند.

برخی‌ها این فرق ماهوی میان امپریالیسم و سوسیالیسم را به معنای "رقابت ابرقدرت‌ها" تعبیرمی‌کنند و می‌گویند: **این رقابت با آمریکاست** که شوروی را درپشت سر سوریه و لیبی و کوبا و ده‌ها کشور دیگرجهان قرارداده است. طبق این تعبیر، می‌توان انتظار داشت که روزی "دو ابرقدرت" بتوانند مواضع جهانی خود را معاوضه نمایند: یعنی آمریکای امپریالیست بشود طرفدار سوریه و لیبی ضدامپریالیست و کوبای سوسیالیست، و اتحادشوروی بشود طرفدار اسرائیل صهیونیست و آفریقای جنوبی نژادپرست و امثال آن‌ها، و این بار به این‌شکل با آمریکا "رقابت نماید". ولی ادعای چنین مطلبی از هذیان نیز بی‌مایه‌تر و باطل‌تر است. سوسیالیسم که سیستم الغای ستم طبقاتی و ستم ملی است، می‌تواند فقط مدافع رژیم‌ها، حرکت‌ها و جریان‌های استقلال‌طلبانه، ضداستعماری و ضداستثماری باشد **ولاغیر** و امپریالیسم که سیستم اسارت طبقاتی و ملی خلق‌های زحمتکش است، می‌تواند فقط مدافع رژیم‌ها، حرکت‌ها وجریان‌های وابسته به امپریالیسم وضدخلقی و ارتجاعی باشد **ولاغیر**. برای درک این مطلب روشن‌تر از آفتاب باید وجود طبقات، وجود ظالم ومظلوم راقبول کرد و آن وقت درک بقیهٔ مطلب آسان است.

دوستان انقلاب و جمهوری اسلامی ایران درپنج قارهٔ جهان وجود دارند. باید یقین

داشت که درهرجای دنیا آزاده‌ای هست، دوست انقلاب مردمی و ضدامپریالیستی ماست. کسانی که کوشیدند و بازهم می‌کوشند دراین پهنای مرموز جهان بیکران که قلوب و عقول انسان‌های هم‌زنجیر و هم‌سنگر وهم سرنوشت از ورای قاره‌ها و اقیانوس‌ها به هم پیوندمی‌خورند، ایران انقلابی وسربلند مارا "غریب" و "منفرد" و "منزوی" قلمداد کنند، یا از جهان ونوامیس تاریخ بی‌خبرند و یا درفقر معنوی قراردارند.

آنان‌که کوشیدند و بازهم می‌کوشند درکشورما دوست را به جای دشمن بگذارند، درواقع می‌خواهند تجربهٔ تلخ قهقرای اسفناک ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را باردیگر برپیکرمردم ایران بیازمایند. قبل از آن کودتای نکبت‌بارهم گروه‌ها و مطبوعاتی بودند که طبق ماموریت مراکز امپریالیستی و دربار پهلوی، روزی از "خطرکمونیسم" و "خطرتوده‌ای‌ها" که گویا مصدق را "تهدید می‌کند" دم‌می‌زدند و روز دیگر مصدق را به "سازش" با توده‌ای‌ها و شوروی متهم می‌کردند. آن روزها هم دربارهٔ "تمرکز ارتش سرخ" درکنارمرزها "نقل و انتقالات مشکوک"، "پرواز هواپیماهای جاسوسی" و "عبورسری ازمرز" و غیره چه افسانه‌ها که نمی‌ساختند. همان طورکه زندگی نشان داد، همهٔ آن افسانه‌ها برای گیج کردن مردم وزمام‌داران آن روز ایران و منحرف ساختن نظر آن‌ها از خطرواقعی- یعنی تدارک کودتای آمریکائی- انگلیسی- درباری علیه حکومت مصدق و نهضت ضدامپریالیستی ایران- بود. و همان‌هائی که آن تبلیغات گمراه کنندهٔ ضدکمونیستی و ضدتوده‌ای را برای زمینه‌سازی جهت کودتا به راه انداخته بودند و با تمام نیروی خودمی- کوشیدند تا مصدق را از توده‌ای‌ها بترسانند و دورسازند و درانفراد نابودش کنند، پس از سرنگونی مصدق یکباره قیافه عوض نمودند و نغمهٔ دیگری سازکردند که "بلی! توده‌ای‌ها به مصدق خیانت کردند!" و این اباطیل را یک ربع قرن آن‌قدر تکرار کردند که هنوزهم عده‌ای جوان و حتی عده‌ای پیر بی‌خبر و معصوم گرفتار درچنگال رسوبات تبلیغات ضد توده‌ای "آریامهری"، نتوانسته‌اند خود را از این افسانهٔ آمریکائی- شاه ساخته- افسانهٔ "خیانت حزب توده به مصدق!"- خلاص کنند.

اگر واقعیت‌های دوران مصدق را دیگر خاکسترزمان پوشانده و پی بردن به آن‌ها مستلزم کندوکاو دربایگانی‌ها است، ولی واقعیت‌های امروز درجلو چشم همهٔ مردم ایران و جهان قرار دارد. آیا امروز کسی می‌تواند ادعا کند که دفاع آگاهانه وپیگیر حزب‌تودهٔ ایران از انقلاب و جمهوری اسلامی‌ایران و روحانیت مبارز به رهبری **امام‌خمینی** را نمی‌بیند و درک نمی‌کند؟ ولی‌با وجود این، مردم ایران درنهایت تعجب می‌بینند که عده‌ای بی‌خبر و ناآگاه و عده‌ای آگاه و مامور، بدون هیچ دلیلی، برخلاف واقع و بدون هیچ ربطی، گاه و بیگاه برحزب‌تودهٔ ایران، برسوسیالیسم علمی، برجهان سوسیالیسم و برهرچه مترقی است می‌تازند. عده‌ای برای اثبات نظرات اثبات‌نشدنی‌خودحتی‌خلق‌وبتنام قهرمان و کوبای قهرمان را هم‌به "وابستگی و اسارت شرق" متهم می‌سازند- درحالی که ادعای وابستگی درجهان سوسیالیسم، از ادعای "کوسهٔ ریش پهن" هم عجیب‌تر است. این دیگر چه انصاف و عدالتی است‌وچه‌بی‌مسئولیتی و خودسری است که آدمی به خاطریک هدف نادرست، یعنی چسباندن برچسب دشمن به‌دوستان انقلاب ایران، به یک عمل خلاف جوانمردی دست بزند و دوخلق از قهرمان‌ترین و سرافرازترین خلق‌های جهان امروز را که کاخ ستم و استعمار را به لرزه افکنده‌اند و تاریخ پرافتخار آن‌ها برای بشریت مبارز به الگو و سرمشق مبدل شده است، این‌گونه مورد اهانت و تحقیر قراردهد؟!

ولی انقلاب پرافتخارما دریای ایران کهنسال را منقلب نمود و صدها هزارصدف پرگهر را که همین جوانان جان برکف شهر و روستا، خلق ایثارگر و نهادهای انقلابیست، به ساحل

www.iran-archive.com

آورد. طبقات و اقشار "گمنامی" که صاحبان زر و زور وتزویر هزاران سال آن‌ها را "گوسفند" نامیده بودند، نام ونشان خود را از انقلاب بازیافتند. این خلق زنجیر را گسست و وارد میدان شد ودیگرهرگزاین‌میدان‌را ترک نخواهد کرد. این بزرگ‌ترین تضمین پیروی ظفرنمون انقلاب‌ما به سوی پیروزی نهائی است.

این خلق، حکومت انقلاب و نهادهای انقلابی ناشی از ارادهٔ خلق، درهمهٔ زمینه‌ها راه درست وروشن را می‌یابند و خواهند یافت. حکومت انقلابی و جمهوری جوان اسلامی ایران، با وجود گرد و خاکی که به منظور گمراه ساختن در سر راهش بپا می‌کنند، گرچه با تاخیر و اشکال گامی توام با فراز و نشیب، ولی سمت درست را بالاخره پیدا کرد و دست برادری ودوستی خود را به سوی دوستان انقلاب دراز نمود.این‌یکی‌دیگر از دلایل روشن‌عمق خصلت خلقی انقلاب شکوهمند ماست.

بهوش باش که دشمن:

درشهر و روستا،	درکارخانه ومزرعه،
درمسجد و مدرسه،	درکوچه وبازار،
دراتوبوس ومغازه،	درکردستان وبلوچستان،
درجبهه وپشت‌جبهه،	درهمه‌جا وهمه‌جا،

کارشکنی می‌کند، شایعه می‌پراکند، نفاق می‌افکند،
دام میگسترد، حادثه می‌آفریند.

امیرنیک‌آئین

شرع اسلام وتعمیق انقلاب

دونحوه برخورد کاملا متضاد درمسئلهٔ زمین و اصلاحات ارضی

مبانی فقهی در برخورد با مسئلهٔ مالکیت زمین

روحانیت متعهد پیروخط امام خمینی جانب مستضعفان روستاها را میگیرد.

درنبرد اجتماعی شدیدی که برسرپیشرفت انقلاب و استقرار حکومت مستضعفان یا سازش با امپریالیسم و استثمار و تن‌دادن به شکست انقلاب درگرفته است، صف‌ها بیش ازپیش وسریعا مشخص می‌شود. روحانیت پیروخط امام خمینی هرچه آشکارتر و قاطع‌تر نشان می‌دهد که‌پیروان اسلام راستین، ترقی جامعه و رفاه و سربلندی زحمتکشان راطلب می‌کنند. درحالی‌که روحانی نمایان وابسته به زور و زر و تزویر، قیافه واقعی خویش را درخدمت سرمایه‌داران و زمینداران بزرگ بیشتر آشکار می‌سازند و درانظارخلق، با شتاب فزاینده‌ای، هرگونه احترام و حیثیتی را ازدست می‌دهند.

مسئلهٔ ارضی و چگونگی حل آن و روشی که دربرابر قانون واگذاری زمین مصوب شورای انقلاب (فروردین ۵۹) باید برگزید، عملا به یکی‌از نقطه‌های گرهی این نبرد بدل شده است: روحانی‌نمایان وابسته به اربابان، به میدان دفاع از مالکیت بزرگ مالکی آمدند، عرض خود بردند و زحمت مردم داشتند، چندماهی اجرای قانون را به تعویق انداختند، تزلزل‌ها و ناامیدی‌ها آفریدند. ولی مردم ایران، دهقانان زحمتکش، همهٔ انقلابیون و روحانیت انقلابی پیروخط امام‌که حرف‌آخر خود را درزمینهٔ اصلاحات ارضی و حل مسئلهٔ زمین گفته‌اند، باید درعمل‌نیز گام نهائی و قطعی خود را بردارند.

اجرای کامل اصلاحات ارضی، امری شرعی نیزهست

دراین دوسال و به ویژه درشش ماه اخیر روحانیونی پیدا شدند که به بهانهٔ "غیرشرعی" بودن قانون اصلاحات ارضی مانع از اجرای آن شدند و تضییقات عدیده آفریدند و مشکلات بسیار ایجاد کردند، تا شاید چرخ تاریخ را متوقف کنند. اما روحانیون انقلابی و متعهد در کنار زحمتکش‌ترین و محروم‌ترین اقشارخلق خود قرارگرفتند و نشان دادند که اجرای کامل قانون اصلاحات ارضی و ازجمله بند "ج" که مورد اعتراض و ایراد بزرگ مالکان و حامیان روحانی‌نمای آنان بود، نه‌تنها یک خواست مبرم و یک حق مسلم و یک قانون مصوب است، بلکه همچنین

www.iran-archive.com

مطابق با شرع است.

جامعهٔ انقلابی ما نیاز مبرم و تردید ناپذیر به اجرای کامل و فوری قانون واگذاری زمین دارد. همهٔ زمین‌های بزرگ‌مالکان و خوانین باید به دهقانان بی‌زمین و کم زمین واگذار شود و ریشهٔ فساد، غارت و زورگوئی از روستای ایران برچیده شود و عدالت و حقانیت به کرسی نشیند.

دراین‌که زمین حق مسلم دهقانان است و درگذشته به زور یا به زر یا به تزویر ازدست آن‌ها و پدرانشان به‌درآمده، تردیدی نیست. کلیهٔ اراضی را، اگرآبادهستند، دهقانان با عرق پیشانی خود و زحمت شبانه روزی آباد کرده‌اند و اگربایر هستند، تردید نیست که باید آن‌ها را همراه با وسائل فنی و مالی لازم به دهقانان سپرد تا آباد کنند.

دراین‌که زمین خواست مبرم دهقانان زحمتکش است و سال‌های سال است که آن‌هـا پی‌گیرانه و فداکارانه در راه اجرای این خواست انسانی و حقهٔ خویش رزمیده‌اند و کشته داده‌اند و بی‌خانمانی‌ها کشیده متحمل انواع مصائب شده‌اند، بازهم هیچ تردیدی نیست. انقلاب ما که انقلاب زحمتکشان است، وظیفه دارد این خواست مبرم پایگاه عظیم انقلاب را تحقق بخشد و موجبات حمایت و تشویق و امیدواری آنان را فراهم آورد.

دراین که این حق مسلم و این خواست مبرم، درنتیجهٔ مبارزه طولانی و پیگیرخود دهقانان و درنتیجهٔ همت و پایمردی انقلابیون متعهد و واقف به اهمیت حیاتی مسئله، اینک دیگر به‌صورت قانون درآمده و به تصویب شورای انقلاب رسیده و چند بارهم درکورهٔ فراز و نشیب‌ها گداخته شده تا بالاخره اصل الغای بزرگ مالکی و اصل واگذاری زمین به دهقانان در آن تثبیت و تسجیل شده بازهم تردیدی نیست. این یک دستاورد مهم انقلاب ماست کـه توانست آرزوی دیرینهٔ دهقانان و خواست قاطع نیروهای مترقی و رهنمودها و سخنان امام خمینی درزمینهٔ حق دهقانان و باطل بودن تصرفات وسندسازی‌های مالکان‌بزرگ و نابودی فئودالیسم و انواع بزرگ مالکی را به صورت قانون مصوبه‌ای درآورد.

خواست حقه و قانونی دهقانان درواقع بیان تبلور یافتهٔ یک **نیاز عینی و حیاتی تکامل جامعه** ماست و انجام آن پاسخ‌گوی پیشرفت جامعه بوده، با ماهیت و خصلت انقلاب ما تطابق دارد. اگر بزرگ مالکی و اعوان و انصار آن (روحانی‌نمایان وابسته به فئودالیسم و ارتجاع، لیبرال‌های آشکار و نهان) موفق شوند جلوی اجرای این قانون را بگیرند، نیاز عینی ترقی جامعه برآورده نخواهدشد، انقلاب ما دچار انحراف و شکست خواهد شد، پایگاه امپریالیسم و استثمار و وابستگی برجای خواهد ماندو دهقانان، این میلیون‌ها زحمتکش مدافع انقلاب، دلسرد و ناامید خواهند شد. اما اگر انقلاب موفق شود قانون اصلاحات ارضی را تمام و کمال پیاده کند و کلیهٔ بندهای آن را عملی سازد، زنجیر ازپای نیاز جامعه برداشته می‌شود، انقلاب به جلو می‌رود و دهقانان به خواست مبرم و حقه و قانونی خود می‌رسند.

درپشت بندهای "ج" و "د" دریک قطب میلیون‌ها هکتار زمین و ثروت انباشته شده و درقطب دیگر میلیون‌ها زندگی برباد‌رفته واشک و رنج نودهٔ دهقانی نهفته است.

چگونه انـقلاب می‌تواند نسبت به‌آن بی‌تفاوت بماند و یکی‌ازمهم‌ترین وظائف خویش را به انجام نرساند؟ این باماهیت و خصلت انقلاب ما مغایرخواهد بود.

بزرگ مالکان و مخالفان انقلاب دوسال است که اجرای کامل این وظیفه بزرگ انقلاب را به‌لطایف الحیل به تاخیر انداخته‌اند. اما انقلاب که حالا دیگر برمواضع زورگویانهٔ آن‌هـا فائق شده و توانسته است به صورت قانون مصوب، وظیفهٔ خویش را مدون کند با اشکال‌تراشی

"شرعی" روبروشده است.

بزرگ مالکان غارتگر، روحانی‌نمایانی را که خود صاحب زمین‌اند و یا از سفرهٔ خوانین تغذیه می‌شوند، به یاری فراخوانده‌اند. تعالیم آن اسلام راستین که محمد، پیامبر اسلام و علی، امام نخستین شیعیان می‌آموختند، برای یاران تسبیح به دست فئودال‌ها مطرح نیست. آن‌ها آموزش انقلابی دین اسلام را به کلی درپرده می‌گذارند و فتوا صادر می‌کنند که زمین‌ها را نباید به دهقانان داد، این کفر است، ضداسلام است، بی‌دینی است، کمونیستی است. آن اسلامی که این‌هـا به قول امام‌خمینی این "آخوندهای درباری" و "آخوندهای ساواکی"ـ معرفی می‌کنند گوئی برای حفظ غارت وستم خلق شده، گوئی دشمن کار و زحمت مستضعفـان است. آنان رساندن حق به حق‌دار را کفر و استقرار عدالت را بی‌دینی می‌دانند!

درگرماگرم نبرد عظیم طبقاتی که سرآن دارد غدهٔ سرطانی بزرگ مالکی راریشه کن کند و دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین را صاحب اختیار وسیلهٔ کار و نتیجهٔ کارشان سازد، اربابان سندساز و متصرف و زورگو باحربهٔ شرع، شرع ساختگی و دروغین، به میدان آمده‌اند. در مرحلهٔ نوین توطئه‌علیه انقلاب، بزرگ‌مالکان که دربرابرخواست حقه و قانونی دهقانان وهمت انقلابیون به زانو درآمده‌اند به حربهٔ "شرع" متوسل شده‌اند. منتهی این شرع به کلی با آنچه امام‌خمینی بارها گفته و پیروان صدیق او برآن تاکید دارند، تفاوت ماهوی دارد. این "شرع" از اسلام راستین هیچ اثر ونشانه‌ای برخود ندارد.

دراین زمینه، البته، این خود علمای اسلام و بیانگران صدیق اسلام محمدی و علوی هستند که فتوا می‌دهند و سیمای راستین شرع اسلامی را نشان می‌دهند. صلاحیت آن‌ها دیگر نمی‌تواند مورد تردید قرارگیرد و انگ "کمونیستی" یا برچسب "القاء ایدئولوژی" برآن‌بخورد.

گفته‌های امام‌خمینی در زمینهٔ دفاع ازحقوق حقهٔ دهقانان ستم کشیده بسیار و درزمینهٔ حق کشی‌ها و ستم‌گری‌های اربابان نیز فراوان است. اوست که می‌گوید:

*** سند، دست‌های پینه‌بستهٔ روستائیان است و نه کاغذهای جعلی تدوین شده.**

*** به همه بگوئید ما نه طرفدار فئودال‌ها هستیم و نه طرفدار سرمایه‌دارها.**

*** اگر طبق دین اسلام عمل شود، هیچ کس دارای زمین‌های بزرگ نمی‌شود.**

*** دولت اسلامی این زمین‌خواران بی‌انصاف و مفتخورهای بزرگ را سرجایش خواهد نشاند.**

*** غالبا اربابان دلیلی برمالکیت، جز سند قلابی و تصرف عدوانی نداشته‌اند.**

*** آن‌قدر ظلم ازطرف ارباب شده، و املاکی ازکشاورزان گرفته‌اند که کشاورزمی‌تواند زمین‌ها را بابت طلب خود از ارباب تملک نماید.**

همین چند نمونه کوتاه شاید کافی باشد برای آن که جلو اتهام دروغین "ضدشرع بودن" اصلاحات ارضی رابگیرد. اگرکسی با آموزش محمد و باعمل علی و زندگی ابوذر، کم وبیـش هم که شده، آشنائی داشته باشد و درعصرما هم به این سخنان امام خمینی توجه کند قاعدتا می‌داند که مانع شرعی درکارنیست.

ولی مگر اربابان به این آسانی، دست بردارند؟ از همین رو برای رفع هرگونه ابـهام و اشکال‌تراشی، امام دستوردادند که سه نفر از فقهای برجسته، قانون واگذاری زمین را که افراد مکتبی، زیرنظر فقهای مذهبی تهیه کرده بودند، باردیگر ازنظر فقهی، مطالعه‌کنند ونظـر بدهند. سه فقیه، **آیت‌الله منتظری، آیت‌الله مشکینی و آیت‌الله بهشتی**، بنابراین ماموریت، قانون را باردیگر مطالعه کردند و گفتند که بلامانع است.

ولی مگر رای سه آیت‌الله، سه فقیهی که منصوب امام و مامور بررسی فقهی قانون بودند

www.iran-archive.com

برای آقایان بزرگ مالکان کافی است؟ آن‌ها برای نیل به هدف های ضدمردمی خود و درخشم کور طبقاتی خود، به هروسیله‌ای برای اعمال فشار و ایجاد تضییقات متوسل شدند تا جلو اجرای قانون و بویژه بندهای گرهی "ج" و "د" آن را بگیرند. آن‌ها از شرایط جنگ تحمیلی عراق علیه ایران و تهدید به خرابکاری درکشت وسیع پائیزه، سوءاستفاده کردند و هنگامی‌که بند "ج" موقتا به حالت تعلیق درآمد، شایع کردند که بند "ج" از آن جهت که با شرع تطابق نداشت، معوق شد و بنابراین قانونی و شرعی نیست و اجرا نخواهد شد.

عقب‌نشینی تاسف‌انگیز دربرابر اعمال فشار مالکین بزرگ. انقلاب را درمحظورجدیدی قرارداد و مشکل تازه‌ای ایجاد کرد. لازم آمده است که براین دشواری نیز غلبه شود. به‌همین جهت، این ترفند بزرگ مالکانه، هم اینک، با موضع‌گیری‌های صریح علمای دینی و فقها نقش برآب می‌شود و باردیگر ثابت می‌گردد که اجرای قانون واگذاری زمین و الغای بزرگ مالکی نه فقط **خواست مبرم، حق مسلم و قانون مصوب** جمهوری اسلامی است، **بلکه با موازین شرع نیز تطبیق می‌کند** و ابدا به علت عدم تطابق با این موازین نبوده که بند "ج" موقتا به تعویق افتاده است.

درک این نکته و تکیه برآن نه تنها ازنظرتئوریک و مقابلهٔ نظریات ایدئولوژیک، بلکه بیش از آن ازلحاظ سیاسی و سازمانی‌حائز اهمیت عملی و روزمره است. زیرا یک اسلحهٔ تخریبی را ازدست بزرگ‌مالکان و روحانی‌نمایان بدرمی‌آورد و تزویر تازهٔ آنان‌را برملامی‌کند، زیرا دهقانان را قوی‌دل و مصمم و انقلابیون را مجهز و مسلح می‌سازد تا دربرابر یورش بزرگ مالکان از اصل اصلاحات ارضی با قاطعیت بیشتر دفاع کنند. دراینجاست که اهمیت سیاسی آن ازنظر رویاروئی نیروهای واقعی انقلاب علیه ضدانقلاب و اهمیت سازمانی آن ازنظرمتشکل کردن‌همهٔ نیروهای ضدفئودالی و بزرگ مالکی معلوم می‌شود.

آیت‌الله العظمی منتظری، درمصاحبه‌ای که مجلهٔ "شاهد"، ارگان بنیاد شهید باوی به عمل آورد (دی‌ماه ۱۳۵۹) درپاسخ این سئوال که "آیا اصلاحات ارضی را تائیدمی‌فرمائید؟" گفت: **"بله باید اینجور باشد"** و اضافه نمود **"تعویق بند"ج" به علت شرعی نبوده، بلکه طرحی که درمقام اجرابود، چون‌که گفتند به کشت امسال لطمه می‌زند و الان دروقت جنگ هستیم، گفتند یک قسمت‌هائی از آن بند"ج" اجرا نشود"**. وی درمصاحبه‌ای با روزنامهٔ اطلاعات (۲۵ دی‌ماه ۵۹) نیز درپاسخ به این سئوال که "حضرت‌عالی بند "ج" را خلاف شرع می‌دانید؟"، گفت: "نه، آن مساله‌ای است که به عنوان ولایت فقیه عمل می‌شده. نه، خلاف شرع نبود".

دراین‌مورد که آیا شرعی نبودن موجب توقف بند "ج" شد یا علل دیگر، **شخن آیت‌الله مشکینی** نیز صراحت دارد. وی گفت: **"کارکشت و میزان محصول، ازیک‌طرف، به اضافه‌مسائل و مشکلات ناشی ازجنگ سبب شد که امام موقتا دستور توقف عملی‌شدن بند "ج" را بدهند. البته این قضیه فعلا متوقف شده تا در جو آرام‌تری انشاءالله دوباره شروع شود"**.

آیت‌الله دکتربهشتی نیز درمصاحبهٔ مطبوعاتی ۸ بهمن ۵۹ باردیگر دراین باره تاکید کرد **" قانونی که درشورای انقلاب تهیه کرده بودیم و آیت‌الله منتظری و آیت‌الله مشکینی‌هم رسیدگی کردند، با رعایت موازین شرع تهیه شده بود"** و دربارهٔ معوق ماندن بند "ج"تصریح نمود: **"اجرای قسمتی از این قانون درشرایط کنونی با مشکلاتی روبرو بود"**.

درشهرستان‌های مختلف کشور نیز روحانیون متعهد و پیروخط امام‌خمینی به حمایت از قانون واگذاری زمین و تایید شرعی‌آن به صراحت موضع گرفته‌اند.

حجت الاسلام نورمفیدی، نمایندهٔ امام درگرگان، آن هنگام که هیاهوی روحانی‌نمایان علیه این قانون و مشروعیت آن بلند بود، گفت: **" طرح واگذاری زمین که به تصویب آیت‌الله منتظری وآیت‌الله مشکینی رسیده است، به نظرمن کاملا اسلامی و انقلابی است... من به‌عنوان یک روحانی با تمام وجود از این طرح حمایت می‌کنم"**.

آیت‌الله دستغیب، امام‌جمعهٔ شیراز دریکی از خطبه‌های نماز گفت: **"برخی از این‌عناصر به ظاهر مذهبی زیرپوشش اسلام با خوانین و فئودال‌ها همکاری کرده و ازجهت سست کردن پایه‌های انقلاب اسلامی تلاش می‌کنند ... باید مردم اجازه ندهند که زمین‌داران بزرگ در لباس مذهبی درنهادهای انقلابی رخنه کنند"**.

ده‌ها و ده‌ها نمونهٔ دیگر از آیات عظام وحجج اسلام می‌توان شاهد آورد که درهمین جهت موضع‌گیری کرده‌اند. همین مثال‌هائی که ذکر کردیم، برای درک اصل مطلب کفایت می‌کند.

بنابراین صحبت برسر **"شرایط کنونی"**، **"مشکلات ناشی ازجنگ"** و **"کارکشت"** است و تعویق موقتی اجرای بخشی ازقانون هیچ ربطی به شرع ندارد، بلکه برعکس تمام قانون و ازجمله بند "ج" آن ازنظر شرعی متضمن هیچ‌گونه اشکالی نیست.

آتش‌فتنه‌ازکجابرمی‌خیزد؟

بجا و آموزنده است که برای آشنائی بیشتر با این‌مواضع و بعلاوه برای پی بردن به‌ریشه‌ها و علل دونحوه برخورد، با تفصیل بیشتری دراین زمینه بپردازیم.

آیت‌الله‌مشکینی درمصاحبه با کیهان (۱۴ بهمن ۵۹) تصریح نمود: **"عمده کسانی هم که صاحبان زمین‌های بزرگ هستند نوعا می‌توانند درصورت وارد آمدن ضربه و ضرری به زندگی و منافعشان صدایشان را به همه جای دنیا برسانند و مرتب با تلگراف و شکایت می‌گفتند که گرفتن زمین‌های ما به این صورت اسلامی نیست و این برخلاف اسلام است"**. با این سخنان، آیت‌الله مشکینی به روشنی نشان داده است که درواقع **منافع غارتگرانه گروهی صاحبان زمین‌های بزرگ به خطر افتاده است** و فریاد "اسلامی نبودن" بهانه است، ظاهرقضیه است، ترفندی است برای حفظ منافع غارتگرانه.

آیت‌الله مشکینی درهمین مصاحبه اضافه کرده است: **"برخی ازآقایان علمای شهرستان‌ها ازنظرمسئلهٔ فقهی با ما اختلاف داشتند و برای مردم گفتند این طرح صحیح نیست و این طرح شرعی نیست. کسانی که زمین‌هایشان درخطر بود فتوای این آقایان را برداشتند و الم‌شنگه درست کردند. درهمه‌جا فریاد وا اسلاما سردادند وگفتند اسلام دارد از بین می‌رود و کمونیستی می‌آید. درصورتی‌که حقیقت امر این است که این افراد با اسلام هیچ کاری نداشتند. این آقایان فقط زمین‌شان را می‌خواستند، آن‌ها می‌خواستند منافعشان ازدست نرود والا قاعدتا خیلی هم علاقه به اسلام نداشتند"**.

این سخنان آیت‌الله مشکینی تحلیل روشنی است از این واقعیت که چگونه اغراض پلید زیر نام "وا اسلاما" پنهان می‌شود و کسانی که هیچ انس و علاقه‌ای با شرع ندارند، مسلمان دوآتشه ازآب درمی‌آیند. این غارتگران که ضد مردم زحمتکش و ضدمیهن عمل می‌کنند، از این که در این هنگامهٔ جنگ با صدام و درگیری با توطئه‌های آمریکا" الم شنگه" به راه اندازند و محیط را

www.iran-archive.com

متشنج نمایند و پشت جبهه را تضعیف کنند، هرگز و ابدا ابائی ندارند. برعکس جنگ و تجاوز خارجی و محاصرهٔ اقتصادی را برای خود و منافع طبقاتی پلید خود مساعد می‌شمرند.

گذشته از جنبهٔ طبقاتی مسئله، توجه به جنبهٔ مکتبی آن، بدان‌گونه که آیت‌الله‌مشکینی توضیح می‌دهد، آموزنده است. ازنظرفقهی آیت‌الله مشکینی توضیح می‌دهد که آن کسانی که باقانون مخالفت کردند، درواقع فقه اسلام را قبول ندارند. وی می‌گوید: **"این اختلاف باعث شد که وقتی طرح ما به شهرستان‌ها رفت و آقایان این طرح را خواندند، چون نظرشان این بود که حاکم این ولایت راندارد، این مطلب و طرح را برخلاف شرع حساب کردند، منتهی‌شرعی که ازنظرخود آن‌ها بوده است. یعنی این آقا دیده که این طرح برخلاف آن مبنائی است که خودش حساب می‌کرده، لذا می‌گوید این طرح برخلاف اسلام است".**

دانستن این نکات و تکیه‌هائی که آقایان علما می‌کنند برهمهٔ انقلابیون لازم است. به کسانی که ایراد می‌گیرند بند "ج" برخلاف شرع است، باید این نظرهای فقهای معتبر را یادآور شد که روحانیون راستین و فقهای باصلاحیت با این قانون مخالف نیستند، بلکه آن را کاملا تائید می‌کنند. تنها برخی از آقایان برمبنائی که خودشان حساب می‌کنند و تعبیری که ازشرع دارند، با بند "ج" واصولا اصلاحات ارضی بنیادی مخالف هستند.

آقای مشکینی تصریح می‌کند که عده‌ای که با اصلاحات ارضی مخالف هستند، "سرمنبر" رفتند و فریاد برآوردند که **"مردم این کمونیستی است، خدا راضی‌نیست، این خلاف اسلام است".**

واضح است که ازیک چنین منبر رفتن‌ها و فریادزدن‌ها و موضع‌گیری‌ها، "اسلام" اموی و صفوی و پهلوی و بزرگ‌مالکی سودمی‌برد. اینان درواقع اسلام را ملعبهٔ اغراض تنگ‌نظرانه و قشری و منافع طبقاتی خود می‌سازند و آن رادستاویز غارتگری، ظلم و فساد قرارمی‌دهند. آقای مشکینی با دقت و درستی دراین مصاحبه گفته است: **"البته عمده دامن زدن به‌آتش‌این فتنه ازناحیهٔ سرمایه‌داران و زمین‌داران انجام گرفت. بعضی ازآقایان از این جهاتی که ذکر شد با طرح مخالفت کردند و فعلا بند "ج" متوقف شده است".**

گرهٔ مسئله همین جاست که درجامعهٔ انقلابی دیگرنباید دست سرمایه‌داران و زمین‌داران بازبماند و هیاهو و الم‌شنگه آن‌ها به کرسی بنشیند و تعبیرهای ریزه خواران سفرهٔ آن‌ها مبنای حساب و ملاک قرارگیرد. برعکس، اکنون دیگر باید حرف حق و خواست قانونی زحمتکشان و ستم‌دیدگان محترم شمرده شود، دیگر نباید حرف تحریف‌کنندگان اسلام جلو رود، بلکه منادیان اسلام راستین، و مسلمانان پیروخط امام باید بتوانند تعبیر درست، خلقی و انقلابی خویش را بیان نمایند و ازپیش ببرند.

بدیهی است که سرمایه‌دار و مالک بزرگ دراجرای اصول انقلابی ابدا سودی ندارد و هرگز با چنین‌درک و فهمی از اسلام موافق نیست، هرچند بارهم که به مکه رفته باشد و تسبیح گردانده و ریش بلند کرده باشد او مخالف با این اسلام و این تعبیر واقعی و محمدی آن است. اسلام او، اسلامی است که مالکیت را ازهر راه که به دست‌آمده باشد، بدون حدو حدود، بدون شرط و شروط، مقدس و مقدس‌ترین چیز می‌داند. دربرابر تقدس‌این مالکیت که تودهٔ مردم را استثمار می‌کند و به جامعه ضررمی‌رساند، همه‌چیز حتی اصول دینی، حق شرف و انسانیت مثل برف درآفتاب تموز آب می‌شود و ازمسلمانی و تقلید و فقاهت هم، چیزی به‌جای نمی‌ماند. نظریهٔ آنان را آقای مشکینی منجز و دقیق به این ترتیب بیان کرده است: **"عده‌ای ازآقایان این مسئله (محدود بودن مالکیت) را قبول ندارند و می‌گویند مالک مالک است. این مال اوست**

ملک اوست، حال هرنتیجه‌ای هم‌می‌خواهد داشته باشد. پس نباید مالکیت را محدود کرد. این هم یک جنبهٔ اختلاف نظربین ما بود".

آیا شگفت‌انگیزاست که دوسال بعدازپیروزی انقلاب بزرگمان می‌بینیم که بیش‌ازپیش، این تودهٔ مستضعف و مردم زحمتکش روستاها وشهرها هستند که از انقلاب و تحکیم و پیشرفت آن حمایت می‌کنند، انقلاب را "انقلاب مستضعفین"، انقلاب کوخ نشینان می‌دانند و تمام امید خود را به جمهوری اسلامی ایران و به سمت‌گیری آن درجهت دفاع و به کرسی‌نشاندن‌حیاتی‌ترین منافع زحمتکشان بسته‌اند؟

آیا شگفت‌انگیز است که آن پولداران گردن کلفت و ثروتمندان کلان و کارچاق‌کنی‌که روزی زیرعلم انقلاب و اسلام سینه می‌زدند، اینک از این انقلاب چون جن ازبسم‌الله رمیده‌اند و به عناصری مخالف جمهوری اسلامی ایران و مخالف هرگونه تدبیر و تصمیمی درجهت تعمیق‌انقلاب و درجهت حفظ حقوق حقه، مسلم، انسانی و قانونی زحمتکشان بدل شده‌اند؟

آیا شگفت‌انگیز است که روحانیت اصیل اسلامی بیش از پیش به‌دور خط امام‌خمینی، حلقه می‌زند و نمایندگان آن درحمایت از زحمتکشان و استثمارشوندگان، خاطره‌های والای صدراسلام را زنده می‌کنند، درحالی‌که روحانی‌نماهای وابسته به سرمایه و ملک‌داری به‌دایرهٔ توطئه‌گران، شایعه‌پردازان، اخلال‌گران و مخالفان با جمهوری اسلامی ایران نزدیک ونزدیکتر می‌شوند و بهانه "مکتبی" و استدلال "شرعی" وفتوای "دینی" برای مستکبرین و به سود مخالفان انقلاب تهیه و تدوین و صادرمی‌کنند؟ هیچ یک از این پدیده‌ها شگفت‌انگیز واتفاقی نیست. بلکه قانونمند و درمنطق عینی تکامل روند انقلابی است. چقدر از مرحله پرتند آن‌هائی که ازحکومت "آخوندها"، از "سیاست‌ملاها"، از "کاست روحانیت"، بدون درک این خط‌افتراق دم می‌زنند!

مسئلهٔ کثرت فتاوی و ضرورت وحدت تصمیم

آنچه دراین انقطاب و افتراق باید مورد توجه همهٔ انقلابیون، ازجمله و شاید دردرجهٔ اول ـ روحانیت پیرو خط امام قرارگیرد آن است که نزدیکی برخی عناصر روحانی‌نما به دایرهٔ مخالفان جمهوری اسلامی ایران و معاندین با روحانیت پیروخط امام‌خمینی، تا چه حد و اندازه موجب مخالفت با اساس نظام کنونی و احتمالا اخلال‌گری و توطئه‌گری می‌شود. این مسئله دیگر برای تکامل و حیات عادی کشورما به یک مسئلهٔ جدی و حیاتی بدل می‌شود که این گونه روحانیون، اگرچه دارای عقیده، نظریا فتوی یا مبنای حساب خود هستند، ولی نمی‌توانند و نباید دربرابر تصمیمات دولت جمهوری اسلامی بایستند و خلاف آن را تشویق و توصیه و تحریک کنند. مثلا اگرهم درزمینهٔ اصلاحات ارضی نظری دارند نباید آن را به وسیله‌ای برای تضعیف دولت و جلوگیری از اجرای قوانین مصوبهٔ آن‌بدل نمایند.

دراین زمینه حساس مملکتی، آقای مشکینی درمصاحبهٔ خود مثال خرید کالا و جنس از خارج را ذکرمی‌کنند که امکان دارد در برابر تصمیم دولت اسلامی، فتواها و نظریات مختلف ازجانب آقایان فقها وجود داشته باشد. وی می‌گوید که وقتی دولت تصمیمی گرفت برای خرید جنسی و جایزبودن و اسلامی بودن آن‌هم به تصویب مجلس رسید، اگر دوفقیه، دونظرداشتند یکی موافق‌باخرید و دیگری مخالف، دولت نمی‌تواند هم بخرد، هم نخرد. آقای آیت‌الله

www.iran-archive.com

مشکینی توصیح می‌دهد که یک فقیه مخالف دراین صورت (به ویژه حالا که رهبرهم هست) **"نباید علیه این حرکت قیام کند که ایجاد ناراحتی درکشوربشود"** .

دراین طرح و برداشت مسئله باید دقت کرد، زیرا مسئله کثرت فتاوی دربرابر وحدت تصمیم وعمل درمقیاس کشوری مطرح است . زمان خان‌خانی و ملوک الطوایفی که نیست . میهن درجامعهٔ انقلابی ماتصمیم واحد، قانون واحد می‌خواهد . این چنین دیدی درمورد نظریات مختلف چند فقیه، یک دید پرمسئولیت کشورداری است که برای انجام امور و برای مقابله با دسائس ضدانقلاب به آن باید توجه جدی بشود . اگر هم آقای مجتهد و یا فقیه جامع‌الشرایطی با این یا آن اصل، با این یا آن مصوبهٔ دولت و مجلس مخالف بود، باید ضوابطی درکار باشد که امور کشور را مختل نکند، مسائل بر روال واحد و طبق ضوابط یگانه‌ای حل شود و بویژه فتاوی مختلف که توسط مراجع مختلف صادرمی‌شود، به دستاویزی درچنگ عناصر طاغوتی و ضدانقلابی بدل نشود . این عناصربا سوءنیت، فتاوی مخالف را، حتی اگرباحسن نیت و به طور اختصاصی، یعنی‌درمورد یک مسئلهٔ ویژه، صادرشده باشد، پیراهن‌عثمان می‌کنند، حربهٔ مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی و سپرتوطئه‌چینی قرارمی‌دهند .

نمونه‌ای که درزمینهٔ اصلاحات ارضی، کشورما با آن روبروشد، به روشنی نشان می‌دهد که روحانی‌نمایان چه نقش منفی بازدارنده‌ای بازی کردند و با کمک آن‌ها بزرگ مالکان چگونه توانستند یک مسئلهٔ بزرگ مملکتی را لاینحل گذارند و تاکنون مانع رسیدن به یکی از اهداف اصلی انقلاب شوند . این واقعیت درعین‌حال نشان می‌دهد که چگونه روحانیون و مسلمانان راستین درکنار مردم ستمدیده، برشالودهٔ تعالیم اسلامی خواستار اجرای قانون واحدی درجهت تحقق این هدف انقلاب بوده‌اند .

زمین‌داران غاصب و سندباز اگردرگذشته بیشتربه زور و به زر تکیه می‌کردند تا زمین‌ها را نگه دارند اینک بیشتر به تزویر روی آورده‌اند .

آن‌ها دیگرنمی‌توانند مانند سابق به زورگوئی بپردازند و ارتش و ساواک و ژاندارم را درخدمت خود بگیرند . اگرچه اینجا و آنجا ازجنایات فجیع، نظیرحلق‌آویزکردن دهقانی دربرابرخانه‌اش به دست بزرگ‌مالکی دربجنورد، کشتن افراد هیئت هفت‌نفری و جهاد سازندگی درغرب کشور به دست عمال مسلح خود و یا اعزام چماق‌داران و تفنگداران خود به دهات، خودداری نمی‌ورزند .

آن‌هادیگر نمی‌توانند مانند سابق به رشوه‌دهی و اعمال نفوذ در ادارات دولتی وخریدن وجدان‌ها بپردازند یا کم‌تر می‌توانند با پول،دهقانان ورشکسته و بی‌خانمان شده را درچنگال اهریمنی خود نگه‌دارند .

درعوض و برای جبران همهٔ آن وسائل سلطه‌گری که به علت انقلاب بزرگ ما ازدست داده‌اند یادرحال ازدست دادن آنند، زمین‌داران کلان اینک بیش از پیش به خدعه و تزویر و به ساختن کلاه‌های شرعی می‌پردازند و حربهٔ استفاده از فتاوی و نظریات علما و مجتهدین را به کارمی‌گیرند که گاه حتی بدون این که خود این‌ها بخواهند یا بدانند آن‌ها را به‌اسلحه‌ای علیه جمهوری اسلامی ایران و تصمیمات دولت در زمینهٔ واگذاری زمین بدل می‌کنند . همه می‌دانند که یکی از شگردهای بزرگ مالکان این بود که حالت ویژه وضع بخصوصی را (مثلا در مورد فلان قطعه زمین یا باغ مشخص) مطرح می‌کردند و از مرجعی سئوال می‌نمودند که آیا جایز است زمین از مالک گرفته شود؟ آیا درست است قانون مزبور اجرا گردد؟ ومرجعی که از او سئوال می‌شده، ذیل ورقه، با توجه به آن حالت ویژه، می‌نوشته : جایزنیست، شرعی‌نیست،

گرفتن زمین ازمالک صلاح نیست و غیره . . . آن وقت بزرگ مالکان همین ورقه را می‌گرفتند و در ده‌ها هزارنسخه تکثیر و درهمه‌جا پخش می‌کردند و به این ترتیب فتوای مزبور عملا به یک وسیلهٔ مقاومت و نبرد علیه دولت جمهوری اسلامی و قوانین مصوبهٔ شورای انقلاب بدل‌می‌شد .

آقای مشکینی می‌گوید : **"علما و آقایان مجتهد همه دارای رای و همه دارای فتاوی می‌باشند و اما این نکته هم باید مورد توجه قراربگیرد که دولت می‌خواهد کارانجام دهد"** .

آری این نکته بس مهمی است : دولت می‌خواهد و باید کار انجام دهد، کار به سود تحکیم جمهوری اسلامی ایران و دفاع از انقلاب و به سود مستضعفین . این نکته عمده است و روحانیت پیروخط امام‌خمینی آن را به درستی مورد توجه قرارمی‌دهد و همین خود نشانهٔ آن است که اگر فارغ از قشری‌گری و با برخورد درست عمل شود، تاچه اندازه امکان آن هست که کار انجام شود، کشور ساخته شود و همه‌چیز از نو و از ریشه روئیده شود .

از آنجا که آشنائی با نظریات آیات عظام و فقهائی‌که معرف خط راستین اسلام هستند و جانب مستضعفین را می‌گیرند و تعمیق انقلاب را به سود مردم مبانی عقیدتی خویش می‌شمرند، اهمیت نه‌تنها معرفتی،بلکه سیاسی و عملی دارد، بی‌مناسبت نیست که به بررسی این نظریات‌بپردازیم . این‌امربه خاطر مبارزه در راه تعمیق انقلاب، در راه صلاح و سعادت زحمتکشان ایران، در راه اتحاد همهٔ نیروهای راستین انقلابی؛ اعم از معتقدان به اسلام راستین یا پیروان صدیق سوسیالیسم علمی که هستهٔ اصلی هرگونه جبههٔ واقعی متحد نیروهای انقلابی مردم است ، ضرورت دارد .

درباره مالکیت ، حدودآن وانواع‌مالکیت ارضی

دراین زمینه کتاب‌ها ، رساله‌ها ، مقاله‌ها و نوشته‌های فقها وعلمای مشهوری چون مجاهد فقید آیت‌الله طالقانی ، عالم شهید آیت‌الله سیدمحمدباقرصدر وهمچنین نظریات مدون آیت‌الله دکترمحمدبهشتی و بسیاری دیگر از علمای حوزه‌های علمیه موجود است که توسط‌آن‌ها می‌توانیم با این نظریات و موضع‌گیری‌ها آشنا شویم و تفاوت کیفی آن‌ها رابا نظریاتی که مسخ کننده و تحریف کننده تعالیم اسلامی درزمینهٔ مالکیت به طورعام و مالکیت ارضی به طوراخص است ، دریابیم .

فرصت برای بررسی و بیان همهٔ این ها نیست و به همین‌جهت تنها به عنوان نمونه به بیان نظریات آیت‌الله مشکینی بپردازیم که همین اخیرا در جزوه‌ای زیرعنوان "مالکیت از دیدگاه آیت‌الله مشکینی " انتشار یافته است . متن این جزوه درواقع فشردهٔ مصاحبه‌ای است که در روزنامهٔ کیهان به تاریخ ۸ خرداد ۵۹ به چاپ رسیده است .

درمسئلهٔ گرهی مالکیت "وعاظ السلاطین" و همهٔ "آخوندهای درباری" و آن‌ها که " ازبوی تعفنشان اهل جهنم هم درعذابند "(به تعبیر امام‌خمینی) معتقدند مالکیت دراسلام نامحدود است و هرگونه استثماری را جایز می‌شمارند و خود نیز انجام‌می‌دهند . اما آیت‌الله مشکینی می‌گوید : **"اسلام مالکیت را اصولا محدودکرده است ، مالکیت به نحو گل و گشادی نیست که هرکس هرچه بخواهد مالک بشود . . . اگرچنانچه مالکیت یک فرد سبب اضرار به مالکیت دیگران باشد و یاسبب مفسده درجامعه باشد ، همچنین اگرمالکیت شخصی ضرراستثماری برای جامعه داشته باشد این‌گونه مالکیت را اسلام محدود می‌کند و به رسمیت نمی‌شناسد . ما**

www.iran-archive.com

دراین زمینه "قاعده لاضرر" و "لاحرج" و "الناس مسلطون" داریم. این‌ها را باید باهم جمع و جورکرد. به عنوان مثال اسلام ازمحتکر سلب مالکیت می‌کند به خاطر این که اسلام‌مصالح جامعه را مقدم می‌شمارد".

تنها همین مورد اصلی کافی است تا نشان دهد چرا "آخوندها و ملاها" همه یکی‌نیستند و چرابعضی مهذب هستند و بعضی متعفن، بعضی مورد تائیدند و برخی مورد تنفر (اشاره به سخنان‌امام خمینی دراین باره ــ شماره‌ٔ ۱۱ "دنیا" را نگاه کنید).

درمرحلهٔ کنونی تعمیق خصلت ضدامپریالیستی انقلاب که ما در آستانهٔ یک تحول کیفی قرارگرفته‌ایم و محتوای اساسی این تحول بعد ضداستثماری انقلاب و نبرد با همهٔ استثمارگران خارجی و داخلی و ایجاد حکومتی به سود مستضعفان است، روحانیون راستین که درخط امام هستند با چنین موضع‌گیری‌هائی درزمینهٔ مالکیت همچنان یکی‌از نیروهای اساسی انقلابی را تشکیل می‌دهند و همچنان مشارکت فعالانه و پرارج آن‌ها در روند انقلابی، وثیقه مهم و مطمئنی برای پیشرفت انقلاب و برای جلوگیری از تهاجمات دشمنان انقلاب و دسایس روحانی نمایان عوام‌فریب است.

آقای مشکینی به دنبال‌همان تعریف ازحدود مالکیت وباتکیه به محتوای قانون‌اساسی ما به ضرورت دولتی کردن بخش‌های اساسی اقتصاد ملی تاکید می‌کند و می‌گوید، اگرجامعه **"... مالکیت را دربخش صنایع سنگین و بانک‌داری و تجارت خارجی به بخش خصوصی واگذار کند، این امرموجب پیدایش یک نظام بورژوازی آمریکائی و امپریالیستی می‌شود که جامعه را استثمار می‌کند. درنتیجه برای جلوگیری از این امر قانون اساسی این گونه فعالیت‌های اقتصادی را، دولتی اعلام کرده است."**

تطابق این اندیشه‌ها با نیازهای عینی جامعهٔ ما و با واقعیت روند تکامل اجتماعی ما، با خواست‌های اساسی مردم زحمتکش و انقلابی ما کاملا آشکار است ونشان می‌دهد که چه زمینهٔ وسیعی برای آیندهٔ اتحاد همهٔ نیروهای انقلابی راستین وجود دارد، زمینه‌ای که ابدا تاکتیکی و موقتی نیست و در درازمدت عمل می‌کند و اهمیت استراتژیک دارد.

به این پاسخ آیت‌الله مشکینی به سئوال "پس درهرموردی که مالکیت خصوصی منجر به استثمار شود باید از قلمرو بخش خصوصی خارج شود؟" توجه کنید. پاسخ این است: **"بله در هر مورد که مالکیت خصوصی منجر به استثمار شود باید از آن جلوگیری بشود و دولتی شدن صنایع و بانک و تجارت خارجی برهمین مبناست."**

ایجاد سه بخش دولتی و تعاونی و خصوصی که درقانون‌اساسی پیش بینی شده و همان طورکه همه می‌دانند یک چنین تقسیم‌بندی درپیشنهادهای حزب تودهٔ ایران به مجلس خبرگان نیز وجود داشت، ازنظر اسلام راستین دارای شالوده‌های فقهی نیزهست، اگرچه‌برخی روحانیون موافق بااستثمار و سرمایه‌داری و بزرگ مالکی با آن سرسازش نشان نمی‌دهند. آقای مشکینی درمورد این‌شالوده‌ها می‌گوید: **"اصولا درفقه اسلامی سه نحوه مالکیت دیده می‌شود ۱ــ مالکیت شخصی ۲ــ مالکیت دولتی** (مانند مالکیت دولت برانفال اراضی، معادن، جنگل‌ها و آب‌ها و...) **۳ــ مالکیت عمومی** مانند همان اراضی مفتوح العنوه (اراضی که با نبردمسلحانه به تصرف اسلام درآمده باشد) و خمس و زکات و غیره".

درمورد بخش خصوصی مطلب روشن است و مانیز معتقدیم‌که ــ در زمینهٔ کشاورزی ــ واحدهای شخصی کشاورزی تا آنجا که خود بخواهند و بتوانند و قادرباشند به سود خانواده خود وجامعه تولید کنند و بازده داشته‌باشند، باید نه‌تنها باقی بمانند بلکه ازجانب دولت

تقویت و کمک نیزبشوند.

درمورد بخش دولتی باید اضافه کرد که‌در زمینهٔ امور کشاورزی، یعنی موضوع اصلی این بحث، درجریان‌انجام اصلاحات ارضی بنیادی، به عقیدهٔ ما، می‌بایست جای شایسته‌ای برای بخش‌دولتی قائل شد. دراقتصاد کشاورزی ماهم اکنون واحدهای مکانیزه بزرگ و مدرن واحدهای کشت و صنعت و مزارع بزرگ و باغات مدرن که درزمان طاغوت باشیوهٔ سرمایه‌داری و بابهره‌گیری از وسایل مدرن تاسیس شده بودند، وجود دارد که نه قطعه قطعه کردن آن‌ها صلاح و ممکن است نه تبدیل آن‌ها به نوعی تعاونی، یعنی متعلق به گروهی که درآن‌ها کار می‌کنند. این‌گونه واحدهای بزرگ که ازدشت خان تا زیر سد دز از جیرفت تا گرگان ازسپید رود تا مازندران، انواع آن‌ها وجود دارد (و از نزدیک به ده هزار تا چندین ده هزارهکتار، با شیوه‌های آبیاری بغرنج و امروزین و بامقادیر عظیمی ماشین‌آلات را دربرمی‌گیرد) باید به مالکیت دولتی سپرده‌شود. دولت جمهوری اسلامی باید آن‌ها را که ازنظرتولید و میزان محصول اهمیت سراسرکشوری دارند و می‌توانند اهرم‌های جدی سیاست اقتصادی و تنظیم بازار و توزیع و قیمت‌گذاری قرارگیرند، درچارچوب یک انقلاب ارضی کامل و واقعی دراختیار و زیرنظارت خود بگیرد. هم‌اکنون برخی از آن‌ها دولتی است، برخی دیگر دراختیار بنیاد مستضعفان قرارگرفته وبرخی هم درخطر کم‌کاری و فروپاشی است و حتی‌گاه برای تجزیه وتقسیم آن‌ها (که نقشهٔ ایزدی فئودال ــ لیبرال معروف و وزیرکابینهٔ دولت موقت بود) برنامه می‌ریزند.

درمورد بخش تعاونی نیز به عقیدهٔ ما برای ساختن اقتصاد مستقل و سالم و شکوفای ایران، علاوه بربخش دولتی، بربخش تعاونی می‌توان وباید تکیه کرد. به نظرما در این زمینه، دربرابر این نحوه مالکیت هم، که آیت‌الله مشکینی مبنای فقهی آن را توضیح داده و درقانون‌اساسی نیزمنظورشده است، دورنمای بسیار وسیع وپرباری گشوده است. آیت‌الله مشکینی می‌گوید: **"این بخش از مالکیت (تعاونی) تاحال عملی نشده ولی به تدریج دارد عملی می‌شود... این مالکیت گروهی است برتاسیسات کشاورزی یاصنعتی".**

درکشاورزی ما که می‌بایست از زیر زنجیر وابستگی‌های زمان طاغوت به‌درآید و از ریشه احیا و بازسازی شود، یک چنین نحوهٔ مالکیتی بسیار پراهمیت است. زمین‌های بزرگ‌مالکانی که براثر اجرای قانون واگذاری زمین گرفته می‌شود، اصلح است که به طورمشاع به دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین داده شود تا با استفاده از کمک‌های مادی و فنی و مالی و اداری دولتی آن‌ها بتوانند تعاونی‌های واقعی دهقانی بر روی این زمین‌ها ایجاد کنند. بسیاری ازمشکلات اقتصادی و معضلات اجتماعی دراین صورت حل خواهدشد. با اختیار "انتخاب احسن" که به هیئت‌های هفت‌نفری داده شده تا بهترین شیوهٔ به کارگیری زمین را برگزینند، امید آن می‌رود که بعدازپایان تعویق موقتی کنونی درمورد بندهای "ج" و "د"، چنان عمل شود که بخش تعاونی جای شایستهٔ خود را دراقتصاد کشاورزی ما احراز کند. این عمل، هم درست واقتصادی است، هم به‌سود میلیون‌ها دهقان است، هم مطابق با توضیحاتی که توسط روحانیت متعهد و انقلابی پیروخط امام داده می‌شود، با مبانی فقهی می‌خواند. درهمهٔ مواردی‌که مورد بحث روحانیت انقلابی است، اصل جامعه است و منفعت یا سودی‌که طبق این معیار می‌تواند از نحوهٔ مالکیت ناشی شود. آیت‌الله مشکینی مانند دیگر روحانیون مترقی تصریح می‌کند که **"مالکیت محدود است به لاضرر و مالکیت محدود است به لاحرج و مالکیت محدود است به این که از راه مشروع به دست آمده باشد و محدود است به این که**

www.iran-archive.com

وجوه شرعی آن پرداخت شده باشد" او اضافه می‌کند: **"مالکیت حتی متوسط هم نباشد و کوچک باشد درعین حال سبب اضرار به جامعه بشود دراین صورت بازهم ازمالک سلب مالکیت می‌شود"**. تمامی اقداماتی که یک دولت انقلابی باید انجام دهد، دولتی که درخدمت مستضعفان باشد و نمایندهٔ واقعی حیاتی‌ترین منافع آنان، بدین ترتیب توجیه خویش را ازنظر فقهی نیز پیدا می‌کند و دیگرهیچ مستکبرغارتگری نمی‌تواندبگوید زمین‌های بیکران مرانگیرید، مخالف اسلام است! کارخانه‌های بزرگ مرا مصادره نکنید، با شرع نمی‌خواند! بانک‌های متعدد مراملی نکنید، بی‌دینی است! بخش دولتی و بخش تعاونی ایجاد نکنید کمونیستی است!

درعمل، باموضع‌گیری‌های روحانیون متعهد و اصیل، بهانه‌ها ازدست غارتگران گرفته می‌شود و بخصوص اجازه داده نمی‌شود که به نام اسلام وشرع، این بهانه‌های استثمارگرانه عرضه شود و زیرپرچم دین، فاحش‌ترین بی‌عدالتی‌ها صورت گیرد و تودهٔ مردم از حق‌طلبی و مبارزه بازداشته شوند.

هرقدر این موضع‌گیری صریح‌تر و قاطع‌تر باشد، هرقدر روحانیون متعهد و پیروخط امام درموضع اصولی خود پابفشرند و تسلیم شانتاژ سرمایه‌داران و زمین‌داران‌نشوند و از تهمت زدن‌هائی نظیر "آخوند کمونیست شده" و یا "ملا تحت القاء ایدئولوژی قرارگرفته" نهراسند، بهتر و آسان‌تر استثمارگران منفرد می‌شوند، کامل‌تر و جامع‌تر اهداف انسانی وشریف انقلاب بدست می‌آید، استوارتر و محکم‌تر جبههٔ نیرومند خلقی متحد دربرابر همهٔ تمهیدات و توطئه‌ها می‌ایستد.

بزرگ مالکان و سرمایه‌داران کلان از این اتهام‌زدن‌ها، ازبرچسب‌زدن‌ها، از شانتاژ و ارعاب روحانیون بهرهٔ بسیار می‌گیرند، وبویژه کهرسوبات عمیق تبلیغات‌آریامهری و تمام دستگاه تبلیغاتی امپریالیستی‌غلیه توده‌ای‌ها ونهضت کمونیستی آن‌چنان تاثیری باقی‌گذاشته که درواقع هم شهامت و دوراندیشی فراوان می‌طلبد که تهمت "القاء ایدئولوژی شدن" و "توده‌ای بودن" و "چپ‌بودن" رابه‌جان خرید، و درنبرد قاطع با سرمایه‌داران و زمین‌داران بزرگ و تمامی لیبرال‌های وابسته بدان‌ها و روحانی‌نمایان جیره‌خوارآن‌ها، گامی به عقب ننشست. تاریخ و تودهٔ زحمتکش مدیون و مرهون آن کسانی خواهد بود که این شهامت رادر خود می‌یابند.

از مسئله عام مصادره و مالکیت بازگردیم به زمینهٔ اراضی بزرگ و اصلاحات ارضی که بحث مشخص ماست. باید دانست که مسئله گرفتن اراضی بزرگ مالکان، چه‌بسا، حتی به بندهای "ج" و "د"هم محدود نمی‌شود و بنابراصول دیگری که ناظر براراضی غصبی و تصرف عدوانی است باید این زمین‌ها از آن‌ها بازپس گرفته شود. نظر امام‌خمینی دراین زمینه را قبلا یادآوری کردیم. روحانیون متعهد و علمای راستین نیز درهمین راستا نظرمی‌دهند. دراین باره آیت‌الله مشکینی هم درمصاحبهٔ خردادماه خود می‌گوید: **"وظیفهٔ دولت اسلامی این است که تمامی اموالی را که ازطریق غصب و نه‌فقط خصوص غصب، بلکه ازهرطریق نامشروع دیگر بدست آمده بگیرد و مصادره کند، چه اموالی که از ربا به‌دست آمده، چه ازغصب وفروش مسکرات و چه ازفروش اراضی موات خصوصا فروش اراضی موات که اکثر میلیونرها از این راه میلیونر شدند."** این حکم درواقع می‌بایست رهنمود کار تمامی آن گروه‌های تحقیق و هیئت‌های هفت‌نفره‌ای باشد که به‌دهات می‌روند و می‌خواهند حق را به حق‌دار برسانند.

اکثریت مطلق املاک بزرگ، حتی قبل از آن‌که صحبت از عرف محل وسه برابر حدنصاب

و غیره به میان آید، صاف وساده زمین‌هائی‌است که توسط ارباب غصب شده، خودش یاپدرش یاجدش به زر و به زور، با رشوه‌دهی به‌حاکم، با فریب، با رباخواری و به انواع طرق نامشروع ازقبیل سندسازی و اخراج با اعمال زور و تهدید و غیره به دست آورده است. اراضی بزرگ مالکی ایران اکثرا چنین‌اند و اگر رعب از ارباب و از وابستگی‌های قدرتمندان نباشد، که هنوز هم دردل برخی باقی مانده، خود دهقانان گواهی آشکار و بسیارخواهند داد و وظیفهٔ دولت اسلامی این است که کلیهٔ این اراضی را مصادره کند و به دهقانان بسپارد. حتی آن اراضی موات که توسط اربابی به زیرکشت رفته، با کار ارباب‌دایرنشده بلکه با کار دهقان و با پولی که اگرچه ارباب می‌داده، ولی خود ثمرهٔ ربا، غصب، خرید و فروش‌های نامشروع و غارت دسترنج مردم تهی‌دست بوده، بارورشده است. گرفتن‌همهٔ این‌گونه اراضی بزرگ مالکی نه فقط درست و عادلانه است، بلکه کاملا هم، طبق این فتاوی یادشده، شرعی و مطابق با تعالیم اسلامی است.

به گفته‌های آیت‌الله مشکینی زمین‌ها سه دسته‌اند:

اول موات **" که تاکنون احیاء نشدهو سابقهٔ احیاء ندارد، ازنظرفقهی جزو انفال محسوب می‌شود، متعلق به دولت اسلامی است"** (بنابراین هیچ بزرگ مالکی برآن‌ها حقی ندارد وحق آن‌است که با تهیه وسایل کار و تولید ازجانب دولت، بهره‌برداری از آن‌ها، به سودجامعه، به دهقانان و تعاونی‌های آنان واگذارشود)؛

دوم **"اراضی قبلا آباد شده که بعدا معطل گذاشته شده‌اند و دوباره به حال خرابی درآمده‌اند که اگرلحیا نشود دولت آن اراضی را دراختیار می‌گیرد تاکشت و بهره‌برداری را به افراد واجد شرایط واگذارکند"** (دراین‌مورد هم بزرگ‌مالکان گاه حتی به عمد و جنایتکارانه زمین‌ها را معطل می‌گذارند و چون سودشخصی خود را درکشت نمی‌بینند، به‌ضرر جامعه آن‌ها را رها می‌کنند و از آن بدتر، دراین اواخر، شگرد مکارانه یافته‌اند که بذری ناچیز برزمینی وسیع می‌پاشند تا آن را ازصورت بایر و معطل بدرآورند ولی درواقع محصولی ازآن برداشت نمی‌شود و زمین بدون بهره می‌ماند و عملا تنها جلوکار هیئت‌های واگذاری زمین گرفته می‌شود و اراضی به غلط‌جزو بند "د" جازده می‌شود)؛

و سوم **" اراضی دائراست که آن‌ها هم دونوعند یا از راه نامشروع به دست آمده اند که به حکم محاکم اسلامی نسبت به استردادشان حکم داده می‌شود** (و به نظرما اکثریت مطلق اراضی بزرگ‌مالکی چنین‌اند) **ودوم آن‌ها که درظاهر به طرق مشروع به دست آمده‌اند که‌اگر خود مالک‌بر روی زمین کارکند تا سه برابرمقداری که درعرف محل برای تامین زندگی کشاورز و خانوادهٔ او لازم‌است دراختیار او قرارمی‌گیرد و اگرشخصا به کار کشاورزی اشتغال ندارد ولی منبع درآمد دیگری هم ندارد، تا دوبرابرمقدار مزبور دردست مالک می‌ماند و بقیه راموظف است به زارع واگذار کند"** (که به این ترتیب شرعی بودن تمام بندهای قانون موجود واگذاری زمین ثابت می‌شود و معلوم می‌گردد که بهانه‌جوئی‌ها تنها وسیله‌ای است برای نجات دادن سیستم غارتگری بزرگ مالکی).

مسئلهٔ حساس و کلیدی بزرگ‌مالکی، این پایگاه امپریالیسم، این امید ضدانقلاب، این منشاء خرابکاری و این مایهٔ فساد و غارتگری معیارمهمی است درموضع‌گیری‌های اجتماعی و سیاسی، در تشخیص پیگیری مبارزان متعهد و برای اتحاد انقلابیون راستین. این مسئله خط فارقی است بین روحانیت مبارز و انقلابی پیروخط امام خمینی که طرفدار مستضعفان است، ازیک‌سو و روحانیون خط دربار و عمده مالکی، خط استثمار و زور و فریب، خط آمریکا وسازشکاری

www.iran-archive.com

با کسانی که مخالف با زحمتکشانند و سپر بلای مستکبران.

فریاد «وا اسلاما» واعمال بی‌رویه

امام‌خمینی، رهبرانقلاب و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران درپیام‌خویش به‌مناسبت دومین‌سالگرد انقلاب، اهمیت فراوان این مسئله را خاطرنشان ساختند و بیم خود را از این که **"اعمال بی‌رویه اشخاص را به پای جمهوری اسلامی محسوب دارند و با فریاد وا اسلاما جمهوری اسلامی را مشوه کنند"** اعلام داشتند. این هشدار بس مهمی است، زیرا مخالفان انقلاب، بزرگ مالکان و عمال‌آن‌ها درست با همین "وا اسلاما" جلوی تدابیر درست و شرعی را می‌گیرند و مانع رسیدن حق به حق دارمی‌شوند. اعمال بی‌رویه آن‌ها نه فقط مانع حل مسائل و پیشرفت امور می‌شود، بلکه این اعمال و پی‌آمدهای آن به پای جمهوری اسلامی نوشته می‌شود و شالوده‌های مردمی آن دستخوش تخریب می‌گردد. امام‌خمینی از **"دخالت‌های غیرصحیح بعضی ازاشخاص که به‌صورت روحانی درآمده‌اند"**، سخن می‌گویند و به مراجع صلاحیت‌دار هشدارمی‌دهند که **"از این گونه اعمال شدیدا جلوگیری کنند"**. امام حتی ابا دارند، کسانی را که به لباس روحانی درآمده‌اند و علیه تصمیمات دولتی‌و تدابیردرست دخالت‌های نادرست می‌کنند، روحانی بنامند و می‌گویند که آنان **"به صورت روحانی درآمده‌اند"**.

درواقع هم این‌گونه افراد به خاطر منافع بزرگ مالکان قران برسرنیزه کرده‌اند و فریاد وا اسلاما بلند کرده‌اند تاجلوی یکی از مهم‌ترین و اساسی ترین کارهائی را که جمهوری اسلامی ایران با آن‌روبروست، بگیرند. آن‌ها تنها با بند"ج" و با قانون واگذاری زمین و یا هیئت‌های هفت‌نفری مخالف نیستند، آن‌ها علیه جمهوری ما، علیه انقلاب‌ما، علیه کلیهٔ نهادهای انقلابی ما توطئه می‌کنند.

تاکید روحانیت انقلابی براین‌که توقف اجرای بخشی از قانون واگذاری زمین جنبهٔ‌موقت دارد و پس از پایان جنگ تحمیلی اجرای قانون درکلیت خود ازسرگرفته خواهدشد، دارای اهمیت بسیاراست.

نخست از این جهت که نوراميد در دل دهقانان تهی‌دست می‌دمد و از دلسردی و نارضائی آنان جلوگیری می‌کند وشایعات وتوطئه‌های تبلیغاتی بزرگ مالکان‌را که می‌گفتند دیگر اصلاحات ارضی انجام نمی‌گیرد و دهقانان اگرپشت گوش‌خود را دیدند، سند مالکیت زمین را خواهند دید، نقش برآب می‌سازد. این خود مسئلهٔ مهمی است، زیرا که یکی از راسخ‌ترین و پیگیرترین نیروهای انقلابی یعنی دهقانان را برای دفاع از آن بسیج و متحد می‌کند و ضدانقلاب را ناکام می‌سازد.

دوم از این جهت که نشان می‌دهد، انقلابیون صدیق مسلمان و روحانیت پیروخط امام تصمیم راسخ دارند، علیرغم همهٔ توطئه‌ها و دشنام‌ها و تکفیرها و تهمت‌ها، درتعمیق انقلاب بکوشند، درمقابل اعمال فشارها و شانتاژها پای نفشرند و جای خالی نکنند، درجبهه‌گیری به سود زحمتکشان آشکار و صریح بایستند و صف پاک و مردمی خویش را ازصف پلید تحریف‌کنندگان و مبتذل کنندگان تعالیم اسلام جداسازند. و این خود مسئله‌ای بس مهم است، نه فقط به خاطر مسئلهٔ ارضی و سرنوشت دهقانان و الغای بزرگ مالکی منحوس، بلکه ازنظردور

نمائی و چگونگی راه تکامل کشورمان و رشد آتی انقلابمان.

مهم این است که درپرتو سخنان و موضع‌گیری‌های نمایندگان عالی‌رتبهٔ اسلام راستین و سخنگویان برجسته روحانیون پیروخط امام‌خمینی، به همهٔ کسانی که به تعالیم دینی واقعا پای‌بندند، روشن شود که انجام اصلاحات‌ارضی بنیادی، پاسخ گوی یک نیاز عینی جامعه ما، مطابق با خواست مبرم و حقهٔ دهقانان و منطبق با موازین شرع اسلام است.

مهم این است که برای مؤمنان به اسلام نقطه نظرهای فقهای عالی‌قدر و آیات عظام توضیح داده شود و این مطلب اساسی تفهیم گردد که ضدانقلاب و بزرگ مالکان غارتگر "اسلام" را بهانه می‌کنند و "شرع" را دستاویز قرارمی‌دهند تا اغراض تنگ‌نظرانه طبقاتی و سیاسی خود را ازپیش ببرند. این حربه با حق‌طلبی دهقانان و با همت انقلابیون و به برکت موضع‌گیری صریح و درست روحانیون پیروخط‌امام خمینی باید ازدست مخالفان انقلاب بدرآورده‌شود.

توفیق دراین امر و اجرای تمام‌و کمال قانون اصلاحات ارضی و منجمله بند "ج" آن، الغای بزرگ مالکی با تمام اشکال و ابعاد آن و زمین‌دارشدن کلیهٔ دهقانان تهی‌دست یک پیروزی بزرگ برای انقلاب خواهدبود.

راه گسترش و تعمیق انقلاب ایران، بی‌تردید، از این منزلگاه حیاتی باید بگذرد وخواهد گذشت.

"وضع درایران به صورتی بوده است که حقوق کارگران و رعایا را سرمایه‌داران بزرگ و مالکین بزرگ برده‌اند و امروزهم دارند می‌برند. بدین جهت آنان مالک کارخانه‌ها و زمین‌های خود نمی‌باشند. ما همه آنان را به‌پای میز محاکمه می‌کشیم، مایملک سرمایه آنان را مورد بررسی قرارمی‌دهیم و حقوق همهٔ مردم‌محروم را که عمری است مالکین بزرگ و سرمایه‌داران بزرگ‌خورده‌اند، به محرومین بازپس داده می‌شود".

-امام‌خمینی-

---

www.iran-archive.com

حیدرمهرگان

جوانی جهان

گفتم بمان، بمان،
گفتم سپیده
پیش پای تو سر زد
گفتم غیاب تو
قحطی نور است

شاید خیال بود
عرفان گیسوانش
درآینه وزید
تصویرناب خدا
درشطی از دعا
از آینه دمید
یک کهکشان ستاره
درپلک من شکست

گفتم قیامت است
اشباح مردگان
پرچین گورها را
درشورش و شبیخون
لگدمال می‌کنند
انگار درجهنم
زلزله برپاست

گفتم ببین فضا را،
صد شقه می‌شود

شاید خیال بود
او محو و بی‌نهایت
درشعله چراغ سفرمی‌کرد
آن قطره‌های نور
ـ الماس های نگاهش ـ
ازمن گذرمی‌کرد

گفتم حدیث کن
گل‌های باغ
چشم انتظار حلول اند
بارانی ازشراب بباران

اندوه وار و مردد
لختی درنگ کرد،
گلبرگ نیمرنگ سحر را
ازپنجه‌های سوگلی آسمان ربود
نجوای بی‌طنینش
درگوش جام گفت:
"توخون حافظی
شب را تمام کن،
گو دشنه‌های گزمه ببارد،
من معنی توام
با من قیام کن"

گفتم عتاب کن
" با من مهیچ که تلخم"
با من خطاب کن

درگوش جام گفت:
"حافظ درانتظار معجزهٔ ماست،

www.iran-archive.com

خون مرا بریز
آتش بزن، حریق بپاکن،
خمخانه جهان را
از خون عشق
لبالب شراب کن"

گفتم خشکیده ابروحی
فتوی بده به ساقی،
گفتا خراب کن

* * *

«در ایران باز انقلاب است
انقلابی بزرگتر از انقلاب اول
در این انقلاب شیطان بزرگ، امریکاست»

امام خمینی

هشتم مارس

روز تجدید عهد ومیثاق برای مبارزهٔ زنان در راه دفاع از انقلاب
و دستاوردهای آن برای راندن دشمن نابکار از خاک ایران

این روز با نام زنی ارجمند، مبارزی سرسخت و انسانی تشنهٔ آزادی بشریت، پیوند ناگسستنی دارد. نام این زن امروز درسراسر جهان شناخته شده و مورد احترام و ستایش است.

کلارا ستکین تا روزی که نفس داشت و توانائی قلم، برای رسیدن به اهداف انسانی خود از مبارزه خودداری نکرد. بیمار و تقریبا نابینا، درهرجا که لازم می‌شد او با موهای سپید وبا ظاهر ناتوان حاضربود. همین که آغاز سخن می‌کرد، صدای لرزان عادی او پرطنین و رسا می‌شد و ارادهٔ استوار او در راه مبارزه، در راه دفاع از آزادی، دل هرشنونده‌ای را تکان می‌دادو احترام او رابرمی‌انگیخت. درآخرین سخنرانیش به عنوان نمایندهٔ سنی مجلس نمایندگان آلمان "رایشتاگ" هنگامی‌که دربرابر نمایندگان که اکثریت آن‌ها را نازی‌ها تشکیل می‌دادند، ماهیت فاشیسم، خطرفاشیسم ولزوم مبارزه با آن را مطرح کرد، حتی یک نفر جرات نکرد سخن او را قطع کند.

لوئی آراگن نویسندهٔ بنام فرانسوی درکتاب *ناقوس‌های بال* پس از شنیدن سخنرانی کلارا درسال ۱۹۱۲ درهمین شهربال Bale، دربارهٔ او نوشت:

" او زن فردا است، اما بهتراست که بگوئیم و جرات این کار راداشته باشیم، که او زن امروز است. آن موجود برابر، آن کسی که مسئله اجتماعی زن برای او دیگر حل شده است، . . . مسئلهٔ اجتماعی زن برای او به طورجداگانه و متفاوت با مسئله اجتماعی مرد مطرح نیست . . . او یک موجود استثنائی نیست، هرآنچه او می‌گوید ارزش دارد، زیرا هزارها، میلیون‌ها زن همین گفته‌ها را با او می‌گویند. کلارا همانند همهٔ این زن‌ها در آرامش و آموزش‌ورفاه، پرورش نیافته و ساخته نشده است، بلکه درمبارزه باقهر و استثمار پرورش یافته است".

کلارا چه گفته است که پس از ده‌ها سال زنان جهان گفته‌های او را با جان و دل تکرار می‌کنند؟

کلارا برابری را درهمهٔ شئون زندگی هم برای زن و هم برای مرد می‌خواست و در روزنامه "برابری" که خاص زنان بود، از این نظر دفاع می‌کرد و راه را به زنان نشان می‌داد.

کلارا به این کار اکتفانمی‌کرد و ازهمان آغاز، درصحنهٔ سیاست، ازپشت تریبون‌های رسمی و غیررسمی، نظریات خود را اظهار می‌داشت و از آن‌ها دفاع می‌کرد. او سیاست و شرکت

www.iran-archive.com

درآن را از وظایف زنان می‌دانست و این کار را اززندگی زن جدا نمی‌کرد. کلارا سرسختانه و باروشن‌بینی کامل مخالف سرمایه‌داری و استثمار بود و با فاشیسم، مظهر ددمنش آن مبارزه می‌کرد.

کلارا روز هشت مارس را به عنوان روز بین‌المللی زن پیشنهاد کرد، نه برای این که روز خاص و مراسم‌خاص خود را داشته باشد و احیانا جشنی گرفته شود و هدایائی رد و بدل گردد، نه! کلارا زن‌ها را فرامی‌خواند که دراین روز متحدا درسراسرجهان بنشینند، ببینند و بسنجندکه چه کرده‌اند، چه موفقیت‌هائی در راه مبارزات خود و خلق به دست آورده‌اند و مبارزات آینده را بر روی چه معیارها و چه نیازها و کدام خواست‌ها باید انجام دهند و در واقع دراین روز می‌بایست مبارزات سال‌های آینده پایه‌گذاری شود.

راست است که دربعضی از کشورها، زن‌ها به موفقیت‌های بزرگی رسیده‌اند و این روز را واقعا جشن می‌گیرند. امادرهمین کشورها هم زنان علاوه برعملی‌کردن خواست‌های خود، هدف‌های بسیارعالی دیگری نیز دارند. و آن همبستگی با زنان‌ستمکش و استثمارشدهٔ دیگر کشورها و کمک و یاری به آن‌ها است، تا آن‌ها هم موفق شوند.

درواقع باید گفت روز هشت مارس، روز مبارزهٔ زنان، روز تمرکز نیروها، روز تصحیح اشتباهات گذشته، روز پی‌ریزی و تحکیم مبارزات آینده، روز شناسائی راه‌ها و اشکال این مبارزه و به کارگرفتن آن‌ها است.

کلارا درسال ۱۹۱۲ گفت:

" اگرما زنان و مادران علیه کشتارها قیام می‌کنیم، نه برای این است که به علت خودخواهی و ضعف، توانائی گذشت‌های بزرگ به خاطرآرمان‌های بزرگ را نداریم. ما ازنکبت دشوار زندگی درجامعهٔ سرمایه‌داری گذشته‌ایم و دراین مکتب است که جنگاور شده‌ایم و به همین دلیل است که ما می‌توانیم بامبارزاتی که درپیش داریم، روبرو شویم و اگرهم لازم باشد برای آزادی به خاک بغلتیم..."

اکنون در ایران هم روز هشت مارس، روزبین‌المللی زنان باید برای همهٔ زنان آگاه و بیدار روز مبارزه باشد، روز بازدید نیروها، نتیجه‌گیری از مبارزات و کارهای سالی که‌گذشت، روز تجدید قوا برای مبارزات فوری وفوتی که درپیش ما است.

زنان ایران با بیداری و دیدسیاسی حیرت‌انگیزی که درنتیجهٔ انقلاب به دست‌آورده‌اند به خوبی متوجه هستند که برای حفظ انقلاب، برای پاسداری از دستاوردهای آن، برای به‌ثمر رساندن آن هنوز مبارزات و نبردهای سختی درپیش است. زنان ایران هم از مکتب دشوار مبارزه با تسلط امپریالیسم و فشار دستگاه حاکمهٔ مزدور ایران گذشته‌اند، درمبارزات هرروزی درصحنهٔ جنگ آبدیده شده‌اند و آگاهانه برای حفظ آزادی به دست آمده واستقلال میهنشان آمادهٔ همه‌گونه فداکاری هستند.

اکنون مزدورانی دیگر به دستور و خواست امپریالیسم جهانخوار آمریکا به کشورماهجوم آورده، شهرها و آبادی‌ها را ویران و خانواده‌ها راویلان و سرگردان کرده‌اند. چهرهٔ کریه جنگ سایهٔ شوم خود را بربخش بزرگی ازکشورما گسترده است، آتش زبانه می‌کشد، خون‌ها جاری می‌شود و جوانان ما نیست و نابود می‌گردند.

چرا؟ برای این که مردم ایران خواسته‌اند دور از سلطهٔ امپریالیسم و مزدوران آن‌ها در آرامش و آسایش، زندگی نوین خود را پی‌ریزی کنند. از آموزش و پرورش بهره‌مند شوند، تندرست باشند، دلواپسی و دلهره، نه برای فردای خود و نه برای آتیهٔ فرزندانشان، نداشته

باشند، کابوس زندان و شکنجه را از زندگی ده‌ها میلیون انسان دورسازند، انسان باشند و از زندگی درخور انسان بهره‌ور شوند، با شور و امید به ساختن و پرداختن میهن خود و خانهٔ خود بپردازند.

خواستی بسیار انسانی و طبیعی. و اما امپریالیسم را این خواست خوش نمی‌آید. او سودمی‌خواهد و آزمند و جهانخواراست و خون‌آشام. او از آزادی خلق‌ها بیزار است و از فرهنگ و دانش گریزان.

این است که امپریالیسم این آرزو را دردل و سرمی‌پروراند که ایران را ازصفحهٔ روزگار بزداید، میلیون‌ها نفر را به خاک و خون بکشاند، شهرها را ویران کند، مادرها را داغ‌دار و کودکان را بی‌خانمان و ویلان سازد. امپریالیسم آمریکا یک دوست دارد ـ فاشیسم و یک آرزو ـ برای برقراری آن درکشورها.

خطری که انقلاب شکوهمند ما را تهدید می‌کند، جدی است و بزرگ. همهٔ نیروهای ضدمردمی و ضدانقلاب ایران درخارج و داخل متحد شده‌اند، همهٔ اختلافات خود راموقتا کنار گذاشته‌اند و چنگ و دندان تیزکرده‌اند تاسرنوشت این کشور را ازنودردست خودگیرند. نیروهای ضدانقلاب درلباس‌های گوناگون، تحت عناوین مختلف از هرنارضایتی، ازهرپیش‌آمدی سوءاستفاده می‌کنند، به حادثه آفرینی می‌پردازند. نیروهای خارجی زرادخانهٔ عظیم خود را به کار گرفته‌اند ازجنوب و غرب آمادهٔ یورش وهرنوع جنایت و قساوت هستند. و اینک وقت آن فرارسیده است، اگرنگوئیم که دارد دیر می‌شود، که همهٔ نیروهای انقلابی‌و همهٔ مدافعین راستین انقلاب برای مقابله با این تهاجمات آماده و متحد شوند. دراین میان زنان درهرجا که هستند، می‌توانند نقش بزرگی داشته‌باشند. آن‌هاخیلی زودتر دراین راه قدم گذاشته‌اند، در جبهه و پشت جبهه با ایثار و گذشتی که تنها از مادر و زن می‌توان انتظار داشت، ازهیچ گذشت و فداکاری دریغ نکرده‌اند. آنان با فروتنی تمام می‌گویند که آمادهٔ هرکاری هستند، از برنج پاک کردن تا دوختن لباس، ازپرستاری مجروحین تا با اسلحه دفاع کردن. زنان درهمه‌جا هستند و این نیروی‌عظیم‌راباید بیش‌از این به کار گرفت، از این‌گذشت و فداکاری باید برای دفاع از هروجب ازخاک وطن استفاده کرد.

امروز زنان ایران باحضور و کار خود درجبهه و پشت‌جبهه، باشرکت درتظاهرات و اجتماعات، عملا این شعارها راسرلوحهٔ مبارزات خود قراردادهاند:

ـ ادامهٔ مبارزه تا آن روزی که دیگرمهاجمی درخاک ایران نباشد؛

ـ تحمل هرفشار و هرمحرومیتی تا روزی که دیگر صدای خمپاره و گلوله به گوش نرسد.

جنگ بامهاجمان برای فرد فرد مردم، چه زن و چه مرد، جنگی است میهنی، جنگی است که باید توطئه امپریالیسم آمریکا و دست‌نشاندگان ایرانیش‌را با شکست مواجه سازد. وظیفهٔ هر زن و مـــرد ایرانی است که تاآخرین نفس تا راندن آخرین نفر دشمن‌ازخاک میهن بجنگند.

زنان و مادران ایران آرزومند زندگی شاد وخرم هستند، اما با اسارت و بردگی مبارزه خواهند کرد. زنان و مادران ایران، ایرانی آباد را آرزودارند و نه ایرانی درغل و زنجیرشده.

زنان و مادران ایران با همهٔ نیرو وتوان خود، که بسیارهم بزرگ و شگرف است، در راه بازسازی ویرانه‌ها و نوسازی میهن ازهیچ فداکاری و گذشتی روی نخواهند پیچید، اما فقط‌برای مردم و میهن خود، برای پروراندن فرزندان خود و نه برای خونخواران و ستم‌گران.

زنان و مادران ایران در روزهای دشوارقبل از انقلاب و انقلاب درصف اول مبارزه بودند و اکنون‌هم برای دفاع از آن‌درهمهٔ شئون درصف اول هستند و خواهند بود.

www.iran-archive.com

زنان و مادران ایران خود را پاسدار انقلاب می‌دانند و هیچ نیروئی نمی‌تواند آن‌ها را از این وظیفهٔ بزرگ و مقدس بازدارد. مگرمی‌توان مادری را ازپرستاری نوزادش و زنی را ازحفاظت کاشانه‌اش بازداشت؟!

در روز هشت مارس ۱۹۸۱ (۱۷ اسفند ۱۳۵۹) روزبین‌المللی زنان وظیفهٔ زنان ایران مشخص و روشن است: مبارزه برای آزادکردن کامل ایران از مهاجمین، از جهانخواران ویاران ستمگرشان.

وظیفهٔ ما دراین روزهای دشوارعبارت است از:

افشاء ضدانقلاب و مبارزه با آن درزیرهرنقابی که باشد و درهرمقامی که قرارگرفته و به هر لباسی که درآمده باشد؛

هشیاری و بیداری، درخانه و کوچه، درجمع و خلوت، درجبهه و پشت جبهه، دردشت و کارگاه، غافلگیرنشدن و دردام نیافتادن؛

صبروشکیبائی دربرابر کمبودها و محرومیت‌ها. متانت و وقاردربرابر دشواری‌ها؛ خنثی کردن تحریکات، آماده شدن برای بازسازی ونوسازی درسراسرکشور، درهمهٔ شئون و همهٔ سطوح.

"م".

«برملت شریف ایران است که درهرمسلکی وباهر گروهی هستند، از اختلاف ونفاق وکارشکنی برای یکدیگر دست بردارند وبا وحدت کلمه دشمن را بکوبند»

-امام خمینی-

ز. میرسکی

افسانه‌سرائی نظام محکوم به‌زوال درباره «خطرنظامی شوروی»

ترجمهٔ ه. حاتمی

"خطر نظامی شوروی" را به‌حق باید بزرگ‌ترین وگستاخانه‌ترین دروغ تاریخ نامید. این دروغ بزرگ که ساخته اذهان ارتجاعی‌ترین و منحط ترین محافل امپریالیسم محتضر است، بمنظور تامین سلطه جهانی امپریالیسم، بویژه امپریالیسم آمریکا؛ محاصره نظامی و برانداختن مسلحانه کشورهای سوسیالیستی؛ پشتیبانی از دولت‌ها و نیروهای ارتجاعی، دور کردن کشورها و جنبش‌های مترقی از جامعه کشورهای سوسیالیستی، بخصوص از اتحادشوروی؛ تضعیف نیروی جاذبه عظیم نظام سوسیالیستی و آرمان‌های سوسیالیستی؛ منحرف کردن افکار عمومی جوامع سرمایه‌داری از دردها و محرومیت‌های ناشی ازبحران‌های اقتصادی و اجتماعی حاکم بر نظام سرمایه‌داری، کاستن از حدت مبارزات طبقاتی؛ اعمال فشار برنیروهای چپ، بخصوص نیروهای پیرو سوسیالیسم علمی؛ تامین سودهای کلان برای مجتمع‌های نظامی ـ صنعتی و ... با شدتی هرچه‌تمام‌تر در سطح جهان تبلیغ می‌شود و چه‌بسا در میان گروهها و محافل معینی، از جمله در میهن انقلابی خودمان، موثر می‌افتد. در این مقاله بااستناد به‌واقعیت‌های زندگی و حقایق تاریخی، با اتکاء به اعترافات مقامات رسمی و اظهارنظرهای محافل سیاسی واندیشمندان جهان غرب، به‌نحوی مستدل و مستند و به شیوه‌ای جالب و قابل درک این دروغ بزرگ و افسانه پلید افشاء می‌شود.
"دنیا"

www.iran-archive.com

لئونید برژنف می‌گوید: "**امپریالیسم اگر هدف‌های واقعی خود را آشکارا اعلام کند، چیزی جز ناکامی در انتظارش نخواهد بود، و از این‌رو ناچار است مجموعه‌ای از اساطیر ایدئولوژیک برای پرده‌افکندن بر مضمون واقعی مقاصد خود و بستن چشم خلق‌ها جعل کند**". یکی از این‌گونه اساطیر ایدئولوژیک که در سال‌های اخیر به دستاویز اصلی و عمده می‌توان گفت به کارپایه تبلیغات ضد شوروی و ضد کمونیستی تبدیل گشته افسانه "خطر نظامی شوروی" است. این افسانه را اندیشه‌پردازان و سیاست‌گران دنیای امپریالیسم به‌حربه مبارزه با دموکراسی، به ابزار پشتیبانی از گرایش‌ها و جنبش‌های ارتجاعی در داخل جامعهٔ سرمایه‌داری غرب و نیز در خارج از آن مبدل ساخته‌اند.

بسیاری‌از شخصیت‌های برجسته سیاسی، دانشمندان معروف و روزنامه‌نگاران مشهور دنیای غرب اعتراف می‌کنند که چیزی به عنوان "خطر نظامی شوروی" هرگز وجود نداشته و اکنون نیز وجود ندارد. جان فوستردالس، یکی از بانیان و مجریان "جنگ‌سرد" در مارس سال ۱۹۴۹ به‌هنگام اوج این جنگ در یکی از آن‌لحظه‌هایی که حاجتی به پرده‌پوشی‌ندیده بود، چنین گفت: "**دولت شوروی قصد ندارد از جنگ به‌منزله وسیله‌ای برای اجرای سیاست ملی خود استفاده کند. من در داخل حکومت‌شوروی، در میان شخصیت‌های مسئول عالی‌رتبه نظامی و کشوری اتحادشوروی، در میان اعضای سایر دولت‌ها کسی را نمی‌شناسم که معتقد باشد حکومت شوروی درصدد تصرف اراضی دیگران از طریق تجاوز آشکار نظامی است**". سی‌سال بعد در پائیز سال ۱۹۷۹ هلموت اشمیت صدراعظم آلمان فدرال در مصاحبه خود با مجلهٔ انگلیسی "اکونومیست" چنین گفت: "دلیلی برای نگرانی نمی‌بینم. من اطمینان دارم که‌حکومت شوروی طالب جنگ در اروپا نیست، برای اقدامات تعرضی در اروپا، نقشه نمی‌کشد و خواهان ثبات و امنیت در اروپاست... ما اکنون درشرایطی به‌سر می‌بریم که طی سال‌های پس‌از جنگ دوم جهانی از هم‌وقت مطمئن‌تر است".

می‌توان مثال‌های‌بسیار دیگری نیز از این قبیل ارائه داد. گروهی از دانشمندان که کتاب "مقدمه‌ای بر علم جنگ وصلح"را در سال ۱۹۷۹ در هلند منتشر کرده‌اند، می‌نویسند که‌تجزیه و تحلیل ما از ساختار "قدرت نظامی شوروی" نشان می‌دهد که "در آن کشور هرگز طرحی‌برای تصرف جهان با زور سلاح وجود نداشته است. ساختار نظامی‌شوروی بیشتر بر پایه تامین امنیت شالوده‌ریزی شده است تا برای تجاوز نظامی". ج. گلبرایت یکی از مشهورترین‌اقتصاد‌دانان آمریکا می‌نویسد: "اتحاد شوروی معنای جنگ هسته‌ای را بخوبی می‌داند. مردم شوروی در مقایسه با ما آمریکایی‌ها مصائب جنگ‌هایی به‌مراتب مخرب‌تر را از سر گذرانده‌اند. کسانی‌که با رهبران شوروی ملاقات و گفتگو کرده‌اند، هیچ تردیدی ندارند که آنان برای جلوگیری از فاجعه جنگ هسته‌ای تلاش می‌کنند".

در عین حال می‌توان مثال‌های دیگری نیز آورد که کسانی صددرصد برخلاف گفته‌های فوق اظهارنظر کرده‌اند وبه‌علاوه این اظهارنظرها از حیث کمیت به‌مراتب بیشتر از اولی‌ها است، زیرا محصول ماشین عظیم تبلیغاتی امپریالیسم‌است که ده‌ها سال در تحریف حقایق، فریب و افترا برضد شوروی تمرین کرده است.

این ماشین عظیم انبوهی از تولیدات تقلبی خود را (که گاه تحریفی از حقایق با خشونت و وقاحت است، گاه دگرگون‌سازی واقعیات با ظرافت و مهارت مزورانه ژرژوئیستی از طریق گفتن نیمی از حقیقت و نهفتن نیمی‌دیگر، گرفتن یک جمله از جایی و چسباندن آن‌به جای دیگر، یا کنایه‌گویی و مبهم‌بافی، و گاه به شکل "پژوهش" شبه علمی یک "کارشناس"

امور شوروی درمی‌آید و یا در قالب نطق‌های انتخاباتی یک سیاست‌باز بورژوا و اظهارنظر وقیحانه یک ژنرال ناتو عرضه می‌شود و گاه به‌صورت "اطلاعات کاملا محرمانه" به صفحات روزنامه‌های کثیرالانتشار راه می‌یابد)به‌خورد مردم می‌دهد، تا این فکر را به آنان القاء کند که گویا کمونیست‌ها و مردم اتحادشوروی می‌خواهند جنگ هسته‌ای را به‌راه‌بیندازند، تا به‌زور اسلحه، سرمایه‌داری را نابود کنند و جهان را زیر سلطه خود درآورند. در ضمن ادعامی‌شود که نابودی سرمایه‌داری" نه‌تنها از راه تجاوز نظامی، با تمام عواقب ناشی‌از آن، انجام خواهد شد، بلکه به‌دنبال آن تمام "آزادی‌ها" و مجموعه آداب و رسومی که آن‌را به‌اصطلاح "شیوه‌زندگی غربی" می‌نامند نیز از بین خواهد رفت.

آن‌چه را در این ادعا از چشم مردم پنهان می‌کنند، جوانب طبقاتی و اجتماعی مسئله رویارویی تاریخی نظام‌های سوسیالیستی و سرمایه‌داری و اشکال این رویارویی است. در این ادعا این اصل مشهور مارکسیسم ــ لنینیسم به‌سادگی نادیده گرفته می‌شود که‌سوسیالیسم برحسب سرشت خود نمی‌تواند به‌زور کسی را "خوشبخت"کند، خود را به نیروی‌سلاح تحمیل کند، انقلاب‌های اجتماعی را نمی‌توان صادر کرد و این انقلاب‌ها بر زمینه مشخص تاریخی هر کشور روی می‌دهند و سوسیالیسم درراه دراز و دشوار تاریخی ــ جهانی خود همیشه کوشیده و می‌کوشد کم‌رنج‌ترین شیوه تحول جامعه را انتخاب کند، زیرا به‌قول مارکس"سوسیالیسم نمی‌خواهد به‌آن رب‌النوعی که جز درکاسه سر کشتگان نوشابه نمی‌نوشید، شباهت یابد" (مجموعه آثار مارکس ــ انگلس،جلد ۹،ص ۲۳۰)

در عبارت "خطر نظامی شوروی" تکیه اصلی روی کلمه "نظامی" است. حتی در مواردی‌که برای‌رعایت اختصاز این عبارت به‌صورت "خطر شرق" و "خطر کمونیسم" به‌کار برده می‌شود، جنبه قهرآمیز تحقق این خطر به‌صورت یک امربدیهی در آن مستتر است. آن‌چه برای مبلغان افسانه "خطر شوروی" همواره اهمیت اصولی ودرجه اول داشته است، تاکید بر غلبه نظامی‌این "خطر"است، نه جنبه اجتماعی و یا ایدئولوژیک آن.

مجله"نیویورک‌تایم مگزین" در شماره ۳۱ دسامبر سال ۱۹۷۸ خود مصاحبه مفصل برژینسکی، معاون ویژه رئیس‌جمهورآمریکا در امور امنیت ملی را منتشر کرد. برژینسکی‌که‌تاهمین اواخر اندیشه‌پرداز اصلی و طراح عمده سیاست خارجی آمریکا بود، در این مصاحبه دربارهٔ بسیاری از مسائل بین‌المللی و البته دربارهٔ "خطر نظامی شوروی"نیز چندبار و در چندجاسخن گفت. زیرا برای برژینسکی این مسئله نه تنها از آن‌جهت که خود او یکی از سردمداران مبارزه‌با اتحادشوروی و کمونیسم است، بلکه بیشتر به‌آن دلیل که افسانه "خطر نظامی شوروی" چنان محور و متکائی است که بدون آن سیاست خارجی و ایدئولوژی امپریالیسم به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند به‌حیات خود ادامه دهد، مسئله بنیادی و کلیدی به‌شمار می‌آید.

برژینسکی درباره این مسئله طوری حرف می‌زند که در خواننده غربی‌این احساس را بوجود بیاورد که او آدم بی‌غرض و حقیقت‌بینی است و به‌مسائل با دید وسیع می‌نگرد و لذا باید به حرف‌های او باور کرد. وی به‌همین‌خاطر می‌کوشد از طرح مسئله در ظاهر یک بعدی و متداول پرهیز کند. مثلا در جایی چنین می‌گوید: "تردیدی نیست که افزایش قدرت شوروی که طی‌بیست سال اخیر ادامه داشته است. خطربه‌شمار می‌رود" و در جای دیگر، برخلاف این حرف خود می‌گوید: "به‌عقیده من، خطر واقعی برای آینده آن نیست که روزی جهان به یک رنگ ــ رنگ سرخ در خواهد آمد و یک پرچم، تنها پرچم اتحادشوروی وجود خواهد داشت. من عقیده

www.iran-archive.com

ندارم که اتحادشوروی دارای آن ظرفیت ایدئولوژیک، یا قدرت اقتصادی و یا حتی امکانات نظامی‌باشد که بتواند سلطه خود را بر جهان تحمیل کند". برژینسکی در توضیح فکر خود سپس چنین می‌گوید: " در گذشته که ما شاید بیش از حد از اتحادشوروی می‌ترسیدیم، در ما این تمایل وجود داشت که قدرت نظامی شوروی را بیشتر جلوه دهیم... اما تکرار می‌کنم، قدرت نظامی شوروی هرچند به‌میزان زیادی افزایش یافته است، ولی برای سلطه بر ایالات متحده (ما از برابری با اتحادشوروی هم گذشته‌ایم)، برای سلطه جهان... کافی نیست".

مصاحبه برژینسکی، بخصوص در آن بخشی که درباره افسانه "خطر نظامی شوروی" سخن می‌گوید، به‌عقیده ما نوعی برنامه کار "متخصصان" امور شوروی دردوران معاصر است. دراین برنامه از یکسو طرز استفاده از افسانه "خطر نظامی شوروی" و جنبه‌های مختلف آن و حفظ توازن بین اجزاءترکیبی آن یعنی "ترس از خطر" و "اطمینان به برتری خود" شرح داده‌میشود و از سوی دیگربا بهره‌گیری از تجربهٔ مبارزات‌ممتد امپریالیسم بر ضد شوروی به‌طورکلی‌وتجربه استفاده از افسانه "خطر نظامی شوروی" به‌طور خاص توصیه‌هایی برای آینده به‌عمل می‌آید. از مجموع این دو جهت، جهت سومی که در قطب مخالف دو جهت اول قرار دارد و آن‌دو را افشاء‌می‌کند، به‌روشنی ظاهر می‌گردد. از مصاحبه برژینسکی، برخلاف میل او، به‌وضوح تمام معلوم می‌شود که محور اصلی افسانه "خطر شوروی" جنبه نظامی آن‌است و اگر این جنبه را از آن افسانه سلب کنیم، تمام آن مانند خانه مقوایی فرو می‌ریزد. چه،به‌اعتراف خود برژینسکی خطر شوروی نسبت به غرب در گذشته، نه به‌صورت خطر نظامی، بلکه به صورت تاثیر ایدئولوژیک که "دربرخی موارد بسیار شدید هم بود" اعمال می‌شده است. اگر برژینسکی‌تاثیر ایدئولوژیک را خطر تعبیر می‌کند، پس در آن‌روزهای دور هم که کشور شوراها نسبتا ضعیف بود، آن‌چه دنیای سرمایه‌داری غرب را تهدیدمی‌کرد، ارتش شوروی و توپ و تفنگ آن نبود، بلکه تاثیر اندیشه‌های سوسیالیسم علمی بود که زحمتکشان شوروی آن‌را در عمل تحقق می‌بخشیدند.

اما این "خطر" یک قانونمندی عینی پیشرفت اجتماعی و تکامل جامعه است. سوسیالیسم ناگزیر جانشین سرمایه‌داری‌می‌گردد، همان‌طور که‌سرمایه‌داری در گذشته جانشین فئودالیسم شد. فئودال‌ها نیز از بورژوازی‌نفرت داشتند، چنان‌که بورژوازی نیز پس از پیدایش خود درهمه کشورها و در همه زمان‌ها از انسان‌های کارگر، از پرولترها و کمونیست‌ها که مدافع منافع‌آنان هستند و البته از اتحاد شوروی نفرت دارد، و می‌ترسد. زیرادر اتحادشوروی بود که‌برای نخستین بار در تاریخ زنجیر سرمایه‌جهانی گسست و روند تاریخی تعویض سرمایه‌داری با سوسیالیسم پایگاه جهانی یافت. احساس ترس دربرابر نمونه و تجربه اتحادشوروی، دربرابر اندیشه‌هایی که در نظام شوروی تحقق یافته و پس از آن‌که توده‌های مردم این اندیشه‌ها را پذیرفتند، به نیروی مادی تبدیل شده، جهان را متحول می‌سازد و نیز احساس ترسی که سرمایه‌داری را در برابر سرنوشت ناگزیر مرگ آن و زایش نظام نوین فرا گرفته ــ در تاروپود گفته‌های برژینسکی رسوخ کرده ماهیت آن‌را با عمق و شدت بیشتری افشا می‌کند.

این ترس که ماهیت اجتماعی و طبقاتی دارد از مدت‌ها پیش لرزه بر اندام‌بورژوازی افکنده است. وحشت همگانی بورژوازی‌را فرا گرفت که "شبح کمونیسم" در اروپا به گردش درآمد و "مانیفست حزب کمونیست" خطاب به تمام استثمارگران و ستمگران از سوی پرولتاریا اخطار کرد: "بگذار طبقات حاکم از ترس انقلاب کمونیستی به‌لرزه درآیند" (مجموعه آثار، جلد ۴، ص ۴۵۹).

در آن‌موقع پرولترها و کمونیست‌ها هنوز، نه دولتی از خود داشتند و نه‌نیروهای‌مسلحی. تنها سلاح‌آنان‌اندیشه‌ها و آرمان‌های بزرگ، همبستگی در مبارزه و البته، سازمانی سیاسی بود. با این‌همه بورژوازی از آنان می‌ترسید. "شبح‌سرخ"، "خطر سرخ" دائما در برابر چشم بورژوازی‌رژه می‌رفت و خبر مرگ سیادت بورژوازی را به‌گوشش می‌رساند. صدواندسال پیش مارکس‌وانگلس در ۱۷–۱۸ سپتامبر سال ۱۸۷۹ طی نامه مشابهی که به بیل، لیبکنخت، براکه و چندنفر دیگر فرستادند چنین نوشتند: " برای این‌که بتوان گریبان بورژوازی راحتی از سایه وحشت رها ساخت، بایدبا کمال روشنی و صراحت به‌او ثابت کرد که شبح سرخ در حقیقت چیزی جز شبح نیست و واقعیت ندارد. پس، راز شبح‌سرخ را در چه‌چیزی جز وحشت بورژوازی از مبارزه ناگزیر مرگ و زندگی بین او و پرولتاریا، وحشت از گسترش مبارزه طبقاتی کنونی می‌توان یافت" (مجموعه‌آثار جلد ۱۶ص ۱۷۱).

در اکتبر ۱۹۱۷ انقلاب سوسیالیستی برای نخستین بار در تاریخ بشر پیروز شد. جهان به‌دو سیستم متضاد اجتماعی تقسیم شد. تضادی که از همان آغاز بین بورژوازی وپرولتاریا، دو طبقه متخاصم وجود داشت، به تضاد بین دو سیستم، به تضاد عمده عصر ما کهبایستی‌نه تنها در چارچوب کشورها، بلکه همچنین در صحنه جهانی، در قلمرو روابط بین‌المللی حل می‌شد، تبدیل گشت. لنین پس از انقلاب اکتبر در این‌باره چنین نوشت: "آن‌چه تعیین‌کننده روابط متقابل خلق‌ها و سیستم جهانی دولت‌ها است، مبارزه گروه کوچکی‌ازملت‌های‌امپریالیستی علیه جنبش شوراها و دولت‌های شوروی است که روسیه شوروی در راس آن‌ها قرار دارد. اگرما این مسئله را از نظر بیفکنیم نمی‌توانیم هیچ‌مسئله ملی و مستعمراتی را، حتی اگر مربوط به‌یکی‌از دورترین نقاط جهان باشد، درست مطرح کنیم" (مجموعه آثار، جلد ۴۱، ص۲۴۲). آن‌چه در این‌گفته لنین، علاوه بر مسائل دیگر جلب توجه می‌کند، توضیح صریح این مطلب است که **طرفی که می‌خواهد تضادی را که به‌لحاظ عینی بین سوسیالیسم و سرمایه‌داری‌پدید آمده است، باتوسل بزور حل کند محافل امپریالیستی هستند نه روسیه شوروی.** دولت‌های‌امپریالیستی از همان نخستین روز پیدایش دولت شوروی جنگ خود را بر ضد آن آغاز کردند، اما این جنگ به اعتراف چرچیل "جنگی‌اعلان‌نشده" بود. بورژوازی طبعا نمی‌توانست حقیقت را بگوید. نمی‌توانست بگوید که الگوی الهام‌بخش انقلاب اکتبر و دولت شوروی که درآن حکومت در دست کارگران و دهقانان است، لرزه مرگ براندامش افکنده است و به‌همین دلیل می‌خواهد این‌دولت را از روی زمین براندازد.

بورژوازی که نمی‌توانست این حقیقت راآشکارابه‌توده‌های مردم بگوید، دست به یک‌حیله بزرگ، درازمدت و استراتژیک زد و کوشید تا خطری را که سوسیالیسم به‌لحاظ عینی بسرای سرمایه‌داری به‌منزله یک نظام اجتماعی به‌همراه آورده‌است، "خطر نظامی" دولت شوروی برای دولت‌های بورژوایی و تمام "تمدن غرب" وانمود کند. افسانه "خطر نظامی شوروی" بدین‌طریق ساخته شد.

نباید از یاد برد که جنگ دوم جهانی برپایه همین افسانه تدارک دیده شد و آغاز گشت و این جنگ چنان‌که **ا. دزلیی**، یکی از تاریخ‌نویسان غربی در کتاب خود به‌نام "اسرار چرچیل" می‌نویسد بایستی طبق روال منطقی خودبه "یک جنگ صلیبی‌واقعی تمدن غرب بر ضد روسیه سرخ تبدیل می‌شد و به رهبری هیتلر و با پشتیبانی و یا شرکت‌مستقیم‌یا غیرمستقیم دولت‌های غربی انجام می‌گرفت. تمام سیاست دولت‌های اروپایی در سال‌های دهه ۱۹۳۰ متوجه این‌هدف

www.iran-archive.com

بود"، اما روند تاریخ همواره واقعیت‌ها را در برابر افسانه‌ها قرار می‌دهد. "دموکراسی‌های" غربی هیتلر را به حمله به اتحاد شوروی تحریک کردند، اما او قبلا بر سر خودشان هجوم‌آورد.

بدنیست یادآور شویم که محافل امپریالیستی غرب که مانند بوربون‌های فرانسه نه چیزی را فراموش می‌کردند و نه چیزی را یاد می‌گرفتند، هنگامی‌که "جنگ‌سرد" خود را بر ضد شوروی آغاز کردند، بازهم افسانهٔ "خطرنظامی شوروی" را پایگاه ایدئولوژیک خود قرار دادند.

درسال‌های اخیر نقش و اهمیت این افسانه ضد شوروی در سیستم امپریالیسم به‌شدت افزایش یافته است. دلیل این امر تا حدودی، اما فقط تا حدودی، آن‌است که افسانهٔ "میلیتاریسم سرخ" و سپس "خطر نظامی شوروی" از همان آغاز دستاویز تبلیغاتی عمده امپریالیسم برای توجیه هزینه‌های روزافزون نظامی و وسیله تامین سودهای پیوسته بیشتری برای انحصارات اسلحه‌سازی‌بوده است. دالس در سال‌های ۱۹۵۰ صراحتا چنین گفت: **"برای آن‌که بتوان کشور را به تحمل بار سنگین نیروهای مسلح قدرتمند وادار نمود، باید جوی احساساتی شبیه به وضع روانی دوران جنگ ایجاد کرد. باید چنین‌تصوری بوجود آورد که‌کشور از خارج در معرض تهدید است"**. در آلمان هیتلری، در دوران پیش از جنگ دوم‌جهانی‌هزینه‌های نظامی که در سال۱۹۲۴ برابر ۴۸۴میلیون مارک بود، به‌دستاویز افسانه ضد شوروی "خطر جنگ" در سال ۱۹۳۹ به ۱۱/۱ میلیارد مارک رسید. در ایالات متحده آمریکا دردوران "جنگ سرد" بودجه نظامی از سال ۱۹۴۹ تا سال ۱۹۵۴ سه برابر شد و به ۴۲/۸ میلیارد دلار رسید و اکنون از ۱۶۰ میلیارد دلار تجاوز کرده است. در پیمان ناتو هزینه‌های نظامی از سال ۱۹۴۹ تا سال ۱۹۷۹ تقریبا ده‌برابر شد و از ۱۸/۴ میلیارد دلار به قریب ۱۸۰ میلیارد رسیده است. امروز بدون آن‌که محافل اجتماعی غرب را با افسانهٔ "خطر خارجی" فریب‌داد (کاری‌که رسانه‌های گروهی و مطبوعات بورژوایی هرگز از آن غفلت نمی‌ورزند) نمی‌توان بودجه‌های چندین میلیاردی نظامی را گذراند و به‌انحصارات اسلحه‌سازی آمریکا و اروپای غربی سودهای نجومی رساند.

اما افسانه"خطر نظامی شوروی" را امپریالیسم تنها برای سود به‌خدمت نگرفته‌ونمی‌گیرد. امپریالیسم از این افسانهٔ ضد شوروی به‌منزله مهم‌ترین‌وسیله حفظ و تحکیم نظام‌سرمایه‌داری، چه در داخل کشور و چه در صحنه بین‌المللی، به منزله عامل بازدارنده سیاسی، تبلیغاتی و ایدئولوژیک برای جلوگیری از ترقی اجتماعی استفاده می‌کند. و چنان‌که مجله "آین‌هایت" ارگان تئوریک کمیته‌مرکزی حزب سوسیالیست متحده آلمان می‌نویسد "این افسانه برای امپریالیسم‌به صورت یک دلیل مهم حیاتی بر ردقانونمندی‌های دوران ما" درآمده است.

روزنامه آمریکایی "نیوزدی" در ژوئن سال ۱۹۷۷ سرمقاله‌ای زیر عنوان "ترس‌ازکمونیسم" نوشت. مقاله در ارتباط با نطق کارتر در ۲۹ مه در دانشگاه نوتردام نوشته شده‌بود. کارتر دراین نطق گفته بود: "ما به‌آینده خود اطمینان داریم و اکنون از آن وحشت بی‌حد و حسابی که از کمونیسم داشتیم و ما را سابقا به دوستی با هر دیکتاتوری که همین وحشت را داشت وادارمی‌کرد رهایی یافته‌ایم". گروهی از شخصیت‌های برجسته آمریکایی، از جمله کیسینجر و سناتور موی‌نی‌هن تقریبا همزمان با یکدیگر این گفته کارتر را به‌باد انتقاد گرفتند و او را متهم کردند که از کامیابی‌های کمونیسم به‌قدر کافی مطلع و نگران نیست. روزنامه "نیوزدی" پس ازنقل‌گفته‌آنان خواسته بودبه‌خوانندگان خود اطمینان دهد که‌در کارتر در مورد "ترس از کمونیسم" کم‌وکاستی وجودندارد. شش ماه بعد "واشنگتن‌پست" یکی دیگر از روزنامه‌های‌آمریکایی نوشت: "کارتر

هنگامی‌که پست ریاست جمهوری را به‌عهده گرفت گفت برای آمریکا بسیار مهم است که گریبان خود را از وحشت بی‌حدوحسابی که از کمونیسم دارد و سالیان دراز بر سیاست خارجی آن‌سایه افکنده استرها سازد. با وجود این، گویی رئیس جمهور خود اکنون در چنگال این اندیشه سمج گرفتار است". حوادث آخرین سال‌های ریاست‌جمهوری کارتر ثابت کرد که نتیجه‌گیری این روزنامه درست بوده است. خود کارتر و اعضای دولتش در برانگیختن ترس از خطر موهوم نظامی شوروی تمام رکوردهای گذشته را شکستند. اما این تنها یک جنبه قضیه است. جنبه دیگر آن این‌است که کارتر بدون این‌که خود بخواهد چیزی را فاش کرد که زمام‌داران دنیای‌سرمایه‌داری معمولا در اختفای آن می‌کوشند و به‌سکوت برگزار می‌کنند. عمل او نشان داد که **بین اوضاع داخلی جهان سرمایه‌داری و ترس از کمونیسم ارتباط مستقیم وجود دارد و هیستری ضد شوروی مشتقی است از وخامت اوضاع در جهان سرمایه‌داری.** کاهش‌سطح تولید صنعتی، تورم، کامیابی نیروهای چپ، ضعیف شدن مواضع بین‌المللی سرمایه‌داری علت اصلی‌اند و ترس از کمونیسم علت ثانوی. ترس هنگامی افزایش می‌یابد که حوادث زندگی به‌شیوه‌های گوناگون محکومیت تاریخی نظام بورژوایی را به‌چشم سرمایه‌داران می‌کشند.

نطق کارتر چیزی نظیر مصاحبه برژینسکی است. و نه‌تنها از آن‌جهت که آن‌نطق و این مصاحبه ــ هردو، در آخرین تحلیل، خود افشاگری هستند، بلکه همچنین از این جهت که ساختگی و واهی‌بودن "خطر نظامی‌شوروی" و ترس از آن را از داخل خود سرمایه‌داری، در ارتباط با حال و آینده آن، در ارتباط با واقعیت‌های‌درونی سرمایه‌داری و واقعیت‌های جهان پیرامون آن نشان می‌دهند.

در حال حاضر اتحادشوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی عضو پیمان ورشو واقعا نیز نیروهای مسلح قدرتمند، سلاح‌های تکامل‌یافته مدرن و قبل از همه سلاح‌های موشکی وهسته‌ای نیرومندی‌در اختیار دارند، برابری نیروهای استراتژیک بین دو سیستم جهانی که دارای اهمیت تاریخی است، تامین گردیده است. **اما با وجود این امروز نیز مانند گذشته "خطرنظامی شوروی"وجود خارجی ندارد، زیرا سیاست نظامی اتحادشوروی‌امروز هم مثل سابق ماهیت دفاعی دارد** و این‌را رهبران اتحادشوروی بارها اعلام کرده‌اند، برنامه‌های تعلیماتی ارتش شوروی و بینش‌های استراتژیک و نظامی آن نیز این‌را نشان می‌دهد. لئونیدبرژنف گفت: **"ما دربی کسب برتری نظامی برغرب نیستیم و به آن نیاز نداریم. آن‌چه ما می‌خواهیم اطمینان از امنیت خودمان‌است. و اگر مسابقه تسلیحاتی مهار شود، تدارکات جنگی کاهش یابد و جو سیاسی تماس‌های بین‌المللی سالم گردد این امنیت، بی‌تردید، برای هردو طرف بیشترخواهد بود."**

در اعلامیه کشورهای عضو پیمان ورشو (در ماه مه۱۹۸۰) با صراحت و قاطعیت گفته می‌شود که کشورهای سوسیالیستی برادر "هدف استراتژیک دیگری جز هدف دفاعی نداشته، ندارند و نخواهند داشت، آن‌ها در پی ایجاد امکان برای وارد آوردن نخستین ضربه‌هسته‌ای برای خود نبوده و نخواهندبود. کشورهای سوسیالیستی‌به‌دلیل ماهیت نظام اجتماعی خودشان نمی‌توانند درصدد ایجاد "مناطق نفوذ" باشند و نخواهند بود؛ آن‌ها نمی‌توانند در فکر برقراری کنترل نظامی یا سیاسی بر بخش‌هایی از جهان و یا بر خطوط حمل‌ونقل بین‌المللی باشندو نخواهندبود"

آن‌دسته از شخصیت‌های نظامی و سیاسی غرب که آگاهانه به‌مسائل بین‌المللی برخورد می‌کنند نیز معترفند که از جانب شوروی خطر نظامی وجود ندارد. و حتی بیشتر از این، چنان

www.iran-archive.com

که روزنامه "لوموند" چاپ فرانسه می‌نویسد آنان عقیده دارند که قدرت نظامی شوروی و تقویت آن نه تنها غرب‌را تهدید نمی‌کند بلکه "پیوسته به‌مقیاس بیشتری مانع از آن می‌شود که‌ایالات متحده از زور استفاده کند، کاری که تاهمین اواخر آمریکایی‌ها می‌کردند".

درست به‌همین دلیل است که آمریکایی‌ها به‌نوشته‌مجله‌آمریکایی "پروگرسیو"، "درطی‌سی‌و چندسال اخیر آغازگر تمام "خیزهای" مسابقه تسلیحاتی بوده‌اند. **آمریکا چهارسال قبل از اتحادشوروی بمب اتمی و نمـاه قبل از اتحادشوروی بمب هیدروژنی خود را ساخت. آمریکـا مدت‌های مدیدی است که نقش اصلی را در ساختن و تکمیل زیردریایی‌های اتمی، موشک‌های چندکلاهکی، موشک‌های بالدار، بمب‌های نوترونی و... به‌عهده دارد.** روس‌ها هرگز نقش آغازگر دور تازه مسابقه تسلیحاتی را به‌عهده نگرفته‌اند؛ آن‌ها همیشه تنها در برابر اوج‌گیری آمریکایی‌ها در مسابقه تسلیحاتی واکنش نشان داده‌اند".

آیا خود این واقعیت که پیمان نظامی ــ سیاسی دفاعی ورشو به عضویت کشورهـای سوسیالیستی اروپا در سال ۱۹۵۵، یعنی شش‌سال بعداز آن‌که آمریکاپیمان ناتو را بوجـود آورد، پایه‌گذاری شد، افسانه"خطر نظامی" را رد نمی‌کند؟ آیا این واقعیت که ایـالات متحده ونه اتحادشوروی کمربندی از پایگاه‌های نظامی با هدف‌گیری به‌سوی نخستین کشـور سـوسیالیستی جهـان بر روی کـرهٔ زمین کشـیده است، ادعـای "تجاوزکـاری شـوروی"رازد نمی‌کند؟

دریادار آمریکائی برک صـراحتا اعتـراف می‌کند که **" ارتش ما، پایگاه‌های ما، ناوهاونیروی هوایی‌ما، پیش‌تخته‌هایی برای‌پرش ما به روی روسیه شوروی است. آن‌ها چنان استقراریافته‌اند که عملا روسیه را از هرطرف در محاصره گرفته‌اند. نگاهی‌به‌نقشه بیفکنید و شما خواهید دیدکه این پایگاه‌ها شبیه به فکی‌های‌تمساح عظیمی هستند که در هرلحظه می‌توانندبسته‌شوند".**

اگر از **دیدگاه‌اقتصادی** و اجتماعی نیز بررسی کنیم، بی‌پایگی ادعای "خطر نظامی‌شوروی" به‌آسانی ثابت می‌شود. **در کشورهای سرمایه‌داری غرب و قبل از همه در ایالات متحده آمریکا محافل ذینفوذی هستند که در ساختن و انباشتن تسلیحات نفع حیاتی دارند و برای این‌کـه پول این تسلیحات را از جیب مردمی که بار مالیات‌ها بردوش آنان‌است، درآورند "خطر موهوم نظامی شوروی" را بهانه قرار می‌دهند.** لوفوور نماینده "جنرال دینامیک" یکی از بزرگ‌ترین انحصارات اسلحه‌سازی آمریکا چنین گفته است: **" برای آن‌که صنایع اسلحه‌سازی شکوفا شوندباید مردم باور کنند که خطر درازمدتی وجود دارد".** اصطلاح "مجتمع نظامی ــ صنعتی" این محافل ذینفوذ را دربر می‌گیرد. مجله فرانسوی "نوول‌ابسرواتور" درباره این مجتمع چنین‌می‌نویسد: " این مجتمع و همچنین تمام روندهایی‌که شتابان جهان را به‌سوی مرزی می‌برند که در فراسوی آن روند بی‌بازگشت نظامی‌گری می‌تواند آغاز گردد، دیگر تنها شامل دو عنصر نظامی و صنعتی نیست، این مجموعه علاوه بر این شامل عناصر دولتی، بانکی، بوروکراتیک و دانشگاهی است که در بسیاری از وجوه خود فراملیتی نیز هستند... بسیاری از مقامات عالی‌رتبه دستـگاه بوروکراتیک آمریکا وجودشان به‌تمام معنای کلمه وابسته به‌آثار و عواقب تشنج‌فزایی درمناسبات با اتحادشوروی است."

ج. کنان، تاریخ‌نویس و دیپلمات آمریکایی عینا همین فکر را دارد. وی در کتاب خـود به‌نام "آبرهای تیره خطربار: واقعیت‌های کنونی در سیاست خارجی آمریکا" چنین می‌نویسـد: "تمام کسانی که از هزینه‌های نظامی نفع شخصی می‌برند مایلند که این سیل عظیم ادامه یابد.

و این تنها به صاحبان صنایع که سلاح می‌فروشند و پول‌آن‌را به جیب می‌زنند و خریدارانی که در پنتاگون‌نشسته‌اند و سلاح و خدمات را از آن‌ها می‌گیرند منحصر نمی‌شود بلکه همچنین تمـام کسانی را دربر می‌گیرد که از این‌جریان به‌نحوی از انحاء نفع برمی‌دارند". ج. کنان می‌افزاید: جمله این‌کسان آن‌هایی هستند که از دیرگاه در این آرزو می‌زیسته‌اند که ایالات متحده نیروی خود را وقف سرنگونی رژیم شوروی کند، گروه دیگر کسانی‌هستند که "جاروجنجال مبارزه بـا کمونیسم کالای عمده سیاسی آنان است. اینان ترجیح می‌دهند که ما به‌جای مذاکره دربـارهٔ برقراری نظارت بر تسـلیحات، تدارکات فراگیر جنگی را در پیش گیریم".

در اتحادشوروی و کشورهای سوسیالیستی دیگر عضو پیمان ورشو چنین کسانی نیستند و نمی‌توانند باشند. زیرا مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید، حاکمیت سیاسی طبقه کارگر، رهبری احزاب مارکسیست ــ لنینیست موجد تمایلات صلح‌جویانه‌هستند نه گرایش‌های تجاوزکارانه و سلطه‌طلبانه و وجود گروه‌ها و طبقاتی را که در مسابقه تسلیحاتی ذینفع باشند و به "خطرموهوم نظامی" نیازمند باشند غیرممکن می‌سازند. روزنامه "فرورتز" چاپ آلمان غربی در ۳۰ اوت ۱۹۷۹ در ارتباط با این مسئله چنین نوشت: " باید با درک مسئولیت و بالاخره، از روی وجدان درباره این مطلب فکر کرد: در شرق که کسی، نه سهامداری، نه مدیر شرکتی، نه افسربازنشسته یا سیاستمداری که بتواند به‌عنوان مشاور کار کند وجود ندارد تا در مسابقه تسلیحاتی ذینفع باشد. در شرق که مانند غرب دلال تسلیحات وجود ندارد".

بدین‌سان می‌بینیم که از هر نقطه نظر غرب دلیلی عینی در دست ندارد که از "خطـر نظامی‌شوروی" بترسد. حالا به‌گفته‌های کارتر در بارهٔ این‌که هیچ ترسی از کمونیسم ندارد ازیک سو و گفته برژینسکی که ادعا می‌کند گویا تاثیر ایدئولوژیک اتحادشوروی و اندیشه‌سوسیالیسـم به‌صفر رسیده‌است از سوی دیگر توجه کنید و ببینید بین این گفته‌ها و "خطر نظامی شوروی" چه تناقض آشکاری وجود دارد. **حقیقت مطلب آن است که بر بورژوازی امپریالیست غرب ترسی از نوع دیگر مستولی شده است وآن ترس از بحران عمومی فزاینده سرمایه‌داری، ترس‌ازکامیابی‌های نیروی انقلابی دوران کنونی، ترس از اشاعه اندیشه‌های سوسیالیسم علمی‌در سراسر جهان‌است.**

چندی‌قبل مجله‌آمریکایی "نیویورکر" دریک مقاله مفصل وضع عمومی اقتصادی دنیای سرمایه‌داری را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. این مقاله به لحاظ این‌که‌نویسنده آن ر. ل. هیل برونر اقتصاددان مشهور آمریکایی بود و عنوان مقاله خود را نیز "سرمایه‌داری، سیستمی محکوم به زوال" قرارداده‌بود، بلافاصله توجه عمومی را به‌خود جلب کرد. دانیلسن بورژوای آمریکایی در این مقاله چنین نوشته بود: " علت تمام بدبختی‌ها در ماهیت سیستم سرمایه‌داری است که مانند ساختمانی که پیش‌ار حد طرفیتش بر آن بار ریخته باشند با اولین ضربت محکم فـرو می‌ریزد". اقتصاددان آمریکایی در پـایان مقاله‌چنین نتیجه می‌گیرد: "هم‌اکنون مابه‌مراتب واضح‌تر از نسل‌های گذشته درک می‌کنیم که فصل "سرمایه‌داری" در کتاب تاریخ نمی‌تواند تا ابد به‌درازا بکشد و در همین دوران ما، حتی اگر سیستم سرمایه‌داری بتواند از مرگ برهد، در آن تحولات بسیار بنیادی روی خواهد داد".

مقاله هیل‌برونر منحصر به‌فرد نیست. می‌توان از ده‌ها کتاب و مقاله که در غرب منتشر شده است نام برد که نویسندگان آن‌ها منظره‌ای نه‌چندان مطبوع از سرمایه‌داری‌معاصر ترسیم می‌کنند و مانند نویسنده مقاله‌ای که مجله انگلیسی "فایننشل‌تایمز" چاپ کرده این سئـوال‌را مطرح می‌کنند: " آیا می‌توان به آینده نظام سرمایه‌داری امیدوار بود؟". بحث‌تنها بر سر

www.iran-archive.com

مسائل اقتصادی هم نیست. فرانس‌پرس در تحلیل خود از وضع سال ۱۹۷۵ چنین نوشت.

"هرچند بحران در غرب، ظاهرا گواه بر صحت‌تجزیه و تحلیل‌مارکسیستی در خطوط کلی آن‌است، آن‌چه سیستم کارفرمایی آزاد را، چنان‌که می‌بینیم، به‌مخاطره می‌افکند ازدست رفتن اعتقاد و اطمینان مردم‌به این سیستم است" د.بل استاد دانشگاه هاروارد یکی از مشهورترین جامعه‌شناسان غرب در کتاب خود به‌نام "تضادهای فرهنگی سرمایه‌داری" می‌نویسد: "اطمینانمان به آینده از دست رفته است..ما به‌مرز نهایی رسیده‌ایم و در بالای بستر مرگ اندیشه‌های بورژوایی ایستاده‌ایم".

پس‌زحمتکشان دنیای سرمایه‌داری‌که از این نظام ناامید شده‌اند و "اندیشه‌های‌بورژوایی" را نفی می‌کنند به‌کدام سو می‌نگرند؟ مجله "تسایت" چاپ آلمان غربی پس از ذکر این‌که "ضوابط و ارزش‌های موجود و نهادهای حاکم در چشم بسیاری از مردم کهنه شده‌اند"، یادآور می‌گردد که "کشتی نامعین به‌سوی نمونه‌ای دیگر، به‌سوی ساختار اجتماعی دیگر" رواج‌می‌یابد. کنفرانس ویژه اتحادیه‌فدرال کارفرمایان آلمان غربی (ستاد سرمایه‌داران جمهوری فدرال‌آلمان) یادآورگردید که در میان کارگران و کارمندان "در تمام دوران پس ازجنگ معیارهایی سوای معیارهای بورژوایی رواج یافته است" و "کارمندان و حتی صاحبان مشاغل آزاد هرچه بیشتر به سیستم ارزش‌های پرولتری روی آورده‌اند".

برژینسکی می‌کوشد کمونیسم را ستونی با پایه‌های گلی وانمود کند. اما ولیچ، دوست و همکار او که یکی از مدیران سیستم فدرال‌بانک آمریکاست می‌نویسد که کمونیسم "یک ساختار عظیم فکری با منطق و انسجام درونی است که آن‌را مغزهایی طراز اول طی‌ده‌ها سال پی‌ریزی کرده‌اند و سرمایه‌داری تنها می‌تواند با حسرت بر آن بنگرد". برژینسکی ایدئولوژی کمونیست‌ها را مخدوش می‌نامد. اما ر.آرون دانشمند فرانسوی،غول اندیشه‌پرداز و ستایشگر سرمایه‌داری صراحتا اعتراف می‌کند که تلاش چندین‌ساله‌او برای نوشتن اثر جامعی که‌بتواندهمین‌مارکسیسم‌ـ لنینیسم "مخدوش" را رد کندبی‌ثمر ماند. و او نتوانسته است‌کتابی قابل عرضه بنویسد. طبق آمار یونسکو در حال حاضر ترجمه آثار لنین در میان تمام کتاب‌هایی که‌در جهان منتشرمی‌شود مقام اول را داراست.

برژینسکی تلاش می‌کند مردم آمریکا و اروپا را متقاعد کند که دنیا "به‌طرف راست" می‌رود و از سوسیالیسم فاصله می‌گیرد. اما روزینسکی، یکی از بهترین پژوهشگران سیاست خارجی‌آمریکا می‌نویسد: "گرایش کلی در سیاست جهانی گرایش "به‌چپ" در جهت رژیم‌های "مترقی" و احزاب چپ است. گرایش کلی در اقتصاد کشورهای‌روبه‌رشد گرایش سوسیالیستی است نه‌سرمایه‌ـ داری. رهبران شوروی در راس این دورنما می‌توانند سمت تکامل حوادث جهانی‌را که آیا جامعه بشری راه سرمایه‌داری و یا راه سوسیالیستی و کمونیستی را انتخاب خواهد کرد، با خوش‌بینی ارزیابی کنند. خوش‌بینی آن‌ها برپایه ارزیابی حوادثی است که در ۲۰ سال اخیر وقوع یافته است".

پس،**آن‌چه لرزه براندام امپریالیست‌ها می‌افکند خطر تحولات بنیادی اجتماعی است نه "خطر نظامی شوروی"**. ژنرال هیگ (وزیر امورخارجه فعلی آمریکا) هنگامی‌که فرمانده نیروهای ناتو در اروپا بود چنین‌گفت: "آن‌چه ما را اکنون نگران می‌کند جنگ به‌معنای محدود آن‌نیست بلکه رویارویی به‌معنای وسیع آن‌است، امنیت به‌معنای دفاع تنها در برابر تهاجم نیست، بلکه همچنین در مقیاس وسیع‌تر به‌معنای قدرت آینده ما برای رفع دشواری‌های بی‌سابقه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی است". برژینسکی گفته‌های هیگ‌را تکرار کرده می‌نویسد: "امروز امنیت ملی

به‌معنای شرکت فعال‌و سازنده ایالات متحده آمریکا در شکل دادن به‌جهان سریع‌التغییر کنونی است. به‌صورتی که این تغییرات پاسخ‌گوی منافع ما باشند و با ارزش‌های ما مطابقت داشته باشند". آیا صریح‌تر و بی‌پرده‌تر از این می‌توان سخن گفت؟ برای برژینسکی مفهوم "امنیت ملی" به‌معنای امنیت مرزهای دولتی کشورش نیست، بلکه امنیت نظام سرمایه‌داری جهانی، دست‌نخوردن به ترکیب آن و ایجاد شرایط مساعد برای حفظ سرمایه‌داری در جهان است.

بدین‌سان همه‌چیز در جای خود قرار می‌گیرد:

آمریکا که دژ اصلی سرمایه‌داری معاصر است دشمن هر انقلاب اجتماعی بوده و هست، دشمن هرگامی که به‌سوی ترقی اجتماعی‌به‌هرصورت وشکلی برداشته‌شده، بوده‌وهست. و چون در حال حاضرسمت اصلی ترقی اجتماعی را رشد و تکامل کشورهای سوسیالیستی، افزایش‌قدرت آنان و تاثیرروزافزون آن‌ها در سیاست جهانی تعیین‌می‌کند، پس اتحادشوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی‌در نظر امپریالیست‌های غرب، چنان‌که "لش" روزنامه‌نگار آمریکایی می‌نویسد، "دشمنان خطرناکی" هستند که "باید آنان را با تمام وسایل ممکن‌از بین‌برد".

امپریالیسم معاصر که ابتکار تاریخی را برای همیشه از دست داده است، نمی‌تواند در برابر ترقی اجتماعی نیروی واقعی دیگری جز تهدید جنگ هسته‌ای عرضه کند. و امپریالیسم نومیدانه‌در جستجوی وسایل‌مبارزه‌ای‌است که بتوانند برتری نظامی آن‌را برکشورهای‌سوسیالیستی تامین‌کند‌و برای تحقق این مقصود، در دوران کنونی بیش از هر زمان دیگر به پوشش‌های تبلیغاتی و ایدئولوژیک نیاز دارد، پوشش‌هایی که بتوانند ماهیت واقعی مبارزه آن‌را بر ضد ترقی اجتماعی پرده‌پوشی کنند، بتوانند وحشت طبقاتی بورژوازی را در برابر تحولات اجتماعی یک وحشت غیر طبقاتی، ملی وانمود کنند، بتوانند منظره تحولات ناگزیر اجتماعی را به‌منظره "خطر نظامی" که گویا ناشی از "خدانشناسی" کمونیستی، "نفرت دیرین شرق نسبت‌به‌غرب"، و از همه مهم‌تر، تلاش برای از بین‌بردن "دنیای آزاد" و "برقراری سلطه کمونیستی درسراسر جهان" است، بدل سازند.

چرا برای امپریالیست‌ها، چه امروز و چه دیروز تا این‌حد اهمیت دارد که خطری را که متوجه نظام‌اجتماعی آنان است "خطر نظامی" معرفی کنند؟ زیرا تنها در این صورت است‌که شیوه امپریالیسم برای مبارزه با کمونیسم از طریق "انتقاد با سلاح" و نه "سلاح انتقاد" "مشروعیت" می‌یابد وبه‌همین دلیل نیز امپریالیست‌ها "خطر موهوم‌نظامی شوروی" را علم کرده‌اند. لئونیدبرژنف گفت، این‌جاروجنجال جنون‌آمیزی که امپریالیست‌ها درباره خطر موهوم نظامی اتحادشوروی و پیمان ورشو راه انداخته‌اند بهانه‌ای است برای آن‌که "تلاش ناتو" برای‌به‌دست آوردن تیغی برنده‌تر و کاری‌تر به‌منظور بازگشت به سیاست "اتکاء به زور را تبرئه و توجیه‌کند".

اندیشه‌پردازان‌ضد کمونیست که ناتوانی خود را در رد کمونیسم از طریق استدلال علمی می‌بینندو از آن‌مهم‌تر عملا نمی‌توانند جامعه بشری را به "برتری" سرمایه‌داری بر سوسیالیسم معتقد سازند هموارهبا شتاب‌و سراسیمگی بیشتری از جبهه مبارزه ایدئولوژیک گریخته به جبهه "جنگ روانی" با کمونیسم می‌پیوندند،یعنی مبارزه را به قلمروهایی می‌کشانند که به استدلال علمی، به تعقل و حتی به واقعیت‌ها نیاز ندارد و پایه آن‌ها را اوهام، تحریفات و افسانه‌های دروغین ضد شوروی و ضد کمونیستی تشکیل می‌دهد. این‌افسانه‌ها پیوسته نقش بیشتری درتاثیر گذاری بر افکار و رفتار مردم کشورهای سرمایه‌داری بازی می‌کنند و مغزها را از الگوهای‌دروغین

www.iran-archive.com

فکری که عقل سلیم انسان را تیره می‌کنند و حس ترس و وحشت، نومیدی و بیچارگی و آمادگی برای پذیرفتن مرگ و کشتن دیگران را به‌وی تلقین‌می‌کنند انباشته می‌سازند. افسانه "خطرنظامی شوروی" زیربنای آن‌تبلیغات نظامی‌گرانه‌ای‌است که هدف آن تلقین این فکر به‌مردم عادی‌کشورهای غربی است که جنگ هسته‌ای گویا دیر یا زود، لیکن به‌هرصورت درخواهدگرفت‌ولی "دنیای آزاد" غرب و سکنه آن نه تنها می‌تواند در پایان جنگ زنده بماند بلکه همچنین می‌تواند در آن پیروز شود.

کسانی که افسانه "خطر نظامی‌شوروی" را تبلیغ می‌کنند و درباره ناگزیری جنگ‌هسته‌ای شایعه می‌پراکنند، سرنوشت رسانه‌های گروهی را نیز در دست دارند و از این وسیله نیرومند و شاخه‌های گوناگون آن در راه تبلیغ نظرات خود بهره می‌گیرند. تاثیر ایدئولوژیک به‌یکی از مهم‌ترین ابزارهای اسارت‌سیاسی و معنوی زحمتکشان دنیای‌سرمایه‌داری تبدیل‌شده‌است؛ دستگاه تبلیغاتی امپریالیسم تنها برای مقاصد داخلی فعالیت نمی‌کند، بلکه می‌کوشد تا کشورهای سوسیالیستی و کشورهای غیرمتعهد و سراسر جهان را زیر تاثیر خود بگیرد.

نمی‌توان گفت که ماشین تبلیغاتی امپریالیسم بی‌ثمر کار می‌کند. امپریالیست‌هاتوانسته‌اند با تبلیغ وسیع درباره "خطر نظامی شوروی" ذهن اقشار کثیری از مردم غرب را با زهر شووینیسم وترس، مسمووتا حدودی افکار را "نظامی" کنند. نیل، دانشمند برجسته آمریکایی می‌نویسد: "اصل اساسی سیاست ما در مورد اتحادشوروی، تز خطر دائمی تجاوز شوروی است. هرچند این خطر در حقیقت وجود ندارد، اما تعداد کسانی‌که‌به آن باور می‌کنند به‌حدی زیاد است که تقریبا هرگز مورد تردید قرار نمی‌گیرد".

برائون، وزیر دفاع آمریکا در مصاحبه‌ای با مجله یو.اس.نیوز اند ورلد ریپورت" در تابستان سال ۱۹۷۹ گفت: "من گمان می‌کنم که زخمی که‌جنگ ویتنام بر روحیه نظامی ماوارد کرد التیام می‌پذیرد" با کمال تاسف می‌بینیم که در اثر تلقین ترس از "خطر نظامی شوروی" به مردم آمریکا شماره کسانی که در این کشور، طبق نتایج پرسش افکار عمومی در نوامبر سال۱۹۷۸ با افزایش هزینه‌های نظامی موافقت کرده‌بودند، ۲۵ درصد بیش از دسامبر سال۱۹۷۶ بوده است.

محافل امپریالیستی غرب با بهره‌گیری از این ترس که مصنوعا ایجاد کرده و دائما برآن دامن می‌زنند، افکار عمومی را برای پذیرفتن و پشتیبانی از نقشه‌های ناتو در مورد استقرار موشک‌های جدید آمریکا در اروپا و افزایش دائمی هزینه‌های نظامی آماده می‌کنند. افسانه "خطر نظامی شوروی" بهانه‌ای است که به‌دستاویز آن انحصارات غربی می‌خواهند از حدت مبارزات طبقاتی بکاهند، این افسانه همچنین پوششی بسیار مناسب برای گسترش فعالیت نئوفاشیسم و نئونازیسم در اروپای غربی و کمک به ارتجاع برای انتقال محور زندگی سیاسی به راست واعمال فشار بر نیروهای چپ و بخصوص کمونیست‌ها است.

از این‌رو کسانی که در خارج از دنیای سوسیالیسم گمان می‌کنند که گویا در اوضاع کنونی جهان بدون افشای آنتی‌سویتیسم (شوروی‌ستیزی)، بدون افشای دروغ "خطر موهوم شوروی" می‌توان با فاشیسم و جنگ‌مبارزه‌کرد سخت در اشتباهند.

البته در اروپای غربی و همچنین در خود آمریکا صاحبان عقل سلیم که با تبلیغات جنگ و نظامی‌گری مبارزه می‌کنند، افسانه "خطر نظامی شوروی" و نقشه‌های تجاوزکارانه ارتجاع‌آمریکا را با شهامت افشا می‌کنند، کم‌نیستند. و اگر کسی مانند نیتسه یکی از رهبران کمیته کذائی "خطر موجود" در دامن زدن به هیستری ضد شوروی تا آن‌جا پیش می‌رود که ادعا می‌کند

تروریست‌های چپ‌گرای ایتالیا و یا دانشجویان ایرانی‌که آمریکایی‌ها را گروگان گرفته‌اند "مورد پشتیبانی عمال‌بلوک شوروی و شاید تحت تلقین آن‌هابوده‌اند"، آمریکایی دیگری مانند وریکه، مدیرکل سابق آژانس خلع سلاح و نظارت برتسلیحات، سیاستگران ضد شوروی را به شدت انتقاد می‌کند که "به‌دلیل خصومت غریزی خودشان زیر هر سنگی یکروس می‌بینند".

چندی قبل مجله آمریکایی "یو.اس.فارم‌نیوز" نامه سرگشاده هستر ژنرال بازنشسته آمریکایی خطاب به کارتر را چاپ‌کرد. هستر نوشته بود: **"سیاست خارجی و نظامی کنونی آمریکا همه خلق‌ها و کشورهای جهان‌رابه‌مخاطره افکنده است‌و این بخصوص راجع به اتحاد شوروی است. اگر ما چندسال دورمریاست جمهور فرانکلین روزولت رئیس جمهور بزرگ آمریکا را استثنا کنیم طی این ۶۱ سال ما هیچ‌وقت با اتحادشوروی روابط عادی نداشته‌ایم. واکنون که شما رئیس‌جمهور شده‌اید روابط ما با اتحادشوروی از همه وقت بدتر است. هریک ازرهبران شوروی از لنین گرفته تا کنون خواهان صلح بوده‌اند و در راه تامین صلح کوشیده‌اند. شما هم می‌توانید در هرلحظه‌ای که‌بخواهید با رهبران شوروی پیمان صلح منعقد کنید. از تلاش برای نابود کردن سوسیالیسم، تلاشی که همه حکومت‌های ایالات متحده از سال ۱۹۱۷تا کنون‌ادامه داده‌اند دست بردارید، زیرا شما نمی‌توانید بدون آن‌که کره مارا از سکنه‌خالی‌کنید‌سوسیالیسم را از بین ببرید".**

ژنرال هستر به نتیجه درستی رسیده است، قبل از هر چیز به‌آن دلیل که‌یک جنگ هسته‌ای در شرایط کنونی هرقدر هم که ایالات متحده بکوشد تا به آن جنبه "محدود" بدهد، دیر یا زود به جنگ عمومی، به‌جنگ جهانی‌تبدیل خواهد شد. ثانیا اگر تلفات جنگ‌هسته‌ای به‌تقریب همان ده‌درصدسکنه جهان باشد که‌برژینسکی حساب کرده است و آن‌را رقم "ناچیزی" می‌داند همین تلفات هم برابر با جمعیت چندین کشور است و چنان ضربه‌ای بر تمدن بشری وارد می‌کند که جبران نشدنی است.

ثالثا اگر جنگ جهانی هسته‌ای درگیرد دیگر مسئله اصلی آن‌نیست که برخی به‌هلاکت خواهند رسید و برخی دیگر به‌ادعای تبلیغات‌غرب سالم خواهند ماند. تجربیاتی که تاکنون به‌عمل‌آمده، از جمله تجربه چندین ساله‌آزمایش‌های اتمی آمریکا در جزیره بیکینی ثابت می‌کند که جنگ جهانی هسته‌ای ــ موشکی نه‌تنهاتعدادزیادی از شهرها و کشورها را با خاک یکسان می‌کند، نه‌تنها ده‌ها و شاید صدها میلیون نفر را به‌هلاکت می‌رساند، بلکه همچنین محیط زیستی‌را که برای جامعه کنونی بشری ضرورت دارد نابود می‌کند و شرایطی را که برای زندگی انسان‌ها لازم است از بین می‌برد و دیگر برای کسانی که خود را در پناهگاه‌های زیرزمینی‌نیز مخفی کرده‌اند جایی در روی زمین نمی‌ماند.

این‌است آن‌چه در پشت تلاش‌های امپریالیسم جهانی (عمدتا امپریالیسم آمریکا) که‌خود را زیر پردهٔ "خطر نظامی شوروی" استتار می‌کند نهفته است. این‌است حاصل آن تلاش که می‌خواهد با زور سلاح مسیر تاریخ را عوض کند، جلوی ترقی اجتماعی را سد کند و سوسیالیسم واقعی را از بین ببرد.

در غرب تعداد کسانی که تصور می‌کنند این حرف‌ها "تبلیغات کمونیستی" و یا خیال ــ پردازی است کم‌نیستند. می‌گویند مگر سیاستمداران ما عقل سلیم خود را از دست داده‌اند و یا درک نمی‌کنند که جنگ موشکی ــ هسته‌ای خودکشی است؟

در مورد عقل سلیم سیاستمداران غربی باید گفت که منافع طبقاتی، پیشداوری‌ها و محاسبات امپریالیستی در بیشتر آنان‌تاثیر منفی خود را به‌جای می‌گذارد. وینستون چرچیل

www.iranarchive.com

در اثر چند جلدی خود به‌نام "بحران جهانی" که پس از جنگ جهانی اول منتشر نمود از روی کمال‌عقل چنین نوشته بود: " انسان‌ها برای نخستین‌بار به‌سلاح‌هایی دست‌یافته‌اند که‌می‌توانند بدون اشتباه تمام بشریت را از بین‌ببرند . . . و چه بهتر بود که انسان‌ها می‌نشستند و درباره این مسئولیت تازه خود می‌اندیشیدند. مرگ گوش‌به‌فرمان، آماده‌به‌خدمت، منتظر دستوربرای کشتار خلق‌ها ایستاده و آماده است اگر لازم باشد تمام آثار تمدن را بدون امید به احیای آن به‌خاک تبدیل کند، مرگ تنها منتظر شنیدن فرمان است". اما در سال ۱۹۴۶، هنگامی‌که‌خلق‌ها هنوز از مصیبت هولناک جنگ‌جهانی نرسته بودند، هنگامی‌که نخستین بمب‌اتمی ساخته و انداخته شده‌بود و مسئولیت تازه انسان‌ها بایستی بیش‌از هر زمان دیگررعایت می‌شدو جلوگیری از دادن فرمان مرگ، بایستی به تحقق می‌پیوست همین وینستون چرچیل تمام حرف‌های عاقلانه خود را به‌دست فراموشی سپرد و غرب را به آغاز "جنگ‌صلیبی" برضد اتحادشوروی فرا خواند. هم‌او یکی از محرکان تدارک جنگ اتمی علیه خلق شوروی بود، زیرا او و ترومن امیدوار بودند بالاخره بتوانند به‌هر قیمتی باشد کمونیسم را نابود کنند و گریبان خود را از چنگ این نظام "منفور" برهانند.

یک‌مثال دیگر. در ۱۸ ژوئن سال ۱۹۷۹ قرارداد سالت ۲ بین اتحاه‌شوروی و آمریکا به امضاءرسید. امضای این قرارداد به‌دنبال شش‌سال کار، کاری مهم و پیچیده انجام گرفت. قرارداد سالت ۲ درسراسر جهان با خرسندی روبرو شد. در ایالات متحده نه‌تنها توده‌های مردم بلکه بسیاری‌از بلندپایگان دولتی قرارداد را ستودند و آن‌را گام بزرگی درحفظ صلح و ثمره‌عقل سلیم نامیده وگفتند که‌درقرارداد، توازن به‌دقت رعایت شده و برای امنیت ایالات متحده و اتحادشوروی هردو مفید و مهم است. پرزیدنت کارتر هنگام امضای قرارداد سالت۲ گفت: " این‌قرارداد عادلانه است و می‌توان برآن نظارت نمود. من عقیده دارم که این‌قرارداد برای ما وهمچنین برای اتحادشوروی سودهای فراوانی خواهد داشت. اگر ما این قرارداد را رد می‌کردیم برای ما و می‌توان گفت برای صلح جهان عواقب بسیار وخیمی به‌بار می‌آورد. اگر اتحادشوروی‌قرارداد سالت ۲ را امضا و تصویب کند ــ ومن عقیده‌دارم که حتما خواهد کرد ــ و ما امضا بکنیم و سپس از تصویب آن سرباز بزنیم نقش جنگ‌افروزان را به‌عهده خواهیم گرفت . . . ". با وجود این در آغاز ژانویه سال ۱۹۸۰ کارتر به‌سود مجتمع صنعتی‌ــ نظامی وبرخلاف منافع حیاتی خلق‌ها و صلح‌جهان از گفته خود عدول کرد و اعلام نمود که‌سنای آمریکا تصویب قرارداد سالت ۲ را برای مدت نامعینی به‌تعویق خواهد افکند.

این‌است شیوه‌عمل نمونه‌وار سیاستگران بورژوا که از منافع قشرهای بالای طبقه خوددفاع می‌کنند، قشرهایی که به‌قول لیند پروفسور آمریکایی "می‌خواهند که همه‌چیز دست‌نخورده‌باقی بماند . . . و بیشتر آماده‌اند جهان را نابود کنند تا بگذارند جهان از زیر کنترل آن‌ها خارج شود".

درغرب برخی‌ها عقیده دارند که تدارکات نظامی پنتاگون و ناتو چیزی جز یک بازی سیاسی‌نیست و گویا باید بین آن‌چه گفته می‌شود و آن‌چه عملا انجام می‌گیرد فرق گذاشت. اما حتی اگر ما این فرض را قبول کنیم که واشنگتن تنها سرگرم بازی سیاسی است، بازهم اولااین بازی خطرناکی‌است که جامعه بشری و صلح جهانی می‌توانند در آن‌بازنده باشند،ثانیا ما می‌بینیم که امپریالیسم با این بازی‌عملا درصدد به‌دست‌آوردن برتری‌های یک‌جانبه نسبت‌به اتحادشوروی و سوسیالیسم‌واقعا موجود است یعنی برای نیل به‌هدف‌های نظامی ـ استراتژیک خود به شانتاژ سیاسی متوسل می‌شود.

امپریالیسم آمریکا در اواخر سال‌های دهه۷۰ و آغاز دهه۸۰ گفتگوهای خود را با اتحاد شوروی درباره مسائل نظامی قطع کرد و عملا بسیاری از دستاوردهای نیک سیاست تشنج ــ زدایی در ده‌سال گذشته را زیر پا گذاشت و خط مشی بازگشت به "جنگ‌سرد" و رویارویی‌نظامی را در پیش گرفت. گنرهال دبیرکل حزب کمونیست آمریکا می‌نویسد: ". . .نباید نسبت به‌مقاصد امپریالیسم آمریکا دچارتوهمات بی‌اساس شد. پنتاگون تمام نیروی خود را برای ایجاد ذخایر هسته‌ای استراتژیک به‌منظور ایراد نخستین ضربه بکار می‌برد. این‌وضع بسیار خطرناک است زیرا اگر غیرممکن نباشد بسیار دشوار است که بتوان به آمادگی برای ایراد ضربه اول و سیاست ایراد ضربه‌اول را از یکدیگر تمیز داد".

آمادگی برای ایراد "ضربه‌اول" بر اتحادشوروی که دررهنمود شماره ۵۹ کارتر تلویحاذکر شده‌است با آمادگی برای آغاز جنگ جهانی موشکی ــ هسته‌ای که زیر پرده"خطر موهوم نظامی شوروی" انجام می‌گیرد هیچ‌فرقی ندارد. بین اقدامات امپریالیسم برای‌تدارک مادی جنگ و آماده‌کردن روحی و روانی مردم برای پذیرفتن جنگ هرگز تاکنون این‌قدر رابطه نزدیک و لاینفک وجود نداشته است. **افسانه"خطر شوروی"هرگز در استراتژی امپریالیسم مانند اکنون جای اساسی و اهمیت حیاتی نداشته‌است، امپریالیسم تمام اقدامات خود را از "موشک‌های اروپائی" تا رهنمود شماره ۵۹ رئیس‌جمهور، از جنگ اعلان‌نشده برضد ایران و افغانستان تا سرکوب قیام ضد دیکتاتوری در کره جنوبی و تمام اقدامات دیگر خود را برای مبارزه با ترقی اجتماعی به‌دستاویز افسانه"خطرنظامی شوروی" توجیه و پرده‌پوشی می‌کند.**

مردم در غرب و در سراسر جهان خواهان صلح‌اند و این تمایل بسیار نیرومند است. انتخابات‌اخیرآمریکابار‌دیگراین‌راثابت‌کرد. هردونامزد ریاست‌جمهوری مجبور شدند در آخرین دور مبارزه‌انتخاباتی خود در مسائل سیاست خارجی کشور قیافه "صلح‌دوستی" به‌خودبگیرند. روزنامه "واشنگتن پست" نوشت: "مبارزات انتخاباتی کنونی به‌نامزدهای‌ریاست‌جمهوروهمچنین به اعضای کنگره آمریکانشان داد که امر صلح در روحیه مردم آمریکا چه تاثیر عمیقی دارد. مشکل بتوان اهمیت این روحیه را در سیاست آینده نادیده‌گرفت. در مرحله نهایی مبارزات مستقیم انتخاباتی موضوع صلح تمام موضوع‌های دیگر را در سایه قرار داد".

مردم تمام کشورهای اروپا، آمریکا، آسیا و آفریقا نمی‌خواهند از سیاست تشنج‌زدائی که برای خلق‌ها این‌همه نتایج مثبت و ملموس به‌بار آورده است دست بردارند و فزون‌تر از آن نمی‌خواهند که هستی آن‌ها دریک جنگ موشکی‌ــ هسته‌ای‌برباد برود. **اما برای این‌که چنین فاجعه‌ای روی ندهد و آن‌چه چهل‌سال پیش‌روی داد تکرار نشود و خطر موهومی که‌امپریالیسم تبلیغ می‌کند جانشین خطر واقعی نگردد و جنگی دیگر که‌به‌مراتب از جنگ گذشته مصیبت‌بارتر خواهدبود، در نطفه بمیرد باید قبل از هرچیز شیطان مهیب دروغ را کشت، دروغ‌سازان و دروغ‌پردازان را افشا کرد و کوشید تا افسانه"خطر موهوم شوروی" را به‌خاک سپرد.**

www.iran-archive.com

دربارهٔ حد و مرز فلسفه

"اگر بخواهیم شرافتمندانه سخن بگوئیم ... ما نه تنها می‌خواهیم آگاه گردیم که طبیعت چگونه ساخته شده (و پدیده‌های طبیعی چگونه روی می‌دهند) ، بلکه حتی الامکان به این هدف دست یابیم (هدفی که به ظاهر می‌تواند پندارآمیز و گستاخانه به نظر رسد) تا بدانیم برای چه ، طبیعت همانا بدین نحو است و نه به نحوی دیگر . دانشمندان در این کار به حداعلای رضامندی می‌رسند . عنصر پرومته‌ای آفرینش علمی درهمین جاست . افسون‌گری جاودانی اندیشهٔ علمی برای من ، درهمین جاست " .
آلبرت اینشتین . مقاله "دربارهٔ وضع کنونی تئوری میدان" ،
کلیات آثار ، ج۲ ، ص ۲۴۵

هدف از این نوشتهٔ کوتاه ، بیان ، **تاآنجا که ممکن باشد** ، روشن‌تر معتقدات عام بینشی مؤلف آن است ، بدان شکل که وی آن‌ها را ، خواه از جهت **چهارچوب** منطقی طرح مسئله ، خواه ازجهت **افادهٔ مطلب** و خواه ازجهت **موضوعات** قابل بحث ، درآن حدی می‌داند که باسطح امروزین معرفت انسانی متناسب است . احتمالا این نوشته باید درچند بخش نگارش یابد و این بخش نخست را به مسئلهٔ "حد و مرز فلسفه" اختصاص می‌دهیم :

ما فلسفه را (به عنوان یک بینش عام) از **پراتیک انقلابی** ، که سمت و رسالت ویژه و مشخص انسانی اوست ، جدا نمی‌کنیم . به‌دیگرسخن می‌کوشیم که مصلحت بینی‌های پراتیک انقلابی ، مباحث فلسفه را بیهوده و در وراء صلاحیت آن بسط ندهد و یا برعکس محدود ویا مخدوش نسازد . ویا ، ازسوی دیگر ، مقتضیات تجرید و تعمیم فلسفی ، مراعات باصطلاح علمیت و منطقیت مجرد و بی‌جان ، آن را به مباحثی عاطل و کلی بافی و کشف شهود وسخنان دور از زندگی بدل نسازد . حرکت در درون این دوخط راهنما است .

دراین که آیا "فلسفه" اصولا حق وجود و اهلیت دارد یا نه ، مدت‌هااست بحث است . اگرنخواهیم نوشته را ثقیل سازیم و به سیاحت‌های گیج کنندهٔ تاریخی ـ فلسفی بپردازیم ، می‌توانیم بگوئیم که این بحث بویژه ازسدهٔ نوزدهم ، دردوسمت مختلف قوت گرفت . اوگوست کنت ، اندیشه پرداز بورژوازی ، پایان دوعصر اسطوره‌سازی و تجریدات متافیزیکی و آغاز عصر علوم اثباتی[1] را اعلام داشت . کارل مارکس ، اندیشه‌پرداز پرولتاریای صنعتی نوظهور ، بر روی پیوند فلسفه به مثابه تئوری عام و اسلوب معرفت با پراتیک انقلابی و جنبش پیش رونده توده‌ها تکیه کرد . بدین‌سان فلسفه به معنای کلاسیک آن ، فلسفه‌ای که خواه به شکل‌مدرسی (سکولاستیک) یا مابعد مدرسی وجود داشت ، زیرعلامت سئوال قرارگرفت .

بحث دربارهٔ حق اهلیت فلسفه بعدها ادامه یافت . پوزیتویست‌های معاصر درمحدود کردن دامنهٔ فلسفه به آنچه که درنظر آن‌ها گسترهٔ خاص آن است ، کوشیدند . برخی‌ها ،

1. Sciences Positives

مانند ماخ و آوه‌ناریوس ، برآن شدند که فلسفه کافی است به پیروی ازشیوهٔ کانت ، تنها ارزش معرفت انسانی را مورد بررسی و سنجش نقادانه قراردهد و از آن جمله " تجربه " را که عمده وسیلهٔ شناخت است ، بررسی کند . برخی‌ها ، مانند ویتگن شتاین[2] "زبان" دانش را تحت بررسی گرفتند و برخی‌ها مانند برتراند راسل[3] "منطق" و از آن جمله منطق ریاضی‌گونه‌ای به نام لوژیستیک را موضوع خاص بررسی فلسفه دانستند ، زیرا آن‌ها را افزارهای عمدهٔ معرفت شمردند . سرانجام کار به بررسی مجموع اسلوب‌های کشف و شناخت علمی کشید که شاید کارل پوپر را یکی از نمایندگان فراوان ، ولی سرشناس آن بتوان نامید .

کسانی به پیروی ادموند هوسرل[4] یا مانند یاسپرس[5] ، هایدگر[6] و سارتر[7] ، نه تنها مسائل نقدی و ستجشی ، بلکه مسائل **وجودی** را درفلسفه قابل طرح دانستند ، ولی آن نوع مسائل وجودی که انسان آن‌ها را در روح خویش می‌گذراند و حالات روانی او در برخورد با واقعیت است و "اگزیستانس"[8] نام دارد . عده‌ای مانند سوسور[9] و لوی ستروس[10] پا را از چنبره ذهنیات آن سوتر نهاده و بررسی ساختار پدیده‌های زبانی و فرهنگی را موضوع قابل مطالعه برای فلسفه شمردند و "ستروکتورالیسم" را به میان آوردند . مورخانی که درگرد نشریهٔ "آنال" در فرانسه جمع شده اند ، دانش تاریخ را به جولانگاه اندیشه‌های فلسفی خود بدل ساخته‌اند .

تمدن ناب بورژوائی آنگلوساکسون که با سانسوالیسم لاک و ئوتی‌لی‌تاریسم بنتام در انگلیس و پراگماتیسم پیرس و جیمس و دیوئی در آمریکا وارد میدان شده و **پراگما** ، یعنی عمل سوداگرانه را مورد توجه قرارداده بود ، تمام توجه خود را ، خواه در فلسفه و خواه درجامعه شناسی ، بر توضیح ساختاراجتماعی به کمک غرائز ثابتهٔ انسانی و نوعی روان گرائی (پسیکولوژیسم) تمرکز داد .

دراطراف همهٔ این مسائل ده‌ها مکتب با صدها اصطلاح و هزارها جلد کتاب و مجله و محفل فلسفی و بسیاری نام‌های مشهور پدید آمد و نمی‌توان گفت این جنب و جوش درکنار فلسفهٔ مارکسیستی ، که در اکثریت قریب به تمام آن علیه مارکسیسم متوجه است ، ثمره‌ای نداد .

درهمهٔ مکاتب یاد شده ، برخی از فلاسفه به نتائج گاه قابل توجهی رسیدند که به علوم مشخص یاری رساند . از آن‌جمله بررسی‌های در زمینهٔ روانشناسی یا درزمینهٔ سمانتیکوسمیوتیک (یا معنی شناسی و نشانه شناسی) و نیز بررسی‌های زبانی و منطقی به علوم و فنون معاصر (مثلا سیبرنتیک و شمارگرهای الکترونیک) فوایدی رساند .

مارکسیسم نیز دراین میانه ، چنان‌که روشن است ، درجا نزد و تاریخی را ازسر گذراند . بنیادگزاران این مکتب قبل ازهمه به اهمیت پیوند فلسفه با علوم و با پراتیک ، به ضرورت نوسازی مقولاتی و احکامی فلسفه با تکامل علوم و پراتیک اجتماعی تاکیدات مکرر در مکرر کرده بودند .

ولی پیروزی تئوری فلسفی مارکس و انگلس و لنین درعرصهٔ تاریخ ، ازجمله دراثرتبدیل این فلسفه به پرچم توده‌های وسیع ، دربرخی جامعه‌ها پدیده‌های ناهنجار "تصلب" موقت را پیش آورد . بعدها کسانی به عنوان تداوی این تصلب ، تعبیراتی از تئوری فلسفی مارکسیستی

2. Wittgenstein 3. Bertrand Russell 4. Edmund Husserl 5. Jaspers
6. Heidegger 7. Sartre 8. Existance 9. Saussure 10. Strauss

www.iran-archive.com

به میان آوردند که جوهر آن را تباه می‌سازد.

تکامل مارکسیسم درکورهٔ عظیم عمل اجتماعی و درگسترهٔ پرشکوه تکامل علم و فن و هنر بویژه در کشورهای سوسیالیستی، با کامیابی انجام گرفته و می‌گیرد. این درست است که این تکامل عاری و فارغ از تضادها، بغرنجی‌ها و مسائل نیست. پیوند این تئوری با عمل پیچیدهٔ انقلاب جهانی، از سوئی و باعلم وفن و هنر، از سوئی، همیشه ساده نیست و گاه "مصلحت عملی" را درمقابل "حقیقت علمی" قرارمی‌دهد یا میان آن‌ها اصطکاکی ایجاد می‌کند. ولی سمت‌گیری مارکسیسم درجهت حقیقت است وهرگز، حتی مهم‌ترین "مصلحت عملی"، نتوانسته است سرشت پویا و واقع‌گرای آن را شوریده کند.

یادرست است که اشاعهٔ وسیع مارکسیسم درمحیط‌های مکانی و شرایط زمانی مختلف، در آن نوعی "تنوع" پدید آورده. ولی این امری است موقت. سرنوشت تاریخی مارکسیسم برحسب سرشت درونیش، اعتلاء به سوی آن‌چنان سنتز و هم‌بست (یا برآیند) جهانی ــ تاریخی است، که آن را به وحدت علمی ــ منطقی‌اش درمقیاس بشریت می‌رساند، گرچه هرگز معرفت فلسفی، حتی بالاترین آن، فاقد گره‌ها و مسائل نخواهد بود.

لذا سرنوشت فلسفه در دو مجرای عمدهٔ امروزی یکسان نیست. درمجرائی که فلاسفهٔ معاصر بورژوائی آن را سیرمی‌دهند، علی رغم درخش‌ها، یافت‌ها، برآیندهای جداگانه، سرنوشت نهائی آن بن بست است، زیرا برداشت ذهنی و غیرعلمی و مغرضانه دربنیاد آن رخنه دارد. درمجرائی که مارکسیسم سیرمی‌کند، علی‌رغم تصلب‌ها، غلوها، انحراف‌های موقت و گذرا، سرنوشت نهائی، اعتلاء وجهانشمول شدن است. زیرا برداشت عینی و علمی و اصولی دربنیاد آن رخنه دارد. ممکن است این روند به مدت زمانی نسبتا طولانی نیازمند باشد.

درکنار این دو روند، یک روند دیگر نیز وجود دارد و آن یک حرکت درونی، حتی در فلسفه معاصرجهان سرمایه‌داری به سوی جذب بیشتر و جسورانه‌تر عناصرمارکسیسم (ولو با تغییر لفظ و اصطلاح و بدون اعلام مطلب) گاه دربینش، گاه دراسلوب و گاه درجامعه‌شناسی است. اگر سیاست طبقاتی سرمایه‌داری بزرگ جهانی نبود و قراربود فلاسفه خود "تصمیم بگیرند"، این روند، هم فراگیرتر و هم سریع‌تر می‌شد. ولی افسوس! با این حال این روند، گاه بی‌سر و صدا راه خود را می‌گشاید و فلسفهٔ سپیرتوالیستی ــ مسیحانه رسمی دانشگاه‌های فرانسه و یا فلسفهٔ‌ذهن گرایانهٔ تجریدی و تنگ‌نظرانه متداول درآلمان و انواع پراگماتیسم و پسیکولوژیسم کشورهای انگلوساکسون را به تدریج درکشوی بایگانی جای می‌دهد. این خود نوعی روندهمسانی جهانی درفلسفه است که با همسانی جهانی دراقتصاد و سیاست همگامی می‌کند. ما دربارهٔ این پدیده‌ها دچار کم‌ترین پندارنیستیم. زیرا می‌دانیم که "دیدگان الکترونیک" سازمان‌های جاسوسی سرمایه‌داری کم‌ترین گرایش به سمت "غول دهشتناک کمونیسم" را با زر و زور نابود می‌کند، ولی به قول لردتینسون، شاعر انگلیسی، خداوند ارادهٔ خود را از راه‌های گوناگون اجرا می‌کند."

اما دربارهٔ این که فلسفهٔ مارکسیستی دارای چه حد و مرزی است، بین خود مارکسیست‌ــ های بی‌گیر بحث هائی است. برخی فلسفهٔ مارکسیستی را تا حد "شناخت‌انتقادی" ماهیت واقعیت‌ها محدود می‌کنند و از آنجا که ماهیت‌ها نیز چیزی جز "روندها وپیوندها" نیست، این شناخت انتقادی حق ندارد یک "تئوری" از احکام و یک "رهنمود" از شیوهٔ عمل عرضه دارد. به نظرمی‌رسد که این فلاسفه‌ــ با تمام حسن نیت و گاه ژرفای تفکر‌ــ در زیرفشار شدید علم‌گرائی

بورژوائی به عقب‌نشینی‌های غیرمجازی دست زده‌اند.

از دیدگاه این فلاسفه مداخلهٔ مارکسیسم در اموری مانند "دیالکتیک طبیعت" (چنان که از سوی انگلس انجام گرفته) کوشش برای تقسیم مثلا انواع حرکت، یا دادن تعریف زندگی و غیره کار زائد و تکرار طبیعیات سکولاستیک و ارسطوئی است.[11] زیرا علم درپویهٔ شتابانش به سرعت این نتایج را کهنه می‌کند و "دیالکتیک طبیعت" دربهترین حالات یک سند تاریخی از معرفت کهنه شدهٔ ماست، چنان‌که آثار ارسطو یا دکارت یا هگل دارای چنین حالتی هستند.

ولی به نظر نگارنده محدود کردن فلسفه تنها به یک شناخت نقادانهٔ واقعیت (گنوسئولوژی کری تیک) از سوی برخی از مارکسیست‌ها، مانند محدود کردن فلسفه به اسلوب شناسی (متدولوژی) علوم ازسوی برخی مکاتب معاصرفلسفه بورژوائی، هیچ کدام درست نیست. فلسفه، هم به عنوان بینش یا **تئوری** که بتواند منظره‌ای کلی ازجهان، دورنمای عالم به دست بدهد (با قیدنسبی و گذرا بودن این منظره) و هم به عنوان **اسلوب معرفت** و هم به عنوان **ملاک و رهنمای عمل** (پراتیک) حق حیات دارد و باید داشته باشد.

فلسفه حق دارد خود را به مثابهٔ درآمد عام یانتیجه‌گیری عام از معرفت انسانی اعلام دارد. این بدان معنی نیست که فلسفه خود را سیستم جامع و کل، حقیقت مطلق، علم علوم می‌شمرد و به حکم‌فرمایشی‌های فضولانه برای رتق و فتق امور دست‌می‌زند، یا نتایج جاوید و نصوص ردناپذیر و ابطال ناپذیری ازمعرفت ارائه می‌دهد، چنین چیزی مشتی جزمیات تعبدی است که هنوز زائیده نشده، سیل معرفت و واقعیت از بالای سرش یک نی نه، صدنی، فراگذشته است. "حقایق" مدعی دارای اعتبار" ماوراء زمان" با هرآب مقدسی هم که تطهیر شود و باهر "چماق بزرگی" هم که تحکیم گردد، در آوار ابدی هستی دفن می‌گردد.

منظور ما از فلسفه به عنوان بینش یا تئوری، اسلوب، رهنما و ملاک عمل تنها استخراج عام‌ترین نتائج از همهٔ رشته‌های معرفت (علم، فن، هنر، پراتیک فردی واجتماعی) است. تنها بدین دلیل ساده که به چنین نتیجه‌گیری درهر برههٔ معین برای دادن "دورنمای عالم" نیاز بینشی و معرفتی و عملی وجود دارد و این نتیجه‌گیری جغرافیای عامی از شناخت انسانی بدست می‌دهد که ناچار جستجوی "لکه‌های سفید" معرفتی و خودآگاهی درامر دگرسازی خود وجهان را آسان‌تر می‌سازد. چنان‌که مثلا حتی نقشهٔ مخلوط عالم دردست کریستوفوس کلمبوس بی‌فایده نماند و به قول بیهقی "راهی به دیهی بود". درمورد این نتیجه‌گیری عام از کل معرفت انسانی دربرههٔ معین، فلسفهٔ مارکسیستی کم‌ترین ادعای جزم‌اندیشانه و "کشف سراپای حقیقت" را ندارد.

فلسفه درکنار این تئوری یا بینش، **اسلوب** معرفت را هم درکلی ترین شکل آن عرضه می‌کند. مسلم است که تمام رشته‌های معرفت به مسائل اسلوبی **خود** مجهزند. ولی دراینجا نیز یک جمع بست کلی ضروراست که‌آن‌هم تابع پویائی تاریخی و زمانی است.

سپس پیوند دادن کل این فلسفه با پراتیک دگرساز انسانی ضرور است و الا کار درعرصهٔ تجرید باقی می‌ماند و فلسفه نمی‌تواند نقشی درکارگاه عمل تاریخ داشته باشد. مارکس به این خصلت دگرسازی فلسفه درعمل بسیار اهمیت می‌داد. اهمیت‌دادن هنوز واژهٔ کوچکی است. مارکس تمام مسئله را بر روی پراتیک انقلابی‌ــ انتقادی فلسفه متمرکز می‌کرد. لذا نوعی رابطه

11. Naturphilosophie

www.iran-archive.com

مابین چنین فلسفه به نام بینش جامعه برای دگرسازی خود پیوسته و حتما باید برقرار شود. به این ترتیب فلسفه درکنار ترازبندی مسائل وجودی و معرفتی، مسائل پراتیک تاریخی را نیز تراز بندی می‌کند و به یک سلسله پرسش‌هائی که دارای جنبهٔ عملی (پراکسیولوژیک)[12] و ارزشی (آکسیولوژیک)[13] است، پاسخ می‌دهد.

دراثرجدال شدید برخی فلاسفه معاصر بورژوا عده‌ای باور دارند که دادن خصلت "میزان گذاری"، یا میزان‌بندی، یا وضع موازین (نورماتیف) وارزشی (آکسیولوژیک) به "علم" کاری است خطا، زیرا به نظر آن‌ها کارعلم تعیین و تبیین واقعیت عینی است، چنان‌که هست، مبری از هرگونه ذهنیت و میزان بندی و رهنمودسازی و ارزش مثبت و منفی دادن به کاری یا حکمی از **دیدگاه** انسانی. ولی آخر وقتی انسان واقعیت را بررسی می‌کند و ناچار آن را با پراتیک تاریخی و حیاتی خود پیوند می‌دهد، "دیدگاه زمان" بناگزیر در داوری‌های ما وارد می‌شود و به ناگزیر بشر از معرفت خود میوهٔ عمل می‌طلبد.

این که ما حدود این مداخله پراکسیولوژیک وآکسیولوژیک انسانی را بشناسیم و آن را جانشین واقعیت‌های عینی نسازیم، مطلب درستی است. ولی این که ما به عشق عین‌گرائی، از این ضرورت احتراز ناپذیر احتراز کنیم، شدنی نیست. این همان است که بدان عین گرائی بورژوائی نام نهاده‌اند که با عینی بودن علمی متفاوت است و جانبداری را از فلسفه سلب می‌کند و آن را به تجریدات مشاهده‌گرانه یا شهودی[14] محض بدل می‌سازد. لذا فلسفه دربخش پراکسیولوژیک و آکسیولوژیک خود (دربخش عمل‌شناسی و ارزش شناسی) ناچار با موازین‌رهنمائی سروکار دارد که آن نیز سخت پویاست و کم‌ترین جزمیت را برنمی‌تابد.

اینک ذکرمسئلهٔ دیگری را نیز ضرورمی‌شمریم و آن این که چنین فلسفه‌ای چه نام دارد؟ فلسفه فلسفه است و اگر ده‌ها مکتب با نام گذاری‌های مختلف، همانند مارک و برچسب یک شرکت، فلسفه‌ها را ازهم مشخص می‌کند، این نتیجهٔ فقدان علمیت و عامیت فلسفه‌ای است که آن را جامعهٔ‌طبقاتی بوجود آورده. درجهان فردا فلاسفه‌ای که تناقض ملی ـ طبقاتی ـ عقیدتی آن‌ها را ازهم جدا نمی‌کند، برپایهٔ اسلوب واحد علمی ـ معرفتی، هرچندی یک‌بار استنتاجات عام را از سطح موجود معرفت علمی، فنی، هنری و عملی ارائه می‌دهند و این نامش "فلسفه" است. ولی درجهان امروزی که تناقضات طبقاتی و ملی و عقیدتی و اسلوبی به حد اعلا شدید است و فلسفه به این و آن سو کشیده می‌شود، ما این "فلسفه" را که اندیشه‌پردازان پرولتاریای انقلابی (مارکس، انگلس، لنین) آن را به نام "ماتریالیسم دیالکتیک" خوانده‌اند و بنیاد هشته‌اند، به همین نام می‌خوانیم. این نام‌گذاری، خواه از لحاظ واژهٔ "ماتریالیسم" و خواه ازجهت واژهٔ "دیالکتیک" به علت جنگل انبوهی که بحث‌های مدرسی‌وشبه‌مدرسی در اطراف این کلمات راه انداخته، شاید برخی مشکلات ایجاد می‌کند. ولی‌گفتیم که فلسفه نمی‌تواند خود را درماوراء زمان قراردهد و درعصرما این یک پرچم بزرگ انقلابی است که به علت سنت و عمل‌کردی که داشته، تقدیس شده است و بیش از آن خون مقدس درپای این درخت بالنده ریخته شده که بتوان از آن چشم پوشید.

پس فلسفه به معنائی که ما دراین بحث کوتاه بیان داشتیم، تنها به سه مقولهٔ‌بنیادین و آن هم به کلی‌ترین شکل می‌پردازد: **وجود، معرفت، عمل**. می‌توان‌مباحث مربوط به این

12. Praxiologique 13. Axiologique 14. Contemplutif

سه مقوله را، به ترتیب **هستی‌شناسی** (انتولوژی)، **شناخت** (گنوسئولوژی) و **عمل‌شناسی** (پراکسیولوژی) نامید. درنام‌ها بحثی نیست ومطلب برسرمضمون است.

*

وجود، چنان که از زمان فلاسفهٔ یونان مطرح شده، عام‌ترین مقوله است که ما به کمک آن واقعیت عینی را که مستقل ازما وجود دارد و جهان ما، جامعهٔ ما و خود ما بدان تعلق داریم، بیان می‌داریم و به اشکال مختلف طبیعی و مصنوعی، زیستمند و نازیستمند، خود آگاه و ناخودآگاه، جزئی و کلی، مادی و معنوی، عیان و نهان (ازدیدگاه انسانی)، عینی و ذهنی و غیره وجود دارد.

وجود پیش از پیدایش بدوی‌ترین اشکال شعور (که تاکنون وجودش تنها درسیارهٔ ما ثابت شده) و مستقل از آن وجود داشت و این را جهان شناسی (کسمولوژی) معاصر، که آن را به سبب تکیه اسلوبی برقانون نسبیت عمومی اینشتین، کسمولوژی نسبی می‌نامند، ثابت کرده است. لذا سخن تقدم شعور برهستی فاقد شعور و این که هستی فاقد شعور مخلوق هستی واجد شعور است، دارای مبنای منطقی و تجربی در وسیع‌ترین معنای این کلمه نیست.

حتی اگر روزی وجود یک "ماوراء تمدن" در متاگالاکتیک ما ثابت شود و نیز ثابت شود که این "ماوراء تمدن" مثلا نقشی درتحولات وجود نازیستمند (آبیوژن) و یا زیستمند (بیوژن) درجائی ازجهان ما داشته و دارد، اصل یادشده درتاریخ عالم به قوت خود باقی است. هم اکنون نیز تمدن ما به مثابه یک مبداء خود آگاه و هدفمند، به دخالت در وجود سیارهٔ ما و فضای پیرامون دست زده است. ولی با این عمل وی، نه آفریننده وجود پیرامون‌خود شده است و نه آن وجود را به ذهن خود وابسته ساخته است.

ابعاد کشف شده وجود به حدی است که هیچ ماوراء تمدن یا مجموعه‌ای از ماوراءتمدن‌ها قادر نیستند درخلق یا تابع ساختن وجود به ذهن خود موثر واقع شوند. رابطهٔ مصنوع و صانع، مخلوق و خالق پس از پیدایش شعور پدید می‌شود و درچارچوب فرهنگ انسانی انجام می‌گیرد. آن را می‌توان درچارچوب فرهنگ دیگری نیز فرض کرد، ولی دربیرون از "فرهنگ" رابطه مصنوع و صانع و تقدم و تاخر این دو مبداء عملا و منطقا نمی‌تواند مطرح باشد.

پس وجود که آن را تسامحا "ماده" می‌خوانند و مانیز با قید و شرط معین می‌توانیم این واژه را بپذیریم (وحتی لفظ ثقیل‌تر ویونانی هیولی را برآن ترجیح می‌دهیم)*، یک واقعیت عینی و مستقل ازذهن ماست و ذهن بشری درجستجو و عمل تاریخی خود، درسطوح و جنبه‌ها و حالات مختلف، بلاواسطه یا بواسطهٔ افزارها، مفاهیم، اعداد و غیره آن را در شعور خود منعکس می‌کند.

وقتی از بازتاب یا انعکاس سخن می‌گوئیم، همچنان که لنین تصریح کرده، این بازتاب

* وقتی می‌گوئیم ماده یا هیولی: ماده، ضدماده، جرم، میدان، انرژی را دراابعاد بی‌نهایت کوچک و بی‌نهایت بزرگ درنظرمی‌گیریم. درفلسفهٔ غیرمارکسیستی این مفاهیم به حدی مخلوط شده که کار را دشوار کرده و مارا به استعمال عبارت لنینی "وجودعینی" راغب‌تر ساخته است. اگرماده یا هیولی را با "وجودعینی" معادل بگیریم، آن گاه کاربرد آن درمتن فلسفی کنونی بلامانع است. به شرط آن که وجود عینی هم با این مفهوم درایده‌آلیسم عینی هگل مخلوط نشود.

www.iran-archive.com

آئینه‌وار نیست و درآن نه تنها حواس پنجگانه فردی ما، بلکه مجموعهٔ نیروهای روانی ما و مجموعهٔ وسایل فرهنگی **درمقیاس اجتماعی و تاریخی** دخالت دارد.

تنها درسطوح و اندازه‌های هندسی معینی ما از اشکال وجود می‌توانیم تصورعینی داشته‌باشیم و اشکال ماوراء آن درسمت بی نهایت بزرگ، یا بی‌نهایت کوچک از افق تصور عینی ما خارج است و همیشه بازتاب خاصیت مع‌الواسطه دارد. شعور و سرانجام شعور رشد یافتهٔ انسان متمدن خود افزار این بازتاب است و به همین جهت واجد استعداد بازتاباندن است. ساده لوحانه‌است که مابین شعور (که **خود** پدیده‌های وجود طی میلیاردها سال آن را به عنوان افزار بازتاب پدید آورده و رشد داده‌اند) از سوئی و وجود عینی ازسوی دیگردیوار بکشیم و یادراین بحث کنیم که آیا آنچه که شعور منعکس می‌کند، وجود خارجی دارد؟!.

اشکال بازتاب دروجود خاص انسان نیست. از بازتاب آئینه‌وار (اپتیک) تا بازتاب ارگانیک و منطقی یا لوژیک، سرانجام تا انعکاس‌هائی که ما آن را "تاثیر متقابل" نام می‌گذاریم، اشکال فوق‌العاده مختلفی درعرصهٔ عظیم وجود دیده می‌شود. بازتاب‌های فیزیکی وشیمیائی و بیولوژیک تاحد بازتاب‌های ریاضی- همه مؤید یکدیگرند و دراینجا تناقضی نیست‌که ما بر اساس آن بازتافته یا بازتاباننده را مورد تردید قراردهیم. خواه فسیل، خواه نقاشی‌های بدوی غارها، خواه توصیف زندگی دریک تصنیف کهن مصری، خواه عکاسی رنگین و هولوگرافیک[15] امروزی که با "لازر" انجام می‌گیرد، خواه رویت مستقیم، خواه محاسبه‌های نیوتنی‌و لایب‌نیتسی درمورد نور، خواه تلسکوپ‌های الکترونیک، خواه مدل‌های بغرنج ریاضی، همه و همه ما را درمورد پدیدهٔ معین (مثلا طبیعت دنیای ما) به نتایج همانند می‌رسانند. به قول انگلس بهترین دلیل وجود پودینگ، خوردن آن است، تصور کانت دربارهٔ پدیدهٔ قابل شناخت و ذات ناشناختی (آن سوتری، به قول بیهقی: زاستری، به قول مولوی: آنسری) به کلی نادرست است، بویژه امروز که ما قادریم ترکیب اتمیک و سوب اتمیک یا فرمول شیمیائی و مدل ساختاری پاخته‌ای یا عضوی اشیاء را بادقت ارائه و یا پیچیده‌ترین عملکردهای مغز را با ماشین‌های الکترونیک انجام دهیم.

لذا این که وجود عینی مستقل از ما (یعنی بشریت تاریخی) وجود دارد و این وجود درضمیرما **بواسطه و یا بلاواسطه** بازتاب می‌یابد و به تدریج جوانب‌آن و روابط آن بیشتر شناخته می‌شود و این وجود مقدم برشعوراست و غیرمخلوق است، جای تردیدی برای علوم نیست.

علم یگانگی گوهر وجود را ازجهت بافت ساختمانی، علی‌رغم متنوع‌ترین شکل آن نیز ثابت کرده است. انگشت‌های رادیوئی انسان دورترین دیواره‌های متا گالاکتیک ما را لمس کرده‌اند و تاکنون هیچ تجربهٔ علمی ما را به این نتیجه نرسانده که درجهان مورد بررسی ما قوانین فیزیکی یا شیمیائی دیگری، جز آن‌که مثلا درجسم خودما می‌گذرد، وجود داشته باشد. از این بابت جهان دارای گوهر واحدی است.

مسئلهٔ وحدت گوهراصلی وجود، درعین کثرت آن، از مسائل عمدهٔ آنتولوژیک است. ضرور نکرده است که ما به یک "هیولای اولی"، به یک "آجرنخستین" برسیم، برای آن که از وحدت گوهرهستی سخن گوئیم. فلسفه دراین باره حق سخن را به علم می‌دهد که اینک در

15. Holographique

بارهٔ ساختار مادهٔ به تدریج دارد به نتایج روشن‌تر و روشن‌تری می‌رسد. از این بابت فلسفه حق ندارد، هیچ حکم دست وپاگیری جلوی پای تحقیق علمی بگذارد که گویا وی (علم) محبور است یک هیولای اولی (مادهٔ نخستین) بی‌نهایت در زمان ومکان کشف کند. اگر مطلب مثلا بدین شکل باشد که دوشکل اساسی ماده (شیئی و میدان بنا به اصطلاح اینشتین) درتنوع خود، دارای فعل و انفعالات درونی به هم پیوسته‌ای هستند که به عقیدهٔ برخی کوچک‌ترین گسترهٔ آن "طول‌های پلانک" است و این که این ماده از لحاظ زمانی و مکانی عجالتا خود را موافق کسمولوژی نسبی محدود نشان می‌دهد. نباید مطلب را تنها به اتکاء تجرید فلسفی رد کرد، چنان‌که نباید به اتکاء دانش تجربی، تجریدات فلسفی را که دارای بنیاد عقلی و استدلالی است، کنار گذاشت. دراینجا فعل و انفعال "ذهنی" (فلسفی) و "عینی" (علمی) تنها می‌تواند به پیشرفت کمک کند. لذا گویا تا دورانی طولانی نوعی رابطه "اتحاد" و "انتقاد" بین فلسفه وعلوم ضروراست تا اولی افق دومی را بسط دهد (بدون آن‌که فرمانروائی کند) و دومی اولی را مشخص تر و کنکرت‌تر سازد، بدون آن‌که نتائج "روز" خود را مطلق سازد. به بیان‌دیگر ما با یک دوران طولانی همکاری و گلاویزی علم و فلسفه به سود حقیقت عینی روبرو هستیم که معلوم نیست چه اندازه طول بکشد، ولی با وسایل تجربهٔ امروزی شاید طی قرون ۲۱ و ۲۲ "جغرافیای" وجود لکه‌های سفید خود را درجهان سوب اتمیک مانند گراویتون، گلوئون[16]، تاکیون[17]، فوتون، ماکسیمون[18] (فریدمون) و کوارک‌ها و سوب کوارک[19]‌ها پر کند. نویسنده می‌داند که چه اندازه ممکن است تمام این بحث درقیاس با آنچه که پژوهش علمی پیش خواهد آورد، کودکانه باشد، چنان‌که امروز بحث‌های فلسفی ستیغ‌های فکری ایام خود (نیوتون‌ها، گالیله‌ها، لایب‌نیتس‌ها، لومونوسوف‌ها) برای دانش و فلسفهٔ معاصر کودکانه یا بدیهی به نظرمی‌رسند ("مالللتراب و رب الارباب". قیاس این نگارنده با آن کلانان "قیاس مع الفارق" است).

لذا وحدت مادی رادرعین کثرت ساختاری به نظرمی‌رسد که باید پذیرفت و انتظار زیادی از تبدیل مختصات فیزیکی به مختصات خالص فضائی (مکانی)، که ما آن را مانند فرضیه‌ای ازقول اینشتین درسابق مطرح ساخته‌ایم، نباید داشت، حداقل بدین سبب که تئوری کوانتا درمفهوم قدیمی "مرکب است از..." وضع نوینی پدید آورده است. یعنی اصولا نمی‌توان شیئی معینی از "جهان کهین" (میکروکوسم) را از اجزائی دارای جرم کم‌تر و حجم کم‌تر مرکب دانست. موافق تئوری عدم تعین‌هایزنبرگ[20] انرژی این اجزاء، لذا جرم آن‌ها با کاهش جاگیری آن‌ها درشیئی معین (Localisation) باید زیادتر شود!

همان‌طور که اشاره کردیم، جهان‌شناسی نسبی نیز با تعین "ساعت صفر" و "ترکش بزرگ"[21] و تئوری انبساطی یا شاید انبساطی- انقباضی گسترش ماده درفضا و یا با اثبات انحناء مثبت فضا به اتکاء تئوری نسبیت عمومی و لذا براین پایه امکان محدودیت عالم (درعین بی‌مرز بودنش) مسئله تخالف (یا آنتی‌نومی)[22] معروف کانت (راجع به کرانمند یا بیکران بودن ماده درزمان و مکان) را دوباره احیاءکرده است. هنوز علم نیز دربارهٔ

16. Gluon
17. Tachyon
18. Maximon
19. Subquark
20. Heisenberg
21. Big bang
22. Antinomie

www.iran-archive.com

حالت معروف به " Singularité " یا یکتائی (یعنی زمانی که تمام عالم هستهٔ ماوراء فشرده‌ای بود که در ۱۵ میلیارد سال پیش دچار انفجار و گسترش شد) باید تحقیقات خود را ادامه دهد. اینجا نیز فلسفه و علم، درعین همکاری می‌توانند مبارزه و دست و پنجه نرم کنند و بحث بسیار وسیع است و مثلا فیزیکدان‌ها مسئلهٔ "رژیم نوسانی" مفروض نزدیک شدن به حالت یکتائی را بررسی می‌کنند و می‌گویند دراثناء هرلحظهٔ معین زمان محدود کیهانی و آغازش، تعداد بی‌پایان حوادث فیزیکی روی می‌دهد. این ادعا ابدا مقنع نیست، زیرا هرحادثهٔ فیزیکی مدت محدود دارد، لذا درهیچ فاصله (انتروال) محدود زمان کیهانی نمی‌تواند سلسلهٔ بی‌نهایت حوادث پی‌گیر فیزیکی رخ دهد. چنان که می‌بینیم مسائل هنوز ناپخته است و حالت "یکتائی" و ماورای آن (که گویا زمان و گسترش درآن‌جا متوقف است !) و مسئلهٔ گسترش کیهانی هنوز به تکامل خود نیازمند است.

درمسئلهٔ حرکت به مثابه صفت لاینفک یا ثبوتی (آتریبوت)[23] ماده، بین فلسفه و فیزیک کم‌ترین اختلافی نیست و اصولی که دیالکتیک مارکسیستی مطرح کرده دراین زمینه و درزمینهٔ تحولات کمی و کیفی به هم مطالب مسلمی است. این امر موجب ساختارمندی ماده درسطوح بی‌نهایت کوچک تا بی‌نهایت بزرگ می‌شود. درسطح معینی این ماده برای حواس ما مستقیما و درسطوح دیگر غیرمستقیم قابل درک است.

یکی از اشکال حرکت، حرکت تکاملی (پیش رونده ازساده به پرنج) است که درکرهٔ زمین ما دیده می‌شود. درمقیاس تمام جهان موافق جهان‌شناسی نسبی همین تکامل از ساده به پرنج مشهود است، ولی به نظرمی‌رسد ادامه آن به حد بالای تکامل آلی یاعضـــوی (ارگانیک) تنها نصیب کرهٔ کوچک ما شده است ! این خود بحث جداگانه‌ای است که آیا در سحابی ما یا سحـابی‌های دیگر شرایط همانند زمین ما برای تبدیل تکامل سطوح پائین به تکامل سطوح بالا تا پیدایش "فرهنگ" یا "ابرفرهنگ" وجود دارد یانه. دانش امروزسخت به دنبال دریافت علامت‌های رادیوئی کیهانی است که مثلا بسامد آن نشانهٔ وجود یک "ابرفرهنگ" باشد.

آنچه که دراین پایان قرن بیستم روشن است، این است که حرکت تکاملی، درهمه جائی که ما می‌شناسیم (و خیلی‌زیاد نمی‌شناسیم)، در دایرهٔ مکرر حرکت درسطوح پائین شیمیائی (ماقبل آلی) افتاده و میلیاردها سال است که این دایره‌های همانند و یکنواخت طی می‌شود. ولی درمنظومهٔ ما وسپس درکرهٔ ما سطوح تکامل بالاتر و بالاتر رفته و درزمین ما "انسان عاقل"[24] پدید شده است.

درزمین ما نیز شاخهٔ محوری تکامل ازمیان میلیون‌ها شاخه‌ها از جهان نازیستمند تا زیستمند **تنهایکی** است که عجالتا در اثر سطح بالای آگاهی انسانی ــ اگر بنا به امید راسخ ما جنگ هسته‌ای ــ لیزری جهانی آن را نابود نکند ــ می‌توان به ادامهٔ آن مطمئن بود.

حتی این فرهنگ یک عامل ضدکهولت یا "نگانتروپیک" درمسیرحرکتی عالم ایجاد کرده که می‌تواند آنتروپی و کهولت عالم (و لااقل بخشی ازعالم) را مهار کند و تمدن انسانی را درکیهان بگستراند. شاید برای این کار دسترسی به منابع انرژی ذراتی مانند گراویتون و ماکسیمون و فوتون‌ضرور است.

---

23. Atribut 24. Homo Sapiens

پرداختن فلسفه دراین حد کلی برای دادن "منظرهٔ جهان" هرچند یک بار، سودمند است، علاوه برآن دو وظیفهٔ دیگر (جمع بست مسائل اسلوب معرفتی و ترازبندی اصول راهنمای عمل انقلابی ــ انتقادی) که در درون حدو مرز آن جای می‌گیرد.

امید است نگارنده اگرفرصت یابد این مبحث را دربارهٔ این دونکته (معرفت و عمل) دنبال کند.

دی ــ بهمن ۵۹ ، تهران . ا.ط.

سال نورا،
سال پیروزی بردشمنان،
سال تحکیم وتعمیق وگسترش انقلاب سازیم!

www.iran-archive.com

از اراضی زیر سد در چگونه باید بهره‌برداری کرد؟

سرنوشت ده‌ها هزار هکتار اراضی حاصلخیز زیر سد درکه‌بهره‌برداری معقول از آن‌ها زیرعلامت سئوال قرارگرفته، نگرانی عمومی را، بویژه درمیان قشر وسیع کارگران، کشاورزان و مهندسین و متخصصینی که روی این‌زمین‌هاکارمی‌کنند، برانگیخته‌است. آیین نامهٔ مصوب ۱۳۵۸/۱۲/۴ شورای انقلاب دربارهٔ استفاده از این اراضی. با بهره برداری علمی از این اراضی به سود جامعه و کارگران و دهقانان زحمتکش منافات دارد. در بررسی زیر که از سوی گروهی از اعضاء و هواداران حزب تودهٔ ایران انجام گرفته برای استفاده علمی از این اراضی به سود زحمتکشان کوشش به عمل آمده است. ما نتایج این بررسی و پیشنهادهای مطروحه را دراختیار افکارعمومی و مسئولین امر قرار می‌دهیم.

اراضی واقع درآبخور سد دز از موقعیتی استثنایی نسبت به سایر اراضی، چه از نظر حاصلخیزی و چه از نظرسرمایه‌گذاری‌هایی که درحوزهٔ طرح آبیاری دز انجام گرفته و بالاخره ازنظرمالکیت زمین و وضع اجتماعی برخوردار است. پس ازطی مراحل اول ــ دوم و سوم "اصلاحات ارضی" رژیم شاه خائن، براساس قانون بهره‌برداری از اراضی زیرسدها (مورخ ۱۳۴۷) مقدمات واگذاری اراضی این ناحیه به شرکت‌های کشت و صنعت فراهم گردید. چون این اراضی از نظرحاصلخیزی و سرمایه‌گذاری‌هائی که درشبکه آبیاری و راه‌های آن انجام شده بود، از موقعیت ممتازی برخوردار بودند، شاه سابق وخانوادهٔ غارتگر و وابستگانشان برآن چنگ‌انداختند وبامشارکت اربابان امپریالیست‌شان قسمت‌اعظم‌وحاصلخیزاین زمین‌هارا متصرف شدند و به این ترتیب شرکت‌های کشت و صنعت "ایران و آمریکا"، "ایران و کالیفرنیا"، "شلکات"، "هاوایی" (بین‌المللی) و "گله" تاسیس شدند.

این شرکت‌ها درظاهر با سرمایهٔ مشترک ایرانی و خارجی (۳۰ درصد و ۷۰ درصد) تشکیل شدند، ولی درواقع تمامی سرمایه‌گذاری آن‌ها به وسیله دریافت وام از بانک‌های ایرانی تامین

شده بود. هدف عمده‌ای که به وسیلهٔ این شرکت‌ها دنبال می‌شد بیشتر در رابطه با بازارهای جهانی و تولید محصولاتی‌بود که دراین بازارها بتواند به فروش برسد و لذا توجه کم‌تری به نیازهای داخلی معطوف می‌گردید.

زمین‌های لازم جهت ایجاد این شرکت‌ها به قیمت نازل از کشاورزان و خرده‌مالکین خریداری گردید (لازم به تذکر است که تمامی اراضی خریداری شده به وسیله دولت، برای ایجاد شرکت‌های کشت و صنعت مورد استفاده قرارنگرفته و قسمت اعظم آن‌ها بدون تسطیح و به شکل اولیه باقی مانده است). علاوه بر زمین‌هایی که دراختیار شرکت‌های کشت و صنعت قرارگرفت، مقداری نیز به کشت و صنعت هفت تپه و شرکت‌های سهامی زراعی واگذارشد. باقی اراضی که عمدتا غیرمرغوب بوده‌و درآبرفت رودخانهٔ دز و سایر رودخانه‌های کوچک حوزهٔ آبیاری دز قرارگرفته‌اند، به طورسنتی و با مالکیت فردی بهره‌برداری می‌شوند. جدول زیر تقسیم اراضی حوزه آبگیر دز را براساس مالکیت، مقدار زمین و مرغوبیت آن درآستانهٔ انقلاب نشان می‌دهد.

نوع مالکیت	مقدار زمین (هکتار)	کیفیت زمین
شرکت‌های کشت‌وصنعت‌پنجگانه	۶۸۰۰۰	مرغوب
کشت وصنعت هفت‌تپه	۱۵۰۰۰	نسبتاخوب
شرکت‌های زراعی	۱۲۵۰۰	خوب
خرده مالکی و دهقانی	۱۰۰۰۰	قابل کشت
مابقی	۲۰۰۰۰	شامل جاده، مناطق مسکونی، مسیل‌وغیره

لازم به تذکر است که‌خرید و واگذاری اراضی به شرکت‌های کشت و صنعت توسط‌کمیسیونی از مسئولین وقت سازمان آب و برق و به استناد ماده ۵۰ قانون ملی شدن آب‌ها و تبصره مادهٔ ۷ قانون تقسیم و فروش املاک استیجاری و زیرنظر مستقیم شاه سابق و وزیران مسئول وقت انجام گرفته است. اراضی کشت و صنعت‌های پنج‌گانه درمحدودهٔ ۱۱۷ قریه با ۷۰۰۰ خانوار روستایی قرارداشت که از میان آن‌ها ۵۰۰۰ خانوار صاحب نسق و ۲۰۰۰خانوار خوش نشین بوده‌اند.

مالکیت و نحوه اداره‌ٔ اراضی طرح آبیاری دز به سه شق زیر تقسیم می‌شود:

۱ــ اراضی شرکت‌های کشت و صنعت پنج گانه. از این اراضی ۲۶ هزارهکتار تسطیح شده و مورد استفاده این‌شرکت‌ها بوده‌و ۴۲ هزار هکتار تسطیح نشده که به کشاورزان‌محلی و صیفی‌کاران اجاره داده شده و یا بلااستفاده باقی مانده است.

۲ــ اراضی شرکت‌های سهامی زراعی که شامل ۱۲۵۰۰ هکتارمی‌شد (این شرکت‌ها پس از انقلاب منحل شدند).

۳ــ اراضی تحت اختیار خرده‌مالکان وکشاورزان که شامل ۱۰ هزار هکتار بوده و به شیوه‌های سنتی و نیزمکانیزه از آن‌ها بهره‌برداری می‌شود.

www.iran-archive.com

برهمین پایه درمحدوده طرح آبیاری دز به طورکلی سه نوع مالکیت ارضی وجود داشته است :

۱ــ مالکیت دولتی . این اراضی قبل از انقلاب دراختیار شرکت‌های مختلط داخلی ــ خارجی پنجگانه فوق‌الذکر بود . ولی اکنون با مدیریت جدید ، موقتا پابرجاست ؛

۲ــ مالکیت تعاونی . به علت سیاست عمومی رژیم گذشته و عملکرد غلط مدیریت انتصابی آن که زیرنظر وزارت تعاون و امور روستاها عمل می‌نمود ، پس‌از پیروزی انقلاب منحل گردید ؛

۳ــ مالکیت خصوصی ، که کماکان پابرجاست .

بادرنظرگرفتن مطالب مختصری که دربارهٔ تاریخچهٔ این اراضی و نحوهٔ مدیریت‌ومالکیت آن‌ها گفته شد ، به روشنی معلوم می‌شود که هرطرح و پیشنهاد و مصوبه‌ای ، بدون توجه براین ناهمگونی ، یعنی برخورد یکسان به تمام این اراضی ، نمی‌تواند موفقیت‌آمیز باشد .

بدیهی است عدم موفقیت سیاست رژیم گذشته (به علت خائنانه بودن آن) و مدیریت وابسته و انتصابی شرکت‌های سهامی زراعی نباید و نمی‌تواند به حساب شکست اصل تعاون در تولید کشاورزی به طورکلی گذاشته شود و یا این که عملکرد مدیریت شرکت های کشت و صنعت را که درخدمت امپریالیست‌های جهانخوار آمریکائی و شرکایش و وابستگان داخلی آن‌ها بوده است ، نمی‌توان دلیل بر رد مکانیزاسیون کشاورزی و تولید درسطح وسیع دانست .

اینک حل مسئلهٔ اراضی زیر سد دز را درمقطع سه نوع مالکیت یعنی مالکیت دولتی ، مالکیت تعاونی درشرکت‌های سهامی زراعی و مالکیت خصوصی مطرح می‌کنیم . بدیهی است که مسئلهٔ ارضی یا به طورکلی مسئلهٔ ارضی ــ روستائی مسئله‌ای است که باید درمجموع جامعه انقلابی ما حل شود . پرداختن ما به مسئلهٔ محدود اراضی زیر سد دز از آن جهت است که این اراضی درشرایط‌کنونی ، بخصوص پس‌از تصویب آئین‌نامه مورخ ۵۸/۱۲/۴ ازطرف شورای‌انقلاب وضع کاملا ویژه‌ای به خود گرفته است که محتاج بررسی و راه‌حل‌های کاملا ویژه است .

۱. اراضی دولتی زیرسد دز

این بررسی را از تشریح مختصر آئین‌نامه مصوب شورای انقلاب آغازمی‌کنیم .

خلاصه‌ای‌ازآئین‌نامه مصوب شورای انقلاب

این آئین‌نامه به وسیله شورای انقلاب درتاریخ۵۸/۱۲/۴ تصویب‌ودرتاریخ ۵۸/۱۲/۲۰ به وزارت کشاورزی ابلاغ گردید . هدف از این آئین‌نامه **"احیاء ده و کمک به افزایش تولید محصولات زراعی و دامی از طریق استقرار نسق و تامین آزادی عمل خانوار روستایی وبالنتیجه تامین رفاه اجتماعی روستائیان منطقه"** ذکرشده است .

منظور از احیاء ده بوجود آوردن ده براساس نسق[1] است که به طورسنتی دراین منطقه

۱) نسق ازنظرزمین داری عبارت است از صورت تقسیم اراضی ده بین زارعان . اراضی هرده به

رایج بوده است . بنابه ادعای آئین‌نامه مصوبه **" سازمان تولید ده مبتنی براساسی است که به آن نسق اطلاق می‌شود و آن ترتیب و تنظیم زمین‌های زراعی و سایرمنابع تولیدی ده برمبنای چنان قاعده‌ای است که حداکثر بهره‌برداری ازمیان جمیع محدودیت‌ها فراهم آید ."**

محدوده عمل این آئین‌نامه ، اراضی با مالکیت دولتی است یعنی اراضی متصرفهٔ شرکت‌های چندملیتی کشت و صنعت پنجگانه فوق الذکر و سایر اراضی طرح آبیاری در که در اختیار دولت قراردارد .

دراین آئین‌نامه به طورخلاصه پیش بینی شده است که پس ازتشکیل هیئت واگذاری زمین درمنطقه و شورای ده (شامل دهاتی که ازبین رفته‌اند) اراضی به وسیلهٔ این شورا به ترتیب اولویت به افراد زیر برای مدت پنج سال اجاره داده می‌شود که بعدا ، درصورت رضایتبخش بودن نحوهٔ عمل این واگذاری جنبهٔ قطعی پیدا می‌کند .

۱ــ زارعین صاحب نسق قبلی و خرده مالکان "خودکار"[2] یا وارثین آن‌ها ؛

۲ــ برزگران بومی بدون زمین ــ کارگران کشاورزی محل ــ خوش نشینان قبلی دهات ؛

۳ــ کشاورزان غیربومی شاغل مانند صیفی کاران ؛

۴ــ فرزندان بلافصل قادربه کار زارعان صاحب نسق و خرده مالکین خودکار و خوش ــ نشینان و برزگران و کارگران کشاورزی همان محل ؛

۵ــ داوطلبان محلی و فارغ التحصیلان کشاورزی ؛

۶ــ کارمندان دولت به شرط عدم اشتغال به کاردولتی و سایرداوطلبان .

حداقل زمینی که دراختیار یک زارع صاحب نسق قرارمی‌گیرد معادل یک جفت معمول آن ده و حداکثر زمین واگذاری معادل حداکثرنسق دهقانی معمول آن ده خواهد بود (بین ۶ تا ۲۵ هکتار برآورد شده است) .

همچنین دراین طرح پیش بینی شده است که دولت باید کلیهٔ ماشین آلات موجود شرکت‌های کشت و صنعت پنجگانه شامل ماشین آلات زراعی و ادوات وابسته و ماشین آلات سنگین را درقبال مطالبات خود ازشرکت‌ها خریداری و رایگان دراختیار مراکز خدمات دهستان وستاد پشتیبانی شهرستان قراردهد تا درصورت لزوم در اراضی دهات با اجرت عادلانه‌ای‌که متناسب‌با هزینه‌ها باشد عرضه خدمت نمایند .

نارسائی‌های آئین‌نامهٔ مصوب‌شورای‌انقلاب

دربررسی آئین‌نامهٔ مصوب شورای انقلاب در رابطه با اجرای آن درزمین‌های دولتی

تعداد جفت گاو موجود در ده تقسیم می‌شود و مقدارزمین هر زارع را برحسب‌جفت مشخص می‌نمایند . صورتی‌که اسامی زارعان و جفت گاو هرنفر را معین می‌کند ازنظر اصلاحات ارضی نسق ده را نشان می‌دهد . آمار زارعین صاحب نسق هرده در پروندهٔ اصلاحات ارضی و سازمان آب و برق خوزستان موجود است .

۲) یعنی خرده مالک خود کار و این که چه کسی خرده‌مالک خودکار بوده‌است درآئین‌نامه قید نگردیده است . اگرمنظور خرده مالکانی باشد که خود روی زمین کارمی‌کرده‌اند و ازسال ۱۳۴۷ به بعد زمین‌آن‌ها گرفته شده است دراین صورت بعداز گذشت قریب به ده سال امکان تشخیص خرده مالک خودکار از غیرخود کار بعید به نظرمی‌رسد .

www.iranarchive.com

(کشت و صنعت‌های پنجگانه) می‌توان اشکالات زیر را مختصراً برشمرد:

۱ــ ده و ساختار آن به شیوهٔ نسق داری یکی ازبنیان‌های فئودالیسم خاص منطقه است. احیای روابط ده برحسب نسق، بنکو و غیره، منهای حضور ارباب، نمی‌تواند جوابگوی یک جامعه پیش رونده باشد. بررسی‌های انجام شده درمنطقه نشان می‌دهد دهاتی که درپوشش شرکت‌های کشت و صنعت‌وشرکت‌های سهامی زراعی قرارنگرفته بوده‌اند و براساس بنیان‌های پیشنهادی دراین آئین‌نامه اداره می‌شوند، بهبودی در درآمد واقعی آن‌ها حاصل نگردیده است و این دلیلی است براین‌که نتایج حاصل از اجرای این آئین‌نامه راحداقل‌بایستی باتردید نگریست.

۲ــ بسیاری از روستاهای واقع درمحدوده اجرای این مصوبه (۶۸۰۰۰ هکتار اراضی‌دولتی و کشت وصنعت) ازپیش رفته و ساکنین این دهات یا ازمحل کوچ کرده‌اند و یادرشهرک‌های احداث شده ساکن گردیده‌اند. بازسازی این روستاها غیرممکن است و بعلاوه ساکنین‌شهرک‌ها چنان به مزایای زندگی درشهرک‌ها عادت کرده‌اند که‌تصور بازگشت به روستا برای آنان دشوار است و فقط چنان‌که شهرک‌های مشابهی برای اسکان‌آنان ساخته شود بارغبت درآن شهرک‌ها ساکن خواهند شد (مثل شهرک "پیروزی" که به وسیلهٔ روستائیان به کمک جهاد سازندگی ساخته‌شد).

۳ــ کشاورزان صاحب‌نسق قبلی ویا وراث آن‌ها که در طرح های کشت وصنعت (کشت نیشکر) هفت تپه و کارون خارج از محدودهٔ ۶۸۰۰۰ هکتار مورد نظر مشغول به کارهستند ویا اصولا دربخش‌های غیرکشاورزی مشغول به‌کاربوده‌اند، تمایلی به بازگشت به محل قبلی خود ندارند (این امربخصوص درمورد جوان‌ترها صادق است). چنین افرادی نظربه ارزش زمین‌های طرح آبیاری دز، پس ازدریافت سهم خود از زمین‌ها، اقدام به اجاره دادن زمین خواهند نمود و این خود مستلزم بروز اشکالات عدیده‌ای خواهد بود. حال آن که دراین آئین نامه افرادی که فعلا به کارکشاورزی مشغولند ولی صاحب نسق نیستند دراولویت‌چهارم‌قرارگرفته‌اند.

۴ــ درداخل محدودهٔ شرکت‌های کشت و صنعت، شاغلین (کشاورزان صاحب نسق قبلی، فرزندان آن‌ها و کارگران کشاورزی) درکارهای تخصصی آموزش دیده‌اند: کارهایی ازقبیل آبیاری، کاشت، پخش کود، سمپاشی و درمورد باغات کارهایی ازقبیل پیوند، نگهداری و مشاغل فنی مثل رانندگی تراکتور، مکانیک و سرویس‌کار. شیوه توزیع یا واگذاری زمین باید دست کم به‌شکلی باشد که از این تخصص‌ها باتقسیم کار مناسب حداکثر استفاده به عمل آید. واضح است که آئین نامه مصوبهٔ شورای انقلاب دارای چنین خصوصیتی نیست.

۵ــ توزیع آب و دریچه‌های آبیاری واقع درطرح آبیاری دز برای قطعات یکصد هکتاری تسطیح شده، منظورگردیده است. چون هنوز ۴۲۰۰۰ هکتار از اراضی کشت و صنعت‌های پنجگانه (دولتی) تسطیح نشده‌است، توزیع آب دراین بخش نامتناسب بوده و این امر در آتیه (درصورت تقسیم اراضی به قطعات ۱۰ تا ۲۰ هکتاری) مشکلات بسیاری ایجاد خواهد کرد.

۶ــ سوق کشاورزی به طرف کشت‌های کوچک و پراکنده و غیرلازم و عدم امکان برنامه‌ریزی کاشت درآینده، یکی از معایب جدی و عواقب نامساعد این طرح است.

۷ــ جهت تامین چغندر مورد نیاز کارخانجات قند دزفول و هفت تپه نیاز به کشت چغندر قند در ۲۰۰۰۰ اراضی تسطیح شده است که درصورت تقسیم اراضی براساس آئین‌نامهٔ مصوبه مشکلات زیر بروز خواهد نمود:

الف ــ عدم تمایل به کشت چغندر قند توسط کشاورزان به علت عدم سوددهی درمقایسه با صیفی کاری،

ب ــ مشکلات بستن قرارداد باکشاورزان و مشکلات اجرای زراعت ردیفی و مکانیزه و استفاده از ماشین آلات در واحدهای کوچک پیش بینی شده درطرح،

ج ــ مشکلات برنامه ریزی درقطعات‌کوچک.

بررسی آئین‌نامه مصوب‌شورای انقلاب، نارسائی‌ها و اشکالات ناشی از اجرای آن را در اراضی دولتی، بخصوص در ۲۶ هزارهکتار اراضی تسطیح شده، به خوبی روشن می‌سازد. به علاوه این بررسی نشان می‌دهد که آئین‌نامه ابدا قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران رامد نظر نداشته و به ضرورت دوشکل دولتی و تعاونی پیش‌بینی شده درقانون اساسی کم‌ترین عنایتی ننموده است.

پیشنهادها دربارهٔ اراضی‌دولت

تمام نارسائی‌های برشمرده نشان می‌دهد که به جای تقسیم اراضی دولتی موجود در منطقه، باید با حفظ مالکیت دولتی، از این اراضی برای ایجاد نهادهای کشاورزی ملی، به جای نهادهای کشاورزی وابسته‌به امپریالیسم، دردوجهت پیش‌بینی شده درقانون اساسی بهره برداری شود:

۱ــ حفظ و تحکیم شرکت‌های کشت و صنعت در اراضی تسطیح شده،

۲ــ ایجاد تعاونی‌های تولیدی در اراضی تسطیح نشده.

مادر اینجا پیشنهادهای مشخص خود را درهردو مورد مطرح می‌کنیم.

شرکت های‌کشت‌وصنعت. درمورد ضرورت حفظ مالکیت دولتی براراضی زیرکشت شرکت‌های کشت و صنعت موجود، علاوه بر دلایل پیش‌گفته، باید به دلایل زیر نیز توجه داشت:

۱ــ ضرورت تخصیص ۲۰ هزار هکتار زمین به کشت چغندر مورد نیاز کارخانه‌های قند دزفول و اهواز،

۲ــ وجود مالکیت دولتی دراین اراضی، امکان برنامه‌ریزی کاشت و برداشت را هماهنگ با نیازهای کارخانه‌های فوق و سایرنیازهای اقتصاد کشور به بهترین وجهی فراهم می‌نماید،

۳ــ تمرکز کم‌نیروی انسانی (به علت دوری از شهرهای بزرگ منطقه) که‌نیاز به استفاده از تکنیک جدید در امرکشاورزی این منطقه را ضرورمی‌سازد، بخصوص با درنظرگرفتن این واقعیت که درکشت‌هائی نظیر چغندر و گندم امکان مکانیزاسیون بسیار زیاد است. بعلاوه این دومحصول، علاوه بر رفع نیازهای ضرور، امکان تناوب زراعی مناسب را نیزفراهم می‌کند،

۴ــ تسطیح اراضی درگسترهٔ وسیع که قبلا انجام گرفته، امکان کشت مکانیزه درقطعات بزرگ را فراهم می‌سازد و این امربه نوبهٔ خود باعث پائین آمدن هزینه‌های کاشت و داشت و برداشت چغندر و گندم می‌شود،

۵ــ وجود امکانات فنی و نیروی انسانی متخصص درشرکت‌های موجود،

۶ــ امکان گسترش کشت و صنعت به معنی واقعی از راه ایجاد مراکز دامپروری و کارخانه‌های جنبی (نظیر شیر پاستوریزه، کنسروسازی و غیره). دراینجا لازم به توضیح است که یکی از نارسائی‌های عمدهٔ کشت و صنعت‌های منطقه درگذشته، عدم گسترش این قبیل فعالیت‌های ضروربوده است.

www.iran-archive.com

و اما درزمینهٔ بهبود مدیریت شرکت‌های کشت و صنعت و تبدیل آن‌ها به یک نهـاد کشاورزی درخدمت انقلاب و مردم، انجام پیشنهادهای زیر ضروراست:

۱ــ بهبود مدیریت از راه: الف ــ شرکت دادن کارگران واحدها از طریق شوراهای منتخب کارگران در ادارهٔ امورشرکت‌ها، ب ــ حذف هزینه‌های بالای مدیریت، کاهش کارمندان اداری، کاهش حقوق‌های بالا و تعدیل درحقوق کارکنان؛

۲ــ متمرکز کردن اراضی کشت و صنعت‌های پنجگانه؛

۳ــ برنامه‌ریزی کشت براساس اولویت‌های منطقه و کشور؛

۴ــ تمرکز حداقل ماشین آلات موردنیاز هرواحد درهمان واحد و بوجود آوردن یک مرکز خدمات جهت تمرکز ماشین آلات مازاد و سنگین و ارائهٔ خدمات به کشت و صنعت‌های پنجگانه و دیگربخش‌های کشاورزی منطقه؛

۵ــ برقراری ارتباط بین "مرکز تحقیقات کشاورزی صفی آباد" وکشت و صنعت‌هـای پنجگانه به منظور حداکثر استفاده از تحقیقات و امکانات فنی درامر کشاورزی و دامپروری؛

۶ــ بهبود وسایل مکانیزاسیون کشاورزی و تامین ماشین آلات و قطعات یدکی موردنیاز از کشورهائی که با بهترین شرایط این وسایل را واگذار می‌کنند و برنامه ریزی جهت ساخت این گونه ماشین آلات در داخل کشور؛

۷ــ کمک مالی دولت به صورت وام درازمدت ظرف دوسال اول،با قید ضرورت خودکفائی طی این دوسال و تامین سوددهی حداکثر طی پنج سال.

شرکت‌های تعاون تولیدی. طرح مصوب شورای انقلاب را بامختصر تغییرات و اصلاحاتی می‌توان به شکل زیر درمورد ۴۲ هزار هکتار اراضی دولتی که بدون تسطیح باقی مانده است، بادرنظرگرفتن موقعیت خاص آن‌ها (مالکیت دولتی، بدون تسطیح بودن، مشکلات آبیاری) و با تاکید برامرتعاون که تضمینی است دربرابر احیاء بزرگ مالکی، اجرانمود:

۱ــ تعاونی‌های تولیدی کوچکی در قطعات ۱۰۰ تا ۲۰۰ هکتاری درمرحلهٔ اول بوجود آید؛

۲ــ حتی‌المقدور دریچه‌های آبیاری هرتعاونی مستقل باشد؛

۳ــ با کمک فنی و مالی‌دولت مراکز خدمات فنی، ترویج کشاورزی و اعتبار برای هرچند تعاونی بوجود آید؛

۴ــ ادارهٔ امورتعاونی‌ها دراختیارکشاورزان بوده و دولت برامور آن‌ها نظارت نماید؛

۵ــ هم‌زمان با پیشرفت تسطیح اراضی برنامه ریزی جهت ادغام تعاونی‌های کوچک و بوجود آوردن تعاونی‌های بزرگ‌تر انجام گیرد؛

۶ــ برای صرفه‌جوئی درهزینه‌ها، از ابتدا شهرک‌های کشاورزی برمبنای تعاونی‌های بزرگ بنا گردد (بسته به شرایط، هرده تا بیست تعاونی کوچک را می‌توان اساس یک تعاونی بزرگ دانست)؛

۷ــ تعاونی‌ها می‌توانند از مرکز خدمات فنی منطقه، با تسهیلاتی که برای کشت‌وصنعت‌های پنجگانه درنظرگرفته شده، استفاده نمایند؛

۸ــ دولت به نمایندگی ازطرف مردم، مالکیت اراضی تعاونی‌ها را حفظ نموده و آن را به صورت مشاع واگذارمی‌کند و بعداز انقضای مدت پنج سال بهره‌برداری می‌تواند مقداری از درآمد تعاونی‌ها را بسته به شرایط، جهت تامین هزینه‌هایی که تقبل نموده است‌اخذ نماید.

اولویت واگذاری زمین باید به قرارزیرباشد:

الف ــ برزگران محلی بدون زمین و کارگران کشاورزی ساکن در اراضی که مایل هستنـد شخصا به کار کشاورزی بر روی زمین ادامه دهند؛

ب ــ افراد بومی اعم ازصاحب نسق و یا دهقانان بی‌زمین که سابقا به کار کشاورزی مشغول بوده و مایل هستند که مجددا به بخش کشاورزی بازگشته و شخصا بر روی زمین کارکنند؛

ج ــ مازاد زمین به سایر افراد محلی، فارغ التحصیلان کشاورزی، کارمندان دولت (به شرط عدم اشتغال) که مایل به کارکشاورزی درتعاونی‌های تاسیس شده هستند؛

د ــ درصورت فقدان متقاضی به اندازهٔ کافی می‌توان سطح اراضی تعاونی‌های کوچک را باتوجه به مسئلهٔ آبیاری و منافع عمومی گسترش داد و یا واحدهای دولتی جدیدی ایجاد کرد، به نحوی که تمام ۴۲ هزار هکتار اراضی مورد بهره‌برداری قرارگیرد.

۲. اراضی شرکت‌های سهامی زراعی سابق و ایجاد تعاونی‌های کشاورزی جدید

آنچه تاحال گفته شد، درمورد ۶۸ هزارهکتار اراضی دولتی منظورشده درآئین‌نامهٔ مصوب شورای انقلاب بود. علاوه براین اراضی، همان‌طورکه درجدول نشان دادیم، مقدار ۱۲۵۰۰ هکتار زمین که سابقا به وسیلهٔ شرکت‌های سهامی زراعی اداره می‌شدند، وجود دارد. ایـن شرکت‌ها پس از پیروزی انقلاب، به‌علت نادرستی بنیادی آن‌ها، تنفر از مدیریت وابسته بـه طاغوت و فساد حاصل از بوروکراسی حاکم برآنها که ریشهٔ آن را باید درسیاست کلی رژیـم گذشته و علمکرد وزارت‌تعاون و امور روستائی جستجو نمود، منحل شدند و اراضی آن‌ها بـه زارعین سهامدار واگذار گردید. وحال آن‌که درشرایط نوین انقلابی امکان داشت با ایجاد تغییرات کیفی دراین گونه موسسات، از وسایل و امکانات آنها برای پیشرفت کشاورزی به سود روستائیان و کشور بهره برد.

ازبین رفتن این شرکت‌ها عملا موجب بروز دشواری‌های متعدد شد که درمیان آن‌هامی‌توان از بلاتکلیف ماندن‌باغات مرکبات و خطر انهدام آنها، فروش گله‌های گوسفند و کندوهای زنبور عسل، ازبین رفتن ماشین‌آلات و به طورکلی ازبین رفتن شرایط مناسب برای تاسیس تعاونی‌های واقعی نام برد.

بعلاوه بعضی ازسهامداران این شرکت‌ها، به علت اشتغال درخارج ازمنطقه و یا به این علت که اصولا به کار کشاورزی اشتغال نداشته‌اند، فاقد کارآئی لازم برای ادارهٔ زمین‌های دریافتی بابت حق السهم خودهستند. این قبیل افراد، زمین‌های خود را یابه افراد دیگر واگذارکرده‌و یا به اجاره داده‌اند. واین امرخودباعث تمرکززمین دردست عده‌ای‌قلیل‌خواهدشد.

بادرنظرگرفتن این عوامل، برای اداره اراضی شرکت‌های منحله، پیشنهادهای زیرمطرح می‌شود:

۱ــ واگذاری زمین‌ها در قطعات ۱۰۰ تا ۲۰۰ هکتاری به سهامداران سابق جهت تشکیل تعاونی‌های کوچک براساس آبده دریچه‌های آبیاری و قطعه‌بندی زمین‌های تسطیح شده.

۲ــ تشکیل شورایی ازنمایندگان این تعاونی‌های کوچک جهت بوجود آوردن شورای سهام‌ــ داران‌شرکت‌های تعاونی جدید با وظایف زیر:

الف ــ ادارهٔ باغات و دامپروری و ماشین آلات فنی به طورتعاونی؛

www.iran-archive.com

ب ـ نظارت بر اداره‌ٔ تعاونی‌های کوچک و جلوگیری از واگذاری اراضی به غیر ؛
ج ـ برنامه‌ریزی جهت تلفیق تولید تعاونی‌های کوچک و توسعه کشت‌های تعاونی مثل چغندرقند ، برنج ، گندم و غیره درسطح وسیع ؛
د ـ تشکیل تعاونی‌های توزیع جهت جمع آوری و فروش محصولات و قطع دست واسطه‌ها وتهیه‌ٔ کود و بذرمرغوب و غیره جهت توزیع درتعاونی‌های کوچک .
۳ ـ باید امکان دسترسی این تعاونی‌ها به مرکز خدمات فنی منطقه مانند تعاونی‌های گروه قبلی بر روی اراضی دولتی تسطیح نشده و کشت و صنعت‌های پنجگانه فراهم گردد .
۴ ـ مرکز تحقیقات کشاورزی "صفی‌آباد" ملزم به همکاری با این تعاونی‌ها درجهت امور ترویج کشاورزی گردد .
۵ ـ دولت بادادن وام نیازهای اولیه این تعاونی‌ها را برطرف نماید .
۶ ـ حل مسئله‌ٔ آب دراین تعاونی‌ها و قیمت‌گذاری به نحوی که براعضاء تعاونی‌هاتحمیلی نباشد .

نظربه اهمیت مسئله‌ٔ آب و به دلیل اشتراک مسئله درهرسه مورد دولتی ، تعاونـــی و خصوصی این مسئله باید به طورجداگانه مفصلا بررسی گردد .

۳. اراضی متعلق به مالکین خصوصی

درمحدوده طرح آبیاری درحدود ۱۰۰۰۰ هکتار اراضی دارای مالکیت خصوصی وجود دارد که به صورت خرده‌مالکی یا دهقانی اداره می‌گردد . دراین اراضی سبزی‌کاری‌ها ، باغات مرکبات خصوصی ، دامپروری‌های کوچک و غیره قراردارند . علاوه براین‌ها دهاتی نیز وجود دارند که بعد از اصلاحات ارضی به حال خود رها شده و کشاورزان با وجود این‌که زمین و آب کافی دراختیار دارند به‌علت رودررو بودن با مشکلات عدیده و عدم توانایی مالی لازم جهت بهبود کیفیت‌زمین و کشت خود نتوانسته‌اند به نحو چشم‌گیری وضعیت اقتصادی خود رابهبود بخشند . درمورد این دهات پیشنهادهای جداگانه‌ای بایستی مطرح گردد .

درابتدا به بررسی اراضی خرده مالکی می‌پردازیم .

نکته‌ای که قبل ازهرچیز بایستی به آن توجه شود معنی خرده‌مالک دراین منطقه درپیوند با وضع مالکیت‌های موجود افراد است . چه‌کسی خرده مالک نامیده می‌شود؟ افرادی وجود دارند ، که اگرچه براساس آمار اصلاحات ارضی زارع هستند ، ولی دربین آنها مالکیت‌های از ۵۰ تا ۲۰۰ هکتار وجود دارد . صاحبان این قبیل اراضی به هیچ وجه شخصا کشاورز نیستند ، بلکه بیشتر ، صاحبان سرمایه‌های کشاورزی هستند . درقبال این افراد ، خرده مالکینی وجود دارند که مالک ۲ تا ۵ هکتار زمین بوده و گاهی خود شخصا به کار کشاورزی مشغولند .

درمورد این قبیل مالکیت‌ها پیشنهاد می‌شودکه حداکثر زمین براساس آئین‌نامه مصوب شورای انقلاب مشخص گردد و مازاد زمین به افراد واجد صلاحیت درمنطقه ، با اولویت دادن به دهقانان کم‌زمین جهت‌تامین زمین آنها درحدود حداکثر مجاز منطقه ، واگذار شود . جهت حمایت از تولید مرکبات دراین اراضی بایستی تسهیلات کافی دراختیار خرده مالکان و سایر متقاضیان قرارگیرد . این اراضی روبهم‌رفته مناسب سبزی‌کاری و کشت مرکبات هستند . گسترش باغات مرکبات فضای سبز مناسبی دراطراف شهر درفول پدید خواهد آورد .

پیشنهادهای زیر در رابطه با سبزی‌کاران و باغ داران خصوصی ارائه می‌گردد :
۱ ـ ایجاد صندوق دولتی وام‌های کوتاه مدت و بلندمدت جهت احداث باغ و دامپروری و سایر امور ؛
۲ ـ تشویق و کمک به ایجاد تعاونی‌های تولید و توزیع ،
۳ ـ تولید نهال و انجام تحقیقات اصولی در رابطه با بهبود کیفیت باغات مرکبات و تهیه بذر اصلاح شده ؛
۴ ـ جهت انجام خدمات فنی و دفع آفات دسترسی به مرکز خدمات فنی طرح آبیاری دز ؛
۵ ـ تشویق و کمک به متقاضیان ایجاد کارخانه‌های کنسروسازی ، مرباسازی و غیره ؛
۶ ـ کمک به متقاضیان ایجاد مرغداری و دامپروری کوچک ؛
۷ ـ تعدیل آب‌بها .

همان‌طور که گفته‌شد دهاتی نیز وجود دارند که اراضی آن‌هابعد از اصلاحات ارضی به طور مالکیت مشاع حفظ گردیده است (بنوارحسین ، جاته ، سنجر ، قلعه طوق ، شهون و زاویه‌ها) . این دهات به علت نزدیکی به شهر از موقعیت ویژه‌ای برخوردارند . ولی درچندسال گذشته به جز درقلعه طوق و سنجرکه‌زارعین‌آنهابیشترشهرنشین هستند و به امرسبزی‌کاری اشتغال دارند ، در سایر این دهات بهبود چشم‌گیری درشرایط‌زندگی ساکنین آنجا دیده نشده است . درمورد این دهات پیشنهاد می‌شود که :

۱ ـ دولت وام‌های طویل‌المدت و کوتاه مدت دراختیار افرادی که به طور انفرادی و یـا جمعی به کارکشاورزی و دامپروری مشغولند قراردهد . وام‌ها از طریق شورای ده پرداخت و توسط تعاونی مصرف شود ؛
۲ ـ باکمک مرکز خدمات فنی دربهبود کیفیت اراضی و تسطیح آن‌ها و گسترش جاده‌ها و شبکه آبیاری این دهات اقدام گردد ؛
۳ ـ همکاری‌های لازم وگسترش امکانات جهت ایجاد تعاونی‌های کوچک دراین مناطق در صورت تمایل زارعین و تشویق آنان به این کار ؛
۴ ـ امکان استفاده ازخدمات مرکز تحقیقات صفی آباد و دردسترس قراردادن نهال و بذر مرغوب به وسیله‌ٔ مرکز تحقیقات برای این دهات .

درکلیه‌ٔ موارد بالا یک نکته اساسی مشترک وجود دارد و آن‌استفاده از مرکز خدمات است . مرکز خدمات به صورت یک مرکز بزرگ فنی دولتی است که کلیه‌ٔ ماشین آلات سنگین و نیزماشین آلات‌کشاورزی مازاد شرکت‌های کشت وصنعت پنجگانه و شرکت‌های سهامی زراعی ، درصورتی که متعلق به دولت باشند درآن جمع شده و بامدیریت دولتی و زیرنظارت شورایی از نماینـدگان کشت و صنعت‌ها ، تعاونی‌ها و بخش خصوصی انجام وظیفه نماید . از مزایای وجود چنین‌مرکزی صرفه‌جویی درهزینه‌های تعمیر و نگهداری ماشین‌آلات و گسترش سرویس منظم است که ازعهده‌ٔ قسمت‌های کوچک و پراکنده ساخته نیست . بدیهی است خدمات این مرکز به نحوی بایستی سازمان داده شود که درجهت خودکفائی سوق کند . بایستی اضافه نمود چگونگی سازمان‌دهی این مرکز و کارکرد قسمت‌های متفاوت آن احتیاج به بررسی کامل و جداگانه دارد .

نکته‌ٔ دوم که از اهمیت خاصی برخورداراست وجود واسطه‌ها و سلف‌خرها و توزیع‌کنندگان عمده محصولات کشاورزی است . دیده می‌شود که این قبیل افراد محصولات کشاورزی راحتی تا یک پنجم قیمت از کشاورزان خریداری نموده و با قیمت گزاف به بازارعرضه می‌دارند . نتیجه این عمل فقر و ورشکستگی کشاورزان به‌علت پائین بودن قیمت پرداخت شده به آن‌ها ، ازبین

www.iranarchive.com

رفتن محصولات به علت سودآورنبودن برداشت و فروش آن‌ها و مزید برتمام این‌ها عدم دسترسی طبقات و قشرهای محروم جامعه به محصولات کشاورزی، بخصوص سبزی و میوه است.

براساس آنچه گفته شد، لازم است که دولت حداکثر حمایت را از ایجاد و گسترش تعاونی‌های توزیع به وسیلهٔ شرکت‌های تعاونی کشاورزی به عمل آورد. رشد کشاورزی کشور به میزان زیاد به این امربستگی دارد.

مسئلهٔ آب بها یکی از عوامل عمدهٔ بازدارندهٔ بعضی کشت‌ها، بخصوص کشت برنج در چندسال گذشته بوده است. قیمت‌گذاری روی آب مصرفی درطرح آبیاری دز با هیچ یک از موازین اقتصادی سازگارنیست. هدف اساسی دراین مورد تحصیل درآمد بیشتر برای قسمت آبیاری دز بوده است. یکی از زیان‌های عمده روش فعلی که بربهای هرمترمکعب آب مصرفی پایه‌گذاری شده، عدم کشت تابستانه، بخصوص برنج، به علت گرانی آب بها و زیادی مصرف آب درتابستان گرم منطقه است.

درشرایطی که ده‌ها مترمکعب آب درثانیه بدون استفاده از طریق رودخانه دز به‌خلیج فارس می‌ریزد و کانال‌های آبیاری توانائی رسانیدن این آب را به زمین‌های مناسب کشت تابستانه دارند، شیوهٔ قیمت‌گذاری آب چنان است که نتوان از این امکانات برای کشت برنج استفاده کرد و در عوض مقادیر زیادی برنج از آمریکا وارد نمود.

نکته شبهه‌انگیز دراین امر، مشارکت مشاورین آمریکائی درتعیین آب‌بها در دوران طاغوت برای کشت‌های متفاوت طرح آبیاری دز است، که متاسفانه هنوزهم آب بها برهمان پایه تعیین می‌شود. آیا نمی‌توان این شک رابرخود روا داشت که برای ازبین بردن کشت برنج دراین منطقه دست‌هائی درکار بوده است تا برنج مورد نیاز کشور را از آمریکا وارد کنیم؟ آیا این وضع را می‌توان عادی دانست که‌زمین‌های این منطقه به علت گرانی آب درتابستان بایربماند، و درعین حال ده‌ها مترمکعب آب درثانیه بلااستفاده به خلیج فارس بریزد؟

پیشنهاد می‌شود که برای پایان دادن به این وضع غیرعادی، آب بها برای هرهکتار زمین کشاورزی به طورمقطوع و درحدود معقول و بدون رابطه با نوع کشت تعیین شود و تامین آب بر اساس حداکثر ظرفیت دریچه‌ها انجام گیرد. با این کار می‌توان از به هدر رفتن مقادیر زیادی آب جلوگیری کرد.

«سند دست‌های پینه روستائیان است

نه کاغذهای جعلی تدوین شده»

امام خمینی

شاعران

شعراز: لوئی اراگن شاعر معاصر فرانسه

ندانم چیست که در چنگم می‌فشارد
به فریادم وامیدارد
نه درجستجوی دلسوزی یا یاوری
نه برای اقرار به گناهان،
چیزی است درمن که شیفته‌ام می‌سازد

کسی که می‌سراید خود را زجر می‌دهد
چه بانگی است درمن، چه جانوری را
چه آفریده‌ای را درخویش می‌کشم
به نیت خیر یا به نیت شر؟
تنها آن‌ها می‌دانند که خاموش شده‌اند

***ماشادو*[1] در *کلیور*[2] آنجا که**
سه گام آن سوتر: مرز و بوم اسپانیاست
و آسمان برایش سنگین شد
و دراین روستا جاگزین شد
وسپس دیده برای ابد فروبست

بر فراز آب‌ها و دشت‌ها

---

۱) آنتونیو ماشادو Antonio Machado (۱۹۳۹–۱۸۷۵) شاعر اسپانیولی ضد فاشیست از شهر سویل (اشبیلیه) سراینده مجموعه‌های "عزیمت" و "مناظر کاستیل".

۲) کلیور Collioure جائی در پیرنه شرقی، دارای آب‌های گرم معدنی.

www.iran-archive.com

و بام‌ها و گلگشت‌ها
آوائی پر درد می‌خیزد از گلوئی که آهنگین است
آیا این به سوی ستاره هولدرلین[3] است؟
آیا این به‌سوی ستارهٔ ورلن[4] است؟

مارلو[5] ترا به میکده نیاز است
نه بخاطر "فائوست". بلکه برای مردن
بین قاتلانیَ که درمحاصرمات گیرند
میان دشنه‌هایشان و خنده‌هایشان
و در پرتوی یک فانوس...

ستارگان! ای غبار شعله‌ها
که درتموز فرو می‌افتید برخاک!
آسمان‌امشب فریاد می‌دارد
کشتار بلبلان را
ولی جهان را با فاجعه چه کار؟

رنج می‌زاید روٴیا را
مانند کندوئی زنبورها را
انسان‌آنجا می‌نالد که زنجیری او را می‌خلد
و از جراحتش خورشیدی سرمی‌زند
بسی زیباتر از اُسطوره‌های کهن
.....
ندانم چیست که درچنگم می‌فشارد
و به فریادم وامیدارد
نه درجستجوی دلسوزی یا یاوری
نه برای اقرار به گناهان
چیزی است درمن که شیفته‌ام می‌سازد.

ترجمه و حواشی از: ا. ط.

---

۳) فریدریش هولدرلین (Friedrich Hölderlin) شاعرنوآور و مترقی آلمانی درسده‌های ۱۸ و ۱۹ (۱۸۴۳–۱۷۷۹) متولد در وورتمبرگ (آلمان دمکراتیک). هولدرلین در پیدایش نوپردازی درشعرجهان موٴثربود.

۴) پل ورلن (Verlaine) شاعرمعروف غنائی فرانسه (۱۸۹۶–۱۸۴۴) سرایندهٔ "اشعار زحلی" و "سرودهای نیک". زندگی سرشار از فراز ونشیب بود.

۵) کریستوفر مارلو (Cristopher Marlow) شاعرمعروف انگلیسی سدهٔ شانزدهم (۱۵۹۳ – ۱۵۶۴) سرایندهٔ "تاریخ فاجعه‌آمیز دکترفائوست" (۱۵۸۸) بعدها گته مطلب تراژدی‌معروف خود را از او الهام گرفت.

کلاف سردرگم تضادها

ترجمهٔ بهرام دانش

تضادها و بحران‌های عمیق، جهان سرمایه‌داری را از بنیاد متزلزل ساخته است. کوشش هائی که ازسوی کشورهای امپریالیستی برای تضعیف این تضادها و تخفیف این بحران‌ها به عمل می‌آید، همه بی‌نتیجه می‌ماند. سرشت جهان امپریالیستی چنان است که هریک از دول و گروه بندی‌های آن می‌خواهد این تضادها و بحران‌ها را به حساب دیگری حل کند. دراین میان شوروی‌ستیزی برعمق تضادها و اختلاف‌های موجود میان دول امپریالیستی می‌افزاید. دراین مقاله که به قلم و. نکراسوف در شمارهٔ ۴۴ سال ۱۹۸۰ هفته‌نامهٔ "عصرجدید" نوشته‌شده، تحلیلی از این "کلاف سردرگم" به عمل آمده است.

دوران تشدید تب آلود تضادهای سیاسی بین کشورهای عمدهٔ غربی که درماه‌های بهار و تابستان امسال مشاهده گردید، گوئی پایان گرفته‌است. درهرحال، این دعوی بسیاری از رهبران سیاسی کشورهای عمدهٔ غربی و مفسران کشورهای عضو ناتو است که با آنان در ارتباط نزدیکند. درواقع نیز، ظاهرا چنین حالتی به نظرمی‌رسید. در رابطه با کارزارهای انتخاباتی که درجمهوری فدرال آلمان و ایالات متحدهٔ آمریکا گذشت و انتخابات ریاست جمهوری فرانسه که درپیش است، توجه سیاستمداران به مسائل دیگری به ویژه مسائل داخلی معطوف شده است. ولی تجزیه و تحلیل ژرف و علمی رویدادهای زندگی واقعی، نشان می‌دهد که تضادها میان کشورهای امپریالیستی محو شدنی نیستند، این تضادها فقط برحسب شرائط مشخص هرلحظه دگرگونه می‌شوند و دوباره درآیندهٔ نزدیک یا دورتری حتما بروز می‌کنند. از این رو بررسی برخی درس‌های دوران گذشته جالب خواهد بود.

ثبات یا تحول؟

تاریخ نمونه‌های پرشماری دارد نمایش‌گر این‌که اتحادیه‌های دول بزرگ درمدت کوتاهی

www.iran-archive.com

دچار تغییر و تحول شده‌اند. ولی امروز ساختار عمومی مناسبات بین المللی درعرصه سرمایه‌داری رشد یافته به طورکلی به همان‌گونه‌ای که پس از جنگ دوم جهانی برقرارگردید، باقی مانده است. این سئوال مطرح می‌شود: سبب چنین ثباتی که هرچند نسبی ولی درهرصورت آشکاراست، چیست؟

بی شک مهم‌ترین عاملی که دراین مورد باعث ثبات گردیده، عامل طبقاتی یعنی‌خصومت همه محافل حاکمه کشورهای سرمایه‌داری نسبت به سوسیالیسم واقعی، وحشت آن‌ها در برابر تحکیم و تقویت سریع و افزایش نفوذ بین المللی آن، وحشت آن‌ها دربرابر اعتلای مبارزه‌ٔ آزادی‌بخش خلق‌ها و توده‌های زحمتکش درسراسرجهان است. به نوشته‌ٔ نشریه‌ٔ فرانسوی "کائیه دوکمونیسم": **"درحالی که وزن سوسیالیسم واقعا موجود افزایش می‌یابد، عرصه‌ٔ حکمروایی امپریالیستی چه ازلحاظ پهنه‌ٔ جغرافیایی و چه ازنظر کیفیت مناسبات تنگترمی‌شود".** صحت این دعوی را افت همه‌گیر تولید، افزایش بیکاری و تورم، تشدید بحران انرژی وجنگ بازرگانی درغرب اثبات می‌کنند. جلوگیری از پیامدهای اجتماعی- سیاسی بحران کنونی که می‌توانند مبانی نظام سرمایه‌داری را متزلزل سازند، انگیزه اساسی رفتار محافل حاکمه‌ٔکشورهای غربی را تشکیل می‌دهد. هم‌ترازی نظامی- استراتژیک بین جهان سوسیالیسم و جهان‌سرمایه‌داری که پلنوم ژوئن (۱۹۸۰) کمیته‌ٔ مرکزی حزب کمونیست اتحادشوروی آن را پیروزی "بنیادی با اهمیت تاریخی" ارزیابی نموده، نیز اهمیت اساسی کسب می‌کند. درچنین شرائطی، رهبران سیاست غرب به ویژه کوشا هستند تا جبهه‌ٔ مشترک خود را در رویاروئی دوسیستم اجتماعی حفظ کنند. صحت گفته‌ٔ و.ای. لنین که "اتحاد امپریالیست‌های تمام کشورها، اتحادی است طبیعی و ناگزیر برای حفظ سرمایه که میهن نمی‌شناسد"، اکنون آشکارترمی‌گردد.

با این همه تحول و تغییراتی ناشی از تضادها درمناسبات بین دول غربی جریان دارد و نمی‌تواند جریان نداشته باشد. این تغییرات بیان‌گر قانون رشد ناموزون اقتصادی وسیاسی سرمایه‌داری معاصراست. این تغییرات شاید مانند گذشته چندان چشم‌گیر نباشند ولی بی‌تردید وجود وجریان دارند.

رنگ سیاسی

در متن رویدادهای ماه‌های اخیر، به نحو برجسته‌ای معلوم شد که مناسبات میان دول غربی وابستگی فزاینده‌ای به مسئله‌ٔ عمده دوران معاصر، یعنی به مسئله‌ٔ جنگ و صلح، پیدا کرده است. دورنمای یک جنگ جهانی هسته‌ای که حکومت کنونی آمریکا به سوی‌آن روان‌است، نمی‌تواند نگرانی سیاستمداران واقع‌بین را برنیانگیزد. همان‌طورکه در ارتباط با این مسئله روزنامه‌ٔ "واشنگتن پست"، ضمن تشریح اوضاع در اروپای غربی، دقیقا اشاره کرده "بسیاری از این می‌ترسند که ایالات متحده‌ٔ آمریکا، آن‌ها را به جنگ بکشاند".

ضمنا سیاست تشنج زدائی که در اروپا ریشه‌های عمیقی دوانده، فوائد اقتصادی زیادی برای کشورهای اروپای غربی، به بارآورده است. این فوائد درمتن نابسامانی‌های اقتصادی سال‌های اخیر، بیشتر ملموس بوده‌اند. تجربه‌ٔ همکاری‌های اقتصادی درسال‌های ۷۰ بسیاری از رهبران سیاسی غرب را قانع ساخت که مشی عادی کردن اوضاع بین‌المللی امکان پذیر و متقابلا سودمند است.

بدین‌سان میان تضادهای موجود، نه تضادهای فزاینده‌ٔ اقتصادی میان کشورهای سرمایه‌داری (گرچه به این تضادها به هیچ وجه نمی‌توان کم‌بها داد)، بلکه تضادهای دارای رنگ سیاسی، در درجه‌ٔ اول اهمیت قرارگرفته‌اند. درمیان تضادهای سیاسی نیز مسئله چگونگی مناسبات با کشورهای سوسیالیستی واقعا موجود و مقدم برهمه با اتحادشوروی درمرکز اصلی قرارگرفته است.

مجله‌ٔ "وال استریت جورنل" درتابستان گذشته نوشت که ایالات متحده‌ٔ آمریکا "دیگر آن مظهر قدرتی نیست که‌برای هدایت عمل متحدین ضرور باشد". ولی کاخ سفید درصدد است از این اوضاع نیز درجهت خواست‌های تجاوزکارانه‌ٔ سرمایه‌ٔ انحصارگر آمریکائی استفاده کند. دولت کارتر برای بازگرداندن وضع بین‌المللی به دوران "جنگ سرد" از دیگرکشورهای غربی همبستگی بی‌چون و چرای آنان رادراین امرنامیمون طلب می‌کرد. واشنگتن انتظارداشت که این کشورها خودبخود از طرح‌های آمریکا پشتیبانی کنند. ولی دربیشترپایتخت‌های متحدین آمریکا به عواقب خطرناکی که مشی سیاسی آمریکا برای صلح دربردارد، پی برده‌اند. آن‌ها همچنین توجه دارند که یکی از هدف‌های سیاست آمریکا را جلوگیری از تحکیم استقلال اقتصادی و استقلال سیاسی اروپای غربی و ایجاد شرایط مساعدتر برای انحصارهای آمریکائی در بازار جهانی به حساب رقبای اروپائی تشکیل می‌دهد.

بدین ترتیب دولت‌های کشورهای عضو ناتو برسریک دوراهی بغرنج قرارگرفته‌اند: ازیک سو خطر تفرقه جدی در اتحادغرب و ازسوی دیگر تلاش برای خودداری از تکرار اعمال اشتباه آمیزی که به عقیده‌ٔ آنان ایالات‌متحده‌ٔ آمریکا مرتکب شده است. درنتیجه، ضمن تاکید بر ضرورت همبستگی کلی با ایالات متحده‌ٔ آمریکا، برخی اقدامات مشخص‌کاخ سفید مورد انتقاد علنی قرارگرفته و مسئله‌ٔ نقش اروپای غربی درسیاست‌جهانی نیز بیش ازپیش از همین دیدگاه مطرح می‌شود.

"اکو" ارگان محافل سوداگر فرانسوی، خاطرنشان می‌سازد که همبستگی با آمریکا "نمیتواند برعدم تعادل سیاسی و اقتصادی و نظامی که دولت مسلط (آمریکا) مجدانه درحفظ آن می‌کوشد و مانع از آن می‌شود که اروپا مقام شایسته‌ٔ خود را درعرصه‌ٔ جهانی به دست آورد، مبتنی باشد". این دوراهی که درنتیجه‌ٔ چرخش درسیاست خارجی آمریکا درآستانه‌ٔ سال ۱۹۸۰، دربرابر کشورهای متحد آمریکا قرارگرفته است، به نوشته‌ٔ روزنامه‌ٔ انگلیسی "فایننشل تایمز" مسئله را چنین مطرح می‌کند: "آیا ارزش آن دارد که، حتی گاه علیرغم قضاوت درست‌تر خویش، به خاطر "همبستگی"، از ایالات متحده حمایت شود و یا باید منافع خاص خویش را مقدم شمرد و مشی مستقلانه‌ای درپیش گرفت".

ولی حل این مسئله، بنا به اعتراف این روزنامه، از این جهت دشوارتر می‌شود که در بین متحدین (اروپائی) آمریکا نیز "وحدت نظر" نسبت به این مسئله حاد و مهم وجود ندارد. لندن، قطع‌نظر از برخی سایه‌روشن‌ها، ازهمان‌آغاز، مشی ماجراجویانه‌ٔ کاخ سفید را مورد حمایت قرارداد. پایتخت ژاپن نیز طی ماه‌های اخیر به همین موضع‌گیری غلطید. پاریس علنا با پیروی بی‌چون و چرا از واشنگتن مخالفت کرد. محافل حاکم آلمان فدرال و ایتالیا موضع‌گیری بینابینی اتخاذ کردند. همکاری واشنگتن و بن برای تحمیل ادامه‌ٔ مسابقه‌ٔ تسلیحاتی به دیگر اعضاء پیمان ناتو زیرشعار جعلی "خطرنظامی شوروی" به صورت عامل‌نگران کننده‌ای درآمد. مجله‌ٔ آمریکائی "یونایتد سنیتس نیوز اند ورلد ریپورت" نوشت: "بادرنظر گرفتن این که اروپای غربی و ژاپن ازلحاظ تامین دفاع وابسته به ایالات متحده‌ٔ آمریکا هستند

www.iran-archive.com

هیچ راه دیگری جز باقی ماندن با ایالات‌متحده" وجود ندارد. محافل ذینفوذ آلمان فدرال نیز، درواقع، از نظرگاه منافع خود، به ابرازنظرهای مشابهی پرداختند.

نفی تبعیت بی‌چون و چرا

با این همه، برخورد واقع بینانه نسبت به مسائل عمدهٔ مناسبات بین‌المللی معاصر با وضوح تمام بروز کرد. چنان که رهبران بسیاری از کشورهای غربی‌حاضر نشدند با خواست‌های کاخ سفید دربارهٔ شرکت آن‌ها در "مجازات‌های" اقتصادی و غیره علیه اتحادشوروی بی‌چون و چرا موافقت کنند. درمورد تعدادی از دیگرمسائل حاد نیز برای فاصله‌گرفتن از تصمیمات دولت ایالات متحدهٔ آمریکا کوشش‌هائی مشاهده می‌شد. تماس‌هائی که تابستان گذشته‌میان کشورهای شوروی و فرانسه و شوروی و آلمان غربی درسطح عالی انجام گرفت، روشن‌ترین نمودار چنین برخوردی بود.

با این همه ایالات متحده موفق شد، گرچه نه به طورکامل و نه یکباره، اکثر دولت‌های متحد خود را وادار به تائید مشی خود کند و حتی تاحدودی وادار به حمایت از آن نماید. درعین حال درهمین دوران کمابیش نظریهٔ مشترکی نیز ازسوی کشورهای اروپای غربی نسبت به سیاست امرونهی دولت کارتر تدوین گردید: همبستگی اصولی با ایالات‌متحدهٔ آمریکا، ولی نه دنباله روی بی‌چون و چرا از تصمیمات مشخص‌واشنگتن. در ژانویه سال جاری، ریمون بار، نخست‌وزیر فرانسه، دریک مصاحبهٔ مطبوعاتی اظهار داشت: " فرانسه از منافع خود دفاع می‌کند. این بدان معنی نیست که فرانسه نافی آن همبستگی است که او را با بسیاری دیگر کشورها مربوط می‌سازد، ولی این بدان معنی است که از نظر فرانسه معنای همبستگی با تبعیت بی قیدو شرط، یکی نیست". به گفتهٔ آپل، وزیردفاع آلمان فدرال، همبستگی "به معنای نادیده گرفتن کامل منافع خویش نیست".

تماس‌های مکررشخصی رهبران سیاسی فرانسه و آلمان غربی درسال جاری، بنا به عقیده نیروهای زمامدار دراین کشورها، تاکیدی بوده است بر این که منافع خصوصی آن‌ها نمی‌بایست حتما با منافع آمریکا منطبق باشد. مارگریت تاچر، نخست‌وزیر بریتانیا نیز، به هنگام‌دیدارش از پاریس درماه سپتامبر، چنین برخوردی را نفی نکرد.

معذالک جنبش همبستگی طبقاتی، ادامهٔ برتری اقتصادی و فنی و نظامی ایالات متحدهٔ آمریکا ونیز همبستگی سیاسی نسبتا ضعیف کشورهای بازار مشترک، هنوز به آن‌ها اجازه نمی‌دهد که نه در فکر برابری واقعی با ایالات متحدهٔ آمریکا باشند و نه در فکر استقلال از واشنگتن. "نیویورک تایمز" به حق در این باره می‌نویسد: " گرچه احساس اشتراک منافع سیاسی میان کشورهای بازار مشترک تقویت شده، ولی این کشورها به اندازهٔکافی وحدت ندارند تا بتوانند به طورمستقل و موثر عمل‌کنند".

" استقلال" درمشی سیاست خارجی سرمایه‌داری انحصارگر اروپای غربی، هنوز فقط در یک چیز خلاصه می‌شود: کوشش دراین راه که واشنگتن مانند ماه‌های گذشته، چنین بی‌پروا عمل نکند و لااقل با عمده‌ترین متحدان خود به مشورت بنشیند. با درنظرگرفتن همهٔ این‌ها، می‌توان اظهاراتی را که درکشورهای اروپای غربی عضو ناتو دربارهٔ اهمیت استقلال درعرصهٔ سیاست خارجی بیان می‌گردد، بیشتر به مثابه یک آرزوی مطلوب ارزیابی کرد تا یک برنامهٔ

مشخص برای عمل. کاملا واضح است که کشورهای اروپای غربی و ژاپن فقط درصورتی می‌توانند مسئله نقش کاملا مستقل خود را درمناسبات بین‌المللی، درمقطعی واقعا عملی مطرح سازند که از تزهای واشنگتن دربارهٔ افسانهٔ "خطرنظامی شوروی" و دربارهٔ لزوم کسب برتری نظامی بر کشورهای سوسیالیستی، دوری جویند.

«تقسیم‌کار»

درهرحال، مباحثات و مجادلات چندماههٔ اخیر در اردوگاه امپریالیسم، بی‌نتیجه نبوده است. هم واشنگتن و هم متحدانش می‌کوشند از بروز این تضادها بین دولت‌های خود که شدت آن بیش ازهروقت دیگر در دوران بعد از جنگ بوده است، درس بگیرند. این اندیشه پیدا شده که بین ایالات متحده و متحدان او"تقسیم کار" به عمل آید. این کار شاید مقدمه‌ای باشد برای هم‌آهنگ ساختن ساختار موجود مناسبات متقابل کشورهای عمدهٔ سرمایه‌داری با شرایط نوین، زیرا همان‌طورکه "تایمز" اشاره می‌کند"سیستم کنونی ایجاد هماهنگی درسیاست خارجی آن‌ها "کاملا" بی‌ثمر از کاردرآمده است".

اندیشه‌ها درمورد چگونگی این هم‌آهنگ‌سازی هنوزخیلی مبهم و مه‌آلود است. درهردو سوی آتلانتیک، درحرف دیگر اعتراف می‌کنند که لازم است بین اعضاء اتحادیه غربی ضمن حفظ ناتو و حفظ تمامی سیستم موافقت‌نامه‌ها و قراردادهای نظامی- سیاسی موجود، تقسیم نقش دقیق‌تری انجام پذیرد. درعین‌حال هرکدام از آن‌ها دراین اعتراف مشترک، محتوای متضادی می‌گنجانند.

متحدین ایالات متحدهٔ آمریکا می‌خواهند موقعیت و نقش سیاسی خود را ارتقاء دهند. به نوشتهٔ روزنامهٔ فرانسوی "لوموند" وظیفه این است که "به هنگام تغییرات ناگهانی درمشی سیاسی آمریکا، ما نباید آزادی اتخاذ تصمیم را ازدست بدهیم". اما چنان که اوضاع نشان می‌دهد جهت‌گیری واشنگتن بیشتر به سوی "تقسیم‌بار" است، یعنی آمریکا می‌خواهد که متحدین خود را بیشتر زیربار مسابقهٔ تسلیحاتی بکشاند. هنری کیسینجر، وزیرخارجهٔ سابق آمریکا درمصاحبه‌ای با روزنامه‌نگاران فرانسوی، دربارهٔ دعاوی کشورهای اروپای غربی عضو ناتو به‌صراحت تمام گفت: " من اصولا با این فکر موافق نیستم که اروپا (غربی) بتواند نقش انجام مذاکرات را برعهده گیرد، درحالی‌کهایالات متحده آمریکا می‌بایست کار تسلیحات را برعهده داشته باشد. زیرا دراین صورت تنش زدائی منحصر به اروپا و دفاع منحصر به آمریکا خواهدشد". واشنگتن می‌خواهد نقش نمایندهٔ کل منافع غرب را داشته باشد و برای‌متحدان اروپائی وژاپنی خود فقط ماموریت حفظ منافع منطقه‌ای سرمایه‌داری را باقی بگذارد.

پیشنهاد بن که درجریان مذاکرات آمریکا با آلمان غربی درسال ۱۹۸۰ مطرح شدمبتنی بر "تقسیم‌کار"ی است که در وهلهٔ اول باید بین آلمان فدرال و ایالات متحده انجام گیرد. بنا به عقیدهٔ سیاستمداران بن، این جمهوری فدرال آلمان است که باید توجه خود را به روی اروپا و کشورهای رشدیابنده متمرکز سازد، چه ایالات متحده درسال‌های اخیر اعتبار و شهرت خود را دراین کشورها، از بنیاد متزلزل کرده است. اما درصورتی‌که مثلا ایالات‌متحده خود را درگیر حوادثی نظیر حوادث ایران کند، دراین صورت بن مانعی نمی‌بیند که به خاطر و به سفارش ایالات متحده، بخشی از بارنظامی ناتو را در اروپای غربی به دوش گیرد. ولی در

www.iran-archive.com

اینجا نیز تصریح می‌شود که این فقط درصورتی است که اعمال هریک "مکمل یکدیگر" باشند.

و نیز بیش ازپیش مسئلهٔ تشکیل یک مکانیسم مشورتی برای هم‌آهنگ ساختن خطوط‌مشی سیاسی، اقتصادی و نظامی دولت‌های عمدهٔ غربی درمقیاس جهانی مطرح‌می‌شود. این مکانیسم می‌بایست امکان فراهم سازد تا اوضاع را هرگاه ازنظرغرب بحرانی جلوه گرشده، بی‌درنگ مورد بررسی قراردهد. برای ایجاد چنین مکانیسمی، تبادل‌نظر اولیه، چنان که در مطبوعات غربی انعکاس یافت، درماه ژوئن طی ملاقاتی بین رهبران کشورهای عمدهٔ سرمایه‌داری درشهر ونیز، انجام گرفت. دراین ملاقات کوششی نیز از سوی برخی شرکت‌کنندگان برای تشکیل گروهی از نمایندگان‌ایالات متحدهٔ آمریکا، جمهوری فدرال آلمان، فرانسه و انگلستان به عمل آمد، تا این گروه بتواند به نام ناتو درخارج از مرزهای اروپا به حل وفصل امورببردازد.

فرایند مشورت‌هائی که درنظرگرفته شده است، ابدا امر ساده‌ای نیست و درغرب دشواری آن را به خوبی درک می‌کنند. روزنامهٔ آمریکائی "انترنیشنل هرالد تریبون" که در پاریس چاپ و منتشرمی‌شود، نوشت که: "اتحادیهٔ آتلانتیک شمالی (ناتو)، چنان‌که مشهود است، دوران تجدید بنای درازمدت دردناکی درپیش دارد. چرا که ایالات متحده قادرنیست پیوستگی کامل متحدین رادرحمایت از سیاست خارجی خویش تامین کند و کشورهای اروپای باختری نیز قادرنیستند به استقلال کامل و هم‌آهنگ ساختن خطوط مشی سیاست خارجی خود دست‌یابند".

* * *

ناظران اندیشمند غربی به این نتیجه رسیده‌اند که از این پس دیگر بین متحدان آتلانتیک توافق نسبت به وسائل مورد نیاز برای رسیدن به هدف‌هائی که درپیش دارند، وجود نخواهد داشت. هرقدر افسانهٔ "خطرشوروی"،آن چیزی که پایهٔ اتحاد آن‌ها بود، ضعیف‌تر می‌شود، اتحادیهٔ ناتو با اختلافات درونی بزرگ‌تری روبرومی‌شود. احتمال نمی‌رود که دورهٔ جدید مسابقهٔ تسلیحاتی که ایالات متحدهٔ آمریکا آغاز کرده بتوانند مسائل‌وتضادهایی را که در اردوگاه غرب‌بروز کرده‌اند، حل‌کند، زیرا امروزه سعی درتدوین یک‌سیاست درازمدت برمبنای شوروی‌ستیزی محکوم به شکست است.

«وقتی ملا و معمم مهذب نباشد فسادش از همه بیشتراست»

امام‌خمینی

ه.حاتمی

«سقوط‌شاه»

درشمارهٔ ۸ مجلهٔ دنیا یادآور شدیم‌که کتاب فریدون هویدا به نام "سقوط شاه" به دلیل آن‌که نویسنده آن به محافل سیاست‌ساز ایران و آمریکا نزدیک بوده و اطلاعات دست اولی در اختیار داشته است، می‌تواند برخی از زوایای تاریک تاریخ معاصر ایران را روشن سازد و وعده دادیم که بازتاب حوادث دوران انقلاب را دراین کتاب دنبال کنیم.

گفتیم که جبههٔ متحد شاه و امپریالیسم جهانی که منافع آنان در ایران با رشته‌های ناگسستنی به یکدیگر پیوند خورده بود طی دوران پس از جنگ‌دوم جهانی توانسته بود سه موج بزرگ انقلابی (جنبش دموکراتیک آذربایجان و کردستان، جنبش ملی کردن صنعت نفت، جنبش روحانیان مبارز سال‌های ۴۰) را سرکوب و تسلط خود را بر ایران حفظ کند. از اوایل سال‌های ۵۰ موج انقلابی تازه‌ای در ایران به پاخاست. اعتصابات کارگری که با وجود فشار مدهش ساواک گه گاه روی‌می‌داد، سرازیرشدن دهقانان بی‌زمین به شهرها به دنبال ورشکستگی اصلاحات شاهانه که به شهرها حالت انفجاری داده بود، اعتراضاتی که درمحیط دانشگاه و درمیان روشنفکران به گوش می‌خورد، مبارزه خود جوش مسلحانه برخی از گروه‌ها که علیرغم بی‌حاصلی آن نمایش عمق نارضائی جوانان بود، غرولند بورژوازی لیبرال که از مداخلهٔ "نامشروع" دربار در "کسب و کارش" می‌نالید و بالاخره تظاهرات دانشجویان ایرانی برضد رژیم درخارج از کشور که بازتابی از روحیهٔ مردم در داخل کشور بود، نشان می‌داد که ایران به مرحلهٔ نوینی از اعتلای انقلابی گام می‌نهد که نتیجهٔ ناگزیر آن در اوضاع و احوال کنونی‌جهان و ایران چیزی جز سقوط رژیم استبدادی سلطنتی نمی‌تواند باشد. این وضع پیش از آن که شاه کودن را (که به گمان خودش با داشتن ۷۰۰ هزار سرنیزه هیچ کس نمی‌توانست او را براندازد) متوحش کند، تحلیل‌گران و سیاستمداران آمریکائی و انگلیسی را که با سقوط شاه مهم‌ترین پایگاه سیاسی ـ اجتماعی خود را از دست می‌دادند نگران ساخته بود. آنان در جستجوی راهی که بتواند رژیم را ازسر این پیچ تاریخ نیزبی‌خطر رد کند به این نتیجه رسیده بودند که باید با بازکردن دریچه‌های اطمینان از فشار انفجاری کاست و نگذاشت بحرانی که درحال شکل گرفتن است به یک بحران ملی تبدیل شود. سیاست "لیبرالیزاسیون" شاه در

www.iran-archive.com

این شرایط بنا به توصیهٔ آنان پابه عرصهٔ وجود گذاشت. امپریالیست‌های آمریکائی و انگلیسی امیدوار بودند که هم‌زمان با سیاست خشن سرکوب زحمتکشان، رژیم بتواند با گذشت و گشودن "دریاغ سبز" به روی بورژوازی لیبرال و بخشی از بازاریان و روحانیان و دادن وعدهٔ "آزادی" به روشنفکران و قشرهای مرفه و ترساندن آنان از "خطرکمونیسم" درصفوف مخالفان تفرقه بیفکند، جنبش را ناتوان کند و برآن ضربهٔ نهائی را وارد سازد.

شاه و اربابانش این تاکتیک ضدانقلابی را درهریک از سه مرحلهٔ سابق به کار بسته و توانسته بودند استبداد سلطنتی، پایگاه اصلی خود را، طی سی سال از گزند حوادث برهانند. اما تراکم مواد منفجره درمحیط اجتماعی ایران به حدی رسیده‌بود که دیگر هیچ مانوری قادر به رهانیدن رژیم از چنگال خشم توده‌های عاصی نبود. ایران چون انبار باروتی درانتظاریک جرقه بود و این جرقه را شاه به دست خود روشن کرد.

یک هفته پس از سفرمتظاهرانه کارتر به ایران و گذراندن عید سال نومسیحی ۱۹۷۸ درکاخ نیاوران، شاه سرمست از غرور پشتیبانی آمریکا هنگامی‌که به او گزارش می‌دهند نوار سخنرانی‌های آیت‌الله خمینی در ایران پخش می‌شود، کارکنان ساواک و پلیس را به باد ناسزا می‌گیرد و چنان از کوره بدرمی‌رود که به نوشتهٔ فریدون هویدا "بدون مشورت با احدی" دستورمی‌دهد مقالهٔ موهنی را که دربارهٔ آیت‌الله خمینی تهیه شده‌بود، دریکی از بزرگ‌ترین روزنامه‌های تهران چاپ‌کنند و با این عمل خود نخستین واکنش محافل روحانی مبارز را برمی‌انگیزد. فردای آن روز مردم قم به رهبری روحانیان مبارز به عنوان اعتراض به اهانت نسبت به آیت‌الله خمینی تظاهراتی دراطراف مسجد بپا کردند، ارتش و پلیس به روی مردم بی‌سلاح آتش گشودند و تعداد زیادی کشته شدند. روز بعد از حادثهٔ قم آموزگار نخست وزیر شاه طی بیانیه‌ای اعلام کرد که دولت "نقشه‌های یک مشت خائن" را که منافع عالیهٔ کشور را به مخاطره افکنده بودند، خنثی کرده و از این پس نیز با قاطعیت از هرگونه توطئه جلوگیری خواهدکرد.

شاه تصورمی‌کرد کار با همین ضرب شست که درقم نشان داده است پایان می‌یابد. تظاهرات عظیم تبریز که با شرکت چندین هزارنفر به یادبود چهلمین‌روز شهیدان قم برپا شد به شاه و اربابانش فهماند که این رشته سردراز دارد. فریدون هویدا می‌نویسد:

" درتبریز بود که برای نخستین بار به گفتهٔ یک شاهد عینی فریادهای مرگ بر شاه درخیابان‌ها طنین افکند".

درتبریز پلیس به مردم تیراندازی کرد و عده‌ای را کشت. سپس مردم چند شهر (بخصوص تهران و اصفهان) به دعوت روحانیان به یادبود چهلمین روز شهادت شهیدان تبریز راه‌پیمائی کردند. بازدیگر نیروهای انتظامی آتش گشودند و تعدادی را کشتند، هرتظاهراتی کشتگان تازه‌ای به همراه می‌آورد و مردم برای برگزاری چهلهٔ شهیدان تظاهرات دیگری برپا می‌کردند و با پلیس و ارتش درگیرمی‌شدند. فریدون هویدا می‌نویسد:

"گروه‌های غیرمذهبی به تعداد زیاد درهمهٔ این تظاهرات شرکت می‌کردند و صفوف راه‌پیمایان مذهبی را تقویت می‌کردند. مارپیچ چهلهها که کشور را به آتش‌کشاند به این ترتیب اوج گرفت و محتوای مذهبی‌یافت".

انقلاب آغاز شده بود. اما شاه و اربابانش هنوز به سیاست "لیبرالیزاسیون" خود دل بسته اند و امیدوارند بتوانند "رفیقان نیمه راه لیبرال" و سایر اقشار مرفه را از انقلاب جدا کنند. فریدون هویدا که پس از کشتارهای قم، تبریز، تهران و اصفهان با شاه ملاقات کرده است چنین می‌نویسد:

" دراطاق انتظار نشسته بودم، گروهی از امرای ارتش که نیم‌تنه‌های‌شان پوشیده از مدال و ملیله‌دوزی بود با یکدیگر صحبت می‌کردند. گوئی هیچ حادثه‌ای درقم، تبریز، اصفهان، تهران، یزدروی‌نداده بود. آن‌ها دربارهٔ یکان‌های زیر فرماندهی خود حرف می‌زدند. چیزی که موجب تعجب بیننده می‌شد آن بود که شاه هریک از آن‌ها را به تنهائی احضار می‌کرد. آخرین نفری که وارد اطاق شاه شد رئیس ستاد مشترک بود. به نظر نمی‌آمد که او حتی قبح این عمل غیرعادی را احساس می‌کند. من شنیده بودم که شاه طرفدار شیوهٔ "تفرقه بینداز و حکومت کن" است ولی چه‌کسی می‌توانست تصور کند که تا این حد؟

بالاخره نوبت به من رسید. شاه گفت تصمیم‌دارد به سیاست "لیبرالیزاسیون" ادامه دهد. این بارنیز طبق معمول شاه به من فرصت حرف زدن نمی‌داد و خودش پشت سرهم، مثل این که دارد سخنرانی می‌کند حرف می‌زد. شاه تصویری خوش‌بینانه از وضع کشور و ترقیات آن ارائه می‌داد... سپس صحبت را به حوادث اخیر کشانده گفت: تبریز؟ اصفهان؟ این چیزها چندان اهمیت ندارد، بهائی است که باید برای دموکراسی پرداخت و هیچ خطری درمیان نیست. از آن گذشته چه کسی می‌تواند دربرابر من بایستد؟ خمینی؟ سنجابی و دیگران؟... هیچ کدام هیچ کاری از دستشان برنمی‌آید... تمام آن‌ها از سیاست "لیبرالیزاسیون" ما به هراس افتاده‌اند، همان‌طور که از سیاست اصلاحات من درسال ۱۹۶۲ ترسیده بودند. آن‌ها می‌دانند که این سیاست‌ها زمین را از زیرپایشان خالی می‌کند. اما من از آن‌ها بیمی ندارم. من به جلو خواهم رفت. مردم، مردم حقیقی پشت سرمن ایستاده‌اند... شاه مثل این که با خودش حرف می‌زند ادامه داده گفت: لیبرالیزاسیون ضروری است. ما به مرحلهٔ تازه‌ای از انقلاب خودمان پا نهاده‌ایم. خوان کارلوس هم این سیاست را درپیش گرفت، درآنجا هم دشواری‌هائی پیش‌آمد...

هنگامی که من کاخ را ترک می‌کردم احساس بدبینی عمیقی مرا فراگرفته بود. هیچ کس جرات نداشت به شاه بگوید که یک نفر نمی‌تواند درآن واحد هم خوان کارلوس باشد هم فرانکو...

آنچه مدت‌ها از آن می‌ترسیدم اکنون برایم ثابت شده‌بود: شاه از واقعیات بی‌خبراست و تصوری از گسترهٔ ناآرامی‌های کشورش ندارد" (ص ۱۹–۱۸ کتاب).

انقلاب ایران مرحله به مرحله عمیق تر می‌شد. تظاهرات عظیم تهران در ۱۱ ماه مه (۲۱ اردیبهشت) سرآغاز مرحله‌ای تازه در رشدجنبش انقلابی بود. شاه سفرش را به خارج از کشور ملغی نمود و اعلام داشت که‌سیاست لیبرالیزاسیون را ادامه خواهد داد و خود درکشور خواهد ماند تا

"فرماندهی ارتش را به عهده بگیرد و از خون ریزی بی‌فایده جلوگیری کند، اما ارتش دربرابر توطئه‌هائی که هدف نهائی آن تجزیهٔ کشور است دست روی دست نخواهد گذاشت."

www.iran-archive.com

شاه برای آن که به وعده‌های خود درباره‌ٔ لیبرالیزاسیون رنگ حقیقت بدهد ارتشبد نصیری را از ریاست ساواک برکنار کرد و سپهبد مقدم‌را به جای او گماشت.

شاه چنان که فریدون هویدا به درستی می‌نویسد هنوز از عمق جنبش تصوری ندارد. او درمصاحبه‌اش با "یو. اس. نیوز اند ورلد ریپورت" در ۲۶ ژوئن (۵ تیر) می‌گوید:

"مخالفان دولت عده‌ای از روحانیان و کمونیست‌ها هستند که باهم برضد رژیم قانونی کشور مبارزه می‌کنند. اما آن‌ها قادربه برانداختن نظام شاهنشاهی نیستند زیرا هفتصد هزارسرباز، تمام کارگران و اکثر مردم کشور از این نظام پشتیبانی می‌کنند."

شاه با همان لحن "شاهانه" سخن می‌گوید. با وجود احزاب درکشورمخالفت می‌کند و می‌گوید بسیاری از زندانیان سیاسی آزاد شده‌اند و بقیه نیز اگر ابراز "ندامت" کنند رها خواهند شد. شاه در پیام خود به مناسبت سال روز اعلام مشروطیت وعده‌های "لیبرالیزاسیون" خود را تکرارمی‌کند و نوید می‌دهد که انتخابات مجلس درسال آینده "انتخابات صددرصد آزاد" خواهد بود و جز کمونیست‌ها که طبق "قانون" حق فعالیت سیاسی‌ندارند تمام افراد دیگر حتی کسانی که عضو حزب رستاخیز نیستند می‌توانند خود را به نمایندگی مجلس نامزد کنند. این نیز گام دیگری درجهت جلب لیبرال‌ها و دورنگاهداشتن آن‌ها از پیوستن به انقلاب بود.

فریدون هویدا عقیده دارد که‌شاه اگرچشم واقع بینی داشت و به حرف مصلحت اندیشان گوش می‌داد می‌توانست دراین مرحله با اقدام درسه جبهه از بحران بیرون آید: اول اعلام مبارزه آشکار با سوءاستفاده‌های مالی و دزدی‌های دست‌اندرکاران و در راس آن‌ها خود خانوادهٔ سلطنتی، دوم انحلال حزب واحد رستاخیز و اعلام آزادی بیان، سوم جلب توافق آیت‌الله شریعتمداری و سایر رهبران مذهبی "معتدل".

فریدون هویدا می‌نویسد اگر شاه به این اقدامات متوسل می‌شد دیگر آیت‌الله خمینی نمی‌توانست موقعیت بعدی خود را به عنوان رهبر بی‌چون و چرای جنبش به دست بیاورد. روحانیان "معتدل" که خواهان الغای سلطنت نبودند و از قانون اساسی مشروطه دفاع می‌کردند و تنهاچیزی که از دولت می‌خواستند احترام به سنت‌ها و مراسم مذهبی بود، می‌توانستند مردم را به دنبال‌خود کشانده از پیروی از خمینی جدا کنند.

فریدون هویدا تاسف می‌خورد که شاه به عوض آن که از آرامش نسبی این مرحله استفاده کرده با لیبرال‌ها و روحانیان "معتدل" وارد مذاکره شدهبا آنان زبان مشترک پیدا کند پایتخت را رها کرده با دوستان صمیمی‌اش کنستانتین و ملک‌حسین برای گذرانیدن تعطیلات تابستانی به کنار دریای خزر می‌رود. (ص ۲۴ کتاب)

فریدون هویدا که برای بقای نظام شاهنشاهی چون دایه‌ای مهربان‌تر از مادر دلسوزی می‌کند غافل از آن است که سیل انقلاب ایران نیرومندتر از آن بود که شاه بتواند به کمک لیبرال‌ها و روحانیان "معتدل" سدی دربرابر آن بکشد. آنچه مردم می‌خواستند چیزی جز براندازی نظام ننگین شاهنشاهی نبود و امام‌خمینی را تنها به این دلیل به رهبری خود برگزیدند که از آغاز تا پایان این خواست اساسی خود را از دهان او می‌شنیدند. مقاومت لیبرال‌ها و روحانیان "معتدل" دربرابر این‌سیل نتیجهٔ دیگری جز منزوی شدن خود آنان نداشت و به همین دلیل نیز ازبیم جداماندن از جنبش با اکراه به دنبال آن به راه افتادند تا در فرصتی مناسب‌تر موضع طبقاتی خود را مستحکم سازند.

با توسعهٔ جنبش انقلابی نخستین علائم اختلاف درمیان طبقه حاکم بروز کرد.

فریدون هویدا می‌نویسد:

"حزب رستاخیز درکلافی از اختلافات داخلی سردرگم بود... در داخل حزب جناح ها به جان هم افتاده بودند و آموزگار دبیرکل حزب و نخست وزیرمی‌خواست از این اختلافات به سود بقای خود درمسندریاست استفاده کند. اما همه احساس می‌کردند که سقوط دولت آموزگار (که در زمان حکومت او از ژانویه تا اوت صدها نفر درتظاهرات خیابانی به‌دست پلیس و ارتش کشته شده بودند) حتمی است. لیست نامزدان وزارت درکابینهٔ بعدی دردست تهیه بود.

نهاوندی که موردحمایت شهبانو بود عده‌ای از جوانان را گردخود جمع آورده بود. زاهدی که همواره برای پست نخست‌وزیری آه می‌کشید دست به دامان "دوستانش" شده بود. از سیاستمداران تیپ قدیم‌علی امینی دوبارموارد صحنه شده با محافل روحانی تماس برقرارکرده بود. جو بی‌تکلیفی بر طبقات حاکم سایه افکنده بود" (ص ۲۵ کتاب).

دراین جو بی‌تکلیفی بود که کشتار اصفهان روی داد و محیط متشنج کشور را برافروخته‌تر کرد. به دنبال کشتار فجیع مردم در ۱۱ اوت ۱۹۷۸ (۲۲ مرداد ۱۳۵۷) در اصفهان حکومت نظامی و ساعات منع عبور و مرور برقرار شد.

با کشتار اصفهان جنبش انقلابی به مرحلهٔ بالاتری پا گذاشت. مبارزات‌مردم از یک‌سو و خشونت ازسوی دیگر اوج گرفت. اعتصابات و تظاهرات درسراسرکشور آغاز گشت. مردم به مقررات منع عبور و مرور اعتنائی نمی‌کردند. گروه‌های متشکل جوانان به هرچیز که احتمالا با رژیم ارتباط داشت: اتوموبیل‌های پلیس و ارتش، بانک‌ها، دفاتر شرکت‌های خارجی، محل سازمان‌های حزب رستاخیز حمله می‌کردند. ارتش و پلیس به روی مردم آتش می‌گشودند. ساواکی‌ها درخیابان‌ها فعالان جنبش را شناسائی کرده می‌کشتند.

آتش سوزی سینما رکس که مردم آن را بی‌تردید کار اوباشان ساواک می‌دانستند ویک هفته پس از کشتار اصفهان روی داد برالتهاب جو انقلابی افزود.

پس از کشتار اصفهان و آتش سوزی سینمارکس در اردوگاه انقلاب و ضدانقلاب تغییرات کیفی مهمی روی داد.

در اردوگاه‌انقلاب رهبری امام‌خمینی به صورت یک امر مسلم درآمد. فریدون هویدا می‌نویسد:

"دعوت خمینی از مردم برای قیام به منظور سرنگونی سلطنت دراین جو افروخته از موضع معتدل آیت‌الله‌های دیگر تاثیر بیشتری داشت. در این هنگام‌بود که تبعیدی نجف برای نخستین بار شعارجمهوری اسلامی را به میان آورد. پلیس و سربازان را به عدم اطاعت از احکام فرماندهان درکشتار مردم دعوت نمود. خواست براندازی شاه پس از کشتار اصفهان و آتش سوزی سینمارکس درمیان بخش های مختلف مردم (روحانیان، کسبه بازار، بعضی از اقشار متوسط و همچنین در دانشگاه‌ها و گروه‌های مارکسیستی و دیگران) ریشه گرفته بود. اما چون هریک از این بخش‌ها هدف جداگانه‌ای را دنبال می‌کردند نتوانسته بودند کانون رهبری واحدی را به وجود بیاورند. خمینی این کانون را به وجود آورد و شخص او سیمای

www.iranarchive.com

انقلاب شد." (ص ۲۷ کتاب).

فریدون هویدا یادآور می‌شود که دراین دوماه (ژوئیه و اوت):

"نفوذ خمینی روی توده‌ها به صورت یک واقعیت مسلم درآمد. آیت‌الله تبعیدی از مجموع آیت‌الله‌های داخل ایران نیرومندتر بود. خمینی رهبر یگانه و غیرقابل تردید جنبشی شد که نه ماه پیش آغاز گردیده بود." (ص ۳۳ کتاب).

در اردوگاه ضدانقلاب نخستین علائم آشفتگی وسراسیمگی ظاهر گشت. شاه پس از حادثهٔ اصفهان وحشت زده به تهران بازگشت و درجستجوی راه برون رفت از بحران تصمیم گرفت دولت جدیدی را روی کار بیاورد. فریدون هویدا می‌نویسد:

"شاه دیگر احساس کرده بود که آموزگار مرد رویاروئی با این اوضاع بحرانی نیست. آموزگار نتوانسته بود نه حزب رستاخیز را برای اقدامات لازم بسیج کند و نه جلوی توسعهٔ فعالیت روحانیان را بگیرد، اما در عوض نه تنها خشم اپوزیسیون بلکه همچنین خشم هواداران رژیم را نیز برانگیخته بود... شاه طبق معمول با سفیرآمریکا مشورت کرد، به آموزگار دستور داد استعفا کند و شریف امامی رئیس مجلس سنا را که از یک خانوادهٔ معروف مذهبی بود به امید آن که بتواند با روحانیان زبان مشترک بیابد مامور تشکیل کابینه کرد" (ص ۲۹ کتاب).

فریدون هویدا عقیده دارد که انتصاب شریف امامی به نخست‌وزیری یکی از بزرگ‌ترین اشتباهات شاه در اواخر سلطنتش بوده است زیرا شریف امامی بدون آن که بتواند در اوضاع کشور به سود شاه تغییری به وجود بیاورد موجب ایجاد یک خلاء در اطراف او شده است.

فریدون هویدا می‌نویسد:

"شریف امامی رئیس بنیاد پهلوی بود و افکارعمومی این بنیاد را مرکز سوءاستفاده‌های مالی خانوادهٔ سلطنتی می‌دانست و بیشتر محافل او را شخص نادرستی می‌شناختند. اقدامات ظاهرفریبی که شریف امامی برای مسلمان‌نمائی حتی قبل از معرفی اعضای کابینهٔ خود به عمل آورد (بستن قمارخانه‌ها، تعویض تقویم شاهنشاهی، الغای پست وزیر زن درکابینه، اجازهٔ چاپ عکس خمینی) نشان گر آن بود که اوهم مثل شاه به کلی از عمق بحران بی‌خبراست." (ص ۳۰کتاب)

اردوگاه ضدانقلاب برای تحکیم صفوف خود به تلاش گسترده‌تری دست زد. فریدون هویدا می‌نویسد:

"شاه باردیگر به سیاستمداران تیپ قدیم: علی امینی، عبدالله انتظام و دیگران که درسال ۱۹۶۳ آن‌ها را کنار گذارده بود روی آورد و تماس خود را با سفرای آمریکا و انگلیس به منظور کسب اطمینان از پشتیبانی غرب توسعه داد و با فرماندهان ارتش بیشترملاقات می‌کرد".

در اردوگاه ضدانقلاب از همان مرکز وحی گرفته تا رده‌های پائین‌تر دو جریان به چشم می‌خورد: یک‌جریان که طرفدار سرکوب انقلاب و جریان دیگر خواستار پوساندن جنبش انقلابی از طریق سازش و مصالحه با روحانیان "معتدل" و لیبرال‌ها بود.

فریدون هویدا می‌نویسد:

"طبق اطلاعات محرمانه‌ای که من داشتم شاه درآن‌موقع درمیان دو جریان مخالف سرگردان بود. دریک سو شریف امامی و سیاستمداران تیپ قدیم قرارداشتند که خواهان سازش و مصالحه با روحانیان بودند و درسوی دیگر نظامیان سرسخت‌جای گرفته بودند که طرفدار سیاست‌زور بودند. درتمام ماه‌های بعد شاه درمیان این دوقطب درنوسان بود..." (ص ۳۲ کتاب).

درهمین دوره است که به نوشتهٔ فریدون هویدا "دربرخی از محافل ذینفوذ تهران" این شایعه برسر زبان‌ها می‌افتد که "ایالات متحده مانند زمان مصدق به پشتیبانی شاه مداخله خواهد کرد."

فریدون هویدا می‌نویسد:

"این شایعه هنگامی‌که اردشیر زاهدی سفیرایران در آمریکا ناگهان فعالانه وارد صحنهٔ سیاست‌شد قوت گرفت" (ص ۳۲ کتاب).

اما جنبش با گام‌های استوار به پیش می‌رفت.

در روز عید فطر تظاهرات پرشکوهی درتهران برگزار شد. سیلی از مردم با شعارهای "مرگ برشاه" به خیابان‌ها سرازیرشدند. نخستین فریادهای "زنده‌بادخمینی" دراین روز فضای تهران را پرکرد. راه پیمایان به سوی سربازان گل پرتاب کرده می‌گفتند: "برادرارتشی چرا برادرکشی". برخی از سربازان درحالی که می‌گریستند از سر راه مردم کنار رفته به آن‌ها راه دادند.

سه روز بعد از راه‌پیمائی عید فطر مردم تهران علیرغم توصیه‌های احتیاط‌آمیزی که به آن‌ها شده بود با شعارهای انقلابی‌تر: شاه بی‌شرف گم‌شو، پنجاه سال سلطنت، پنجاه سال خیانت، شاه ترامی‌کشیم، برادر ارتشی توهم بیا پیش ما، رهبرماخمینی است به خیابان‌هاسرازیر شدند.

فریدون هویدا می‌نویسد:

"نظامیان که از جریان حوادث نگران شده بودند به شاه اصرارمی‌کردند که باید حکومت نظامی اعلام شود... شاه پس ازمدتی تردید و مشورت با سفیران آمریکا و انگلیس بعدا این پیشنهاد را پذیرفت. او احساس می‌کرد که سیاست لیبرالیزاسیون با شکست روبروشده است. البته نظامیان از این شکست چندان ناراحت نشده بودند، آن‌ها ازهمان آغاز درمجالس خصوصی این سیاست را به باد انتقاد می‌گرفتند. هنوز هم برخی ازآنان گناهٔ سقوط رژیم را به گردن این سیاست و جریان حقوق بشر کارتر می‌اندازند.

دولت طی اعلامیه‌ای کهاز رادیو پخش شد برای شش ماه درشهرهای بزرگ کشور حکومت نظامی اعلام کرد. ارتشبد اویسی فرماندهٔ سابق گارد شاهنشاهی که به قساوت مشهور بود به‌عنوان فرماندار نظامی تهران انتخاب شد." (ص ۳۳ کتاب).

اعلام حکومت نظامی درشهرهای بزرگ هم‌زمان با حفظ شریف‌امامی دریست نخست‌وزیری نشانهٔ آن بود که شاه و اربابانش بدون آن‌که از سیاست تحبیب لیبرال‌ها و روحانیان معتدل دست کشیده باشند تکیهٔ اصلی را روی سیاست سرکوب انداخته‌اند. شاه و حامیان آمریکائی و

www.iran-archive.com

انگلیسی‌اش امیدوار بودند که با توسل به زور و قدرت نمائی بتوانند از یکسو رشد جنبش را متوقف کنند واز سوی دیگر توی دل لیبرال‌ها و اقشار مرفه را خالی کرده آن‌ها را از انقلاب جدا سازند و به خود جذب کنند.

امیران میهن فروش شاه و مستشاران آمریکائی‌شان تصمیم گرفتند با یک ضربت قاطع و غافلگیرانه ابتدا در تهران و سپس درسراسر کشورچنان چشم زهری از مردم بگیرند که لااقل برای مدت‌معینی آنان را ازصحنه مبارزه دورکنند و فرصت لازم را برای آرایش مجدد صفوف خودبه دست بیاورند. طرح کشتار روز "جمعهٔ سیاه" به این منظور ریخته شد. اعلان حکومت نظامی دربامداد روز ۱۷ شهریور از رادیوپخش شد. فریدون هویدا می‌نویسد:

"بسیاری از مردم تهران آن روز صبح به رادیو گوش نداده و از اعلان حکومت نظامی بی‌خبربودند (حتی سرلشکر جعفری معاون شهربانی اعتراف کرد که اوهم از موضوع حکومت نظامی اطلاع نداشته است). مردم طبق قرار روز پیش به سوی میدان‌ژاله روان شدند و ناگهان تیربارها به روی تظاهرکنندگان که اغلب ازجوانان بودند آتش گشودند. گفته می‌شد که این کشتار طبق یک طرح پیش ساخته انجام گرفته است. شمارهٔ کشته شدگان را دولت ۵۸ نفر و اپوزیسیون ۵۰۰ نفر اعلام کردند." (ص ۳۴ کتاب).

فریدون هویدا نیز تائید می‌کند که طرح کشتار "جمعهٔ سیاه" به منظور وارد کردن یک ضربت قاطع و غافلگیرانه از پیش آماده شده بود و با قساوت تمام اجرا گردید. تعداد کشته شدگان نیز بین سه الی چهارهزارنفر گفته شده است. پشتیبانی کارتر در فردای "جمعهٔ سیاه" از شاه دربحبوحهٔ کنفرانس کمپ‌دیوید نشان می‌دهد که طرح کشتار با اطلاع و موافقت مقامات آمریکائی انجام گرفته است. فریدون هویدا می‌نویسد:

"در فردای آن روز ("جمعهٔ سیاه"ه. ح.) اردشیر زاهدی با برژینسکی درکمپ دیوید تماس گرفت و از او خواهش کرد که موضوع رابه کارتر بگوید. کارتر درفاصلهٔ جلساتی که با سادات و بگین داشت به وسیلهٔ تلفن با شاه صحبت کرد و او را از پشتیبانی آمریکا مطمئن ساخت."

پشتیبانی مستمر امپریالیسم از شاه و بخصوص از کشتارمردم یکی از دلایل مهم منزوی‌شدن رژیم حتی درمیان خود لیبرال‌ها بود. فریدون هویدا دراین باره می‌نویسد:

"پس از "جمعهٔ سیاه" عصبانیت دربین محافل اپوزیسیون لیبرال که خیال می‌کردند آمریکا هرگز برای کشتار مردم به شاه چراغ سبز نشان نخواهد داد اوج گرفت" (ص ۳۴ کتاب).

پس از "جمعهٔ سیاه" بین انقلاب و ضدانقلاب مرز قاطعی بوجود آمد. به نوشتهٔ فریدون هویدا حتی لیبرال‌ها و روحانیان "معتدل" مجبور به تجدیدنظر درمواضع خویش شدند. او می‌نویسد:

"پس از "جمعهٔ سیاه" اپوزیسیون رادیکال‌تر شد. آیت‌الله‌هائی نظیر شریعتمداری و شخصیت‌های غیرمذهبی نظیر سنجابی که یک ماه قبل‌حاضر بودند سلطنت مشروطه را حتی بدون استعفای شاه بپذیرند، در روند انقلاب درگیر شدند. سنجابی بعدا به یک خبرنگار گفت: در اوایل سال ۱۹۷۸ حمله به شاه جرات زیادی می‌خواست، اکنون‌جرات زیادی‌می‌خواهد

که کسی از او دفاع‌کند.

باوجود این هنوز تعداد زیادی از اعضای اپوزیسیون لیبرال موضع مشخصی نداشتند. آن‌ها درصحبت‌های خصوصی خود می‌گفتند که رفتن شاه تنها باید مرحله به مرحله انجام گیرد. خشونت فزایندهٔ ارتش موجب نگرانی آن‌ها شده‌بود. آن‌ها احساس می‌کردند که مداخلهٔ ارتش نمی‌تواند بدون موافقت آمریکائی‌ها باشد... آیا آمریکائی‌ها درنظر ندارند کودتائی شبیه به کودتای سال ۱۹۵۳ به راه بیندازند؟

بخشی از روحانیان شیعه طرفدار اعتدال بودند. آیت‌الله‌شریعتمداری می‌گفت: اقدامات ما باید درچارچوب قانون اساسی انجام گیرد.

لیکن مردم کوچه و بازار زیر فرمان خمینی بودند. و او به چیزی جز سقوط شاه قانع نبود و هر روز که می‌گذشت نفوذ او برمردم بیشترمی‌شد." (۴۲–۴۱ کتاب).

اما رژیم نومیدانه به سیاست سابق خود برای جلب لیبرال‌ها و قشرهای مرفه و ترساندن آن‌ها از "شبح کمونیسم" ادامه می‌داد. شریف امامی به قول فریدون هویدا:

"استراتژی شلاق و شیرینی را به کار انداخته می‌خواست بدین وسیله در میان مخالفان رژیم تفرقه بیندازد. مثلا او دستورداده بود مبارزان‌فعالی را که در روز "جمعهٔ سیاه" بازداشت شده بودند درزندان نگاه دارند اما افراد وابسته به اپوزیسیون معتدل را آزاد کنند" (ص ۳۶ کتاب).

شاه همچنان مانند گذشته پی درپی درمصاحبه‌هایش "کمونیست‌ها" و "روحانیان آنارشیست" را مسئول حوادث کشور می‌نامید و می‌گفت اگرحکومت نظامی اعلام نشده بود "خرابکاران" زمام امور دولت را در دست می‌گرفتند.

ازسوی دیگر جبههٔ انقلاب که در آن رهبری امام‌خمینی مسجل شده بود بدون آن که از ضربهٔ "جمعهٔ سیاه" دچار سردرگمی و سراسیمگی گردد صفوف خود را برای نبردهای آینده مستحکم‌تر نمود و طبق اوضاع و احوال تازه‌ای که در اثرحکومت‌نظامی عملا درسراسرکشور بوجود آمده بود به شیوه‌های نوینی در مبارزه دست زد.

"جمعهٔ سیاه" مبارزه را به مرحلهٔ بالاتری ارتقاء داد. نخستین‌واکنش را دربرابر "جمعهٔ سیاه" کارگران ازخودنشان داده، برنده‌ترین سلاح خود را به کار انداختند، اعتصابات‌کارگری درتهران وشهرهای بزرگ آغاز شد. فریدون هویدا می‌نویسد:

"اعتصاب کارگران شاه را که به وفاداری آنان اطمینان کامل داشت ازجا تکان داد." (ص ۳۶ کتاب)

فردای "جمعهٔ سیاه" امام‌خمینی‌طی اعلامیه‌ای مردم را به مقاومت دربرابر "شاه‌جنایتکار" و ارتش‌را به پیوستن به مردم دعوت نمود.

آغاز اعتصابات گسترده با بسته‌شدن بازارها و موسسات بازرگانی، ادامهٔ تظاهرات از همان فردای "جمعهٔ سیاه" نشان‌می‌داد که تاکتیک وارد کردن ضربهٔ قاطع و غافلگیرانه بر جنبش با شکست روبروشده است، رژیم دست به کار تنظیم تاکتیک دیگری برای رویاروئی با انقلاب شد. نخستین اقدام دراین رویاروئی قطع ارتباط بین رهبر انقلاب و توده‌های مردم بود. حکومت صدام برحسب تقاضای شاه محل اقامت امام‌خمینی را درنجف زیر نظارت پلیس قرارداد و مراودات با رهبرانقلاب را قطع نمود. امام به عنوان اعتراض به این عمل خائنانه

www.iran-archive.com

تصمیم گرفت مرکز رهبری را به کشور دیگری منتقل کند. کویت امام خمینی را نپذیرفت. شاه از ترس این که امام یکی ازکشورهای انقلابی مسلمان منطقه را به عنوان اقامتگاه خود انتخاب کند به دولت فرانسه توصیه کرد که امام را بپذیرد تا امپریالیست‌ها امکان بیشتری برای کنترل ارتباطات و اقدامات رهبری انقلاب داشته باشند.

در داخل کشور اختلافات در داخل طبقهٔ حاکم پیوسته عمیق تر می‌شد. حزب رستاخیز که بودجهٔ دولتی آن قطع شده بود و دیگر کسی به سراغ آن نمی‌رفت تصمیم به انحلال خود گرفت. انحلال این حزب نموداری از ورشکستگی سیاست شاه بود. فریدون هویدا می‌نویسد:

" اختلافات بی‌شمار درمیان طبقهٔ حاکم و مبارزات داخلی اعضای آن برسرقدرت در دستگاه دولتی انعکاس یافت. هوشنگ نهاوندی که جناح سوم حزب رستاخیز را تشکیل داده بود آن را به حزب مستقلی به نام "حزب جامعهٔ نوین" تبدیل نمود... حزب نهاوندی هیچ کس را نتوانست فریب دهد. چه‌کسی می‌توانست فراموش کند که او قبل از ورودش به کابینه شریف امامی رئیس دفتر شهبانو بوده است؟ چه‌کسی می‌توانست اعمال قلدرمنشانهٔ او را درآن موقع که رئیس دانشگاه تهران بود از یادببرد؟ درگیری‌های مختلف وحدت دولت را به هم می‌زد. نظامیان نیز از عقب نشینی‌های پی‌درپی شریف امامی ناراضی بودند.

شاه تحت تاثیر انتقادات امرای ارتش قرارگرفت. آنان به شاه توصیه می‌کردند حکومت را به اویسی بسپارد. سیاستمداران تیپ قدیم علی امینی را نامزد کرده بودند و او ترجیع بند دائمی خودش را تکرارمی‌کرد که اگر شاه به‌سلطنت راضی باشد و حکومت را به من بسپارد من می‌توانم او را نجات بدهم. بازماندگان حزب رستاخیز طرفدار کابینهٔ مختلطی از نظامیان وغیرنظامیان بودند و عقیده داشتند که درعین ادامهٔ‌سرکوب شدید باید به سیاست لیبرالیزاسیون ادامه‌داد.

دراین حیص و بیص اردشیر زاهدی در ۱۲ سپتامبر (۴ روز پس از "جمعهٔ سیاه") از واشنگتن وارد تهران شد. برخی ادعا می‌کردند که او آمده است شاه را به سازش با امینی راضی کند. بعضی دیگر می‌گفتند او برای قبول پست نخست‌وزیری به ایران آمده است. اما هردو دسته در اشتباه بودند. اولا شاه مایل بود گره بحران را به دست خویش بگشاید نه به وسیلهٔ زاهدی یا کس دیگر، ثانیا شاه به میزان عقل و شعور دامادش به خوبی واقف بود و می‌دانست که نمی‌تواند گرهی از کار فرو بستهٔ او بگشاید (شاه درصحبت‌های خصوصی می‌گفت اردشیر به قدر یک گنجشک عقل ندارد). زاهدی پیامی ازسوی کارتر برای شاه آورده بود. من ازطریق تماسی که با آمریکائی‌ها داشتم از محتوای این پیام اطلاع یافتم. کارتر دراین پیام به‌شاه "آزادی عمل کامل" داده بود که دشواری‌هایش را به میل خود رفع کند. اطرافیان شاه امیدوار بودند که این "کارت‌بلانش" به بی‌تصمیمی و تردید شاه پایان خواهد داد" (ص ۳۸ــ ۳۷ کتاب).

پس ازشکست توطئهٔ "جمعهٔ سیاه" جنبش به میزان بی‌سابقه‌ای اوج گرفت. اعتصاب عمومی اول اکتبر درتهران و شهرستان‌ها وسیعا برگزار گردید. موج اعتصابات تعدادی از

موسسات دولتی ازجمله دانشگاه‌ها و بیمارستان‌ها را دربرگرفت. جنبش دانشجوئی وکارگری باهم پیوند یافتند. درنهم اکتبر در چند شهر دانشجویان به پشتیبانی از کارگران اعتصابی تظاهراتی برپا کردند. بین آنان و پلیس درگیری‌هائی روی‌داد. اعتصاب کارگران به تدریج مضمون سیاسی به خود گرفت. کارگران ابتدا آزادی رفقای بازداشت شدهٔ خود و سپس‌آزادی تمام زندانیان سیاسی را خواستار شدند.

۲۲ اکتبر تظاهرات عظیم همدان، فردای آن روز راه پیمائی‌های بزرگی درمشهد و قم روی داد.

درهمه‌جا زدو خورد بین مردم و ارتش به مقیاس کوچک‌تر یا بزرگ‌تر ادامه داشت.

۲۷ اکتبر مردم درآمل شهررا تصرف کرده تحت ادارهٔ خود گرفتند و چند نفرساواکی را که حامل مواد منفجره بودند دستگیر کرده به دادگستری محل تحویل دادند. جوانان انقلابی سه روز ادارهٔ شهر را به عهده داشتند و تنها در ۳۰ اکتبر بود که ارتش وارد عمل شده انقلابیون را سرکوب و شهر را از آنان پس گرفت.

فریدون هویدا می‌نویسد:

"حادثهٔ آمل یک بحران ساده یا بازتابی از اعتراضات خودجوش توده‌های خشم‌آلود نبود، بلکه یک عمل متشکل آشکارا انقلابی بود... برخی از اطرافیان شاه وحشت زده جارو جنجال به راه انداختند که این "تحریک" مسکو است، برخی دیگر گناه را به گردن سازمان آزادی‌بخش فلسطین یا عمال قذافی می‌افکندند... دراین میان برخی از مشاوران شاه که ازحادثهٔ آمل متوحش شده بودند به او توصیه می‌کردند که خط مشی خشن‌تری را درپیش بگیرد. یکی‌از دوستان من در دربار به من گفت که اردشیر زاهدی طرفدار یک راه حل به شیوهٔ شیلی با بازداشت‌ها و اعدام‌های دسته جمعی برای ایجاد محیط‌رعب بوده است. او درعین‌حال پیشنهاد می‌کرده است که به بهانهٔ این که شاه طبق قانون اساسی از مسئولیت مبراست و برای نشان‌دادن این که شاه از تصمیم "لیبرالیزاسیون" خود منصرف نشده است و وزیران شاه مسئول این نابسامانی‌ها بوده‌اند عده‌ای از دولت‌مردان سابق را بازداشت و آن‌ها را برای نجات شاه به عنوان گوسفند قربانی سربرند.

پس ازحادثهٔ آمل فشار بر شاه از هرطرف برای سپردن حکومت به دست یک نظامی خشن بیشترشد. شریف امامی را متهم می‌کردند که باگذشت در مقابل مخالفان دولت وضع فوق‌العاده خطرناکی به وجود آورده است. شاه مردد بود که چه نقشی بازی کند، نقش فرانکو یاخوان کارلوس...

سفیرآمریکا گزارشی دربارهٔ وخامت اوضاع به واشنگتون فرستاد. اما کارتر برای آن که موجب نگرانی شاه‌نشود اجازه نداد که اتباع آمریکا به صورت دسته جمعی از ایران خارج‌شوند. کارتر همچنان به پشتیبانی آشکار از رژیم ادامه می‌داد. او چند روز پیش نمایش‌گرانه ولیعهد را همراه با زاهدی پذیرفته بود. سایروس ونس نیز پشتیبانی خود را از شاه برای "اعادهٔ نظم" درکشورش اعلام داشت.

شریف امامی در ۵ نوامبر استعفا کرد و شاه پس از مشورت باعلی امینی

www.iran-archive.com

و دیگران و نظرخواهی از سفیران آمریکا و انگلیس ارتشبد ازهاری را به نخست وزیری منصوب نمود و هم‌زمان با این انتصاب طی نطق تلویزیونی خود قول داد که خطاهای گذشته را تصحیح کند . . .

ایالات متحده پس از انتصاب ازهاری به نخست‌وزیری بار دیگرپشتیبانی خود را از شاه اعلام داشت . در اعلامیهٔ وزارت امورخارجهٔ آمریکا گفته می‌شد : پس از آن که معلوم شد که احتمال تشکیل یک حکومت غیرنظامی دیگر که بتواند تا انتخابات آینده نظم عمومی را درکشور حفظ کند وجود ندارد شاه با استفاده از اختیارات‌خود حکومتی از نظامیان تشکیل داده است . مقصود از "حکومت غیرنظامی دیگر" در اعلامیه اشاره به حکومتی بود که ملی امینی می‌خواست با میانجی‌گری بین دربار و اپوزیسیون بوجود بیاورد" (ص ۱۲۲– ۱۲۰ کتاب) .

فریدون هویدا عقیده دارد که اگر شاه دراین مرحله استعفا می‌داد و حاضرمی‌شد زمام امور کشور را به یک حکومت ائتلافی بسپارد می‌توانست اصل سلطنت را نجات‌دهد . به نوشتهٔ او لیبرال‌ها نیز امیدوار بودند که آمریکائی‌ها شاه را به استعفا به نفع ولیعهد وادار کنند . ولی شاه به جای آن که استعفا بدهد تحت تاثیر امرای ارتش و اردشیر زاهدی از استعفا سرباز زده است . جای تردید است که آمریکائی‌ها و لیبرال‌ها و امیران ارتش حتی با وجود استعفای شاه می‌توانستند "اصل سلطنت" را نگاه دارند و اگرچنین احتمالی وجود داشت آمریکائی‌هاازوادار کردن شاه به استعفا روگردان نبودند . چنان که حوادث بعدی انقلاب نشان داد هیچ گونه مانوری، هیچ گونه توطئه‌ای قادر به نجات "اصل سلطنت" نبود . برقراری حکومت نظامیان درایران هیچ دردی از رژیم را دوا نکرد . فریدون‌هویدا می‌نویسد :

" حکومت نظامی تصمیم گرفت فشار خود را بر اپوزیسیون برای وادار کردن آن به مذاکره با شاه از سرگیرد . تاکتیک حکومت نظامی آن بود که هرچه ممکن است تعداد زیادتری از مردم را درپشت همان خواست‌های اولیهٔ مخالفان شاه یعنی رعایت مطلق قانون اساسی مشروطه سال ۱۹۰۶ جمع کند . این تاکتیک از دوجهت بی‌ثمر بود . از یک سو اپوزیسیون از سپتامبر تاکنون‌قوی‌تر شده بود و از درگیری‌های‌کوچک نمی‌ترسید (شاه به زودی خود این‌مسئله را فهمید و دستور داد سنجابی را پس از یک هفته بازداشت آزاد کنند) ، از سوی دیگر حکومت نظامی دست خود را از همان ابتدا رو کرد و وزن خود را ازدست داد ، زیرا تمام اپوزیسیون حالا دیگرمی‌دانست که حکومت به ظاهر نظامی است ولی درباطن‌خواهان مصالحه است . اپوزیسیون به ضعف شاه پی برد و موضع سخت‌تری گرفت . . . حکومت ازهاری بدین‌سان نوزادی مرده بیش نبود" (ص ۱۲۷– ۱۲۶ کتاب) .

حکومت نظامی تمام سنگینی خود را روی سرکوب کارگران انداخت . در دهم نوامبر زد و خوردهای خونینی‌بین ارتش و کارگران در اهواز و آبادان درگرفت . کارگران اعتصابی که به زور به سرکار آورده می‌شدند ، با شیوهٔ کم‌کاری به مبارزه ادامه می‌دادند . اعتصابات کارگران نفت ستون فقرات دولت را درهم شکست . ازهاری گناه تمام تظاهرات و اعتصابات را به گردن حزب تودهٔ ایران می‌انداخت .

۱۸ نوامبر ازهاری اعضای دولت خود را به مجلس معرفی نمود .

درهمان روز لئونید برژنف رهبر شوروی اعلام داشت که اتحادشوروی با هرگونه مداخلهٔ خارجی به هرشکل و صورتی که انجام گیرد مخالف است . اخطار رهبر شوروی آزادی عمل را از امپریالیسم آمریکا و دستیارانش برای توطئه علیه انقلاب ایران سلب کرد . شاه و اطرافیانش که چشم امید خود را به کمک هم پیمانانشان دوخته بودند روحیهٔ خود را به کلی باختند .

فریدون هویدا می‌نویسد :

"شاه از اواخر نوامبر درتنهائی‌کامل به سر می‌برد و جز مشتی ازنزدیکان خود و سفیران آمریکا وانگلستان و برخی از لیبرال‌های معتدل کسی را نمی‌پذیرفت . . . در سوم دسامبر شاه زیر فشار امرای ارتش و شهبانو در حالی که گردنش دریقهٔ پیراهنش لق می‌خورد برای نخستین بار پس از چند هفته درانظار ظاهرشد و به آموزشگاه نیروی هوائی رفت ." (ص ۱۳۱– ۱۳۰ کتاب) .

دولت آمریکاهرچند هنوزبه ظاهراز شاه‌حمایت‌می‌کرد اماسیاست خود را درموردایران‌مورد بررسی مجدد قرارداد . حکومت کارتر به جورج بال (معاون وزارت امورخارجه در زمان کندی و جانسون) ماموریت داد کمیسیونی برای مطالعهٔ وضع ایران تشکیل دهد و توصیه‌های خود را مطرح سازد . کمیسیون جورج بال به این نتیجه رسید که حکومت نظامی نتایج دلخواه را برای امپریالیسم آمریکا به بارنخواهد آورد و برای جلوگیری از عمیق شدن جنبش بهتر است فورا یک حکومت غیرنظامی سرکاربیاید (حکومتی که بعدا به وسیلهٔ بختیار تشکیل شد) .

فریدون هویدا می‌نویسد :

"آمریکائی‌ها به وسیلهٔ فرستاده‌های "خصوصی" و کسان دیگری مانند کلارک دادستان کل سابق‌آمریکا ، پروفسور فالک ، پروفسور زونین با لوشاتو تماس می‌گرفتند" (ص ۱۳۱ کتاب) .

مقصود از این تماس‌ها چنان که می‌دانیم اعمال تاثیر در روش امام‌خمینی برای مصالحه با رژیم بود که دراثر قاطعیت و آشتی ناپذیری امام بی اثرماند .

با فرارسیدن ماه محرم آخرین مرحلهٔ نبرد سرنوشت ساز بین انقلاب و ضدانقلاب نزدیک می‌شد . فریدون هویدا می‌نویسد :

"شاه پرستان می‌گفتند که اگر شاه از سراین پیچ سالم بگذرد ، زنده خواهد ماند . اپوزیسیون عقیده داشت که در روز عاشورا آخرین ضربت بر شاه وارد خواهد شد ." (ص ۱۲۹ کتاب) .

شاه که از دورنمای یک رویاروئی خونین در روز عاشورا به هراس افتاده بود به سرعت عقب‌نشینی کرد و اجازه داد تظاهراتی که‌برای روز تاسوعا و عاشورا طرح ریزی شده بود انجام گیرد .

فریدون هویدا می‌نویسد :

"شاه‌با احتراز از این زورآزمائی حکم نابودی سلطنت خویش را امضاء کرد . توده‌های مردم به نیروی خود پی بردند ، درحالی که ارتش روحیهٔ رزمی خود را ازدست داد .

در روز تاسوعا صدها هزارنفر درمرکز تهران جمع شدند و از خیابان

www.iran-archive.com

شاهرضا گذشته به سوی میدان شهیاد روان گردیدند . . . درمیدان پرچم‌های عزا جای خود رابه تصاویر عظیم خمینی، مصدق و شریعتی دادند. شعارهای مرگ برشاه، مرگ برآمریکا، شاه خائن، پیروزی نزدیک است، خمینی رهبرماست و غیره درهوا طنین افکند. درمیان جمعیت تمام‌اقشار اهالی دیده می‌شدند: کارگر، روشنفکر، بازاری، زنان‌چادری و بی‌چادر، روحانیان باعمامه‌های سیاه، سبز، سفید، کودکان، نوجوانان برخی با لباس‌های آراسته و برخی دیگر با لباس‌های مندرس.

انضباط و آرامش این سیل انسانی هربیننده‌ای را متحیرمی‌کرد". (ص ۱۳۴– ۱۳۳ کتاب).

تظاهرات عظیم تاسوعا و عاشورا درتهران و سایرشهرها نشان داد که انقلاب درآستانهٔ قیام مسلحانه قرارگرفته است. تحولی که در روحیهٔ سربازان از ابتدای جنبش به تدریج آغاز می‌شد پس از تظاهرات محرم پا به مرحلهٔ کیفی جدیدی نهاد. سربازان دسته دسته ازپادگان‌ها بخصوص درشهرهائی‌که جنبش نیرومندتر بود فرارمی‌کردند. درتبریز سربازان از اجرای امر فرماندهان خود درمورد تیراندازی به روی مردم سرباز زدند. درتهران گروهی از درجه داران و سربازان انقلابی تصمیم گرفتند از افسران گارد شاهنشاهی که نیروی ضربتی کشتارها بودند انتقام خون شهیدان را بگیرند. دونفر از این قهرمانان به نام‌های سلامت بخش و امیدی عابد به ناهارخوری افسران گارد واردشده آن‌ها را به آتش بستند. تعداد زیادی از افسران کشته و زخمی‌شدند.

پیوستن ارتش به انقلاب بیش از هرکس امپریالیست‌های آمریکائی و انگلیسی‌را ناراحت می‌کرد. آنان باتمام نیرو می‌کوشیدند از عمیق‌شدن روند انقلابی که می‌توانست تمام مواضع آنان را یکباره در ایران فرو ریزد جلوگیری کنند. بقای حکومت نظامی که می‌توانست واکنش توده‌ها را به اعمال زور دربرابر زور برانگیزد دیگر برای آنان سودآور نبود. امپریالیست‌ها تصمیم گرفتند حکومت نظامی را برداشته و یکی از لیبرال‌های "وجیه‌الملّه" را روی کاربیاورند تا آنچه را ازکشتی طوفان زدهٔ شاهنشاهی می‌توان نجات داد، نجات دهند. فریدون هویدا می‌نویسد:

"روز ۱۵ دسامبر (سه روز پس از تظاهرات عاشورا.هـ.ح.) ایالات متحده اعلام داشت که نمایندگان آن کشور بدون آن که قصد مداخله در اورداخلی ایران را داشته باشند، می‌خواهند به شاه برای استقرار یک حکومت غیرنظامی کمک کنند. این توصیه بنا به گزارش کمیسیون جورج بال انجام گرفته بود. . . دراین شرایط شاه به پیشنهاد آمریکائی‌ها از غلامحسین صدیقی یکی از وزرای مصدق درخواست کرد برای تشکیل دولت به یک ماموریت اکتشافی بپردازد.

در ۲۹ دسامبر صدیقی دست از تلاش خود برداشت. شاه به شاپور بختیارمتوسل شد و او پس از چند هفته مذاکره با دربار آمادگی خود را برای قبول نخست وزیری، به شرط آن‌که شورای سلطنت تشکیل گردد و شاه کشور را ترک کند، اعلام داشت" (ص ۱۴۱– ۱۳۹کتاب).

آمریکائی‌ها امیدواربودند که با گماردن بختیار در راس دولت و گذاردن ارتش دراختیار او بتوانند بخشی ازلیبرال‌های ملی گرا و شهرنشینان نازپرورده را که از درگیری‌های پی‌درپی

مردم با پلیس و ارتش، کمبود نفت و کساد کسب و کارشان ناراضی بودند، ازجنبش جدا کنند و با اعلام برخی از اصلاحات و انجام پاره‌ای از اقداماتی که خواست انقلابیون‌سود از برافروختگی جو انقلابی بکاهند و جنبش را به مسیردلخواه خود بیفکنند. آمریکائی‌ها درفکر به دربردن گلیم‌خود از موج بودند و به غریقان سیاست خودشان که شاه و امرای ارتش در راس آن ها بودند نمی‌اندیشیدند. آن‌ها به فکر مواضع خود در ایران پس از انقلاب بودند و می‌دانستند که بختیارهم ماندنی‌نیست. فریدون هویدا می‌نویسد:

"ایالات متحده رسما اعلام داشت که مایل است با دولت بختیار همکاری کند. اما شواهد امرگواهی می‌داد که آمریکائی‌ها به آیندهٔ حکومت بختیارهم چندان امیدی نداشتند" (ص ۱۴۵ کتاب).

این را امرای ارتش نیز به خوبی درک می‌کردند. عده‌ای از امرا با هم‌دستی اردشیر زاهدی کوشیدند تا شاه را از رفتن منصرف کنند و پس از آن که این تلاش‌آنان به نتیجه نرسید تصمیم گرفتند پس از خروج شاه ازکشور بختیار را ازکاربرکنار کنند و خود زمام امور را دردست بگیرند. برخی از افسران ارتش درمشهد، قزوین، گرگان، کرمانشاه و چندنقطهٔ دیگرخودسرانه دست به عملیات انتقامی علیه مردم زدند. فریدون هویدامی‌نویسد:

"دراین موقع شایعهٔ کودتای نظامی درتهران هرچه بیشتر جاری شده بود. سرلشگر خسروداد یکی از شاه پرستان متعصب و چند افسرعالی‌رتبه دیگر تصمیم گرفتند به محض رفتن شاه بختیار را عزل کنند و حکومت را به دست بگیرند. آنان حتی امکان یک جنگ تمام عیار داخلی را نیز پیش بینی کرده بودند و روی‌ارتش بخصوص گاردشاهنشاهی تکیه می‌کردند. دراین میان ژنرال هایزر در اوایل ژانویه به ایران وارد شد. . . با آمدن ژنرال هایزر شایعات دربارهٔ ماموریت او رواج یافت. برخی از محافل اپوزیسیون معتقد بودند که هایزر سرگرم تهیه وسایل کودتاست. برخی دیگر می‌گفتند هایزر برای پیاده کردن تاسیسات مخفی آمریکابه ایران آمده است تا نگذارد به دست شوروی‌ها بیفتد. شایعات‌دیگری نیز بود که هایزر ماموریت دارد نیروی هوائی ایران را وادار سازد هواپیماهای اف‌ـ۱۴ خودش‌را به عربستان سعودی منتقل‌کند. . .

واشنگتون توصیهٔ خود را به شاه تکرارکرد که برای مدت کوتاهی موقتا کشور را ترک کند و به امرای ارتش توصیه‌کرد که فکر کودتا را ازسر بیرون و از بختیار پشتیبانی کنند." (ص ۱۴۴ کتاب).

اما امرای ارتش که‌احساس می‌کردند شاه و اربابان آمریکائیش آن ها را به امید سرنوشت رها کرده‌اند، برای شنیدن این توصیه‌ها گوش شنوا نداشتند. عده‌ای از آنان "میهن"خودشان را به خارج منتقل کرده پیش‌از خودشاه کشور را ترک کردند. برخی دیگر که درکشور مانده‌بودند برای تدارک کودتا دست‌به کارشدند.

در ۱۳ ژانویه شورای سلطنت تشکیل شد و در ۱۶ ژانویه شاه کشور را ترک نمود و با عزیمت او به‌نوشتهٔ فریدون هویدا "یک کارناوال واقعی" درخیابان‌های تهران برپا شد.

۱۹ ژانویه امام‌خمینی پیام تبریکی به ملت فرستاد و مردم را به مبارزه‌علیه "بختیار خائن" دعوت‌نمود و پیشنهاد کارتر را درمورد همکاری با دولت بختیار رد کرد.

سران چهارکشور بزرگ غرب قبلا درپنجم ژانویه کنفرانسی درگوادلوپ تشکیل داده و

www.iran-archive.com

دربارهٔ ایران به مذاکره نشسته بودند . فریدون هویدا می‌نویسد :

"طبق اطلاعات شخصی من کالاهان نخست وزیر انگلستان و اشمیت صدراعظم آلمان غربی عقیده داشتند که باید شاه را به هرقیمتی که باشد نگاه داشت، درحالی که ژیسکاردستن و کارتر می‌گفتند که در اوضاع و احوال کنونی دیگر هیچ امکانی برای نگاه داشتن شاه وجود ندارد. با وجود این آن‌ها دربارهٔ این که هریک چگونه منافع خود را به بهترین وجه حفظ کنند به توافق رسیدند. فرانسه که به خمینی پناه داده بود امید داشت بتواند نقش واسطه بین غرب و مخالفان شاه را به‌عهده بگیرد. براساس معلوماتی که من از منابع نزدیک به رئیس جمهوری فرانسه بدست آوردم برمن معلوم شد که آمریکائی‌ها از همان ماه نوامبر می‌دانستند که خمینی پیروز خواهد شد و تماس های "خصوصی "رابا آیت‌الله و اطرافیانش اگر ترتیب نداده باشند لااقل تشویق کرده‌اند و اعلامیه‌های متعدد آنان در پشتیبانی از شاه پس از این تاریخ به این منظور بوده است که سر سعودی‌ها را شیره بمالند که آمریکا دوستان خودش را در مصیبت تنها نخواهد گذاشت" (ص ۱۴۳ کتاب) .

هرچند آمریکائی‌ها موفق نشدند درموضع قاطع امام تغییری به وجود بیاورند اماتوانستند رابطهٔ خود را با لیبرال‌های مسلمان که درصفوف انقلاب رخنه کرده بودند برای بهره‌برداری‌های آینده توسعه دهند .

روز ۲۸ ژانویه بختیار اعلام کرد که آماده است شخصا به پاریس برود و با آیت‌الله‌خمینی مذاکره کند . امام گفت او را به شرطی می‌پذیرد که از نخست وزیری استعفادهد .

درگیری بین مردم وارتش درزمان حکومت بختیار ادامه یافت . اغلب کشتارها به وسیلهٔ گارد شاهنشاهی انجام می‌گرفت ، اما بخشی از سربازان، درجه‌داران و افسران سایرکیان‌های ارتش دیگر از فرماندهان خود اطاعت نمی‌کردند . با ادامهٔ درگیری‌ها این بخش پیوسته‌افزایش می‌یافت .

بختیار با مصلحت سفیرآمریکا تصمیم گرفت برای اغتنام فرصت و متوقف ساختن جریان تجزیهٔ ارتش فرودگاه را به روی هواپیمای حامل امام‌خمینی باز کند و درضمن با انجام‌یک سلسله اقداماتی که انقلابیون مطرح کرده بودند (خروج از سنتو ، منع فروش نفت به اسرائیل و آفریقای جنوبی ، انحلال ساواک ، تعقیب چپاول‌گران بیت‌المال و غیره) شعارهای آنان را بدزدد . مانورهای بختیار کسی را نفریفت .

امام اول فوریه وارد تهران‌شد . درپنجم فوریه بازرگان از طرف امام‌خمینی به نخست وزیری دولت موقت منصوب گشت . هشتم فوریه مردم تهران دریک تظاهرات یک میلیون نفری خواستار استعفای دولت بختیار شدند ، و گروهی از افسران عالی‌رتبهٔ کودتاچی تصمیم گرفتند ابتدا واحدهای نظامی را که به انقلاب‌ملحق شده‌اند سرکوب نمایند و "انضباط" را درارتش برقرارکنند . روز نهم فوریه گارد شاهنشاهی به دستور آنان همافران را که از امام‌خمینی اعلام پشتیبانی کرده بودند درمحاصره گرفتند و برآنان تلفات سنگینی وارد کردند . فردای آن روز گاردشاهنشاهی به یکی دیگر از پادگان‌های نیروی هوائی حمله برد . نظامیان‌طرفدار انقلاب در اسلحه‌خانه‌ها راشکستند و سلاح‌ها را بین مردم پخش کردند . حملهٔ گاردشاهنشاهی و همزمان با آن توطئهٔ کودتای ضدانقلابی درهم شکست . امید ژنرال هایزر به این که ارتش بتواند

نقش موثری درمحدود کردن قدرت نیروهای انقلابی و حفظ حکومت بختیار ایفا کند به یاس مبدل شد . ارتش شاهنشاهی ، این قبلهٔگاه امید امپریالیسم آمریکا درتمام درزهای خود شکاف برداشته بود . شورای فرماندهان عالی‌رتبهٔ ارتش به توصیهٔ ژنرال هایزر اعلام کرد که در "رقابت" بین حکومت بختیار و حکومت موقت بازرگان "بی‌طرف" خواهدماند . آمریکائی‌ها می‌خواستند آن‌چه را ممکن است از ارتش شاهنشاهی که تامغز استخوانش آمریکائی بود برای آینده نجات دهند . آن‌ها امیدوار بودند سیاستی را که نتوانسته بودند با واگذاری ارتش در اختیاربختیار پس ازفرارشاه ازپیش ببرند با واگذاری ارتش دراختیار لیبرال‌های دولت موقت از پیش ببرند . نابینائی سیاسی خصلت تمام نیروهای ارتجاعی است که تاریخ حکم محکومیت آنان را صادرکرده است .

انقلاب ایران باسرشت ضدامپریالیستی و خلقی خود نمی‌توانست درمجرائی که آمریکائی‌ها برای آن می‌ساختند ، سیرکند و نکرد . انقلاب ایران نه‌تنها تاب تحمل ارتش شاهنشاهی را نیاورد بلکه درموج دوم خود لیبرال‌ها را نیز از سر راه برکنار کرد .

فریدون هویدا درپایان کتاب می‌نویسد :

"اکنون هنگامی‌که من روی تمام این مسائل فکر می‌کنم درتحیر فرو می‌روم و پیش خود می‌گویم آیا بهترنبود که آمریکائی‌هامی‌گذاشتند شاه درهمان سال ۱۹۵۳ کشور را ترک کند . کودتای سال ۱۹۵۳ به دست سیا برای مدت معینی ایران را ازمشی طبیعی پیشرفت خود بازداشت . اگرمصدق پس از ۱۹۵۳ سرکارمی‌ماند آیا ایران به صورت یک دولت ثابت دموکراتیک درنمی‌آمد؟ درآن موقع دربارهٔ "خطرکمونیسم" هیاهوی زیادی برپا کرده بودند ، اما آیا حقیقتا چنین خطری وجود داشت؟" (ص ۱۵۷ کتاب) .

و ما می‌گوئیم اگر امپریالیسم آمریکا می‌توانست به یک حکومت دموکراتیک در ایران تن در دهد دیگر امپریالیسم نبود و این همه مصیبت برسر خلق‌ها نمی‌آورد ، مصیبت‌هائی که اکنون نیز پس از انقلاب بهمن ما شاهد آن هستیم

فقط بانیروی متحد انقلاب می‌توان

برنیروی متحد ضدانقلاب پیروز شد

www.iran-archive.com

نیکلای گنه‌ووشف

دوسیاست متضاد در تولید و ارسال جنگ‌افزار

ترجمهٔ د. سیاوش

فروش اسلحه یا تجارت مرگ، یکی از منابع بزرگ درآمد و یکی از وسایل عمدهٔ اجرای سیاست تجاوزکارانه و توطئه‌گرانه کشورهای امپریالیستی بخصوص مجتمع نظامی ـ صنعتی ایالات متحده آمریکاست. دستگاههای تبلیغاتی امپریالیسم برای توجیه رشد غول آسای صنایع نظامی و فروش روزافزون وسایل جنگی به حیله‌های گوناگون متوسل می‌شوند. ازجمله اتحادشوروی را نیز درتولید و فروش سلاحهای جنگی ذینفع ومقصرقلمداد می‌کنند. حال آن‌که تولید وسایل جنگی، کاری است که برخلاف خواست وماهیت کشورهای سوسیالیستی، از طرف کشورهای امپریالیستی به این کشورها برای دفاع ازخود تحمیل شده است. کمکهای نظامی کشورهای سوسیالیستی به کشورهای دیگرنیز، برخلاف کشورهای امپریالیستی، نه برای تقویت رژیم‌های ارتجاعی نظیرمصر و پاکستان و السالوادور ونه برای سرکوب جنبش های آزادیبخش ملی، بلکه به منظورکمک به قدرت دفاعی رژیم‌های مترقی و ضدامپریالیست درقبال توطئه‌های امپریالیستی مانند ویتنام و کوبا و سوریه و لیبی و جنبش های آزادیبخش ملی درسراسرجهان انجام می‌گیرد. قطع ارسال اسلحه به عراق، علیرغم قرارداد معتبر دوجانبه، به محض حملهٔ خائنانه صدام به جمهوری اسلامی ایران، واقعیت انکارناپذیری است که این سیاست اتحادشوروی را نه درحرف، بلکه درعمل، نه درقول‌های رسمی و سوگندهای تشریفاتی، بلکه درتصمیم قاطعانه و اقدام یکجانبه به ثبوت می‌رساند. مقاله‌ای که دردست دارید و ازهفته‌نامهٔ "عصرجدید"، چاپ مسکو (شمارهٔ ۳۷ سال ۱۹۸۰) ترجمه شده، دو برخورد متضاد درامرنظامی‌گری و فروش جنگ‌افزار را در دوجهان متضاد سوسیالیستی و امپریالیستی نشان می‌دهد.

"دنیا"

امروزه مسائل مشخص تنش زدایی و به تبع آن امر پیشرفت و ترقی کشورهای نوبنیاد، جای ویژه‌ای رادرسیاست جهانی به خود اختصاص می‌دهند.

تاثیرمتقابلی که میان تنش زدایی و رشد کشورهای ازبندرسته وجود دارد، به طورعملی و عام شناخته شده است. کاهش‌وخامت بین‌المللی، خطرجنگ را تحدید می‌کند، میان کشورها جو اعتماد به وجود می‌آورد و موجبات همکاری همه‌جانبهٔ اقتصادی را فراهم می‌سازد. همهٔ این‌ها، برای غلبه برعقب‌ماندگی اقتصادی و درپی آن چیرگی قطعی در روند جانگاه استعمار ـ زدایی امکانات وسیعی به وجود می‌آورد.

این امرتصادفی نبود که دریازدهمین اجلاس ویژهٔ سازمان ملل متحد و برای بررسی مسائل اقتصادی، نمایندگان کشورهای درحال رشد، براهمیت گام‌های مشخص برای تامین خلع سلاح و امنیت بین‌المللی، بمثابهٔ مهم‌ترین مبانی ترقی وپیشرفت اقتصادی خود تاکید بورزند.

سیاست نظامی‌گری امپریالیسم

به دنبال اعلام موضع اکثر شرکت‌کنندگان دراجلاس ویژه، نطق ادموند ماسکی، وزیر امورخارجهٔ ایالات متحدهٔ آمریکا، شکل آشکارا زننده‌ای به خود گرفت. وی‌کم‌ترین اشاره‌ای به ضرورت اتخاذ تدابیرموثر برای‌تامین خلع سلاح نکرد. این برخورد وزارت خارجهٔ ایالات متحده قابل درک است و حکایت ازمنطق دکترین‌های سیاسی ـ نظامی ناتو دارد که می‌کوشد "کمربند امنیتی" را به پشت مرزهای کشورهای عضو این پیمان بکشاند، "مناطق نفوذ" و "پیمان‌های دفاعی" و پایگاه‌ها را درنقاط گوناگون جهان، ازجمله درکشورهای درحال رشد مستقر سازد. نخستین هدف نظامی‌کردن و بویژه افزایش تسلیحات متوجه آن دسته از کشورهای درحال رشد بود که شرکت درپیمان‌های سیاسی ـ نظامی امپریالیستی را می‌پذیرفتند. جهان غرب درنتیجه‌مقاومت روزافزون افکارعمومی جهان دربرابر سیاست تسلیحاتی امپریالیسم، مجبور به تغییرتاکتیک شد و درپی آن به ایجاد رژیم‌های باصطلاح "خرده امپریالیست" درجهان در حال رشد به تلاش پرداخت. این رژیم‌ها درمقابله با جنبش‌های رهایی بخش ملی وظیفه دارند آن‌ها را "مسخ و مستحیل" کنند.

ایران تاقبل از انقلاب خلقی و ضدامپریالیستی، درشمار کلاسیک خرده امپریالیست‌ها قرارداشت و نقش ژاندارم منطقه را درخلیج فارس و اقیانوس هند ایفا می‌کرد. از ۱۰۰ میلیارد دلار حاصل از فروش نفت بین سال‌های ۱۹۷۲ ـ ۱۹۷۷، ۸۰ میلیارد دلار آن توسط رژیم شاه به مصرف خرید اسلحه و هزینهٔ ارتش رسید. درسال ۱۹۷۲ جنبش ضدامپریالیستی در ایالت ظفار دراثردخالت یکان‌های ارتش شاه که وی به منطقه اعزام داشته بود، سرکوب شد. پس از انقلاب خلقی و ضدامپریالیستی ایران، امپریالیست‌ها امید عمدهٔ خود را به اسرائیل، مصر، عمان، سومالی و برخی دیگرکشورهای این منطقه بسته‌اند. رژیم نژادپرست آفریقای جنوبی همواره گردانندهٔ دژ دفاعی امپریالیسم علیه نیروهای انقلابی درجنوب آفریقا است. درآسیا نیز کرهٔ جنوبی و پاکستان و تایلند این وظیفه را عهده دارند.

اگر این کشورها به واردکنندگان اسلحه بدل شوند، موجب شگفتی نخواهد بود. برخی از آن‌ها شتاب‌زده صنایع نظامی خود را سروسامان می‌دهند. ازجمله در اسرائیل دوسوم‌بودجهٔ دولتی درسال ۱۹۸۰ برای هزینه‌های مستقیم و غیرمستقیم نظامی منظورشده است. بخش قابل

www.iran-archive.com

ملاحظه‌ای از تولیدات مجتمع‌های صنعتی ـ نظامی اسرائیل به دیگرکشورها صادرمی‌شود. این کشوردرسال ۱۹۷۹، حدود ۶۰۰ میلیون دلار سلاح نظامی صادرکرد و امسال (۱۹۸۰) این رقم سربه یک میلیارد دلارمی‌زند. غرب با خشنودی کامل به روند نظامی شدن این کشور شدت می‌بخشد. پینوشه ۴۳ درصد بودجهٔ دولتی را به هزینهٔ ارتش، پلیس و دیگر ارگان‌های امنیتی اختصاص می‌دهد.

کشورهای عضو پیمان ناتو، همراه با تسلیح و تجهیز متحدین خود، قدرت تهاجمی پایگاه‌های نظامی خود را در اقصی نقاط جهان افزایش می‌دهند، و بدین وسیله کشورهای آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین را درمحاصرهٔ خود گرفته‌اند و خطوط ارتباطات دریایی وکانون‌های جهانی مناطق حساس و حاد مبارزهٔ رهائی بخش ملی را تحت نظر دارند. شبکهٔ این پایگاه‌ها به طور روزافزون گسترش می‌یابد. قرارداد آمریکا باکشورهای‌کنیا و سومالی درزمینهٔ استفادهٔ نظامی از بنادراین کشورها نیز دراین زمره‌اند.

رهبری پکن درتشدید وخامت بین‌المللی و به تبع آن مسابقهٔ تسلیحاتی، دارای نقش قابل توجهی است. این رهبری درعین داشتن ادعائی ارضی نسبت به کشورهای همجوار خود و ایجاد درگیری‌های مرزی، دست دردست ارتجاعی‌ترین محافل امپریالیستی می‌گذارد. این موضع‌گیری همچنان که بسیاری ازکشورهای منطقه بدان معتقدند، خطر وقوع جنگ درآسیا را تشدید می‌کند.

سیاست امپریالیسم و هم‌پیمانانش، درعین حال که استقلال ملی کشورهای نوبنیاد را به خطر می‌افکند، سبب اصلی روند مسابقهٔ تسلیحاتی نیز درکشورهای درحال رشد است. هر لحظه گردونهٔ مسابقهٔ تسلیحاتی سرعت بیشتری به خود می‌گیرد. چنان‌که در دودههٔ اخیر سهم کشورهای درحال رشد، درهزینهٔ تسلیحاتی جهان، به چهاربرابر افزایش یافته است. هنگامی که افزایش متوسط هزینه سلاح‌های نظامی درجهان به ۳ درصد درسال می‌رسید، میزان این افزایش درکشورهای درحال رشد به ۱۰ درصد می‌رسد. بودجه‌ای که صرف امور نظامی در کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین می‌شود، سربه ۶۰میلیارد دلار می‌زند؛ و این‌درحالی است که "کمک"های دریافتی آنان از خارج سه برابر شده است.

شکل‌جدیدغارتگری

نواستعمارگران درعین‌حال که کشورهای درحال رشد را به سوی مسابقهٔ تسلیحاتی سیر می‌دهند، امیدوارند بدین ترتیب یک سیستم وابستگی درازمدت نظامی وفنی را از سوی خود به این کشورها تحمیل کنند. آنان ضمن تلاش برای یافتن پایگاه اجتماعی، به دنبال متحدانی درقوای نظامی به ویژه ازمیان افسران عالی‌رتبهٔ ارتش هستند و برای تامین سود سرمایه‌داری انحصاری دولتی که بیش ازهزینه‌های ناشی از"کمک" و قیمت واردات موادخام وسوخت آنان است، تلاش می‌ورزند.

قدرت‌های غرب با مسلح کردن کشورهای درحال رشد می‌کوشند تا درمبارزهٔ ضد امپریالیستی شکاف بیاندازند و ازتحولات دمکراتیک ممانعت به عمل آورند. مثال‌های بارزی درباره این سیاست واشنگتن می‌توان نام برد، که تسلیح رژیم سادات، ارسال اسلحه به پاکستان برای استفاده ازخاک این کشورعلیه افغانستان انقلابی و تجهیز سومالی با سلاح‌های

مدرن، جهت تحریک نظامی علیه اتیوپی، از این قبیل است.

اعمال توطئه‌آمیز امپریالیسم درجهان درحال رشد، کشورهایی را که در راه تحولات بنیادی می‌کوشند، وادار می‌سازند تا برآمادگی دفاعی خود بیافزایند. آنگولا، اتیوپی و موزامبیک ضرورت دفاع مسلحانه از تحولات انقلابی خود را به تجربه دریافته‌اند. جامعهٔ کشورهای سوسیالیستی به پیروی از مشی انترناسیونالیستی خود، ازحمایت لازم درامر کمک به آمادگی دفاعی این کشورها، دریغ نمی‌ورزد. این کمک بی‌شائبه، با گرایش قدرت‌های امپریالیستی درنظامی‌کردن کشورهای درحال رشد و کشاندن آنان به منطقه نفوذ نظامی خویش هیچ گونه وجه تشابهی ندارد.

تاکید غرب برنظامی‌کردن کشورهای درحال رشد، بخشی از سیاست نواستعماری آن را تشکیل می‌دهد. درجهان سرمایه‌داری، نیروهایی وجود دارند که زندگی، موقعیت و مقام اجتماعی و قدرتشان با بازار فروش جنگ افزار پیوند مستقیم دارد. کمپانی‌های اسلحه‌سازی و نمایندگان آن‌ها درمیان مقامات عالی‌رتبهٔ نظامی و سیاسی درشمار این نیروها هستند.

ایالات متحدهٔ آمریکا دوسوم سلاح‌ها ومهمات ارسالی به کشورهای درحال رشد را تامین می‌کند. طبق گزارش انستیتوی پژوهش‌های سیاسی واشنگتن، "میزان فروش جنگ‌افزار ازطرف ایالات‌متحدهٔ آمریکا، به ارقام نجومی رسیده است". دراین گزارش آمده است که میزان صدور اسلحه به کشورهای درحال رشد درسال ۱۹۸۰ درمقایسه با سال ۱۹۷۷، به اندازهٔ ۸۵ درصد افزایش یافته و به ۱۰/۸ میلیارد دلار بالغ شده است. ل. گلب (L.Gelb) کمتا چندی پیش ریاست دفترسیاسی ـ نظامی دولت ایالات متحده را عهده‌دار بود، تصریح می‌کند که امروز صدوراسلحه "بیش از هرزمانی به سلاح سیاست خارجی بدل شده است". مجتمع‌های نظامی ـ صنعتی آمریکا، بیش از ۷۰ کشوردرحال رشد را، ازلحاظ نظامی تجهیزمی‌کند.

یکی از موارد افشاگر دراین زمینه، کتابی است به نام "زرادخانهٔ دمکراسی" که توسط توماس گاروایزی (Thomas Garveizi)، افسراسبق ضداطلاعات، نوشته شده و اخیرا درآمریکا انتشاریافته است. وی می‌نویسد: "... ما بازارهای جدیدی را برای صنایع نظامی خود خواهیم یافت. سلاح‌های ما عملا به ابزارجدید استعمار بدل شده‌اند. صنایع اسلحه‌سازی و هواپیماسازی ما برچنین سیاستی مبتنی هستند، زیرا بازارداخلی برای این صنایع کافی‌نیست ... آنچه که فروشندگان اسلحه بدان نیاز دارند، فروش جدیدترین سلاح‌ها به میزان کافی به یک کشور و برانگیختن رشک و بیم کشورهمجوار برای خرید همین سلاح‌ها است ... و این در شرایطی است که نسل جدید سلاح‌ها به سرعت برسلاح‌های پیشین برتری می‌یابند و بدین‌ترتیب کاربه ادامهٔ مسابقهٔ تسلیحاتی منجرمی‌شود."

عواقب شوم

تبلیغات بورژوایی مدعی است که هدف جهان غرب از فروش اسلحه به کشورهای روبه رشد "تضمین امنیت" درآسیا و آفریقا و آمریکای لاتین است. ولی واقعیت‌های سیاسی خلاف این ادعا را اثبات می‌کنند. سلاح‌های کشورهای عضو پیمان ناتو، دروهلهٔ اول به کشورهایی ارسال می‌شود که نه‌تنها هیچ نیروی خارجی آنان را تهدید نمی‌کند، بلکه برعکس خود این کشورها، نسبت به همسایگان خود دعاوی ارضی و غیره دارند. م. کلار و م. هلند، همکاران انستیتوی

www.iran-archive.com

پژوهش‌های سیاسی واشنگتن می‌نویسند: " واقعیت‌ها مبین آنند که خریداران خارجی سلاح‌های آمریکایی بدون آن که کم‌ترین کمکی و تمایلی به تامین صلح و امنیت متقابل نشان دهند بیشتر درفکر امیال تجاوزگرانهٔ خود و اهداف امپریالیستی هستند " .

نظامی‌گری برای کشورهای درحال رشد، نه‌تنها ازلحاظ سیاسی، بلکه ازنظراجتماعی و اقتصادی نیز عواقب زیانباری دربردارد: خطر تورم را دراین کشورها تشدید می‌کند وبازرگانی آنان را مختل می‌سازد. صنایع اسلحه‌سازی کشورهای غربی تقاضای مواد خام گرانبها و کمیاب و به ویژه مواد سوخت را که از کشورهای روبه رشد وارد می‌شود، مصنوعا بالا می‌برند وکشورهای آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین نیز برای دستیابی به ارز بیشتر، به صدور هرچه‌بیشتر موادخام خود، که تامین کنندهٔ احتیاجات مجتمع‌های صنعتی- نظامی است، می‌پردازند و درنتیجه بروابستگی اقتصادی خودمی‌افزایند.

راه‌حل واقعی

مسابقهٔ تسلیحاتی، عواقب ناگوارخود را متوجه آن دسته از کشورهای نوبنیادی می‌کند که در راه افزایش قدرت خود می‌کوشند. هزینهٔ نظامی این کشورها ۵ درصد تولید ناخالص ملی آن‌ها را شامل می‌شود که برابر با هزینه‌های آموزشی و دوبرابر هزینه‌های مربوط به بهداشت عمومی آن‌ها است. چنانچه این هزینه‌ها دررشته‌های مولد اقتصادی در داخل کشورهای درحال رشد (و نه در راه خرید اسلحه) به کار افتد، مادر کم‌ترین زمان شاهد رشد تولید برق و فلزات قیمتی و ماشین‌آلات و کالاهای مصرفی و پیشرفت اجتماعی و اقتصادی آن‌ها، خواهیم بود.

روند تشنج زدایی و خلع سلاح یک سلسله امکانات واقعی برای کشورهای رو به‌رشد فراهم می‌سازد، تا به میراث عقب‌ماندگی گذشته پایان دهند و استقلال واقعی میهن دیرینشان را تامین کنند. ضرورت حیاتی و عاجل چنین دگرگونی را می‌توان در گزارش های مفتح سازمان ملل متحد نیز مشاهده کرد. دراین گزارش‌ها وضعیت اقتصادی و اجتماعی کشورهای درحال رشد دردههٔ هفتاد، مورد بررسی قرارگرفته و آهنگ رشد سالانهٔ تولید سرانهٔ این کشورها، حدود ۳/۵ درصد تخمین زده شده است. تازه این رقم فقط مربوط به یک پنجم این کشورهاست. این آهنگ در آسیای جنوب شرقی تنها به یک درصد می‌رسد. اکثریت قابل ملاحظهٔ این کشورها با نیازهای حیاتی در زمینهٔ رفع کمبود مواد غذایی، بهبود بهداشت همگانی و ایجاد سیستم نوین آموزشی روبروهستند.

مسابقهٔ تسلیحاتی با منافع کشورهای درحال رشد مغایرت دارد، عامل مسخ کنندهٔ پیشرفت و تکامل اقتصادی و اجتماعی آنان است و استقلال سیاسی آن‌ها را به خطرمی‌افکند. تنها با یک مبارزهٔ پیگیر و خستگی ناپذیر و همه‌جانبه می‌توان به وخامت بین‌المللی و گسترش نظامی‌گری پایان داد. دراین نبرد، کشورهای سوسیالیستی‌سرمشق شایسته‌ای برای کشورهای درحال رشد هستند. جهان سوسیالیسم درنبرد در راه آینده صلح‌آمیز بشری، نه‌تنها ازحقوق خلق‌های سرزمین‌های خود، بلکه از حقوق اکثریت قاطع توده‌های ساکن زمین پشتیبانی می‌کند.

مقولات استه‌تیک ودریافت هنری انسان ازجهان

(قسمت دوم)*

ترجمهٔ ح. آیدین

۳. تراژیک وکمیک

مقام و اهمیت مقولات تراژیک و کمیک را در استه‌تیک، این واقعیت تعیین می‌کند که این مقولات به بیان ارزیابی استه‌تیک ازپدیده‌های اساسی دنیای واقعی کمک می‌کنند و همراه با مقوله زیبائی اساسی‌ترین مقولات موردتوجه هنر به شمار می‌روند.

دامنهٔ کاربرد تراژیک وکمیک در دنیای عینی محدودتر از دامنهٔ کاربرد زیبائی است. تراژیک و کمیک فقط درحیات اجتماعی مطرح هستند. درطبیعت نمی‌توان از این مقولات سخن به میان آورد. همان‌طوری که مفاهیم خیر و شر درطبیعت مصداق پیدا نمی‌کنند، اشک‌های تراژیک یا خنده‌های کمیک نیز در طبیعت کاربرد ندارند. پدیده‌های زندگی بسته به محتوای اجتماعی نهفته درآن‌ها رنگ تراژیک یا کمیک به خود می‌گیرند.

این مهم‌ترین خصیصهٔ تراژیک و کمیک، بعضی نویسندگان را برآن می‌دارد که نتیجه بگیرند این مقولات، مقولات استه‌تیک نیستند بلکه مقولات اتیک هستند. تردیدی نیست که مقولات تراژیک و کمیک ذاتا دارای محتوائی هستند که مستلزم ارزیابی اخلاقی می‌باشند. در پدیده‌های هنری تراژیک و کمیک، وحدت عوامل استه‌تیک و اتیک با روشنی بیشتری به‌چشم می‌خورد. با این‌حال حوادث، شخصیت‌ها (کاراکتر) و ستیزه‌های (Conflicts)تراژیک و کمیک را کامل‌تر و روشن‌تر از هرچیز دیگر درهنر می‌توان توضیح داد و تجسم بخشید: ماهیت مقولات تراژیک و کمیک با وضوح تمام درآثارهنری و درنمایش مستقیم و مشخص زندگی شخصیت‌ها وحوادث تجلی پیدا می‌کنند، نه درمفاهیم اخلاقی.

تراژیک و کمیک را نباید با تراژدی و کمدی، که ابتدا بیشتر درحوزهٔ نمایش و تئاترشکل گرفت، یکی دانست، گرچه دراین انواع هنری است که تراژیک و کمیک به بهترین وجه تبلور پیدا می‌کنند. معنی تراژیک و کمیک وسیع‌تر از این‌ها است: همان‌طوری که قبلا اشاره کردیم این مقولات مقولاتی هستند که با ارزیابی پدیده‌های تراژیک و کمیک از دیدگاه استه تیک ارتباط

* قسمت اول درشمارهٔ ۹/۱۰ سال ۱۳۵۹ منتشرشده است.

www.iran-archive.com

دارند، و اصول و ضوابطی هستند که به توسط آن‌ها این پدیده‌ها درهنرتجسم می‌یابنـــد. ستیزه‌های تراژیک، موقعیت‌های کمیک، و شخصیت‌های کمیک و تراژیک را می‌توان تقریبا درهمهٔ انواع و اشکال هنری پیدا کرد.

داستان (Novel) به عنوان یک نوع‌هنری (Genre) اساسا با تراژدی متفاوت‌است. با این حال در نود وسه اثر ویکتورهوگو و در دن *آرام* اثر شولوخوف ستیزه‌ها، برخوردها و شخصیت‌های تراژیک، که تحت تاثیر عصربزرگ تغییرات انقلابی شکل گرفته‌اند، از اهمیت فوق العاده‌ای برخوردارند. از سوی دیگر *واسیلی تیورگین* اثر بزرگ تواردوسکی (Tvardovsky) دارای جنبه‌های کمیک درخشانی است، گرچه از لحاظ نوع یک شعربلند است نه یک کمدی. انواع مختلف ادبی، سینما، موسیقی و هنرهای زیبا پدیده‌های تراژیک و کمیک زندگی را نمایش می‌دهند و از انواع وسایل هنری تراژیک و کمیک استفاده می‌کنند.

تراژیک و کمیک‌درنگاه اول دومقولهٔ متضاد و کاملا جدا از یکدیگر به نظرمی‌رسند. هرآدمی اعم از این‌که با علم استه‌تیک آشنائی داشته باشد یا نه، درد و رنج را با مفهوم تراژیک ربـط می‌دهد و خنده و شادی را با مفهوم کمیک. درهنر، تراژیک با احساسات عالی انسانی پیوند می‌خورد و با اندیشه‌های فلسفی آمیخته است، درحالی که کمیک با اوضاع عادی و "روزمره" زندگی و با انواع هنری "سبک‌تر" سروکار دارد. بنابراین ممکن است چنین به نظربرسد کـه تراژیک و کمیک کاملا با یکدیگر متضاد و ناسازگارند. با این حال در زندگی، تراژیک و کمیک، غم و شادی، خنده و رنج، "عالی" و "پست" غالبا درکنار یکدیگرند و باهم آمیخته‌اند. چه درهنر و چه درزندگی، گاهی تراژیک و کمیک چنان با هم درمی‌آمیزند که مشکل می‌توان گفت در یک موقعیت یا اثر خاص جنبهٔ تراژیک تسلط دارد یا جنبهٔ کمیک. بنابراین تراژیک و کمیک هر چقدر هم متضاد به نظر برسند به عنوان پدیده‌های استه‌تیک باهم ارتباط متقابل دارند، زیرا که هردو می‌توانند محتوای اجتماعی مهمی را که جنبهٔ همگانی دارد منتقل کنند.

زندگی پدیدهٔ بغرنجی است. درشرایط معینی تراژیک ممکن است به کمیک تبدیل شود و کمیک به تراژیک، در زندگی واقعی تراژیک و کمیک به ندرت درشکل خالص خود وجود دارند. غالبا این دومقوله همدیگر را تکمیل می‌کنند و درارتباط باهم نمودارمی‌شوند، یک پدیدهٔ عمیقا تراژیک دارای یک وجه کمیک است و درغالب موارد رد پای تراژیک را می‌توان در کمیک سراغ گرفت. تضادی که دراین گونه مواردبین این دو به چشم می‌خورد گاهی جنبه‌های مختلف تراژدی و کمدی را تشدید می‌کند و وضوح بیشتری می‌بخشد. این آمیختگی تراژیک و کمیک را، هم درموقعیت‌های کاملا دراماتیک می‌توان دید و هم درنمایش های مربوط به زندگی عادی و روزمره. پوشکین می‌نویسد کمدی خوب نه تنها برخنده بلکه برتکامل شخصیت‌ها استوار است و کمدی دربسیار موارد به تراژدی نزدیک می‌شود. خنده توام با گریه پدیده‌ای است که دربسیاری از شکل‌ها و انواع هنری به چشم می‌خورد، اما درنمایش و تئاتر، در ادبیات حماسی و دربعضی از انواع (ژانر) سینمائی به ویژه بارزتر و نمایان‌تر است.

شکسپیر غالبا قهرمانان شوخ را وارد تراژدی‌های خود می‌سازد و درشکل دادن بافـت تراژدی از آن گونه وسایل هنری که خاص کمدی هستند سود می‌جوید، فیلم‌های چارلی چاپلین کمدی هستند، با این حال دراین فیلم‌ها تراژدی "انسان ضعیف" درجامعهٔ سرمایه‌داری با چنان استحکام هنری انتقال می‌یابد که کم‌نظیراست. چاپلین، بزرگ‌ترین کمدین سینمای نوین، خنده و گریه را به یک اندازه نیروهای قدرتمند هنر می‌داند.

همان‌طوری که نیکلای دوبرولیوبوف منتقد روسی می‌نویسد، ارتباط نزدیک بین تراژیک

و کمیک درهنر از این‌جا ناشی می‌شود که هردو، ولو به شیوه‌ای متفاوت، جنبه‌های مختلف یک فرایند زندگی را نشان می‌دهند و علیرغم‌طبیعت متضادشان ریشه‌های مشترکی‌دارند. "تراژدی و کمدی بیشتر دراین نکته شریکند که محتوای هردو از شرایط غیرعادی گرفته می‌شود و هدف آن‌ها نشان دادن راه‌حلی است که به‌این شرایط خاتمه دهد. صفت مشخصهٔ تراژدی نشان‌دادن اوضاعی است که تحت تاثیر مقتضیات بیرونی، یا به قول نویسندگان‌قدیم، سرنوشت، شکل گرفته‌اند و به ارادهٔ انسان بستگی ندارند. برعکس کمدی از ما دعوت می‌کند به کوشش‌هـای انسان برای جلوگیری از مشکلاتی که درنتیجهٔ حماقت خود او آفریده شده و دوام آورده‌اند، بخندیم."[1] این بدان معنی است که به اعتقاد دوبرولیوبوف ــ که دراصل مورد تائیدماست ــ تراژیک و کمیک درنتیجهٔ تضاد بین دامنه نامحدود تلاش‌های انسان و محدودیت تاریخی فرصت‌ها و امکانات او پدید می‌آیند. درتحلیل نهائی از همین تضاد است که ستیزه‌های تراژیک و موقعیت‌های کمیک نشات می‌گیرند.

پدیده‌های تراژیک و کمیک درشکل خالص خود به ندرت درزندگی واقعی یافت می‌شوند. اما درهنر وضع کاملا متفاوت است. مثلا درتراژدی‌های اوریپید، درتابلوی رامبراند با عنوان *بازگشت مرد ولخرج*، یا درسنفونی قهرمانانهٔ بتهوون هیچ عنصری از کمدی وجود ندارد. با این‌حال هرقدر واقعیت، و روابط اجتماعی متنوع‌تر باشد و هرقدر طبقات و گروه‌های اجتماعی در مبارزه برای پیشرفت اجتماعی فعال‌تر باشند، منعکس ساختن واقعیت در انواع خالص و مشخص کمدی و تراژدی مشکل‌تر است. این واقعیت نشان می‌دهد که چرا هنر نوین به آمیختن هرچه بیشتر کمیک و تراژیک گرایش دارد. هنرمندان درنمایش پدیده‌های عمیقا تراژیک روز به روز بیشتر از وسایل و شیوه‌های بیانی خاص کمدی استفاده می‌کنند، درحالی که نمایش‌هـای کمیک غالبا نشانه‌ای از تراژدی عمیق برچهره‌دارند. فیلم پرآوازهٔ استانلی کرامر (Stanly Kramer) با عنوان *کشتی ابلهان* وقایعی را بازسازی می‌کند که با حس تراژیک عمیقی آمیخته است.[1] این فیلم‌هم دارای عناصر و وجوه تراژیک است و هم دارای عناصر و وجوه‌کمیک: درآن هم خنده وجود دارد و هم اشک.

درمقولات تراژیک و کمیک نیز، مانند همهٔ مقولات استه‌تیک، تفکیک وجوه عینی از وجوه ذهنی از اهمیت خاصی برخوردار است. در دنیای واقعی بدون تردید هم به پدیده‌های تراژیک برخورد می‌کنیم و هم به پدیده‌های کمیک. خصلت خاص ستیزه‌های اجتماعی مبنای این پدیده‌ها را تشکیل می‌دهد. با این‌حال یک پدیده ممکن است ازنظر بعضی‌ها تراژیک به حساب آید و ازنظر بعضی دیگرکمیک. زیرا که پدیده‌های زندگی اطراف ما را هرکسی برطبق آرمان‌های معینی درمی‌یابد که توسط موقعیت اجتماعی، جهان بینی و ساخت‌روانی او شکل می‌گیرند، و همهٔ این عوامل نیز در یک متن مشخص تاریخی ساخته می‌شوند.

دریافت استه‌تیک انسان از دنیای اطراف خود علاوه برجنبه‌های دیگر، کشف طبیعـت مقولات تراژیک و کمیک، ماهیت ستیزه‌های تراژیک و موقعیت‌های کمیک، و شخصیت‌های تراژیک و کمیک را ازطریق هنر دربرمی‌گیرد.

بنابراین زمینهٔ مشترک تراژیک و کمیک دراین واقعیت تجلی می‌یابد که هردو از پاره‌ای خصایص مشترک حکایت می‌کنند و می‌توانند دریکدیگر نفوذ کنند. اما اگر موضوع را عمیق‌تر بشکافیم به تفاوت‌های اساسی نیز برخورد می‌کنیم. مقولات تراژیک و کمیک کمک می‌کنند

---

۱. ن. ا. دوبرولیوبوف، *کلیات*، در ۹ جلد، جلد سوم، صفحهٔ ۱۷۳ (به زبان روسی).

www.iran-archive.com

طبیعت پدیده‌های گوناگون را، چه درزندگی و چه درهنر، کشف کنیم و به وجوه نامتشابه غنای استه‌تیک جهان پی‌ببریم. تراژیک و کمیک دومقوله متمایز از یکدیگرند و باهرکدام از آن‌ها باید مستقلا برخورد کنیم.

الف. تراژیک

مفهوم تراژیک معمولا با مصائب، رنج‌های عمیق، حوادث دردناک و حزن‌انگیز، و مرگ انسان ارتباط دارد. اما اگر صرفا همین عوامل ماهیت‌مفهوم تراژیک را تشکیل می‌داد، در این صورت بی معنی بود آن‌ها را روی صحنه نمایش بگذاریم و به این وسیله بار اندوه انسان را سنگین‌تر کنیم. این استدلال دقیقا همان استدلالی است که افلاطون در اعتراض به هنر تراژدی مطرح می‌کند. لیکن هیچ گاه کسی به‌این استدلال او گوش فرانمی‌دهد و همهٔ نویسندگان آثار تراژیک، چه آن‌هائی که در دنیای باستان می‌زیستند، چه شکسپیر، کرنی، راسین، بایرون، پوشکین و سایرهنرمندان بزرگ، و چه آن‌هائی که بعدها پابه عرصهٔ وجود می‌گذارند، همواره توجه دقیق خود را به ستیزه‌های حاد و تراژیکی که زمین را فراگرفته‌اند، معطوف می‌دارند.

به نظرمی‌رسد طبیعت مفهوم تراژیک رانمی‌توان با رنج های انسان یکی دانست. هنرمندان با خلق آثار تراژیک اساسی‌ترین برخورد منافع و ستیزه‌های موجود درجامعه را برملا می‌سازند. بنابراین تصادفی نیست که هنر تراژدی دردوره‌های طوفان‌زای جامعه و تغییرات انقلابی، که درطی آن تضادهای اساسی جامعه عریان‌تر و علنی‌تر می‌گردند، بیشتر از هردورهٔ دیگر اعتلاء پیدا می‌کند.

لازم است این کلام ارسطو را به خاطرآوریم که می‌گوید "... تراژدی تقلید انسان‌هانیست بلکه تقلید عمل، زندگی، خوشبختی و بدبختی است"، زیرا که هدف تراژدی این نیست که زندگی خصوصی افراد معینی را جدا از مسائل اساسی عصرمورد بحث نشان دهد، بلکه این است که برخوردها و ستیزه‌های تراژیک واقعی را دریک مقیاس اجتماعی وسیع بازآفرینی کند و برخوردهای بین "خوشبختی" و "بدبختی" را درمفهوم وسیع و عام آن‌ها بازنماید.

درانواع آثار ادبی از داستان‌های مربوط به عشق نافرجام به عنوان طرح کلی (Plot) استفاده شده است. اما فقط معدودی از آن‌ها به سطح تراژدی واقعی رسیده‌اند. برای این که دلیل آن را بهتربفهمیم کافی است داستان تریستان و ایزولد (Tristan et Iseult) را با رمئو و ژولیت مقایسه کنیم. داستان تریستان و ایزولد را یک شاعرقرون وسطایی دریک شعرغنایی عریان سروده است که به هیچ وجه از جریانات اجتماعی عصرخود سخنی نمی‌گوید. درحالی‌که شکسپیر، نمایشنامه‌نویس بزرگ عصر رنسانس، داستان رمئو وژولیت را درمتن نزاع و کشمکش‌های فئودالی قرون وسطی دربین خانواده‌های مونتگیو (Montague) و کاپولت (Capulet) قرارمی‌دهد. تضاد آشتی‌ناپذیر بین عشق سوزان دوجوان و تعصب پوسیدهٔ قرون وسطائی زمینه را برای رودر روئی تراژیکی آماده می‌سازد که عشاق را به فنا و نابودی می‌کشاند. مرگ رمئو و ژولیت نتیجهٔ عوامل اتفاقی نیست، بلکه به طورطبیعی از ماهیت غیرانسانی عصری ناشی می‌شود که توسط شکسپیر نشان‌داده شده است.

درهنر تراژدی با خصایص اساسی یک دوره کامل و با قوانینی که زندگی گروه‌های اجتماعی وسیع و کل جوامع را شکل می‌دهند درشکل عام و متمرکز آن روبروهستیم. تعریف مشهور

پوشکین ازهدف تراژدی به عنوان سرنوشت انسان‌ها جاکی از این است که گرچه در تراژدی از طریق زندگی افراد است که ستیزه‌های زندگی بازنموده می‌شدند، اما این سرنوشت انسان‌ها است که ازطریق سرنوشت فرد بیان می‌شود. به همین دلیل تراژدی، که درفرایند تحول تاریخی خود، چه ازنظر شکل و چه ازنظرمحتوا دگرگونی زیادی پیدا کرده است، درعالی‌ترین مظاهرخود دراندیشه‌هائی ریشه دارد که مفهوم و بعدجهانی دارند، ازعصرخود فراترمی‌روند و ارزش ماندگار خود را برای آیندگان حفظ می‌کنند. درست همان‌طوری که یک ملت پایدار است، هنری که سرنوشت آن را ثبت می‌کند نیز پایداراست.

تراژدی‌حقیقتا یک هنر فلسفی باچشم‌انداز وسیعی است که درآن اندیشه‌های مربوط به طبیعت هستی، معنی زندگی و آرزوهای متعالی انسان تمرکز می‌یابد.

یکی از تحلیل‌های عمیق دربارهٔ طبیعت مقولهٔ تراژیک تحلیل مارکس و انگلس است در نامه‌هائی که دربارهٔ موضوع تراژدی *فرانتس فون زیکینگن* به لاسال می‌نویسند. مارکس و انگلس از این واقعیت حرکت می‌کنند که ریشهٔ همهٔ پدیده‌های تراژیک ستیزه‌های تاریخی- اجتماعی است که مطابق الگوهای منطقی تکامل می‌یابند و ازبرخورد بین نیروهای متخاصم آشتی‌ناپذیر حکایت می‌کنند. تعریف انگلس از تراژدی به عنوان برخورد "بین امر مسلمی که تحقق آن از لحاظ تاریخی ضروری است و عدم امکان پیاده کردن آن درعمل"[1]، گرچه درهمه‌جا صادق نیست و نمی‌توان آن را به نوع خاصی از درام تاریخی اطلاق کرد، ولیکن کلید فهم تراژدی رابه دست می‌دهد. دقیقا درنتیجهٔ همین نوع برخوردها بود که رازین و پوگاچف رهبران قیام‌های دهقانی روسیه درزندگی واقعی با مرگی تراژیک روبرو شدند، درحالی‌که شاهزادهٔ دانمارک درنمایش‌نامهٔ تراژیک شکسپیر (هاملت) به این‌سرنوشت دچار آمد. برخورد دیگری از این نوع که درسال ۱۹۰۵ به شکست شرکت کنندگان واقعی قیام افسانه‌وار ملوانان دریای سیاه منجرشد، مایهٔ اصلی فیلم *رزمناو پوتمکین* را بوجود آورد. همین گفتار درموردقهرمانان قیام ورشو درفیلم *کانال* اثر آندره وایدا (Andrzeij Wajda)نیز صادق است. برخوردهای تراژیک درآثارهنری منعکس کنندهٔ خصلت ستیزه‌های تراژیک‌در زندگی واقعی هستند.

بدیهی است که طبیعت ستیزه تراژیک یک مقولهٔ تاریخی است. مبنای عینی یک تراژدی محتوای خاص آن، روش‌هائی که درمجسم‌ساختن آن درشکل‌های هنری به کارمی‌رود، چگونگی حل آن، و تفسیرمردم از ماهیت آن، همه مهر عصرخاصی را که این تراژدی به‌آن تعلق دارد برپیشانی دارند. نه‌تنها تراژدی‌های یونان باستان دراساس از تراژدی‌های شکسپیرمتفاوتند یا تراژدی‌های کرنی و راسین از تراژدی‌های امروز، بلکه حتی دریک دورهٔ نسبتا کوتاه‌یاحتی دریک‌زمان نیز انواع مختلفی از تراژدی می‌توانند پدید آیند که مستلزم روش‌ها و تدابیرهنری متفاوت هستند. با این حال درتراژدی قوانین عام معینی وجود دارند که درهمهٔ زمان‌ها عمل می‌کنند، گرچه ممکن است به شیوه‌های خاص متجلی شوند.

تراژدی‌های بزرگ‌آشیل، سوفوکل، و به ویژه اوریپید، که ارسطو آن‌ها را تراژدی نویس‌های تمام عیار نامیده است، هنوز درعصرما نیز قدرت هنری قابل توجه خود را حفظ کرده‌اند، البته، نه صرفا به عنوان منبع اطلاعات تاریخی. درسال‌های اخیر به صحنه آوردن تراژدی-

---

۱. مارکس و انگلس، *برگزیدهٔ مکاتبات*، مسکو، ۱۹۷۵، صفحهٔ ۱۱۲ (به زبان انگلیسی).

www.iran-archive.com

های سوفوکل و اوریپید، در اتحادشوروی و سایرکشورها باردیگر قهرمانان این نمایشنامه‌های مهم را برای تماشاگران امروزی دست یافتنی و جالب توجه ساخته است، البته نه به خاطر این که دراین نمایشنامه‌ها سرنوشت پیروز می‌شود بلکه به خاطراین که دراجرای آن‌ها مردم فقط با اودیپ سوفوکل مواجه نیستند بلکه با اودیپی روبروهستند که‌توسط سوفوکل و هنرمندان جدیدی آفریده شده‌اند که نمایشنامه رادر تئاتر مدرن زندگی می‌بخشند. با این‌حال، تردیدی نیست که اگر مسائل‌واقعی که الهام‌بخش تراژدی‌نویس‌های بزرگ درنوشتن این نمایشنامه‌ها بود چشم‌اندازی برای تماشاگران فراهم نمی‌ساخت تعابیر جدید از تراژدی‌های کلاسیک نمی‌توانست بوجود آید. بهترین مثال پرومته درزنجیر اثر آشیل است، که با مقاومت‌در مقابل خدایان انعکاسی وسیع پیدا می‌کند. این تراژدی قدرت و شجاعت فراموش نشدنی قهرمان را که در مقابله با حکمرانان جهان بدون واهمه و به نام خوشبختی انسان با نابودی جسمانی روبرو می‌شود، ستایش می‌کند. مارکس معتقد است که در این تراژدی بر پیکر خدایان یونان باستان ضربه‌ای تراژیک و کاری وارد می‌شود.

البته تراژدی یونانی در زندگی یونان‌باستان ریشه داشت که با جامعهٔ ما هزاران سال فاصله دارد. این تراژدی ستیزهٔ تراژیک آن عصر را به گونه‌ای منعکس ساخت که درخور آن جامعه بود و ازطریق اندیشه‌هائی مطرح کرد که درسنت‌های خاص‌آن جامعه ریشه داشت. انگلس می‌گوید: سرنوشت تراژیک قهرمانان *اورستیا* (Oresteia) و تضاد بین اورستز (Orestes)[1] که به خاطر انتقام قتل‌پدر، مادرخود را می‌کشد، و ارواح انتقامجو[2]، که او را برای رساندن به مکافات عمل خود تعقیب می‌کنند تغییرعمیقی را در زندگی این جامعه، که عبارت ازجانشین شدن پدرسالاری به جای مادرسالاری بود، منعکس می‌ساخت. او حل این تضاد تراژیک، یعنی شکست خوردن ارواح انتقامجو و برائت اورستز را انعکاس پیروزی پدرسالاری برمادرسالاری‌در هنرمی‌داند و این پیروزی تحولی است که خصلت آن‌عصر را مشخص می‌سازد. انگلس این نتایج را از تحلیل عمیق تراژدی یونانی به دست می‌آورد، از مقایسهٔ موضوع آن‌ها با زندگی آن زمان، و از تشخیص دقیق ستیزه‌های جامعهٔ آن عصر که تراژدی یونانی را الهام می‌بخشیدند. عقاید انگلس مستقیما متوجه *اورستیا* ست، اما درعین حال مضامین وسیع‌تر و عمیق‌تری را نیز دربرمی‌گیرد. این عقاید از لحاظ روش شناسی مهم و با معنا هستند و برای تحلیل ستیزه‌های موجود درزندگی واقعی، که مبنای ستیزه‌های هنر تراژیک را تشکیل‌می‌دهند، الگوئی به دست می‌دهند.

طبیعی است که این ستیزه‌های زندگی واقعی و این تضادهای واقعی که امروز درک می‌کنیم از دسترس انسان‌های جامعهٔ باستان به دور بود. مارکس می‌نویسد: "جهل یک دیواست، می‌ترسیم که این دیو بازهم تراژدی‌های زیاد به بارآورد، شعرای بزرگ یونان به درستی

---

۱. اورستز (Orestes) در اساطیر یونانی پسر آگاممنون و کلی تمنسترا (Clytemnestra) است که به کمک خواهر خود الکترا (Electra) با کشتن‌مادرومعشوقهٔ‌اوآگیستوس (Aegisthus) انتقام قتل پدر را می‌گیرد (مترجم).

۲. منظور سه روح ماده هستند یا موهای مارمانند در اساطیر رومی و یونانی که جنایتکارانی را که تاوان جنایت خود را پس نداده‌اند تنبیه می‌کند. این سه روح عبارتند از آلکتو (Alecto)، تیسیفون (Tisiphone) و مگرا (Magaera) (مترجم).

آن را درنمایش‌های تکان‌دهندهٔ دربارهای میسنا (Mycenae) و تب (Thebes) به‌عنوان سرنوشت تراژیک انسان نشان می‌دادند."[1]

درواقع برای انسان‌های دنیای باستان تراژدی ازبرخورد مرد با فرامین گریزناپذیر سرنوشتی قدرتمند نشات می‌گرفت. انسان ابزار این سرنوشت به حساب می‌آمد. سوفوکل در نمایشنامه "*اودیپ شهریار*" زندگی مردی را تصویرمی‌کند که محکوم است شنیع‌ترین جنایت را مرتکب شود. یعنی این که پدرخود را بکشد و با مادرخود ازدواج کند. حتی قبل از تولداودیپ خدایان به او دستورداده بودند که به تلافی بی عدالتی پدر بایستی این جنایت را انجام‌دهد. او نمی‌توانست از این سرنوشت سرباز زند، زیرا که ارادهٔ خدایان برآن تعلق گرفته بود.

تا این‌جا با تراژدی کلاسیک سروکار داشتیم. دراین‌جا گره قضیهٔ سرنوشت نیست، زیراکه حتی قهرمانان اوریپید نیز به تدریج خود را از چنگال آن رها می‌کنند، بلکه این واقعیت است که قوانین تغییرناپذیر زندگی مستقل از ارادهٔ انسان عمل می‌کنند و همین قوانین است که در تراژدی کلاسیک اعصار مختلف به صورکاملا متفاوت ظاهرمی‌شوند و تعابیرهنری متفاوتی به خود می‌گیرند.

سوفوکل *اودیپ* را ۲۵۰۰ سال پیش نوشته است. از سوی دیگر، آنتیگون ژان آنوی اثر جدیدی است با یک مقدمهٔ طولانی دربارهٔ تاریخ تکامل تراژدی که درطول آن خصایص و صفات تراژدی دگرگون شده و برداشت مردم ازخصلت قهرمان تراژیک و روش‌های حل ستیزه‌های تراژیک تغییریافته است. با این‌حال آنوی از چارچوبی که دقیقا مشخص شده دورنمی‌شود: در نمایشنامهٔ او هیچ چیز تصادفی نیست، سیرحوادث برگشت‌ناپذیراست، و پایان ماجرا فاجعهٔ خونباری است که از اشتباه تراژیک سنگین یا از "گناه" تراژیک مردی که هیچ گونه گناهی ندارد نشات می‌گیرد. بعضی از خصایص اساسی تراژدی برای همهٔ اعصار معتبراست.

تقریبا همهٔ تئوری‌های مربوط به استه‌تیک مقولهٔ تراژیک را حاکی از قوانین عمیقی می‌دانند که مبنای زندگی انسان‌ها را تشکیل می‌دهند. با این‌حال درهرکدام از این تئوری‌ها تعریف طبیعت این مقوله از ویژگی‌های خاصی‌برخوردار است. این ویژگی‌ها از یک‌سو از طبیعت برخوردهای تراژیک یک عصرنشات می‌گیرد و ازسوی دیگر ازوضع خاص هنر تراژیک. بدین‌سان استه‌تیک هگل که خلاصه‌ای از هنرتراژیک عصرجدید (ازشکسپیر تا رمانتیک‌ها) به دست می‌دهد معنی تراژدی را درتضاد آشتی‌ناپذیر بین فرد و مقتضیات عینی زندگی جستجو می‌کند، به نظر هگل اگر دوسوی این تضاد می‌توانستند آشتی کنند هرگز وضع تراژیکی به وجود نمی‌آمد. او می‌نویسد: "اگر منافع و مصالح انسان‌ها درنفس خود به گونه‌ای باشد که واقعا ارزش نداشته باشد افراد به خاطر آن فدا شوند و افرادبتوانند بدون فداکردن خود از هدف‌های خود دست بردارند و یا به توافقی برسند که برای هردوطرف رضایت‌بخش باشد، دراین صورت نتیجه لزوما تراژیک نخواهدبود."[2]

ستیزه‌های تراژیک را نمی‌توان ازطریق سازگار کردن خود با شرایط خصمانه و بدون فدا کردن خود حل کرد. و دقیقا به علت این که انسان نمی‌تواند ضمن حفظ اصالت خود بر

---

۱. کارل مارکس و فردریک انگلس، *کلیات*، مسکو، ۱۹۷۵، جلد ۱، صفحهٔ ۲۰۲ (به زبان انگلیسی).

۲. هگل، *استه تیک*، برلین و وایمار، ۱۹۶۵، جلد ۱، صفحهٔ ۵۸۲ (به زبان آلمانی).

www.iran-archive.com

شرایط سر راه خود غلبه کند و قادرنیست از نبرد با این شرایط باز ایستد رنج و سرنوشت شوم برای قهرمان تراژیک اجتناب‌ناپذیر می‌گردد. ذکر این نکات برای درک مفهوم "گناه تراژیک" ضروری است. ریشه این گناه نه درکیفیات ذهنی انسان، بلکه درطبیعت عینی ستیزهٔ تراژیک و درطبیعت قهرمان تراژیک نهفته است. این گناه یا مصیبت از "وضع دنیائی" ناشی می‌شود که قهرمان درآن زندگی می‌کند، ولیکن نمی‌تواند آن‌را بدون نبرد بپذیرد. رنج‌ها، فداکاری‌ها و سقوط نهائی قهرمان تراژیک تجلی ضرورت تاریخی هستند. این قهرمان بی‌آن که گناهی مرتکب شده باشد، به گناه آلوده است.

دراحکام جالب و عمیق هگل در زمینهٔ طبیعت مقولهٔ تراژیک هنوز می‌توان نشانه‌هایی از تفسیر ایدآلیستی تراژدی و محدودیت‌های اجتماعی و طبقاتی اندیشه‌های فلسفی او پیدا کرد. اعتقاد به اجتناب‌ناپذیر بودن ستیزهٔ تراژیک ممکن است به حمایت از این طرز تلقی منجر شود که مقتضیات زندگی مقدر و تغییرناپذیر هستند. باتوجه‌به این که، مطابق نظرهگل، قوانین تغییرناپذیر و مقتضیات زندگی ناشی از این قوانین بخشی ازطبیعت ایدهٔ مطلق هستند و تکامل آن را بیان می‌کنند، هرگونه تلاش انسان برای تغییر این مقتضیات محکوم به شکست است و جز تراژدی حاصل دیگری ندارد. محدودیت‌های طبقاتی تئوری هگل درمورد مقولهٔ تراژیک در نفی اهمیت استه‌تیک عناصر تراژیکی تجلی می‌یابد که در زندگی مردم و نمایندگان طبقات "پائین" یافت می‌شود. هگل،میلر، قهرمان تراژدی عشق و دسیسه اثر شیلر، کارل مور، قهرمان یکی دیگر از تراژدی‌های او، و *راهزن* را که خود نمایندهٔ مردم عادی نیست ولیکن ازمحیط اجتماعی خود بریده است، فاقد صفات شخصیت تراژیک می‌داند. هگل در اعمال اشخاصی‌چون میلر و مور گناه تراژیکی پیدا نمی‌کند، بلکه فقط اشتباه تراژیکی می‌بیند که می‌توان آن را ناشی از مقاصد ذهنی آنان دانست. هگل معتقد است که جای مردم عادی درتراژدی نیست بلکه درکمدی است.... بدین سان بزرگ‌ترین طرفدار استه‌تیک ایدآلیستی دز اثبات قوانین حاکم بر مقولهٔ تراژیک اساسی‌ترین موضوع آن، یعنی مردم را نادیده می‌گیرد.

این تئوری ایدآلیستی در آثار دموکرات‌های انقلابی روسیه درزمینهٔ استه‌تیک، بویژه در آثار چرنیشوسکی، مورد بررسی انتقادی قرارگرفت. برخلاف هگل، چرنیشوسکی اظهار داشت که موضوع اساسی تراژدی را زندگی مردان و زنان معمولی، رنج‌های انسان‌های فرودست و فجایع عمیق زندگی مردم تشکیل می‌دهد. چرنیشوسکی معتقد است منبع برخوردهای تراژیک درساخت معیوب زندگی جامعه و درنظم "نادرست" و "غیرطبیعی" این زندگی نهفته است. او تراژدی شیوهٔ زندگی روسی را با الگوی "مصنوعی" زندگی، با تسلط اشراف و سودا-گران، و با وجود "قلمرو سیاهی" پیوند می‌دهد.

تئوری چرنیشوسکی دربارهٔ مقولهٔ تراژیک، علی‌رغم برخورداری ازبرخی‌عناصرانسان-شناسانه (آنتروپولوژیک)، منبع تراژدی را شرایط اجتماعی معرفی می‌کند. چرنیشوسکی مفهوم "گناه" انسان را برای همیشه مردود می‌شمارد و برآن است که اعتقاد به گناه قهرمان تراژیک یک اعتقاد "ظالمانه" است: "قبل از متهم کردن قهرمان، توجه کنید که آیا این قهرمان است که گناهکار است یا مقتضیات و عرف اجتماعی؛ همچنین مسئله را به دقت مطالعه کنید زیرا که ممکن است ما نه با گناه او، بلکه صرفا با بدبختی او مواجه باشیم."[1] هگل نیز

۱. ن. ج. چرنیشوسکی، *کلیات* در ۱۵ جلد، جلد ۵، صفحهٔ ۱۶۵ (به زبان روسی).

به احتمال زیاد گناه تراژیک را نوعی بدبختی می‌داند ولیکن چرنیشوسکی، برخلاف او، ریشهٔ این بدبختی را درطبیعت زندگی جامعه جستجو می‌کند و مهم‌تر از این‌وجود آن نوع شرایط اجتماعی را که تراژدی‌های زندگی را به وجود می‌آورند مقدر و اجتناب‌ناپذیر نمی‌داند: "کاری که در اینجا لازم است انجام بگیرد تنبیه فرد نیست، بلکه دگرگون ساختن شرایط زندگی درکل جامعه است."[1]

تئوری چرنیشوسکی دربارهٔ مقولهٔ تراژیک چکیدهٔ تجارب هنری رئالیست‌های انتقادی است که مبارزه‌ای پرشور برای بهبود وضع فقرا و محرومان به وجود آورد. این درگیری پرشور نیروئی راتشکیل می‌داد که پشتیبان نظرات چرنیشوسکی دربارهٔ مقولهٔ تراژیک بود و از این نظر چرنیشوسکی فراتر از هگل قرارداشت. با این‌حال، ضمن این که تئوری چرنیشوسکی از این نظر بر تئوری هگل پیشی می‌جست، ازجهت دیگری پائین‌تر از آن قرارداشت: چرنیشوسکی ستیزه‌ها و موقعیت‌های تراژیک را تجلی تصادفات زندگی و نتیجهٔ انحراف ازسیرطبیعی حوادث تلقی می‌کرد.

درهمین جاست که به عناصری انسان‌شناسانه برخورد می‌کنیم: چرنیشوسکی با حرکت از مفاهیم عام انسان و طبیعت بشری این عقیده‌را که تراژیک درهنر تجلی یک الگوی منطقی‌است مردود می‌شمارد. "درصحت این که‌هنر فجایع را به‌گونه‌ای تصویرمی‌کند که تقریبا همیشه اجتناب‌ناپذیرند جای‌تردید وجود دارد، زیرا که دراکثر موارد این فجایع اجتناب‌ناپذیر نیستند بلکه کاملا تصادفی هستند."[2]

مقایسه نظرات‌هگل و چرنیشوسکی آشکار می‌سازد که هم استه‌تیک ایدآلیستی و هم استه‌تیک ماتریالیستی پیش از مارکس به علت محدودیت‌های تاریخی‌و طبقاتی‌شان نمی‌توانند تصویری واقعا علمی ازطبیعت مقولهٔ تراژیک به دست دهند. بسیاری از علمای استه‌تیک پیش از مارکس نظرات با اهمیتی ارائه دادند، به کشف نتایج با ارزشی کمک کردند و وجوه اساسی مقولهٔ تراژیک‌را روشن ساختند، ولیکن فقط استه‌تیک مارکسیستی- لنینیستی تبیینی جامع از طبیعت مقولهٔ تراژیک به دست داد و عوامل اساسی ستیزه‌های تراژیک را تعریف کرد.

علمای استه‌تیک پیش ازمارکس این حقیقت اساسی را کشف کردند که ریشهٔ شخصیت‌ها، ستیزه‌ها و موقعیت‌های تراژیک را باید درمقتضیات زندگی جستجو کرد، ولیکن درمقامی‌نبودند که‌طبیعت مقتضیات و شرایطی را که تراژدی‌های زندگی را به وجود می‌آورند به درستی تفسیر کنند. این وظیفه را آثار بنیان‌گزاران مارکسیسم برعهده گرفتند و بادلایل کافی نشان دادند که از زمانی که جامعه به طبقات تقسیم شده، تضادهای آشتی‌ناپذیر طبقاتی منبع عمدهٔ ستیزه-های تراژیک هستند.

تحلیل مبتنی برعوامل طبقاتی، یا به عبارت دیگر، تعریف طبیعت پدیده‌های تراژیک با توجه به ماهیت طبقاتی آن‌ها و مقام‌ونقش آن‌ها درمبارزات طبقاتی قاطع‌ترین خصیصهٔ تفسیرمارکسیستی از تراژدی است. بدیهی است که همهٔ فجایع و مصائب دارای خصلت‌تراژیک نیستند. تراژدی با تحولات مترقی جامعه ارتباط دارد، با دردی و رنجی که جامعهٔ نوین از

۱. همان‌جا.

۲. ن.ج. چرنیشوسکی، *گزیدهٔ مقالات فلسفی*، مسکو، ۱۹۵۳، صفحهٔ ۳۱۱ (به زبان انگلیسی).

www.iran-archive.com

بطن آن زاده می‌شود و با نابودی مردم و ابتکاراتی که پیروزی اصول امیدبخش و شادی‌آفرین را بشارت می‌دهند.

همچنین در رنج‌های نیروهائی که از زمان عقب‌تر هستند ولیکن صفات مثبت آن‌ها هنوز ته نکشیده است می‌توان خصایص تراژیکی پیدا کرد.

درمقدمهٔ *نقد فلسفهٔ حقوق هگل* مارکس می‌نویسد: "تاریخ *نظام* کهن تا موقعی‌که بزرگ‌ترین قدرت جهانی بشمار می‌رفت و از سوی دیگر، آزادی درآن یک مفهوم شخصی تلقی می‌شد، یا به عبارت دیگر، مادامی‌که این نظام به حقانیت خود باور داشت و می‌بایست باور داشته باشد، تاریخی تراژیک بود. تا موقعی‌که *نظام* کهن به عنوان یک نظام موجود جهانی، با جهانی که زاده می‌شد مبارزه می‌کرد مرتکب خطای تاریخی می‌شد نه خطای شخصی. به‌همین دلیل است که سقوط آن سقوطی تراژیک به‌شمار می‌رفت."[1]

خطای تاریخی، "نه خطای شخصی"، بلکه خطای عمومی، یا به کلام دیگر خطائی که به صورتی اجتناب ناپذیر تحت تاثیر مقتضیات عینی تاریخی شکل گرفته و در آن رشد آگاهی اجتماعی، تا آنجا که ضرورت تاریخ امکان می‌داد، انعکاس یافته، خطائی تراژیک است. این حکم مارکس از یک روش موثر تاریخی حکایت می‌کند، زیرا که نشان می‌دهد چگونه بایستی یک پدیده را بامراجعه به شرایط تاریخی مشخص وجود و تکامل آن ارزیابی کرد. طبیعت تراژدی را هم شرایط تاریخی و هم شرایط طبقاتی مشروط می‌سازند.

ارزیابی انگلس از سلحشوران (Knight) آلمان در قرن شانزده این نظرها را تائید می‌کند. درزمانی که بورژوازی آلمان‌به شیوه‌های مختلف با سلحشوران درمی‌افتاد، با وجود این که بورژوازی درآن دوره طبقهٔ بالنده‌ای بود، ولیکن این سلحشوران بودند که پرچم وحدت ملی آلمان را به دوش می‌کشیدند. انگلس زوال سلحشوران را پدیده‌ای تراژیک تلقی می‌کرد، زیرا که این طبقه درحالی‌که زوال می‌یافت واقعا تلاش می‌کرد نقش تاریخی مترقی ایفا کند و ملت آلمان را وحدت بخشد. سلحشوران ضمن این که نمایندهٔ یک طبقهٔ ارتجاعی بودند، ازیک اصل مترقی نیز حمایت می‌کردند. دقیقا همین خصلت بود که باعث شد کوشش لاسال دربرگزیدن شوالیه فرانتس فون زیکینگن به عنوان قهرمان تراژدی خود (ولو این که موفق نبود) اهمیت تاریخی پیدا کند.

برخورد تاریخی با ارزیابی تراژدی‌های واقعی که از زندگی گرفته شده‌اند کلید فهم انواع شخصیت‌های تراژیک درهنر است. مثلا، بدون برخورد تاریخی مشکل است بفهمیم چرا زندگی شخصیت‌هائی چون هاملت و شاه‌لیر، که با هم تفاوت زیادی دارند، هر دو تراژیک هستند. علاوه براین، دراین گونه موارد، تحلیل تاریخی- اجتماعی انواع مختلف برخوردهای تراژیک را روشن می‌سازد. در اثر اول برخورد از تضاد "بین خواستی که از لحاظ تاریخی ضرورت دارد و عدم امکان برآورد آن" حکایت می‌کند، درحالی‌که برخورد در اثر دوم از "خطای تاریخی" زندگی شخصیت‌ها نشات می‌گیرد. با این حال، این نوع برخورد نیز تراژیک است، زیرا که با نوعی تامل فلسفی جدی دربارهٔ زندگی و مسائل اساسی و "ابدی" آن همراه است. درتجدید حیات معنوی لیرشاه، می‌توان تراژدی‌های

---

۱. کارل‌مارکس و فردریک انگلس، *کلیات*، مسکو، ۱۹۷۵، جلد ۳، صفحهٔ ۱۷۸ (به زبان انگلیسی).

دنیای امروز را سراغ گرفت که درآن بصیرت انسان، وقتی دچار تضادی آشتی‌ناپذیر با دنیای ظالم وغیرانسانی است، به قیمت فداکاری، رنج و خون میلیون‌ها انسان به دست می‌آید.

یکی ازخصایص اساسی هرتراژدی راستین حضور اصل مثبتی است درآن که تائید می‌کند زندگی چیزهای زیادی‌دارد که به ما ارزانی کند. این اعتقاد رایج که تراژدی‌های کلاسیک کهن اساسا بدبینانه هستند و انسان را به گونه‌ای تصویرمی‌کنند که از معضلات زندگی‌اش راه گریزی ندارد چندان صحیح نیست.

بسیارمهم‌است توجه داشته باشیم که اصل موٴید زندگی در تراژدی درهرمرحله ازتکامل هنر به شیوهٔ خاصی تجلی می‌یابد. تراژدی‌های دنیای باستان با هنر تراژیک رنسانس متفاوتند و مفهوم تراژدی درعصر نئوکلاسی‌سیسم با مفهوم آن درنزد رمانتیک‌ها تطبیق نمی‌کند. در تراژدی‌های باستان، سرنوشت مهم‌ترین عامل به شمار می‌رفت؛ در تراژدی‌های نئوکلاسیک تضاد بین عشق و وظیفه، یا تضاد بین تعهد شخصی و تعهد اجتماعی اساسی‌ترین مسئله بود؛ در حالی که تراژدی‌های‌رمانتیک با غم جهان (Weltschmerz) و با عذاب اخلاقی که از شکاف بین آرمان‌های عالی و واقعیت پست ناشی می‌شد انباشته بودند و با تعقیب آرمان‌های غیرقابل دسترس مشخص می‌شدند. درعین‌حال می‌توان گفت همهٔ تراژدی‌های خوب نه تنها با اعتراض شدید برعلیه دنیائی که با انسان سردشمنی دارد همراهند بلکه شجاعت‌رامی‌ستایند و قدرت اخلاقی انسان را در رودر روئی با مسائل عمدهٔ زمان که او را به بروز شایستگی خود فرامی‌خوانند تحسین می‌کنند.

حتی وقتی به تراژدی‌هائی از نوع تراژدی‌های یونان، که به حق گفته شده است تسلط سرنوشت را برانسان نشان می‌دهند، برمی‌گردیم مشاهده می‌کنیم که سرنوشت محتوم انسان و ناتوانی او درمقابل نیروی کور سرنوشت نیست که فناناپذیراست بلکه خود انسان است، غنای بی‌پایان دنیای درونی اوست، بلندی‌هائی است که روح انسان می‌تواند به‌آن پرواز کند و توانائی‌های عظیمی است که انسان از آن برخوردار است. تراژدی‌ها ضمن این که ممکن است شرایط غیرانسانی زندگی را نشان دهند، همیشه نیروی زندگی را تحسین و تائید می‌کنند نه نیروی مرگ را. قهرمان تراژیک همیشه فعال است و مبارزه جوهر او به شمار می‌رود. سخن "خردمندانه" فاوست که می‌گوید "فقط کسی شایستهٔ زندگی و آزادی است که حاضراست همیشه به خاطر آن‌ها سلاح بردارد" به بهترین وجه خصلتی را که ذاتی تراژدی است خلاصه‌می‌کند.

درهنرمدرنیستی عصرحاضر به نمایش فجایع زندگی نظیر قتل، زنا، چپاول، هرنوع رفتار ناشی از ناراحتی‌های روانی، و غیره جای‌مهمی اختصاص داده می‌شود. تئاتر گران گینیول (Grand Guignol) درپاریس که اکنون بسته شده است و فیلم‌های دلهره‌انگیزی که پرده‌های سینماهای آمریکا را زیرپوشش خود قراردادهاند، آشناترین نمونهٔ این‌گونه‌هنرها هستند ولیکن تنها نمونهٔ آن نیستند. این‌نوع هنرها نمایش‌گر خشونت وبیرحمی‌هستندلیکن با تراژدی ارتباطی ندارند.

روی‌هم انباشتن صحنه‌های دلهره‌انگیز همان‌قدر با تراژدی بیگانه است که سقط‌جنین با زایمان طبیعی. تصادفی نیست که این نوع هنر درجامعهٔ بورژوائی به نابودی کشانده شده است؛ این تحول بحرانی را که شیوهٔ زندگی موجود را پدید آورده و آن را از هرگونه آرمان متعالی‌تهی ساخته است منعکس می‌سازد.

www.iran-archive.com

البته این بدان معنی نیست که اصول تراژیک بالکل ازهنرمعاصر رخت بربسته است. در سال‌های اخیر آثار متعددی بوجود آمده است که تراژدی‌های واقعی انسان نوین را نشـــان می‌دهند. کافی است دراین مورد از هنرهای مربوط به‌سرنوشت "نسل گمشده" یاد کنیم که تحت فشار زندگی خرد و شکسته شده است، به سرخوردگی و فقدان آرمان گرفتار آمده است، و بدون هدف انرژی خود را برباد داده است. این نسل بین دو جنگ جهانی شکل گرفته است، لیکن تراژدی آن، که به عنوان مثال درصفحات آثار همینگوی جاودانگی یافته است، هنوز ما را تکان می‌دهد: این گونه آثار هنر راستینی را عرضه می‌کنند و غالبا به قله‌های تراژدی‌دست می‌یابند.

وقتی با زندگی پیچیده شخصیت‌های آثار معاصر برخورد می‌کنیم ــ مثلا با رنج‌ها و سختی‌ــ های زن گمنام و بیکار در رم *درساعت یازده* اثر گیزپ دوسانتیس(Guiseppe de Santis)که قربانی امیدهای واهی و فجایع وحشتناک می‌گردد ــ وقتی به خاطر برباد رفتن امیدهای قهرمان در *شب‌های کابریا* اثر فلینی، قلبمان از جای خود کنده می‌شود، و وقتی با مشاهده لگدمال شدن شئون انسانی شدیدا برافروخته می‌شویم، نمی‌توانیم وجود تراژدی راستینی را احساس نکنیم. از این سخن چخوف معنای عمیقی می‌توان گرفت که می‌گوید: " در زندگی واقعی، مردم هرلحظه خود را تیرباران نمی‌کنند، یا به دارنمی‌زنند یا اظهار عشق نمی‌کنند... آنـــان شامشان را می‌خورند، و صرفا شامشان را می‌خورند، و وقتی این کار را انجام می‌دهند، خوشبختی‌شان تحقق می‌یابد یا زندگی‌شان ازهم پاشیده می‌شود ". دربهترین آثار هنری کشورهای سرمایه‌داری تراژدی‌هائی که می‌توان یافت عبارتنداز تراژدی‌های زندگی روزمره*مردم که نیازی به اوج گرفتن و انفجار ندارند یا تراژدی‌هائی که کل هستی انسان را فرامی‌گیرند.

با این‌حال گاهی این‌گونه آثارهنری فاقد روح تراژیک هستند. در داستان *طاق نصرت* اثر رمارک(Remarque)، دکتر راویک به این علت عذاب می‌کشد که تنها شخصیت داستان است که ازخطر سرایت جنگ به خوبی آگاه است. شرایط‌زندگی او تراژیک است، لیکن او یک قهرمان تراژیک نیست، زیرا که فاقد یکی از خصایص مهم قهرمان تراژیک ــ یعنی عمل و انرژی ــ است. او درنومیدی مطلق به‌سرمی‌برد و حتی نمی‌تواند وحشت و نگرانی خود را به دیگران انتقال دهد. *طاق نصرت* یک اثر انسان‌گرا است، ولیکن آن احساس ناب درخشان را که درکتاب *فن شعر* ارسطو تزکیه* نفس(Catharsis) نامیده شده است بیدارنمی‌کند.

" بنابراین تراژدی تقلیدی است از یک عمل جدی که به لحاظ داشتن اندازه‌ای معین در نفس خود کامل است، زمان آن آراسته به زینت‌های خوشایندی است که هرنوع آن جداگانه و برحسب مورد در بخش‌های مختلف اثر به کار برده می‌شود، شکل بیان آن نمایش (دراماتیک) است نه روایتی؛ برخوردار از حوادثی است که ترحم و ترس برمی‌انگیزند، و به کمک آن حوادث نفس انسان را از این گونه عواطف تزکیه و تطهیرمی‌کنند."[1] با این حال مضامین این اصل در کتاب *فن شعر* ارسطو به اندازه* کافی روشن نشده است و این ابهام درآثار استه‌تیک، به‌ویژه درمورد تئوری تراژدی، تفسیرهای گوناگونی را برانگیخته است.

دربین این تفاسیر، تفسیر لسینگ درکتاب *درام‌هامبورگ* مناسب‌ترین و صحیح‌ترین تفسیر به نظر می‌رسد. لسینگ معتقد است که با عبارت " نفس انسان را از این گونه عواطف تزکیه و

۱. ارسطو، *فن شعر*، آکسفورد، ۱۹۲۰، صفحه* ۳۵ (به زبان انگلیسی).

تطهیرمی‌کند" باید با دید اخلاقی برخورد کرد: تراژدی با بیدارکردن حس ترحم، بیننده را از آلودگی به گناهان می‌رهاند، روح او را از احساسات پست پاک می‌کند، و او را در رسیدن به عواطف شرافتمندانه یاری می‌دهد. تراژدی با نمایش " این گونه عواطف"، یا به عبارت دیگر با نمایش احساساتی شبیه آنچه ممکن است در روح تماشاگر خانه کرده باشد روح انسان را کمال می‌بخشد. تراژدی نیرومندترین ابزار هنر است، که می‌تواند با چنان قدرتی به عواطف انسان راه یابد که از دنیای درونی او همه مبتذلات را بزداید و خود به منبع توانائی عاطفی و اخلاقی تبدیل شود. تماشاگر تراژدی با سهیم شدن درتجارب قهرمان تراژیک و با احساس ترحم نسبت به او از رنج‌های خود رهائی می‌یابد و زندگی خود را تعالی می‌بخشد.

عبارت "نفس انسان را از این گونه عواطف تزکیه و تطهیرمی‌کند" از شفابخشیدن‌به روح انسان به کمک نیروی عظیم هنر حکایت می‌کند. همان‌طوری که آندره بونارد درکتاب *تمدن یونان* خاطرنشان می‌سازد ریختن اشک‌های تراژیک به معنی اندیشیدن است. درمفهوم تزکیه نقش فعال تراژدی که از لحاظ اجتماعی اهمیت خاصی دارد بازگو می‌شود چرا که تراژدی از تماشاگر می‌خواهد نسبت به رنج‌ها و وضع ناگوار قهرمان تراژیک احساس دلسوزی کند و درعین حال وضع خود تماشاگر رانیز دگرگون می‌سازد.

برخوردهای تراژیک در دنیای واقعی الزاما به رنج، مصیبت و خون ریزی، بدبختی و مرگ انسان منتهی می‌شوند. اما در دنیای هنر نقش تراژدی این نیست که رنج انسانی را خصلت استه‌تیک ببخشد بلکه این است که‌از پیروزی اجتناب‌ناپذیر اصول مثبت و از موفقیت نیروهای مترقی درجامعه سخن گوید.

همان طوری که قبلا خاطرنشان ساختیم تراژدی اگرهمیشه متضمن مرگ‌واقعی قهرمان نباشد دست کم مستلزم رنج عمیق اوهست، گرچه این بدان معنی نیست که هرانسانی که رنج می‌برد یا می‌میرد قهرمان تراژیک است.

درهنر به شخصیت‌های نفرت‌انگیزی برمی‌خوریم که مرگشان را بایستی صرفا انتقامی به حق تلقی کرد. این گونه شخصیت‌ها با تراژدی ارتباطی ندارند. در پایان تراژدی‌های شکسپیر اتللو و یاگو، هاملت و کلودیوس همه می‌میرند. با این حال فقط اتللو و هاملـت قهرمانان تراژیک هستند: مرگ یاگو و کلودیوس کوچک‌ترین ارتباطی با تراژدی ندارد، چرا که قهرمان تراژیک از محتوائی برخوردار است که دارای ارزش اجتماعی است و طبیعت این قهرمان ازجهات مهمی با آرمان انسانی تطبیق می‌کند. به این دلیل قهرمان تراژیک همیشه کم وبیش قهرمانی نجیب و قابل تحسین است، حتی اگر درشرایط و موقعیت‌های خاص زننده یا منفی باشد.

هرقهرمانی‌که به هلاکت می‌رسد تراژیک نیست، و حتی مرگ هرقهرمان بزرگ و ستودنی نیز تراژیک نیست. یک مرگ اتفاقی را که چیزی را بیان نمی‌کند، دارای هیچ گونه معنـای ماندگار نیست، با محتوای اساسی زندگی و رشد ستیزه‌هائی که قهرمان با آن درگیر است ارتباطی ندارد، نمی‌توان تراژیک دانست. درتراژیک همیشه به دیالکتیک تصادفی و ضروری برخورد می‌کنیم. تصادفی وقتی به صورت ضرورت درمی‌آید و آن را نمایان می‌سازد و به بخشی از تراژیک مبدل می‌شود. رنج و مرگ تراژیک از الگوهای منطقی معینی پیروی می‌کنند. آن‌ها از مقتضیات ضروری خود زندگی زاده می‌شوند. ولی این ضرورت و این منطق درظاهر به صورت زنجیری ازحوادث اتفاقی تجلی می‌یابد. ماهیت و معنی زندگی همیشه درشکـل حوادث تراژیک نمایان می‌شوند و این حوادث درستیزه‌های تراژیک نقش معینی بازی می‌کنند.

www.iran-archive.com

تجارب هنری رئالیست‌های سوسیالیستی درمورد تراژدی حاوی سنت‌های فراوانی است. این سنت‌ها خود عین نوآوری هستند. نوآوری هنر تراژیک شوروی بالاتر از همه دراین‌واقعیت تجلی پیدا می‌کند که ستیزه‌های تراژیک ناشی از انقلاب را منعکس می‌سازد، مارکس معتقد است عالی‌ترین‌شکل تراژدی، تراژدی قهرمانانهٔ انقلابی است.

درهنر تراژیک شوروی دقیقا همین موضوع است که مهم‌ترین و اساسی‌ترین جنبه را تشکیل می‌دهد. نه‌تنها به دلیل این که این هنر با ستیزه‌های تراژیک نوین سروکار دارد، بلکه همچنین به خاطرشیوه‌ای‌که درحل این ستیزه‌ها به کارمی‌رود. تراژدی شوروی تراژیک را پدیده‌ای قهرمانانه و انسان‌گرایانه می‌داند. نوآوری نهفته درهنر تراژیک شوروی خود را در خوشبینی نوینی متجلی می‌سازد. برعکس تراژدی کلاسیک، تراژدی شوروی الگوی روشن و ضرورت پیروزی عناصرمثبت و مترقی را نه درآینده دور و نه تنها درنتیجهٔ تغییر نظام، بلکه درمحدودهٔ سوسیالیسم موجود مشخص می‌سازد. تراژدی شوروی ترقی و پیشرفت زندگی رابه عنوان یک آرمان مورد حمایت قرارمی‌دهد.

در فیلم *نه روز از سال* به کارگردانی میخائیل روم و دیمیتری خرابرووینسکی (Dmitri Khrabrovitsky) گوزف (Gusev) قهرمان فیلم که فیزیکدان برجسته‌ای است می‌میرد بی آن که حتی بداند کارهایش با موفقیت همراه بوده است یا نه، یا این که آیا کشفیات جدید، نتیجهٔ تلاش‌هایش را به ثبوت رسانده است یا نه. با این‌حال این فیلم به‌مفهوم کامل کلمه، یک‌فیلم خوشبینانه است، زیرا اگرچه تماشاگر درپایان فیلم با قهرمان بیماری روبروست که هیچ گونه امیدی به بهبودی خود ندارد، ولیکن با احساسی از او جدا می‌شود که پوشکین آن را در عبارت فصیح "اندوه تابناک" خلاصه کرده است. این فیلم خوشبینانه است نه به خاطر این که شخصیت‌های اصلی آن به پیروزی آشکاری دست پیدا می‌کنند، بلکه به خاطر این که تماشاگر را با افرادی کامل و انسان صفت روبرو می‌سازد، با افرادی که از عواطف و اندیشه‌های گرانبهائی برخوردارند. نه روز قهرمانانه و درعین حال تراژیک فیلم از چنان عمق فلسفی کم نظیر و انسان دوستی درخشان بهره‌مند است که این فیلم راکاملا از فیلم‌های پرسوز و گداز و خوش‌فرجام متعارف‌متمایز می‌سازد.

بدیهی است ستیزه‌های تراژیک، که درگذشته‌از تضادهای آشتی ناپذیر جامعه زاده می‌شد درجامعهٔ سوسیالیستی ناپدید می‌شوند. دراین جامعه‌برای تراژدی‌هائی که از نبرد استثمار شدگان برعلیه استثمارگران نشات می‌گیرند جائی وجود ندارد.

با این‌حال، دردنیای واقعی امروز نیز منابع نسبتا زیادی برای پیدایش تراژدی وجود دارد، که به ستیزه‌های حاد دنیای بیرون از جوامع سوسیالیستی اختصاص ندارند. درجامعه نوین نیززندگی، هنرمندرا برآن می‌دارد که برخی از جنبه‌های دنیای واقعی را با تراژدی تفسیر کند. الکسی تولستوی معتقد است که تنها یک دنیای جوان‌پرشور و زنده می‌تواند "فشردگی پر مایه تراژدی" را درک کند. موضوعات قدیم تراژدی ناپدید می‌شوند، ولیکن تراژدی به عنوان یک نوع هنری و تراژیک به عنوان یک مقولهٔ استه‌تیک به حیات خود ادامه می‌دهند. درجامعهٔ نوین، تراژیک نه‌تنها می‌تواند باشیوهٔ دریافت و بیان هنری پدیده‌ها و فرایندهای عمیقی چون "والا" و "قهرمانانه" ارتباط داشته باشد، بلکه می‌تواند از نبردهای انسان با طبیعت و از جنبه‌های غم‌انگیز زندگی شخصی، که هنرمی‌تواند به‌آن‌ها بعد همگانی ببخشد، بوجود آید.

علیرغم دامنهٔ وسیع موضوعاتی که درتراژدی مطرح می‌شوند، تفسیر هنری آن‌ها همیشه از یک اصل مشترک پیروی می‌کند و آن تحکیم‌ایمان انسان به پیروزی نیروهای مثبت و پاسخ

خوشبینانه او به دنیای اطراف خویشتن است. این عامل درهرنوع هنر تراژیک، که درآن جاودانگی به واسطهٔ مرگ تائید می‌شود، معنی زندگی ازطریق سقوط قهرمانان نمایان می‌گردد، و آرمان اجتماعی علیرغم‌شکست کسانی که به خاطر آن نبرد می‌کنند اعتلاء می‌یابد، اساسی‌ترین جنبه را تشکیل می‌دهد.

استه‌تیک مارکسیستی‌ـ لنینیستی موقعیت تراژدی را در هنر رئالیسم سوسیالیستی تثبیت می‌کند و آن را تجلی کامل‌ترین دستاورد هنری می‌داند. با این‌حال، تراژدی، ضمن این که از اهمیت زیادی برخوردار است به هیچ وجه تنها نوع هنری نیست، و کاملا نادرست خواهد بود همهٔ هنرها لحن تراژیک داشته باشند. تراژدی خود نباید با نمایش هرنوع رنج و بدبختی انرژی انسان را به تحلیل برد، بلکه باید شجاعت‌و روح قهرمانانه او را پرورش دهد و استحکام شخصیت و ثبات معنوی او را تقویت کند.

درهنر سوسیالیستی، تراژدی اساسی‌ترین تضادهای تکامل تاریخی جهان معاصر را به زبان هنر بیان می‌کند و از آرمان کمونیستی به عنوان منبع الهام عمل و تجسم هدف زندگی دفاع می‌نماید.

(درشماره‌های آینده به مبحث کمیک خواهیم پرداخت).

کاخ بیداد را زبن کنیم

خانهٔ حزب را کنیم آباد

رفقای حزبی، هواداران، دوستان حزب و هموطنان!

ما می‌خواهیم همراه شما و به‌کمک شما جشن چهلمین سالگرد تأسیس حزب تودهٔ ایران را در خانهٔ حزب برگزار کنیم. برای خریدن و یا ساختن خانهٔ حزب به‌کمک مالی شما نیازمندیم. با کمک خود دراین جنبش همبستگی و خلاقی شرکت کنید.

کمک مالی خود را به‌نام: رضا شلتوکی، شمارهٔ بانکی ۸۶۸ بانک تهران، شعبه ایران‌شهر شمالی بپردازید.

توجه!

۱. پرداخت پول، با ذکر مشخصات فرق، به‌تمام شعبه‌های بانک تهران ممکن است.

۲. از کمک‌کنندگان خواهشمندیم فتوکپی فیش بانکی را به‌آدرس دبیرخانه کمیتهٔ مرکزی: تهران، خیابان ۱۶ آذر، شمارهٔ ۶۸ ارسال دارند.

www.iran-archive.com

رویدادی چشم‌گیر در تئاتر انقلابی ایران

نگاهی به «فستیوال تئاتر انقلاب» در تئاترهای لاله‌زار

درآستانهٔ دومین سالگرد انقلاب شکوهمند مردم ایران، "سندیکای هنرمندان و کارکنان تئاتر" اقدام به برگزاری "فستیوال تئاتر انقلاب" (همگام مبارزات ضدامپریالیستی مردم ایران) نمود. بدون تردید فستیوالی از این دست درتاریخ تئاترمیهن مایگانه بوده است. درسال‌های گذشته تسلط کارگزاران فرهنگی امپریالیسم برنهادهای هنری ما بلامنازع بود. در نتیجه هنرمندان دوستدار مردم را امکان آن نبود که درچهارچوب رابطه‌ای مستقیم، با مردم میهن خود سخن گویند. رژیم دیکتاتوری درخوش رقصی و خوش خدمتی به‌عموسام کار را بدانجا رسانده بود که به هیچ رو مجالی برای هنرمندان باقی نگذارده بود تا پیام خود را آزادانه به گوش مردم برسانند. درگذشته نیز وجود جشنواره‌هائی از این گونه ضرورتی انکارناکردنی بود. چرا که چنین جشنواره‌هائی به هنرمندان فرصت می‌دهد تا به ارزیابی عملکرد هنری خود پردازند، و نیز مردم را دریک مدت زمان فشرده و کوتاه درجریان آخرین دستآوردهای هنری هنرمندان میهن‌شان قرارمی‌دهد. ازهمین روبود که رژیم برای مسخ این ضرورت، خود اقدام به برگزاری جشنواره‌های آن چنانی‌شیراز وغیره می‌کرد، و باصرف هزینه‌های هنگفت ازمالیات‌های مردم زحمتکش تا آنجا که می‌توانست درتحریف هنرو فرهنگ این مرز و بوم می‌کوشید.

تنها انقلابی عظیم می‌توانست برای هنرمندان تئاتر امکاناتی فراهم نماید که چنین بی‌پیرایه با مردم میهن خود گفتگو نمایند. بدون شک برگزاری فستیوال تئاتر انقلاب راقبل از هرچیز باید مدیون انقلاب ضدامپریالیستی و خلقی مردم ایران به رهبری امام‌خمینی‌باشیم. انقلابی که عظیم‌ترین دستاورد آن درنوردیدن بساط‌ظلم و ستم رژیم ضدانسانی و دست‌نشانده آریامهری و راندن ارباب آمریکائی آن بوده است. انقلابی که از برکت آن امروز هنرمندان‌ما این "آزادی" را به دست آورده اند که بدون هراس از دستگاه فشار جهنمی ساواک دریچهٔ "اسرار" درونی خود را بگشایند و حرف خود را برای مردم‌مبارز میهن ما بازگویند. تردیدی نیست که هنرمندان تئاترهمراه باسایرهنرمندانی که با سلاح هنر درجبههٔ پیکار ضدامپریالیستی رزمیده‌اید و درحال نیز سنگرهای خود را ترک نکرده‌اند، قدر این "آزادی" را می‌دانند و چون مردمک چشم عزیزش خواهند داشت.

دراین رابطه است که می‌توان گفت "فستیوال تئاترانقلاب" (همگام مبارزات ضد‌

امپریالیستی مردم ایران) یک رویداد مهم هنری بوده است. رویدادی که دستاوردهای آن بسیارند و آنچه درزیر می‌آید اشاره‌ای به برخی از آن‌ها.

مهم‌ترین و نخستین ره آورد "فستیوال تئاترانقلاب" مهیا کردن این فرصت بود که هنرمندان متعهد تئاتر باردیگر وفاداری خود رابه انقلاب عظیم مردم ایران به رهبری امام خمینی اعلام نمایند. این هنرمندان با تمام توش و توان خود کوشیدند تا همراه با سایرقشرها و گروه‌ها درجشن پیروزی انقلاب شرکت کنند. در روزهای فستیوال شاهد تجدید عهد هنرمندان پیکارجو بامردم مبارز میهن خود بودیم. هنرمندان شرکت‌کننده نشان دادند که روح انقلاب را دریافته‌اند و قادرند هنرخود را درخدمت پیشبرد انقلاب بکارگیرند؛ و درحقیقت فستیوال توانست با اجرای بیش ازبیست نمایش‌نامهٔ کوتاه و بلند درمدت یک هفته برگزاری خود این وظیفه را به‌خوبی به‌پایان رساند.

دومین دستاورد فستیوال تئاترانقلاب را می‌توان برخورد خلاق هنرمندان تئاتری نسل‌های مختلف دانست. فستیوال به آشنائی بیشتر آن‌ها با یکدیگر کمک نمود. جعفری‌ها و اسکویی‌ها درکنارنمایندگانی از هنرمندان تئاترنسل‌های میانه مثل فراهانی‌ها و رحمانی‌نژادها قرارگرفتند. درکنار اینان وجودهنرمندان جوان که تازه پابه صحنه گذارده‌اند چشم‌گیر بود. این نزدیکی امکان انتقال تجربه ازنسلی به نسل دیگر را فراهم می‌کرد، و واقعیت این است که تئاتر ما نیاز عمیقی به این انتقال تجربه‌دارد. پیرترها که عمری بر آن‌ها گذشته و سال‌های سال برصحنه‌های تئاترهای مادرخشیده‌اند، و همراه با تحولات خوش و ناخوش سیاسی درجامعه با مردم گریسته یا خندیده‌اند می‌باید بسیار نکات به جوان‌ترها بیاموزند؛ و مسلما حضور "جوان‌ها" برشور هنرمندان نسل‌های قبل می‌افزاید.

برگزاری فستیوال درتئاترهای لاله‌زار را باید سومین دستاورد آن دانست. لاله‌زار روزگاری مهد تئاتر پیشرو و انقلابی درکشورمابوده است. اما از کودتای ننگین ۲۸ مرداد به این سو رژیم کوشید مردم را از لاله‌زار جدا کند، و چون‌نتوانست، به مسخ نمایش‌نامه‌هائی که در لاله‌زار روی صحنه می‌رفت همت گماشت. بعداز انقلاب تلاش‌های پراکنده‌ای درجهت همگامی بیشتر با انقلاب درلاله‌زار صورت گرفت و هنرمندان این تئاترها تلاش کردند جامه‌ای را که رژیم به زور و با حیله برتن آن‌ها کرده بود، به دوراندازند. سندیکای هنرمندان و کارکنان تئاتر که بسیاری از اعضای آن را هنرمندان و زحمتکشان تئاترهای لاله‌زار تشکیل می‌دهد، با انتخاب مناسب این مکان برای برگزاری فستیوال، امکان دیگری فراهم کرد تا انقلاب آن گونه که باید به تئاترهای لاله‌زار راه یابد. حضور مردم زحمتکش دربرنامه‌های فستیوال خود نوید بخش بود. ازطرف دیگرحضور گسترده و فعال هنرمندان این تئاترها در فستیوال نشان داد که آن‌ها نیز همپای زحمتکشان‌سایر رشته‌ها برای پیشبرد انقلاب خواهند کوشید. این شرکت فعال ثابت کرد که از دستمنشی‌های رژیم گذشته یکی هم این بوده است که خود درمسخ محتوای نمایش‌نامه‌هائی که درتئاترهای لاله‌زار روی صحنه می‌رفت، می‌کوشید و خود عنوان "لاله‌زاری" برآن‌ها می‌نهاد تا موجب بیزاری و جدائی مردم از لاله‌زار گردد. با توجه به این نکات است که باید بعداز این شاهد تحولی دربرنامه‌های تئاترهای لاله‌زار باشیم. علاوه براین نکات، باید گفت که لاله‌زار همیشه جایگاه تئاتر سنتی ما بود، و هست. برگزاری فستیوال درلاله‌زار به هنرمندان جوان و آن‌ها که سال‌ها از این تئاترها دوربوده‌اند فرصت داد که با بسیاری از جنبه‌های آموزندهٔ تئاتر سنتی آشنا گردند. خصوصا که کاردرخشان سعدی افشار درشب افتتاح فستیوال نشان داد که تئاترسنتی ما امکانات بیانی کشف ناشده‌ای

www.iran-archive.com

درخود دارد که می‌باید آن‌ها را بازیابی کرد و به کارشان گرفت.

چهارمین دستاورد فستیوال اثبات این واقعیت بود که هنرمندان ما با کم‌ترین امکانات می‌توانند و می‌خواهند درپیشبرد انقلاب سهیم باشند و نقش شایسته خود را ایفا نمایند. این مسئله که سندیکای هنرمندان و کارکنان تئاتر بدون دریافت ـ یا چشم‌داشت دریافت ـ کم‌ترین یاری مالی از دولت انقلابی ما اقدام به برگزاری این فستیوال نمود، خود سنددیگری است در افشای جنایت‌های فرهنگی و هنری رژیم گذشته. رژیمی که با صرف بودجه‌های سرسام‌آور می‌کوشید سیاستی فرهنگی را باماهیت ضدخلقی به عمل درآورد. برگزاری فستیوال با دست خالی جز، نشانهٔ خلوص نیت هنرمندان و کارگزاران سندیکا نبوده و نیست. به همین جهت است که دولت انقلابی ما باید از نیروی این هنرمندان برای معرفی گسترده‌تر وعمیق‌تر انقلاب یاری جوید.

پنجمین ره‌آورد "فستیوال تئاتر انقلاب" را باید درگونه‌گونی و تنوع هنری آثار اجرا شده جست. با آن که "سندیکا" برای اثبات تعهد انقلابی خود و ایجاد هماهنگی بیشتر خواسته بود که آثار شرکت کننده در فستیوال مضمون واحد ضدامپریالیستی داشته باشند، اما این امرموجب نشد که فستیوال کیفیتی فرمایشی به خود گیرد. برعکس، تنوع هنری موجود حاکی از این واقعیت است که وقتی هنرمندان‌متعهد و انقلابی از دل و جان دریک جشن پرشکوه میهنی شرکت می‌جویند گسترهٔ تخیل و خلاقیت آن‌ها حدو مرزی نمی‌شناسد. نمایشنامه‌های شرکت کننده درفستیوال به شیوه‌های هنری متفاوت زوایای گوناگون امپریالیسم را کاویدند: افشای جنایت‌ها و کثافت‌های درون طبقاتی بورژوازی درنمایش‌نامه مستنطق، شرایط جهنمی زندگی در آفریقای جنوبی درنمایش‌نامه سی‌زوئه بانسی مرده است، نگاهی به تاریخ گذشتهٔ استعمارگران و امپریالیست‌ها درنمایش‌نامه‌های هائیتی و آن زمان فراخواهد رسید، بازآفرینی گوشه‌هائی از فداکاری‌های زحمتکشان میهن ما و هشیاری ستایش انگیز آن‌ها در دفاع از انقلاب و دستاوردهای آن درنمایشنامهٔ معدن، و بازسازی فداکاری‌های مردم ازجان گذشته‌ای که در جبههٔ جنگ با دشمن مهاجم می‌ستیزند درنمایشنامه وضعیت قرمز، همراه با هجو امپریالیسم و کارگزاران او در نمایشنامه‌های بارگه داد، لوطی عنتری و . . . همگی‌نشانه‌های این خلاقیت‌اند.

آنچه گفته شد گوشه‌هائی از دستاوردهای "فستیوال تئاترانقلاب" درنخستین سال برگزاری آن است. بدون تردید "فستیوال تئاترانقلاب" (همگام مبارزات ضدامپریالیستی مردم ایران) رویدادی مهم و درنوع خود نخستین تجربه در تئاتر بعدازانقلاب بوده است. دست‌آوردهای آن چشم‌گیر بوده‌اند. با این حال چند نارسائی هم‌وجود داشت که پیش از هرچیز ناشی از فقدان امکانات کافی و نداشتن تجربه دربرگزاری جشنواره‌هایی مردمی از این دست می‌باشد. مهم‌ترین نارسائی آن بود که دراجرای برخی از آثار نوعی شتاب‌زدگی به چشم می‌خورد. امری که بدون شک برکیفیت‌هنری فستیوال تاثیر منفی باقی می‌نهاد. فستیوال نه‌تنها یک رویداد مهم فرهنگی‌ـ سیاسی، که حادثه‌ای هنری نیز باید باشد. نارسائی دیگر ناهماهنگی برخی از آثار اجراشده با مضمون ضدامپریالیستی مورد نظر "سندیکا" بود. علاوه بر این‌ها حضور مردم و تماشاگران عادی آن گونه که باید وشاید چشم‌گیر نبود. هدف از انتخاب لاله‌زار به عنوان محل برگزاری فستیوال بردن تئاتر به میان مردم بود، نه انتقال گروهی خاص از تماشاگران به تئاترهای لاله‌زار. با این حال می‌توان امیدواربود که درسال‌های آینده سندیکا تدابیری برای رفع این نارسائی‌ها بیندیشد. مسلما در سال‌های آینده و در روزهای‌بزرگداشت انقلاب عظیم ضدامپریالیستی مردم ایران به رهبری امام‌خمینی این بدعت نو تکرارخواهدشد،

و کارگزاران سندیکای هنرمندان و کارکنان تئاتر با بهره‌گیری از تجربیات این جشنواره نه‌تنها این نارسایی‌ها را برطرف خواهند کرد، که با آمادگی بیشتری دربزرگداشت این جشن مردمی شرکت خواهند نمود، و ازاین رهگذراست که فستیوال تئاتر انقلاب به عرصهٔ باشکوهی بدل خواهدشد که درگسترهٔ آن هنرمندان متعهد تئاتر دستاوردهای هنری خود را درمعرض داوری مردم رزمندهٔ میهن ما خواهند گذارد.

ک.ه.

جنگ‌ما‌با‌امپریالیسم آمریکا، تابزانودرآوردن این شیطان بزرگ، ادامه خواهدداشت.

اجرای فوری اصل قانون اساسی درمورد ملی کردن بازرگانی خارجی وایجادبخش دولتی درتوزیع کالاهای مصرف عمومی نیازمبرم زمان جنگ است.

www.iran-archive.com

ایران در سالی که گذشت

فروردین ـ قطع رابطه با آمریکا

مهم‌ترین حادثهٔ ماه اول سال ۱۳۵۹ قطع رابطه با امپریالیسم خونخوار آمریکا بود. روز ۱۹ فروردین چندساعت بعداز این‌که تصمیم امام توطئهٔ لیبرال‌ها را برای انتقال "گروگان"های جاسوس به وزارت خارجه خنثی کرد و امام فرمان داد: "گروگان‌ها دراختیار دانشجویان باقی می‌مانند. نمایندگان مجلس باید درمورد گروگان‌ها تصمیم بگیرند"، روابط ایران کاملا باآمریکا قطع شد.

حوادث مهم دیگر این ماه از این قراراست:

۱۰ فروردین: نامهٔ خدعه آمیز کارتر به امام‌خمینی که توسط صادق قطب‌زاده به رهبر انقلاب داده شده بود، توسط ایشان افشاء و این توطئهٔ امپریالیسم خنثی شد.

درهمین روزخبرگزاری‌ها گزارش دادند که اردشیر زاهدی برای دیدار شاه وارد قاهره شد.

۱۲ فروردین: ابوالحسن بنی‌صدر طی نطقی به مناسبت سال روز اعلام جمهوری اسلامی ازجمله گفت که: تا دوماه دیگر بهای هرکیلو گوشت بین ۲۴ تا ۲۵ تومان برای همیشه تثبیت خواهدشد.

۱۴ فروردین: حملهٔ چماقداران به جمعی از مردم ارومیه، ازسوی جمعیت‌ها و گروه‌های مختلف محکوم شد.

۱۸ فروردین: حدود ۷۰ مهاجر عراقی با سلاح‌های سنگین و سبک دوبار تاسیسات نفتی و پاسگاه ژاندارمری نفت شهر را زیرآتش گرفتند و دراثر انفجار ۴۰۰ متر از ۷ لوله نفت ازبین رفت.

۲۲ فروردین: راه پیمائی عظیم ضدامپریالیستی درتهران برگزارشد.

۲۵ فروردین: حزب تودهٔ ایران دربارهٔ "توطئهٔ خطرناک ضدانقلاب ورژیم عراق "برای ایجاد "خوزستان آزاد" هشدار داد.

۲۷ فروردین: امام‌خمینی دریک‌پیام تاریخی ماهیت پیام پاپ را افشاء و توطئهٔ جدید امپریالیسم را خنثی کرد.

۲۸ فروردین: برزمینهٔ اعلامیهٔ ناپخته و نسنجیدهٔ شورای‌انقلاب دربارهٔ "انقلاب فرهنگی" که درآن ازبسته شدن دانشگاه‌ها از ۱۵ خرداد خبرداده شده بود، "چپ" و راست افراطی به فعالیت پرداختند و بحران بزرگ دانشگاه را ایجاد کردند. بحران‌بسته‌شدن‌دانشگاه‌ها تا ۳ اردیبهشت ادامه یافت.

اردیبهشت ـ تهاجم نظامی طبس

ظهرجمعه ۵ اردیبهشت: درحالی‌که نمایش‌های ضدانقلابی مائوئیست‌ها درخیابان‌های تهران ادامه داشت، هواپیماهای مهاجم آمریکائی درطبس سقوط‌کردند و پرده از توطئهٔ‌نظامی آمریکا علیه ایران برداشته شد. اسرار این تهاجم، بویژه علت و جریان واقعی بمباران هلیکوپترهای آمریکائی حاوی اسناد حمله به ایران، هنوز فاش نشده است.

۸ اردیبهشت: کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران، طی اعلامیه‌ای دربارهٔ توطئه‌های گستردهٔ امپریالیسم آمریکا علیه انقلاب ایران هشدار داد.

به دنبال تصمیم‌چندین شرکت نفتی درمورد پیروی ازسیاست تحریم اقتصادی ایران به وسیلهٔ آمریکا، صادرات نفت روزانه به ۱/۲۵ میلیون بشکه کاهش یافت.

۹ اردیبهشت: موج بمب‌گذاری‌ها با انفجار ۳ بمب درتهران آغاز شد.

۱۱ اردیبهشت: روز کارگر با شکوه تمام‌درتهران برگزارشد.

۱۳ اردیبهشت: طرح اصلاحات ارضی درشورای انقلاب تصویب شد.

۱۴ اردیبهشت: دو جنگندهٔ آمریکا درسواحل ایران سقوط کرد. درهمین روز دولت انگلیس سفیرخود را از ایران فراخواند.

۱۵ اردیبهشت: یک هیئت عالیرتبهٔ بازرگانی لهستان که برای مذاکرات مهم اقتصادی با مقامات ایرانی به تهران آمده بود، با وزیربازرگانی گفت وگو کرد.

۱۶ اردیبهشت: محمد کاظم بجنوردی، استاندار اصفهان یک توطئهٔ آمریکائی را افشاء کرد.

درهمین روز بمبی دردفتر حزب تودهٔ ایران در قصرشیرین منفجرشد.

یاسرعرفات‌درمورد تجاوز آمریکا به ایران هشدار داد.

۱۹ اردیبهشت: مرحلهٔ‌دوم انتخابات مجلس شورای اسلامی برگزارشد.

۲۱ اردیبهشت: کشورهای اروپای غربی رسما به تحریم اقتصادی ایران پیوستند.

خرداد ـ انشعاب درسازمان چریک‌های فدائی خلق و حزب دمکرات‌کردستان

مهم‌ترین حادثهٔ این ماه انشعاب درسازمان چریک‌های فدائی خلق ایران بود. روز ۱۷ خرداد با انتشار شمارهٔ ۶۱ نشریهٔ "کار" ارگان سازمان چریک‌های فدائی خلق سرانجام جوانه‌های مثبتی که ازمدتی پیش درنقطه‌نظرهای این سازمان دیده می‌شد ثمردادو سازمان فدائیان درمشی عمومی خود تجدیدنظر کرد و جانب انقلاب ایران را گرفت. با انشعاب گروه کوچکی از اعضاء و هواداران سازمان، این سازمان به دوگروه "اقلیت" و "اکثریت" تقسیم شد.

www.iran-archive.com

در روز ۲۵ همین ماه، بخشی از کادر رهبری حزب دمکرات کردستان با افشای خیانت‌ها و انحرافات عبدالرحمان قاسملو از باند قاسملو جداشدند.

حوادث مهم دیگرماه از این قراراست:

۴ خرداد: برونو کرایسکی، نخست وزیراتریش، اولاف پالمه و فیلیپ گنزالس رهبران بین‌الملل سوسیالیست وارد تهران شدند.

بیش از ۳ هزارنفر از زنان خانه دار خیابان گرگان‌برای خاتمه دادن به گران فروشی میوه و تره بار به بازار روز خیابان گرگان هجوم بردند. زنان فریاد می‌کشیدند: مرگ برگرانفروشان.

۷ خرداد: مجلس شورای اسلامی ایران کارخود را آغاز کرد.

۱۱ خرداد: کنفرانس بین‌المللی رسیدگی به جنایات آمریکا درایران گشایش یافت.

۱۲ خرداد: کارتر باردیگر ایران را به عملیات انتقامی تهدیدکرد.

یک هیئت‌اقتصادی رومانی به دعوت جمهوری اسلامی ایران برای گفت و گو پیرامون‌گسترش روابط اقتصادی وارد تهران شد.

۱۴ خرداد: خسروقشقائی به اتهام جاسوسی برای "سیا" توسط سپاه‌پاسداران دستگیر و چندساعت بعد آزادشد.

۲۰ خرداد: به دنبال مصاحبهٔ رئیس جمهوربا روزنامهٔ اطلاعات اختلافات بین دوجناح که از ۱۹ فروردین مسکوت مانده بود باردیگر مطرح شد و در روزهای بعد اوج گرفت.

تیر ـ کودتای نوژه ـ اشغال دفاترحزب توده‌ایران

روز ۱۸ تیر دراوج اختلافات دوجناح، وسعت حملات چماقداران، توطئهٔ جمع‌آوری‌دکه‌ها درتهران و دشنام‌های قطب‌زاده علیه اتحادشوروی و حزب تودهٔ ایران کودتای نوژه علیه جمهوری‌اسلامی ایران درهم شکسته شد.

به دنبال کشف کودتای نوژه تعداد زیادی از افرادی که درشاخه‌های سیاسی و نظامی در تدارک کودتا دست داشتند دستگیرشدند. این پیروزی تنها با نقش حساسی که حزب تودهٔ‌ایران اجرا کرد، امکان‌پذیرشد. ضدانقلاب که از این واقعیت باخبر بود، بلافاصله بعداز خنثی‌شدن کودتا توطئه‌ای سراسری را سازمان داد تا حزب تودهٔ ایران را ازصحنه بیرون کند. حملات از روز ۲۴ تیر آغازشد. این موج بعدازظهر ۳۰ تیر به تهران رسید و گروهی ناشناس که رنجبری‌ها و ساواکی‌ها رهبری آن‌ها را به عهده داشتند، دبیرخانهٔ حزب تودهٔ ایران و سازمان جوانان را اشغال کردند. این دومکان هنوز به حزب تودهٔ ایران برگردانده نشده است.

مهم‌ترین حوادث دیگر تیر از این قراراست:

۴ تیر: موج جدید بمب‌گذاری درتهران آغازشد.

۵ تیر: یک شبکهٔ ترور و بمب‌گذاری درتهران کشف شد.

۷ تیر: رهبر انقلاب خواستار طاغوت زدائی از ادارات شد.

۹ تیر: یادداشت همکاری فنی و اقتصادی بین ایران و مجارستان به امضاء رسید.

۱۵ تیر: کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران علیه صادق قطب زاده اعلام جرم کرد.

۱۸ تیر: نامهٔ‌مردم افشاء کرد که ناتو ۹ میلیون دلار برای به اصطلاح دفاع از حقوق خلق کرد، دراختیار قاسملو قرارداده است.

۲۶ تیر: مدیریت سپاه پاسداران خراسان دفاترجمعیت‌اسلامی افغانستان را درخراسان به علت وابستگی و فعالیت این جمعیت برای آمریکا تعطیل کرد.

۲۷ تیر: آخرین جلسهٔ شورای انقلاب تشکیل شد.

۳۱ تیر: ابوالحسن بنی‌صدر، به عنوان نخستین رئیس جمهوری درمجلس، سوگند یاد کرد.

مرداد ـ انتخاب نخست‌وزیر

روز ۱۸ مرداد بعد از مدت‌ها کشمکش سرانجام آقای محمدعلی رجائی به عنوان نخست وزیر تعیین شد.

روز۲۰ مرداد، مجلس با ۱۵۳ رای موافق به رجائی رای اعتماد داد و اولین‌نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران تعیین شد.

حوادث دیگر مرداد ازاین قراراست:

۲ مرداد: ۲۰ کودتاچی به جوخهٔ اعدام‌سپرده شدند.

۶ مرداد: شاه خائن بعداز ۳۷ سال جنایت وغارت خلق‌های ستم‌دیدهٔ ایران درمصر روانهٔ زباله‌دان تاریخ شد.

۱۲ مرداد: رهبرانقلاب درپاسخ به پیام پاپ گفت: مادرمقابل آمریکا تا آخرین نفس ایستاده‌ایم. نخواهیم گذاشت آمریکا بازگردد.

۱۶ مرداد: ۱۳ کودتاچی اعدام شدند.

۱۷ مرداد: راه پیمائی عظیم روز قدس درتهران برگزارشد.

۲۶ مرداد: جک اندرسون روزنامه‌نگار آمریکائی نقشهٔ‌عملیات "جهش مثبت ۸۰" آمریکا را علیه ایران‌فاش کرد.

سفارت انگلیس درتهران تعطیل شد.

۳۰ مرداد: با اخطار ۲۴ ساعته، قطب‌زاده ازدولت شوروی خواست تا کنسولگری خود را در رشت تعطیل کند.

شهریور ـ آغازکاردولت

روز ۱۳ شهریور بعداز مباحثات فراوان سرانجام رئیس جمهور با ۱۴ وزیر معرفی شده توسط نخست وزیرموافقت کرد و روز ۱۹ شهریور مجلس با ۱۶۹ رای موافق به کابینهٔ رجائی رای اعتماد داد. از همان آغاز اختلاف اساسی برسر سه وزیر مهم ـ خارجه، اقتصاد ودارائی و بازرگانی ـ بود که هنوزهم بعدازشش‌ماه رئیس جمهور با هیچ یک از افرادی که برای این‌سمت‌ها معرفی‌شده‌اند موافقت نکرده است.

اهم حوادث دیگر شهریور از این قراراست:

۱ شهریور: یک سازمان جاسوسی که از ۸۰ سال پیش تحت پوشش مذهبی و به نام "اسقفی اعظم" باشرکت و تحت نظرجاسوسان ورزیدهٔ بین المللی فعالیت می‌کرد، دراصفهان کشف شد.

www.iran-archive.com

۲ شهریور: هواپیماهای عراقی درآسمان ایران به پرواز درآمدند. برای مقابله با حملهٔ احتمالی عراق، غرب کشور آمادهٔ مقابله شد. گروهی از اعضای شبکه و عوامل کودتای نافرجام ۱۸ تیر درسازمان رادیو وتلویزیون دستگیرشدند.

۵ شهریور: کلیهٔ معادن کشورملی اعلام شد.

۱۲ شهریور: متن نامهٔ نمایندگان مجلس شورای اسلامی درپاسخ نامهٔ ۱۸۰ تن از نمایندگان کنگرهٔ آمریکا منتشرشد. مجلس دراین نامه امپریالیسم آمریکا را به عنوان دشمن شمارهٔ یک خلق‌های ایران و جهان محکوم کرد.

۱۳ شهریور: عاملان فاجعهٔ سینمارکس آبادان تیرباران شدند.

۱۵ شهریور: حملات رژیم صدام به خاک ایران شدت گرفت.

۱۷ شهریور: درتظاهرات باشکوه مردم بمناسبت سالروز جمعهٔ سیاه ابوالحسن بنی‌صدر به شدت به جناح مخالف حمله کرد و باردیگر اختلافات اوج گرفت.

۲۸ شهریور: فاش شد که ضدانقلاب قصد دارد روز اول مهر مدارس را به اغتشاش بکشاند. درهمین روز چماقداران دفترجاما را اشغال کردند. دادستانی این افراد را بیرون کرد و توطئه رادرهم شکست.

مهر ـ جنگ تحمیلی رژیم صدام علیه ایران

عصر روز ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ توطئهٔ ششم امپریالیسم آمریکا ازطریق صدام علیه ایران به اجرا درآمد. درساعت ۱/۵ بعدازظهر این روز هواپیماهای رژیم صدام به فرودگاه‌های ایران حمله کردند و به دنبال آن ۱۲ لشگر عراق به خوزستان و قصرشیرین یورش آوردند و جنگی به خلق قهرمان ایران تحمیل شد که هنوز بعداز ۶ ماه ادامه دارد.

دیگر حوادث مهرماه به این شرح است:

اول مهر: توطئهٔ به تعطیل کشیدن مدارس با راه‌پیمائی میلیونی‌ضدامپریالیستی خنثی‌شد.

۵ مهر: ضیاءالحق دیکتاتورپاکستان برای میانجی‌گری درجنگ تحمیلی رژیم صدام به ایران وارد تهران شد.

۶ مهر: جمهوری دمکراتیک خلق کره حمایت خودرادرجنگ از ایران اعلام کرد.

مسائل ایران و عراق درملاقات یاسرعرفات‌با رئیس جمهور و نخست وزیر بررسی شد.

دادگاه فدرال آمریکا رای به توقیف دارائی‌های ایران داد.

۸ مهر: با بحرانی‌شدن موقعیت نظامی عراق ۷ کشتی جنگی آمریکا و انگلیس وارد خلیج فارس شدند.

۱۰ مهر: وزارت ارشاد اسلامی برای مدتی منحل شد.

پنتاگون تائید کرد که ۴ هواپیمای جاسوسی آواکس از سوی آمریکا دراختیارعربستان سعودی گذاشته می‌شود.

۱۳ مهر: سفیراتحادشوروی درملاقات با نخست وزیرگفت: هرطرف که جنگ ایران و عراق را شروع کرد، ازطرف شوروی محکوم است.

۱۷ مهر: مسافرت به خارج از کشورمحدود شد.

بنزین اتومبیل‌های شخصی سهمیه بندی شد.

۲۰ مهر: رفیق عسکردانش شریعت پناهی مسئول کمیتهٔ ایالتی حزب تودهٔ ایران در خوزستان درجبههٔ جنگ شهید شد.

سفیراتحادشوروی درملاقات با رئیس جمهوری ارسال اسلحه‌به عراق را تکذیب کرد.

۲۱ مهر: شورای عالی دفاع به فرمان رهبر انقلاب ادارهٔ امورجنگ را به عهده‌گرفت.

۲۳ مهر: سفیرجمهوری دمکراتیک خلق کره درطی دیدار و گفت و گو با حجت‌الاسلام سیداحمدخمینی مدارک توطئه کرهٔ جنوبی علیه ایران را تسلیم او کرد. سفیر کرهٔ شمالی گفت سفارت کرهٔ جنوبی درجریان تجاوز نظامی آمریکا درطبس به آمریکا کمک کرده است.

۲۶ مهر: نخست وزیرایران‌به سازمان ملل و ازآنجا به الجزایر و لیبی رفت.

۲۹ مهر: "نامهٔ مردم" تا اطلاع ثانوی ازجانب وزارت ارشاد ملی تعطیل شد. هیچ دلیلی درنامهٔ وزارت ارشاد برای این امرذکرنشده بود.

آبان ـ آغاز توطئهٔ جدیدلیبرال‌ها

شب ۱۶ آبان، سیمای جمهوری اسلامی ایران (شبکهٔ دوم) مصاحبه با صادق قطب‌زاده و محمدمبلغی را پخش کرد. دراین مصاحبه با زننده‌ترین لحن همهٔ ارگان‌های انقلاب و دستاوردهای آن مورد حمله قرارگرفت و ایران کشوری اختناق زده تصویرشد. این برنامه لیالب از دشنام به همهٔ نیروهای انقلابی ازجمله حزب تودهٔ ایران بود. به دنبال این مصاحبه صادق قطب‌زاده دستگیرشد. با دستگیری قطب‌زاده توطئهٔ جدید لیبرال‌ها زیر پرچم "آزادی" آغازشد. این توطئه بعداز آزادی قطب‌زاده ادامه داشت و با سخنرانی‌ها درچندشهر به اوج رسید. این حادثه درارتباط با حملهٔ رژیم صدام به ایران درآرایش نیروهای‌طبقاتی تاثیرگذاشت و لیبرال‌ها مستقیما مبارزه علیه انقلاب را آغاز کردند. از همان آغاز توطئهٔ بزرگ لیبرال‌ها علیه انقلاب ایران، تضعیف رهبری امام درمرکز آن قرار داشت. این توطئه در ابعاد گسترده‌ای هم اکنون ادامه دارد.

از وقایع دیگر آبان تعیین شرایط مجلس شورای اسلامی برای آزادی "گروگان"های آمریکائی بود. شرایط مجلس روز **۱۱ آبان** به این شرح تصویب شد:

۱ـ عدم مداخلهٔ سیاسی و نظامی آمریکادرایران
۲ـ آزادی سرمایه‌های ایران
۳ـ لغو تحریم اقتصادی و مالی
۴ـ بازپس دادن اموال شاه معدوم

حوادث مهم دیگرآبان به ترتیب زیر قابل ذکراست:

اول آبان: مجلس از فقدان یک سیاست خارجی روشن و فعال انتقادکرد.

۱۲ آبان: باتائید امام دانشجویان مسلمان پیروخط امام مسئولیت نگهداری "گروگان"ها را به دولت واگذارکردند.

۱۳ آبان: به مناسبت سالروز تسخیرلانهٔ جاسوسی، ۱۳ آبان خونین و سالروز مهاجرت امام ازنجف به پاریس راه‌پیمائی عظیم ضدامپریالیستی برگزارشد و مردم به داخل لانهٔ جاسوسی راه یافتند.

www.iran-archive.com

۱۴ آبان: "نامهٔ مردم" پس از ۱۴ روز مجدداً منتشر شد.
محاکمهٔ سعادتی عضو سازمان مجاهدین خلق ایران آغاز شد. او به ۱۰ سال زندان محکوم گردید.
۲۲ آبان: دکتر باهنر به عنوان وزیر آموزش و پرورش به مجلس معرفی شد.
۲۳ آبان: روابط ایران و اردن به سطح کاردار تنزل پیدا کرد.
۲۹ آبان: حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی سفر به کشورهای الجزایر، لیبی، سوریه و لبنان را آغاز کرد.
حجت الاسلام دکتر محمد خاتمی از سوی رهبر انقلاب به سرپرستی موسسهٔ کیهان منصوب شد.

آذر ـ آغاز توطئه هفتم امپریالیسم آمریکا

حوادثی که بعداز دستگیری صادق قطب‌زاده آغاز شده بود، در اواسط آذر ماه به زنجیره‌ای تبدیل شد که حلقه‌های مختلف آن در ارتباط تنگاتنگ بایکدیگر اجرا می‌شدند. هماهنگی توطئه‌ها نشان داد که درداخل و خارج زمینه‌چینی برای انجام توطئهٔ هفتم آمریکا علیه انقلاب ایران آغاز شده است.

از اواسط آذر، سخنرانی‌های "دفترهماهنگی" به راه‌پیمائی‌های گروه‌های چندصدنفری درشهرهای مختلف تبدیل شد. محوراصلی همهٔ سخنرانی‌ها و راه‌پیمائی‌ها تضعیف رهبری انقلاب بود. از روز ۱۰ آذر باطرح تئوری "القای ایدئولوژی" در روزنامهٔ انقلاب اسلامی، اجرای یکی دیگر از حلقه‌های توطئه ضدانقلاب آغاز شده و درست مانند روزهای قبل از ۲۸ مرداد زدن برچسب کمونیستی به نیروهای انقلابی مسلمان به صورت یکی از موضوع‌های اصلی تبلیغات لیبرال‌ها درآمد. به دنبال آن توطئهٔ اغتشاش در مدارس آغازشد. روزهای آخر آذر با اوج‌گیری تبلیغات ضدشوروی به بهانهٔ لهستان حلقهٔ خارجی توطئه هم به حلقه‌های داخلی آن وصل شد.

درپاسخ این توطئه‌ها، توده‌های خلق در اواسط آذر به حرکت درآمدند. بازارهای چند شهر بزرگ تعطیل شد. دراصفهان مردم خواهان اخراج احمدسلامتیان از مجلس شدند. به دنبال افشای توطئه جدید ضدانقلاب موج اعتراض ازسراسرکشور برخاست و روز پنجشنبه ۲۷ آذر برای راه‌پیمائی پشتیبانی از امام خمینی درهمهٔ نقاط کشور تعیین گردید. روزچهارشنبه ۲۶ آذر رهبرانقلاب با انتشار اعلامیه‌ای راه‌پیمائی این‌روز را لغو کرد.

رویدادهای دیگرآذر را باید به این ترتیب فهرست بندی کرد:

۹ آذر: توقف موقت اجرای بند "ج" از قانون اصلاحات ارضی. این تصمیم که زیرفشار لیبرال‌هاو مالکان بزرگ و روحانی نمایان گرفته شده بود توسط حزب تودهٔ ایران نشیمی در راه اصلاحات ارضی ارزیابی شد.

۱۲ آذر: رئیس مجلس درگفت وگو با رادیو سی.بی.اس کانادا گفت: درصورت نیاز از شوروی اسلحه می‌خریم.

۱۳ آذر: سیدحسین خمینی‌گفت: امروز آن کسانی که زیرچتر آقای بنی‌صدرجمع شده‌اند می‌خواهند علیه امام وارد عمل شوند.

۱۶ آذر: قرارداد ترانزیت ایران با شوروی تصویب شد.

۱۹ آذر: فرمان امام برای رسیدگی به شایعهٔ شکنجه در زندان‌ها صادرشد.
۳۰ آذر: وزیربهداری گفت صنایع غذایی و دارویی چند ملیتی ملی‌می‌شوند.

دی: آزادی «گروگان»ها

روز ۲۸ دی بعداز ۱۴ماه مسالهٔ "گروگان"ها حل شد. بعداز ۷۰ روز کشمکش بین ایران و دولت آمریکا سرانجام آمریکا شرایط ایران را پذیرفت و "گروگان"های جاسوس آمریکائی آزاد شدند. به دنبال آزادی "گروگان"های جاسوس، لیبرال‌ها به همراه مائوئیست‌ها و ضدانقلاب جنجال بزرگی را آغاز کردند. آن‌ها مدعی هستند که ایران با آمریکا سازش کرده است. این جنجال که درمرکز آن توطئه برای سقوط دولت قراردارد، هنوز ادامه دارد.

حوادث دیگر دی از این قراراست:

۳ دی: انتشار نام افرادی که بعداز انقلاب قصد فرار از ایران را داشتند. درمیان‌آن‌ها نام دکتر ایزدی وزیرکشاورزی دولت موقت هم دیده می‌شد.
توطئهٔ ترور دادستان کل کشور نافرجام ماند.
۷ دی: مردم ایران دریک راه‌پیمائی کم‌سابقه شرکت کردند.
۱۴ دی: نامهٔ سرگشادهٔ مجاهدین انقلاب اسلامی خطاب به رئیس جمهوری منتشرشد. درهمین روز ابوالقاسم لباسچی، سرمایه‌داربزرگ بازار تهران، درمصاحبه با خبرگزاری‌فرانسه گفت: "باتمام نیرو برای سرنگون کردن دولت تلاش خواهیم کرد".
۱۶ دی: تهاجم نیروهای ایران به متجاوزان‌صدامی آغازشد.
۲۳ دی: تلاش مائوئیست‌های آمریکائی برای ایجاد درگیری به بهانهٔ بازسازی دانشگاه با هشیاری مردم و نهادهای انقلابی خنثی‌شد.

بهمن ـ محکوم کردن چماقداری

روز ۲۲ بهمن، دومین سالروز پیروزی انقلاب باحضور توده‌های خلق برگزارشد. در مراسم تهران متاسفانه آقای بنی‌صدر رئیس جمهوری شدیدا به حزب تودهٔ ایران حمله کرد. به دنبال آن موج تبلیغاتی وسیعی علیه حزب تودهٔ ایران به راه افتاد.

اما مهم‌ترین حادثهٔ بهمن ماه اوج اعتراض علیه چماقداران بود. همهٔ جناح‌های سیاسی و نیروهای طرفدار انقلاب به شدت‌چماقداران را محکوم کردند و خواستار حاکمیت قانون انقلاب و مجازات چماقداران‌شدند.

اهم حوادث مهم دیگر این ماه به شرح زیراست:

۲ بهمن: اسامی شرکت‌های چندملیتی داروئی که ملی می‌شوند اعلام شد.
۵ بهمن: ایران اعلام کرد درکنفرانس کشورهای اسلامی شرکت نمی‌کند.
۶ بهمن: نمایندگان قوای مجریه و مقننه در رادیو وتلویزیون انتخاب شدند.
۷ بهمن: شورای‌عالی دفاع ایجاد تشنج درمراسم و اهانت به سخنرانان را محکوم کرد.
۹ بهمن: توطئهٔ آمریکا، عراق، عربستان، اردن، عراق و پاکستان برای ایجاد اغتشاش

www.iran-archive.com

و تجزیهٔ ایران درکنفرانس طائف فاش شد .

۱۱ بهمن : ریگان خواستار تغییردولت ایران‌شد .

۱۲ بهمن : اعلام شد ایران در کنفرانس غیرمتعهدها شرکت می‌کند .

۱۳ بهمن : ایران با اردن و مراکش قطع رابطه کرد .

آیت‌الله مشکینی درمصاحبهٔ با کیهان گفت : نیازها را باید از کشورهائی که وابستگی ایجاد نمی‌کند تامین کنیم .

۱۵ بهمن : بنیاد امور جنگ زدگان تشکیل شد .

۱۷ بهمن : توطئهٔ مائوئیست‌های آمریکائی و چپ گرایان اقلیت برای ایجاد درگیری به بهانهٔ سالروز سیاهکل درمیدان آزادی خنثی شد .

۱۸ بهمن : محاکمهٔ علی اصغرامیرانی دردادگاه انقلاب آغازشد .

۲۰ بهمن : ۶ کشور خلیج فارس برای مقابله با انقلاب ایران از آمریکا و اسرائیل کمک خواستند .

۲۳ بهمن : شورای‌عالی قضائی تشکیل هرگونه حزب و سازمان را بدون پروانه آزاد اعلام کرد .

کشاورزان گنبد ازنخست‌وزیر خواستار اجرای بند "ج" قانون واگذاری زمین شدند .

روشنفکران! برای دفاع از انقلاب ومیهن:

اندیشه‌ودانش، کاردانی ومهارت، هنروقلم‌خود رادرراه‌تحکیم‌جبهه واستواری‌پشت‌جبهه بکاراندازید!

ا.بهرامی

جهان درسالی که گذشت

اگربخواهیم تحولات یک سال گذشته جهان‌رادرچند عبارت بیان کنیم‌می‌توانیم بگوییم این تحولات از یک‌سو حادترشدن مبارزه رهائی‌بخش خلق‌های زیرسلطه و زحمتکشان جهان سرمایه‌داری و دامن زدن به تشنجات و تحریکات مسلحانه به وسیلهٔ امپریالیست‌ها و ارتجاع بین‌المللی برای بازستاندن مواضع ازدست رفته ازسوی‌دیگر بوده است . درخاورمیانه ، جنوب شرقی آسیا ، آفریقا ، آمریکای لاتین و اروپا ، در همجا این دو خصیصه درپیوندی تنگاتنگ با یکدیگر به چشم می‌خورد . تجاوزات صهیونیست‌ها و ارتجاع درخاورمیانه ، تحریک و توطئه در آسیای جنوب شرقی ، گسترش مبارزات اعتصابی درکشورهای سرمایه‌داری ، جنگ آزادیبخش در السالوادور و گواتمالا ، فشرده‌ترشدن صفوف نیروهای ترقی‌خواه ، استحکام روابط جنبش رهائی بخش ملی با جامعهٔ کشورهای سوسیالیستی و طبقهٔ کارگرکشورهای سرمایه‌داری که دریک سال گذشته شاهد آن بوده‌ایم ، همه و همه قسمت‌هائی از نبردی است که درپهنهٔ جهانی میان نیروهای صلح وترقی و دمکراسی از یک‌سو و امپریالیسم و ارتجاع از سوی دیگرجریان دارد . و دراین میان خاورمیانه صحنهٔ مهم‌ترین مبارزه‌ها بوده است و بررسی را از این منطقه آغاز می‌کنیم .

آسیا

۱.خاورمیانه

درخاورمیانه صفوف نیروهای ترقی وصلح وارتجاع و امپریالیسم و صهیونیسم حامی آن مشخص تر شده و این تمایز درماه‌های آخرسال به ویژه چشم‌گیرتر بود .

ارتجاع عرب دریک سال گذشته به کمک امپریالیسم و صهیونیسم حامی‌خودبه‌تلاشی وسیع دست زد تا در درجهٔ اول نیروهای رهائی بخش منطقه و کشورهای ترقی‌خواه را به انحاء مختلف ابتدا "مهار" کند و سپس درهم شکند . و دراین راه از همه وسایل ، از تهدید گرفته تا تطمیع استفاده‌کرد . اما این تلاش‌ها نه‌تنها به نتایج دلخواه نرسید بلکه با شکستی ننگین روبروشد . ارتجاع عرب و دردرجهٔ اول خاندان سرسپردهٔ

www.iran-archive.com

آل سعود که اکنون به بزرگترین یار و یاور دارودستهٔ فاشیستی صدام حسین تبدیل شده است، درماه‌های اخیر به توطئه‌های رنگارنگ ازجمله برپائی باصطلاح چند کنفرانس سران و علم کردن باصطلاح پیمان امنیت جمعی دست زد و دراین راه از همکاری مستقیم امپریالیسم جهانی و در درجهٔ اول امپریالیسم آمریکا برخوردار شد. ازجمله این باصطلاح کنفرانس‌ها کنفرانس سران عرب درامان (پایتخت اردن) و کنفرانس باصطلاح اسلامی در طائف بود.

خاندان فاسد آل سعود به نمایندگی از سوی ارتجاع عرب تلاش کرد با برپائی کنفرانس امان نوعی مشروعیت برای تجاوز وحشیانهٔ دارودستهٔ صدام حسین به ایران دست و پاکند و با رنگ "عربیت" توده‌های عرب را فریب دهد. اما این توطئه با هشیاری نیروهای مترقی عرب خنثی شد. کشورهای عضو جبههٔ پایداری عرب ـ الجزایر، سوریه، یمن دمکراتیک، لیبی و سازمان آزادیبخش فلسطین ـ با درک ابعاد این توطئه از شرکت درکنفرانس فرمایشی "امان" خود داری کردند. عدم شرکت جبههٔ پایداری عرب توطئه‌خاندان آل سعود، ملک حسین و صدام را به طور کلی نزد توده‌های عرب افشاء کردوتوطئه‌ای که می‌رفت درصورت پیروزی ضربه‌ای سنگین به مبارزات توده‌های عرب علیه امپریالیسم و صهیونیسم و ارتجاع دست نشاندهٔ آن وارد سازد، خنثی شد. جبههٔ پایداری با عدم شرکت درکنفرانس وحمایت از ایران درمقابل تجاوزات رژیم صدام‌حسین به خوبی مرز انقلاب وضدانقلاب را درمنطقه مشخص کرد.

کنفرانس باصطلاح اسلامی درطائف عربستان نیز سرنوشتی بهتر از کنفرانس امان نداشت. این کنفرانس ازسوی ایران و لیبی تحریم شد و سوریه و یمن دمکراتیک نیز که درکنفرانس شرکت داشتند، توطئهٔ امپریالیسم و صهیونیسم علیه جنبش رهائی بخش منطقه ازجمله انقلاب ایران را افشاء کردند. عدم شرکت ایران و لیبی و موضع‌گیری صریح سوریه و یمن و فلسطین در کنفرانس طائف تمام رشته‌های رژیم‌های مرتجع عرب را پنبه کرد.

اما توطئه‌های ارتجاع و امپریالیسم به همین جا خاتمه نیافت. درآخرین ماه‌های سال، رژیم دست‌نشانده عربستان که دقیقه‌ای بدون کمک اربابان آمریکائی خود قادر به ادامهٔ حیات نیست، طرح خائنانه دیگری را پیش کشید و آن باصطلاح پیمان امنیت جمعی درخلیج فارس است. بر کسی پوشیده نیست که هدف واقعی این‌طرح که درآن شیخ نشین‌های مرتجع خلیج‌فارس به همراه عربستان و عمان شرکت دارند، تشکیل اتحادیه‌ای علیه نیروهای ترقی‌خواه منطقه و ازجمله علیه ایران است. بی‌جهت نیست که لرد کارینگتون، وزیرخارجهٔ انگلیس اولین بار محتوای این پیمان رافاش کرده بود!

امپریالیسم جهانی درحالی که به دست ارتجاع غرب توطئه‌های رنگارنگ‌رادرمنطقه پیاده می‌کند، مستقیما نیز به تخریب و تشنج و گسترش حضورنظامی خود درخلیج فارس ادامه می‌دهد. دریک‌سال گذشته حضورنظامی امپریالیسم آمریکا و متحدان وی درمنطقه به گونه‌ای بی‌سابقه افزایش یافت و کاربه جائی رسید که امپریالیسم آمریکا از زبان کارتر تمام پرده را کنار زد و خلیج فارس را رسما "حوزهٔ منافع حیاتی" آمریکا خواند. ده‌ها کشتی جنگی آمریکائی ازجمله چند ناو هواپیمابر در منطقه مستقرشدند.

امپریالیسم ابتدا ریاکارانه تلاش کرد این تحریکات را به ادامهٔ بازداشت

باصطلاح "گروگان‌ها" پیونددهد. اما با آزادی این "گروگان‌ها" تحریکات همچنان ادامه دارد و حتی شدت یافته است. مانورهای سپاه واکنش سریع آمریکادرعمان نشان‌داد که امپریالیسم آمریکا به خیال خود "خواب‌هائی" برای منطقه دیده است. امضاء قراردادهای نظامی میان آمریکا عمان، سومالی و کنیا برای استفاده از پایگاه‌های دریائی و هوائی این کشورها و مانورهای منظم نیروهای واکنش سریع آمریکا در این پایگاه‌ها از مقاصد واقعی امپریالیسم آمریکا پرده برداشت و ارسال هواپیماهای جاسوسی آواکس آمریکا به عربستان در اوج تجاوز رژیم صدام‌حسین به ایران هرچه عریان‌تر، توطئه‌امپریالیسم آمریکا رادرمعرض دید همگان قرارداد.

پیوندهای نظامی آمریکا با مصر و اسرائیل نیز دریک‌سال گذشته بیش ازپیش مستحکم‌تر شد و نیروهای آمریکائی‌همراه با نیروهای‌نظامی رژیم سادات یک رشته مانورهای مشترک در صحاری مصر انجام دادند و سیل سلاح‌های آمریکائی به‌سوی مصر سرازیر شد تا رژیم سادات بهتر بتواند نقش ژاندارم حافظ منافع امپریالیست‌ها را اجرا کند.

امپریالیست‌های اروپائی نیز درکنار امپریالیسم آمریکائی به تلاش‌های خود در منطقه افزودند. ژیسکاردستن رئیس جمهوری فرانسه درجریان‌دیدار از شیخ‌نشین‌های خلیج فارس از "علاقهٔ ویژهٔ فرانسه به منطقه" صحبت کرد. و همین "علاقه" بود که فرانسه و انگلیس را به گسیل ناوگان جنگی‌به خلیج فارس و اقیانوس هند ترغیب کرد. معاملات کلان تسلیحاتی فرانسه‌با عربستان سعودی و عراق و شیخ نشین‌های خلیج فارس که درچندماه گذشته بسته شد از "ویژگی" این علاقه پرده برمی‌دارد. به عبارت دیگر امپریالیست‌های اروپائی نیزمی‌خواهند از این نمد کلاه هرچه بزرگتری برای خود دست و پاکنند.

به این ترتیب آمریکا و اروپای غربی به گونه‌ای از خلیج فارس سخن می‌گویند که گوئی سرنوشت یکی از ایالات خود آن‌ها مطرح است. آمریکا خلیج فارس را که هزاران کیلومتر با آن فاصله دارد، حوزهٔ منافع حیاتی خود می‌نامد و اروپای غربی نیز "علاقهٔ ویژه" خود را نسبت به‌آن پنهان نمی‌کند.

درحالی که این مداخلات بیشرمانه از سوی قدرت‌های امپریالیستی درامور خلیج فارس شدت می‌گیرد، خلق‌های منطقه با یک سیاست و مشی دیگر، یعنی سیاست و مشی دفاع قاطعانه از منافع خلق‌های منطقه و قطع هرگونه مداخلهٔ خارجی درامورداخلی این کشورها بیش از پیش آشنا شدند. لئونید برژنف، رهبر اتحادشوروی در سفرخود به دهلی‌نو پیشنهاد پنج مادهٔ‌ای معروف خود را که با مصالح عالیه خلق‌های خلیج فارس کاملا مطابقت دارد مطرح ساخت. درحالی که امپریالیست‌ها دیوانه‌وار درصدد به دست آوردن پایگاه و نفوذ درمنطقه هستند، برژنف پیشنهاد کرد باید خلق‌های خلیج فارس را درانتخاب سرنوشت خود آزاد گذاشت، تمام پایگاه‌های خارجی باید از منطقه برچیده شود و راه‌های کشتی‌رانی درمنطقه تضمین گردد. این پیشنهادها که درست درنقطهٔ مقابل سیاست غارتگرانهٔ امپریالیسم است، با استقبال نیروهای ترقی‌خواه و مردم منطقه روبروشد. رژیم‌های ارتجاعی عرب که بدون‌حضور اربابان امپریالیست خود قادر به ادامهٔ حیات نیستند و همچنین سخنگویان امپریالیستی تلاش کردند با "اگرها" و "اماها"

www.iran-archive.com

پیشنهادهای سازنده اتحادشوروی را لوث کنند. اما رویدادهای چندماه اخیرنشان می‌دهد که ماهیت سیاست‌ها و رویدادها برای خلق‌های این منطقه هرچه بیشتر روشن می‌شود.

دریک‌سال گذشته تجاوزات‌صهیونیست‌ها علیه لبنان و جنبش مقاومت فلسطین شدت بی‌سابقه‌ای به خود گرفت و صهیونیست‌ها درسرزمین‌های اشغالی نیز فشار و سرکوب را علیه ساکنان این مناطق افزایش دادند.

دریک سال گذشته تقریبا لحظه‌ای نبود که‌بدون تجاوز نظامی خشن رژیم تل‌آویو به جنوب لبنان و اردوگاه‌های آوارگان فلسطینی سپری شده باشد. براثر این حملات وحشیانه ده‌ها هزارتن دیگربرشمار آوارگان درلبنان اضافه شد. صهیونیست‌ها تلاش کردند با کمک این حملات ضربات بیشتری به جنبش مقاومت فلسطین وارد کرده بدین ترتیب موانع را از پیش پای معاهده خائنانه کمپ دیوید بردارند. مقاومت قهرمانانه رزمندگان فلسطینی و نیروهای میهن‌پرست لبنان دربرابرحملات صهیونیست‌ها، نشان داد که این توطئه نمی‌تواند پیروز شود. ازسوی دیگرسرکوب ساکنان عرب در کرانهٔ غربی رود اردن و نوار غزه ابعاد بی‌سابقه‌ای به خود گرفت. ماموران صهیونیست بارها و بارها تظاهرات جوانان فلسطینی را با گلوله پاسخ دادند. گروه‌های تروریستی صهیونیستی که با حمایت مستقیم ماموران اسرائیلی فعالیت می‌کنند دست به جنایات متعدد زده از جمله در اتومبیل سه شهردار فلسطینی بمب کار گذاشتند.

زندانیان سیاسی فلسطینی دریک سال گذشته بارها به عنوان اعتراض به شکنجه و خودسری‌های ماموران دست به اعتصاب غذا زدند. چند زندانی براثر این اعتصاب شهید شدند. رژیم تل‌آویو همراه با این جنایات، سیاست خائنانه ضمیمه کردن تدریجی سرزمین‌های اشغالی را به خاک اسرائیل با جدیت دنبال کرد. ده‌ها آبادی جدید یهودی نشین درکرانهٔ غربی رود اردن ساخته شده و یا دردست ساختمان است. دولت تل آویو حتی کار را به آنجارساند که طرح تبدیل بیت‌ المقدس به عنوان "پایتخت تقسیم‌ناپذیر" اسرائیل را به مورد اجرا درآورد که اعتراضات گسترده افکارعمومی‌جهان اجرای این توطئه را درحال حاضر معوق گذاشته است.

سیاست جنگ طلبانه و تجاوزکارانهٔ رژیم صهیونیستی بیش از همه بارسنگینی بردوش زحمتکشان اسرائیل قرارداده است. دریک‌سال گذشته تضادهای اجتماعی و اقتصادی دراسرائیل حادتر شد. یهودیان مهاجر بارها دست به تظاهرات زده و خواستار کار و مسکن شدند. براثر این سیاست، تورم در کشور به گونه‌ای بی‌سابقه افزایش یافت و به ۱۴۰ درصد درسال رسید. رسوائی‌های مالی نیز تنمه آبروی دولت مرتجع بگین را بباد داد.

نیروهای ترقی خواه اسرائیل و در پیشاپیش آن‌ها حزب کمونیست اسرائیل پیگیرانه سیاست ضدخلقی رژیم تل‌آویو را بویژه درمورد ساکنان عرب اسرائیل و ساکنان‌سرزمین‌های اشغالی افشاء کردند و درکنگرهٔ حزب‌کمونیست اسرائیل از حق خلق فلسطین برای ایجاد یک کشورمستقل قاطعانه حمایت شد.

درمقابل توطئه‌ها و تحریکات رژیم‌های ارتجاعی عرب، نیروها و کشورهای‌ترقی‌خواه عرب تلاش کردند صفوف خودراهرچه بیشترفشرده‌تر کنند. کنفرانس سران‌کشورهای جبههٔ پایداری عرب درطرابلس گام مهمی دراین راه بود. دراین کنفرانس

ضمن اشاره به توطئه‌های امپریالیسم و صهیونیسم علیه مبارزات رهائی بخش اعراب تاکید شد کشورهای عضوجبههٔ پایداری لازم است پیوندهای خود را با کشورهای سوسیالیستی و در درجهٔ اول اتحادشوروی گسترش دهند. پیمان‌دوستی اتحادشوروی و سوریه که درجریان دیدار حافظ اسد، رئیس جمهوری سوریه از مسکو میان دو کشور امضاء شد، گام مهمی در اجرای این توصیه کنفرانس بود. این پیمان همان قدر که خشم محافل ارتجاعی عرب را برانگیخت، با استقبال کشورها و نیروهای ترقی‌خواه عرب روبرو شد.

ازسوی دیگرسوریه و لیبی نیز گام‌هائی در راه وحدت کامل دو کشور برداشتند و قراراست این گام‌ها همچنان تا رسیدن به وحدت کامل دنبال شود.

۲.پاکستان، افغانستان و هند

*** پاکستان.** دریک‌سال گذشته رژیم ضیاءالحق درپاکستان با بحرانی بی‌سابقه روبروشد. نیروهای ترقی‌خواه، کارگران، دانشجویان و حقوقدانان پاکستانی صدای اعتراض خود را علیه این رژیم دست‌نشانده هرچه بیشتر بلند کردند. احزاب سیاسی عمده پاکستان دریک اجلاس مهم، اتحاد خود را درمبارزه علیه رژیم ضیاء الحق اعلام کردند. این احزاب اعلام کرده‌اند سیاست‌های رژیم کودتائی ضیاءالحق تنها وتنها درخدمت اربابان آمریکائی بوده و به فقر و فلاکت بی‌سابقه توده‌های مردم منجرشده است.

احزاب سیاسی پاکستان و نیروهای ترقی‌خواه کشور بویژه سیاست رژیم ضیاء الحق رادرقبال افغانستان محکوم کرده و عقیده دارند منافع پاکستان ایجاب می‌کند این کشور روابط حسن همجواری با افغانستان برقرارکند، نه این که به دستور آمریکا ازخاک پاکستان به‌عنوان پایگاهی برای توطئه و تحریک علیه انقلاب افغانستان استفاده شود. مردم پاکستان نیز بویژه در مناطق بلوچستان پاکستان و شهر پیشاور بارها با برپائی تظاهرات خواستار پایان دادن به توطئه علیه افغانستان شدند.

رژیم ضیاء الحق از سوی دیگر بیش‌از پیش با برتری طلبان پکن "گرم گرفت". هیئت‌های نظامی چین یکی پس ازدیگری از پاکستان دیدن کردند و اعلام شد که چین با کمک آمریکا یک پایگاه‌دریائی در نزدیکی کراچی ایجاد می‌کند.

*** افغانستان.** دریک سال گذشته مردم افغانستان در دوجبهه به پیروزی‌های چشم‌گیری دست یافتند. درمبارزه با عوامل ضدانقلاب و تروریست‌هائی که به طورکلی ازخاک پاکستان به افغانستان اعزام می‌شوند، نیروهای مسلح افغانستان با حمایت مستقیم و موثر نیروهای خلقی و مردم پیروزی‌های تعیین کننده به دست آوردند. مردم افغانستان از سوی دیگردر جبههٔ نبرد برای پیشبرد انقلاب نیز به پیروزی‌های درخشانی نائل آمدند. برنامه اصلاحات ارضی که افغانان را از یوغ فئودال‌های خون آشام آزاد می‌کند، با سرعت و قاطعیت اجرا می‌شود. مبارزهٔ گسترده با بیسوادی با موفقیت ادامه دارد و تولیدات کشاورزی و صنعتی افزایش یافته است. پیروزی‌های مردم افغانستان آنچنان روشن و بدون تردید است که حتی مخالفان انقلاب نیز ناچار شده‌اند ارجیف و مهملات رسانه‌های گروهی امپریالیستی را دربارهٔ افغانستان تکذیب کنند. ازجمله سه نمایندهٔ پارلمان انگلیس درپی دیدارخود از افغانستان اعلام کردند دولت افغانستان از حمایت مردم برخوردار بوده و برتمام کشور اعمال کنترل می‌کند.

www.iran-archive.com

تروریست‌های افغانی‌همراه باشکست‌های فاحشی که متحمل شده‌اند به ابعادجنایات خود علیه مردم بی‌گناه می‌افزایند. تروریست‌هاازجمله‌درجریان "مبارزات" (!) خود آب چند مدرسه درکابل را مسموم کردند.

ازسوی دیگر دولت افغانستان دریک‌سال گذشته بارها تمایل خود را برای حل وفصل مسائل فیمابین با کشورهای همسایه بر اساس احترام متقابل به حق حاکمیت و استقلال و عدم مداخله اعلام کرد و اکنون دیگرحتی دشمنان انقلاب افغانستان نیز پی برده‌اند که روند انقلاب در کشور برگشت‌ناپذیر است و مردم افغانستان که از ثمرات انقلاب برخوردار می‌شوند آماده‌اند باتمام قوا از این انقلاب حمایت کنند. خروج واحدهائی از نیروهای‌محدود اتحادشوروی از افغانستان علاوه برتثبیت بیشتر وضع، نشان دهندهٔ حسن نیت افغانستان و اتحادشوروی در مورد حل و فصل سیاسی مسائلی است که پیرامون افغانستان بوجود آمده است.

* **هند**. دیدار لئونید برژنف از هند و برگزاری کنفرانس کشورهای غیر متعهد از جمله رویدادهای مهم درهنددر یک‌سال گذشته بود.

لئونید برژنف درجریان این دیدار ابتکار صلح اتحادشوروی را درمورد خلیج فارس‌اعلام کرد.

کنفرانس وزیران خارجه کشورهای غیرمتعهد دردهلی‌نو، برغم کارشکنی ایادی امپریالیست‌ها که تلاش کردند جنبش عدم تعهد را از جوهر اصلی آن، یعنی مبارزه با امپریالیسم، نژادپرستی و استعمارنو تهی سازند، درمجموع به تحکیم این مبارزات کمک کرد.

هند ازسوی دیگردریک سال گذشته شاهد آشوب‌ها و اغتشاشات گسترده به‌ویژه درنواحی شمال شرقی بوده و گروه‌های جدائی طلب که ازچین سلاح دریافت می‌کنند در ایالت آسام و چند ایالت‌دیگر فعالیت‌های خود را گسترش دادند.

۳. ترکیه

حادترشدن اوضاع اقتصادی و اجتماعی ترکیهٔ سرانجام کار را به کودتا کشاند و چکمه‌پوشان بااشاره‌ای‌از آن‌سوی اقیانوس‌ها وارد صحنه شدند تا به خیال خود اوضاع را برای ادامهٔ سلطهٔ پنتاگون و غارت و چپاول انحصارات امپریالیستی "آرام" کنند.

بیکاری گسترده که بنا به پاره‌ای گزارشها تا ۶ میلیون نفر را دربرمی‌گیرد، تورم لجام گسیخته، غارت نامحدود ثروت‌های خلق به وسیلهٔ انحصارات امپریالیستی و الیگارشی داخلی وابسته‌به آن، تحمیل بودجهٔ نظامی بسیار طاقت فرسا به مردم ترکیه همه و همه اوضاع این کشور ناتوزده را به آستانهٔ انفجار کشانده است وخیمه‌شب‌بازی نظامیان تنها می‌تواند مبارزات مردم را هرچه بیشتر گسترش دهد.

۴. آسیای شرقی

* **کره جنوبی**. کرهٔ‌جنوبی دریک‌سال گذشته قیام عمومی مردم درچند شهربزرگ را شاهد بود، قیامی که به راستی پایه‌های رژیم دست‌نشانده کشور را لرزاند. و رژیم تنها با حمایت مستقیم نیروهای آمریکائی توانست قیام را در آتش و خون غرق کند. قیام شهر کوانگ‌جو در ادامهٔ تظاهرات دانشجویان دانشگاه‌های سئول روی داد. دراین قیام جوانان نقش ویژه‌ای به عهده داشتند. چند روز میان مردم شهر کوانگ جو و شهرهای اطراف از یک سو با نظامیان رژیم دست نشانده

سئول که ازسوی مستشاران آمریکائی رهبری می‌شدند، ازسوی دیگر درگیری‌های خونین روی داد. رژیم شهرهای قیام کننده را اززمین و هوا مورد حمله قرار داد. جنایاتی که نظامیان کرهٔ جنوبی با کمک نظامیان آمریکائی در کوانگ‌جو مرتکب شدند تنها باجنایات آمریکا در ویتنام قابل مقایسه است. این قیام به قیمت کشته‌شدن بیش از پنج هزارتن از مردم مبارز کوانگ‌جو و شهرهای اطراف درهم شکسته شد. صدهاتن نیز در زندان‌ها زیر شکنجه دژخیمان کرهٔ‌جنوبی و آمریکائی کشته شدند. قیام کوانگ‌جو نقطهٔ عطفی درتاریخ مبارزات ضد‌امپریالیستی مردم ستم‌دیده کره‌جنوبی است. قیام براثرعدم سازمان‌دهی با شکست روبروشد. اما این شکست به‌هیچ وجه به معنای پایان مبارزهٔ مردم کرهٔ جنوبی نیست. مردم کرهٔ جنوبی که شاهد غارت و چپاول ثروت‌های خود به وسیلهٔ امپریالیست‌های آمریکائی بوده و ازسوی دیگر کشورخود را در اشغال نظامی آمریکا می‌بینند، مصمم‌اند تا آزادی کشور خود به مبارزه ادامه دهند.

پس از آن که رژیم کرهٔ جنوبی قیام را به خاک و خون کشید به خیال خود برای حفظ آبرو به‌نمایش مسخره‌ای دست زد و انتخابات ریاست جمهوری(!) در کشور ترتیب‌داد. انتخاباتی که حتی به گفتهٔ رسانه‌های گروهی امپریالیستی‌صفت مشخصهٔ آن بی‌اعتنائی گستردهٔ توده‌ها بود. "چون دوخوآن" عروسک خیمه‌شب‌بازی تازهٔ آمریکا درکرهٔ جنوبی و قصاب مردم کوانگ‌جو پس از این خوش خدمتی برای دست بوسی ارباب به کاخ سفید رفت و با ریگان، این قهرمان تازه حقوق بشر(!) پیمان اتحاد(بخوان‌پیمان سرسپردگی) را تجدیدکرد.

* **چین**. گسترش‌مبارزهٔ قدرت میان گروهبندی‌های مائوئیستی و وخامت روز‌افزون اوضاع اقتصادی ازجمله ویژگی‌های چشم‌گیر صحنهٔ‌سیاسی و اقتصادی چین در یک‌سال گذشته بود.

نمایشی که به‌اسم محاکمه باند چهار نفری و دارودستهٔ لین‌پیائو برپاشد، در واقع قسمتی از مبارزه‌ای است که از سال‌ها پیش درچین جریان داشته و به طوری که شواهد نشان می‌دهد همچنان ادامه‌خواهد داشت. برکناری هواکوفنگ از مقام نخست‌وزیری چین و انتصاب ژائو ژیانگ یکی از "دست پروردگان" تنگ شیائو پینگ به آن مقام اولین تحول جدی در این مبارزه جنون آمیز بود. درپی این تغییر و تحول، باند تنگ‌شیائو پینگ که موضع خود را تقویت کرده بود، مسئلهٔ محاکمهٔ "دارودستهٔ چهارنفری" و باند لین پیائو را پیش کشید. قبل از آغاز این محاکمه بمبی در ایستگاه راه‌آهن پکن منفجرشد که به کشته شدن ۸ تن منجر گردید. درهنگ کنگ گفته شد انفجار این بمب‌هشداری از سوی رقبای تنگ بوده است که اجرای "نمایش" را متوقف کند. اما محاکمات برگزارشد. باند تنگ شیائو پینگ تلاش کرد درجریان این محاکمات تمام مصائب و بدبختی‌های دوران شوم باصطلاح انقلاب فرهنگی را به گردن این باند بیاندازد. هرچند رهبران چین درطول یک سال گذشته بارها از "اشتباهات فاحش سکان‌دار بزرگ" سخن گفتند، اما به‌هرحال تلاش می‌کنند مائو را از برخی از فجایع انقلاب فرهنگی که به گفتهٔ مقام‌های رسمی چین‌ده‌ها میلیون تن را خانه خراب کرده است "بی‌اطلاع" نشان دهند.

منابع سیاسی درهنگ کنگ می‌گویند گروهبندی‌های مختلف مائوئیستی چین دست‌کم درحال حاضر به پاره‌ای از افکار

www.iran-archive.com

داهیانه(!) مائو نیازدارند و بنابراین هدف دارودستهٔ تنگ از برگزاری محاکمات آن بود که از یک سو باند چهارنفری مسئول جنایات شناخته شده و ازسوی دیگر طرفداران باصطلاح انقلاب فرهنگی که هنوز هم مواضع مستحکمی درکشور دارند خلع سلاح شوند. منابع سیاسی‌درهنگ‌کنگ عقیده دارند تمام قراین حاکی از آن است که تنگ‌دست کم به هدف اول خود نرسیده است. درجریان محاکمات چیانگ چینگ، بیوهٔ مائو اعلام کرد تنها یک "مجری" دستورات بوده است و مردم چین‌نیز در خیابان‌ها با بلندکردن پنج انگشت خود و این که "محاکمهٔ باندچهار به اضافهٔ یک" جریان دارد واکنش خود را دربرابر این "نمایش" نشان می‌دادند.

ازسوی دیگربحران اقتصادی درچین در یک‌سال گذشته شدت یافت. بسیاری از قراردادهای اقتصادی چین با شرکت‌های اروپائی و ژاپنی فسخ شد و بنا بر گزارش منابع چینی شماربیکاران به ۲۶ میلیون تن رسیده و میزان تورم نیز از بیست درصد بالاتر رفته است.

رهبران مائوئیستی پکن، درسیاست خارجی، نزدیکی هرچه بیشتر به قدرت‌های امپریالیستی را با جدیت هرچه تمام‌تر ادامه دادند و حتی وزیر دفاع انگلیس درجریان دیدار از چین از فروش هواپیماهای "هاریر" به این کشور سخن گفت. تجاوزات و تحریکات‌چین علیه خلق‌های هندوچین و بویژه علیه ویتنام قهرمان ادامه یافت و صدها روستای مرزی ویتنام براثرحملات وحشیانه نیروهای چینی ویران شد. چین ازسوی دیگر تحریک و توطئه علیه انقلاب کامبوچیا را فعالانه پیگیری کرد.

* **هندوچین.** ویتنام، کامبوچیاولائوس سه کشور هندوچین دریک سال گذشته بزعم دشواری‌ها و توطئه‌های فراوان امپریالیسم و مائوئیست‌های پکن به پیروزی‌های تازه‌ای دست یافتند. در ویتنام قانون اساسی جدید کشورتصویب شد و درکامبوچیا روند عادی شدن اوضاع باسرعت ادامه یافت و لائوس نیز به پیروزی‌های تازه‌ای درزمینه‌های اقتصادی و فرهنگی دست یافت. توطئه‌های‌امپریالیسم آمریکا و چین علیه انقلاب کامبوچیا به گونه‌ای بی‌سابقه افزایش یافت. چین و آمریکا با مسخ کردن باندهای دارودستهٔ آدمکش پول‌پوت- ینگ‌ساری تلاش کردند در روندپیشرفت انقلاب کامبوچیا ایجاد وقفه کنند و دراین راه به تایلند نقشی مشابه با نقش پاکستان درتوطئه علیه افغانستان واگذارشده است. برغم این توطئه‌ها خلق کامبوچیا با کمک جامعهٔ کشورهای سوسیالیستی انقلاب خود را به پیش می‌برد و به قول وزیرخارجهٔ این کشور "روند انقلاب درکامبوچیا برگشت ناپذیراست".

اروپا

۱. اروپای غربی

گسترش مبارزات زحمتکشان درکشورهای سرمایه‌داری اروپا، مبارزه فزاینده برای خلع سلاح و صلح، تورم، بیکاری، موج حملات تروریستی، اعتصاب دریک‌سال گذشته صحنهٔ سیاسی اروپای غربی را تحت‌الشعاع قرارداد. مبارزات‌زحمتکشان درکشورهای اروپای غربی بویژه بسیار چشمگیربوده و دراین مبارزات بیش ازپیش خواست‌های سیاسی مطرح می‌شود.

گسترش بحران اقتصادی درجهان سرمایه‌داری که بیکاری‌و تورم بی‌سابقه را به دنبال داشته کارگران را در اروپای غربی

به صحنهٔ مبارزات کشاند. درواقع اکنون رقم بیکاری و تورم در اروپای غربی به آنچنان سطحی رسیده است که حتی بعضی از سیاستمداران حاکم نیز ابراز نگرانی می‌کنند. درانگلیس شمار بیکاران از دو میلیون و پانصدهزارتن فراتر رفت و نرخ تورم نیز چهارنعل به پیش تاخت. در فرانسه، ایتالیا، هلند، پرتقال و حتی آلمان فدرال و سویس و سوئد نیز اوضاع کم وبیش مشابهی‌حکم‌فرماست. موج اعتصاب‌های کارگری دریک‌سال گذشته سرتاسر این کشورها را فرا گرفت. در ایتالیا، فساد مالی و رشوه خواری بحران را وخیم‌تر کرد و دولت کاسیگا به خاطر افشای رشوه‌خواری و فساد ناچار به استعفا شد.

مسئله جالب آن که دریک سال گذشته زحمتکشان اروپای غربی درتظاهرات خود بیش از پیش خواست‌های سیاسی بویژه کاهش مسابقهٔ تسلیحاتی، خلع سلاح و مخالفت با استقرار موشک‌های هسته‌ای آمریکائی در اروپای غربی و تولید بمب نوترونی را مطرح کردند. صدها هزارتن از زحمتکشان و نیروهای ترقی‌خواه اروپای غربی طومارهای مربوط به مخالفت با تحریکات امپریالیسم آمریکا در اروپا را امضاء کردند.

اروپای غربی ازسوی دیگر دریک سال گذشته بیش از پیش با چهرهٔ تروریسم آشنا شد. در ایتالیا، فرانسه وآلمان فدرال، براثر انفجار بمب‌هائی‌که سازمان‌های مختلف تروریستی کار گذاشته بودند بیش از صدتن کشته شدند. درآلمان فدرال گزارش‌هائی درمورد همدستی بعضی از مقام‌های پلیس در ایالت باواریا با تروریست‌ها که از گروه‌های نئو نازی بودند منتشرشد.

کنفرانس سران ۷ کشور صنعتی غرب که در ونیز تشکیل شد، مطابق معمول به صدور اعلامیه‌های پرطمطراق قناعت کرد و راه چاره‌ای برای هزار و یک درد بی‌درمان جوامع سرمایه‌داری غرب ارائه نداد و بار تمام مشکلات را بیشرمانه بردوش افزایش بهای نفت انداخت. تظاهراتی که زحمتکشان کشورهای عضو بازار مشترک در برابر محل تشکیل کنفرانس برگزار کردند نشان داد که حنای این بهانه‌ها و توجیه‌های بی‌اساس و مسخره که هدف از آن پنهان کردن ماهیت نظام منحط سرمایه‌داری است، دیگر رنگی ندارد.

برگزاری انتخابات پارلمانی درآلمان فدرال و پرتقال ازجمله رویدادهای‌مهم یک سال گذشته بود. درآلمان فدرال ائتلاف حاکم سوسیال دمکرات و دمکرات‌های آزاد موضع خود را تقویت کرد و پیروزی این دوحزب شکستی جدی برای جناح افراطی ارتجاعی بوزف اشتراوس تلقی شد. در پرتقال ائتلاف راست‌گرا توانست با استفادهٔ نامشروع از رسانه‌های گروهی قدرت را همچنان حفظ کند، اما درانتخابات ریاست جمهوری با شکستی فاحش روبروشد.

وقوع زلزله درایتالیا از دیگر رویدادهای مهم اروپا بود. براثر این فاجعه هزاران تن کشته ومجروح شدند و خسارات مادی عظیمی وارد شد. بی‌کفایتی دولت ایتالیا در رسیدگی به وضع قربانیان زلزله تظاهرات بزرگی را به دنبال داشت.

۲. اروپای شرقی

کشورهای سوسیالیستی دریک سال گذشته سیاست صلح و کاهش تشنجات جهانی را برغم سیاست‌های تجاوزکارانه محافل غربی پیگیرانه دنبال کردند و در زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی به پیشرفت‌های بازهم بیشتری دست یافتند.

www.iran-archive.com

کمیتهٔ سیاسی مشورتی پیمان ورشو در اجلاس خود در ورشو پیشنهادهای مهمی برای کاهش تشنجات درجهان ارائه داد و این درحالی بود که در بروکسل، وزیران ناتو از افزایش تسلیحات سخن می‌گفتند.

کنگرهٔ بیست و ششم حزب کمونیست اتحادشوروی با شکوه فراوان برگزار شد و برنامهٔ پیشرفت اقتصادی و اجتماعی کشور تا سال ۱۹۹۰ مورد تصویب قرارگرفت. به موجب این برنامه سطح زندگی و رفاه مادی و معنوی مردم شوروی به گونه‌ای چشمگیر افزایش خواهد یافت. (دربارهٔ این کنگره طی مقاله‌ای به تفصیل سخن خواهیم گفت)

بازی‌های المپیک باشکوه بسیار برغم کارشکنی‌های محافل امپریالیستی و در درجهٔ اول امپریالیسم آمریکا در مسکو برگزارشد. محافل امپریالیستی که برگزاری این بازی‌ها را درمسکو نوعی شکست برای خود می‌دانستند به بهانه‌های پوچ و واهی دست به باصطلاح تحریم آن زدند. اما سطح عالی بازی‌ها نشان داد کهاین‌تلاش‌های مذبوحانه تا چه حد با شکست ننگین روبروشده است. دراین بازی‌ها شمار رکوردهای شکسته شده از المپیک ۱۹۷۶ بیشتر بود. تحریم این بازی‌ها درکشورهای امپریالیستی با مخالفت سرسختانه مردم روبروشد و ورزشکاران کشورهائی چون انگلیس و استرالیا و ایتالیا که دولت‌های آن‌ها بازی‌ها را "تحریم" کرده بودند، در مسکو حضور یافتند.

علم و تکنیک اتحادشوروی در یکسال گذشته به پیروزی‌های هرچه بیشتری دست یافت. دو فضانورد اتحادشوروی، والری رومین و لئونید پاپف با اقامت ۱۸۵ روزه درفضا رکورد اقامت در فضا را شکستند و فضانوردان چند کشورسوسیالیستی همراه با فضانوردان اتحادشوروی یک رشته پرواز‌های مشترک فضائی و آزمایش‌های علمی انجام دادند.

درلهستان اوضاع براثر عوامل مختلف بغرنج شد. کادر رهبری کشور تغییر کرد. تبلیغات امپریالیستی و عوامل ضدسوسیالیست تلاش کردند از اوضاع واحوال ایجاد شده سوءاستفاده کرده و مانع عادی شدن اوضاع شوند.

درگذشت تیتو رهبریوگسلاوی نیزازجمله رویدادهای مهم اروپا دریک سال گذشته بود.

آمریکا

۱. آمریکای شمالی

دامن زدن به تشنج درسطح جهانی، گسترش تسلیحات، بحران‌اقتصادی‌فزاینده، مبارزهٔ اقلیت‌های نژادی بویژه سیاهان، ازخصوصیات برجستهٔ ایالات‌متحده در یکسال گذشته‌بود.

در ادامهٔ روند دامن زدن به‌تشنج از سوی امپریالیسم آمریکا که از دوسال‌پیش، یعنی درپی شکست‌های جدی امپریالیسم آمریکاو پیروزی انقلاب‌های ایران و نیکاراگوئه و افغانستان آغاز شده بود، غوغا و هیاهوی بی‌سابقه‌ای در زمینهٔ بازگرداندن جهان به دوران "جنگ سرد" در آمریکا آغازشد. رونالد ریگان، نمایندهٔ هارترین و ارتجاعی‌ترین محافل امپریالیستی وارد کاخ سفید شد و درواقع انحصارات آمریکائی که از"خدمات "کارتر عروسک دیگر خود راضی نبودند این بار ریگان را با چهره‌ای "عریان" به‌کاخ سفید فرستادند. خیمه‌شب‌بازی انتخابات ریاست جمهوری آمریکا آنچنان بدون "جذبه" بود که بیش از نیمی از رای دهندگان ازشرکت درآن خودداری کردند. ریگان درحالی وارد کاخ سفید شد که

اوضاع اقتصادی آمریکا بنابه اعتراف زمامداران کشور بیش ازپیش رو به وخامت گذاشته است. آمریکا نیز مانند دیگر کشورهای سرمایه‌داری غرب با بیکاری‌وتورم فزاینده روبرواست. ریگان حتی در سخنرانی خود از "فاجعه" اقتصادی یاد کرد و گفت کشور با بی‌سابقه‌ترین بحران بمداز "کسادی بزرگ" روبروشده است. ریگان برای باصطلاح "درمان" این بیماری لاعلاج اعلام کرد هزینه‌های دولتی کاهش می‌یابد، اما این کاهش تنها متوجه هزینه‌های رفاهی می‌شود و بودجهٔ نظامی به میزان بی‌سابقه‌ای افزایش خواهد یافت و حتی صحبت از آن است که تاپنج سال دیگر بودجهٔ نظامی آمریکا به رقم نجومی چهارصد میلیارد دلار افزایش یابد. گفتن ندارد که مجتمع صنعتی ـ نظامی آمریکا برای توجیه این بودجهٔ عظیم که به خانه خرابی هرچه بیشتر توده‌های محروم منجر می‌شود، به افزایش تشنج، دامن زدن به هیستری ضدکمونیستی وضدشوروی و علم کردن بهانه‌های واهی نیاز دارد وتبلیغات لجام‌گسیخته کنونی درآمریکا نیز درهمین چهارچوب صورت می‌گیرد. هیئت حاکمه آمریکا که خود تقویت‌کنندهٔ تروریسم در شکل‌های آشکار و نهان درمقیاس جهانی است، غوغای تبلیغاتی گسترده‌ای رادر مورد باصطلاح مبارزه با تروریسم آغاز کرده است. ازنظرامپریالیسم آمریکا جلادانی مانند چون دوخوان، پینوشه و غیره تروریست نیستند، بلکه ملت‌ها و نهضت‌هائی که برای آزادی از یوغ بردگی مبارزه می‌کنند، تروریست محسوب می‌شوند. نیروهای ترقی‌خواه جهان، از جمله کشورهای سوسیالیستی و درپیشاپیش آن‌ها اتحادشوروی ضمن محکوم کردن این مشی جنایتکارانه هیئت حاکمهٔ آمریکا و تاکید براین واقعیت که امپریالیسم‌آمریکا خود مشوق تروریسم است، باردیگر حمایت همه‌جانبهٔ خود، را ازمبارزات رهائی‌بخش خلق‌ها اعلام کرده‌اند.

دریک‌سال گذشته شورش‌های نژادی گسترده‌ای درآمریکا روی داد. سیاهان درچندمنطقه و بویژه درمیامی با برپائی تظاهرات صدای اعتراض خود را نسبت به فقر، بیکاری‌اقلیت‌های نژادی محروم آمریکائی به گوش جهانیان رساندند و پاسخ امپریالیست‌های آمریکائی به این صدای حق‌طلبانه چیزی جز گلوله و آتش نبود. مزدوران پلیس به کمک دسته‌های نژادپرست و افراد وابسته به گروه جنایتکار کوکلوس کلان محلات سیاهان را درمیامی غارت کردند، ده‌ها تن از سیاهان مبارز به ضرب گلوله کشته شدند.

اعتراض تنها به سیاهان محدود نشد، سرخپوستان آمریکائی نیز که قرن‌هاست حقوق بشر(!) نوع آمریکائی را تجربه کرده‌اند، با برپائی اجتماعات وتظاهرات دربرابر سازمان ملل سیاست نژادکشی علیه سرخپوستان را محکوم کردند. نمایندگان سرخپوستان‌با ارائه ارقام و اسناد یادآورشدند طبق یک برنامه به دقت طرح شده"بشردوستان"آمریکائی نسل سرخپوستان را به‌تدریج ازبین می‌برند.

۲. آمریکای لاتین و دریای کارائیب

گسترش مبارزات خلق السالوادور علیه داردسته‌ٔ نظامی حاکم برکشور که از حمایت امپریالیسم آمریکا برخوردار است، مهم‌ترین رویداد یکسال گذشته دراین منطقه است. دریک‌سال گذشته مبارزات مردم السالوادورعلیه سلطهٔ امپریالیستی برکشور به تدریج شکل گرفت و گسترش

www.iran-archive.com

یافت. رژیم دست‌نشانده السالوادور درمقابل برای سرکوب خلق بپاخاسته السالوادور ازهیچ جنایتی فروگذارنکرده، و دراین راه ازکمک‌های بی‌دریغ اربابان آمریکائی خود سود می‌برد. میهن‌دوستان السالوادور که درجبههٔ آزادی ملی فارابوندومارتی گردآمده‌اند، ضربات قاطعی به مزدوران رژیم که ازسوی مستشاران آمریکائی هدایت می‌شوند، وارد کردند و هر روز پیروزی‌های تازه‌ای به دست می‌آورند.

تروریست‌های راست‌گرا که از سوی هیئت حاکمهٔ و آمریکا حمایت می‌شوند برای ارعاب خلق دست به ترورشخصیت‌های مبارز زدند و ازجمله اسکار رومرو، اسقف سان سالوادور راکه با مداخلهٔ امپریالیسم آمریکا درکشور به مخالفت برخاسته بود، ناجوانمردانه به قتل رساندند. همچنین گروهی از رهبران نیروهای چپ درجریان حمله تروریست‌ها به دانشگاه سان سالوادور به قتل رسیدند. اما این جنایات تنها شعلهٔ خشم توده‌ها را فروزانتر کرد و خلق السالوادورمصمم‌تر ازهمیشه آماده است تا سرنگونی رژیم وابسته به آمریکا به مبارزه ادامه‌دهد. در چندماه اخیرآمریکا سیل سلاح و مستشار را به السالوادور سرازیرکرده و دولت‌های دست‌نشانده گواتمالا و هندوراس را برای مداخله در السالوادور آماده می‌کند.

درگواتمالا نیزمبارزه علیه رژیم فاشیستی کشور شکل می‌گیرد و ارتش مزدور کشور ضربات جدی را متحمل شده است.

درشیلی، دارودستهٔ فاشیستی پینوشه نمایش مسخره برگزاری رفراندوم را برای تصویب باصطلاح قانون اساسی کشوربرگزار کرد. تنها نتیجهٔ این نمایش افشای بیش ازپیش ماهیت رژیم فاشیستی بود. درچند ماه اخیر تظاهرات گسترده‌ای درشهرهای بزرگ شیلی برگزارشده و این نشان می‌دهد فاشیست‌های شیلی بیش ازپیش درتنگنا قرارمی‌گیرند. نمایش مشابه در اوروگوئه نیز باشکست روبروشد.

ازسوی دیگر امپریالیسم آمریکا توطئه علیه کوبا و نیکاراگوئه را افزایش داد. مانورهای نظامی آمریکا در نزدیکی سواحل کوبا درحالی برگزارشد که محافل آمریکائی آشکارا کوبای انقلابی را تهدید می‌کردند.

امپریالیسم آمریکا درمورد نیکاراگوئه دست به شانتاژ زد و این کشور را به‌محاصره اقتصادی تهدید کرد. محافل آمریکائی اکنون ازتجدیدنظر درمعاهدات کانال پاناما سخن می‌گویند.

آفریقا

استقلال رسمی‌زیمبابوه ازجمله مهم‌ترین رویدادهای آفریقا دریک‌سال گذشته بود. خلق زیمبابوه‌درپی یک مبارزهٔ مسلحانهٔ هفت‌ساله علیه اشغالگران و استعمارگران انگلیسی آزادی‌خود را بازیافت. استقلال زیمبابوه ضربه‌ای شدید به مواضع امپریالیست‌ها و نژادپرستان درجنوب آفریقا واردساخت. دولت زیمبابوه که وارث فقر ومحرومیت دوران حکومت استعمارگران جنایتکار است یکرشته تصمیم‌های اساسی برای بهبود زندگی توده‌ها اتخاذ کرده است. ازجمله دولت زیمبابوه برنامهٔ وسیعی برای اصلاحات ارضی و دادن زمین‌به میلیون‌ها کشاورز محروم تنظیم کرده و بانک‌ها و شرکت‌های بیمه را ملی می‌کند و قراراست مقررات جدیدی درزمینهٔ سرمایه‌گذاری‌ها وضع شود، به طوری که کشور بتواند استقلال اقتصادی خود را به دست آورد.

ازسوی دیگر آفریقای جنوبی دریک

سال گذشته بارها و بارها با تظاهرات گستردهٔ کارگران، دانش‌آموزان‌ودانشجویان سیاه و دورگه روبروشد. پلیس نژادپرست آفریقای جنوبی چندبارتظاهرات را به گلوله بست. گسترش مبارزات محرومان سیاه و دو رگه در آفریقای جنوبی خواب راحت را ازچشمان نژادپرستان و امپریالیست‌های حامی آن‌ها در ربود.

از سوی دیگر مبارزهٔ خلق نامیبیا به رهبری "سواپو" علیه اشغالگران آفریقای جنوبی گسترش یافت.

رژیم آفریقای جنوبی در یکسال گذشته بارها به خاک آنگولا و موزامبیک حمله کرد و هزاران تن از مردم بی‌گناه این‌دوکشور براثر این حملات جنایتکارانه که هدف از آن ایجاد بی‌ثباتی دراوضاع جنوب آفریقاست، کشته شدند.

زلزله هولناک درشهر الاصنام‌الجزایر ازجملهٔ دیگر رویدادهای مهم آفریقادر سال گذشته بود. دراین زلزله ده‌ها هزارتن کشته و مجروح شده و خسارات مادی بسیار سنگینی به خلق برادرالجزایر واردشد.

امپریالیسم فرانسه دریک سال گذشته تحریکات خود را درآفریقا افزایش داد و به بهانهٔ وحدت دوکشورچاد ولیبی به چند کشورآفریقائی لشکرکشی کرد.

«حقوق مردم محروم که عمری است مالکین وسرمایه‌داران بزرگ خورده‌اند به‌محرومین بازپس داده می‌شود»

امام‌خمینی

www.iran-archive.com

فهرست دو ساله مندرجات «دنیا» (۱۳۵۹-۱۳۵۸)

(فصل بندی موضوعی مطالب نسبی ومشروط بوده
و برپایهٔ محتوای اساسی مقالات انجام گرفته است)

مسائل سیاسی	مولف	سال	شماره	صفحه
* آغاز سال دوم انقلاب، دشواری‌ها و راههای چیره شدن بر آن‌ها	نورالدین‌کیانوری	۱۳۵۸	۶	۶
* ارتش و انقلاب ایران	محمد پورهرمزان	۱۳۵۸	۵	۹۰
* اعلامیه کمیته مرکزی حزب توده‌ایران به مناسبت شصتمین سالگرد تاسیس حزب کمونیست ایران	ـــــ	۱۳۵۹	۳	۲۶
* اعلامیه کمیته مرکزی حزب توده‌ایران درباره لحظه خطرناک کنونی	ـــــ	۱۳۵۹	۱	۹
* امپریالیسم آمریکا، بزرگ‌ترین دشمن انقلاب ایران	رحیم نامور	۱۳۵۸	۳	۲۱
* امپریالیسم جهانی بسرکردگی آمریکا ماشین عظیم و جهنمی خود را علیه انقلاب ایران براه انداخته است	نورالدین‌کیانوری	۱۳۵۹	۲	۸
* انقلاب ایران به مرحلهٔ عالی‌تری گام نهاده است	نورالدین‌کیانوری	۱۳۵۸	۴	۵
* انقلاب ایران و امپریالیسم آمریکا	ب. تقی‌زاده	۱۳۵۸	۵	۱۰۹
* انقلاب برومند خلق را استوارتر سازیم	ر. نافعی	۱۳۵۸	۳	۸۵
* انقلاب بزرگ و شکوهمند میهن ما	نورالدین‌کیانوری	۱۳۵۸	۵	۸
* انقلابی بزرگ‌تر از انقلاب اول	ر. ن. راوی	۱۳۵۹	۱۱	۱۸۰
* ایران و جهان در آغاز دهه شصت خورشیدی	احسان طبری	۱۳۵۹	۱۲	۷
* برخی مسائل نظری مربوط به انقلاب ایران	احسان طبری	۱۳۵۸	۵	۴۲
* برقراری روابط دیپلماتیک میان ایران و شوروی...	ع. آگاهی	۱۳۵۹	۳	۸۲
* بیست‌ویک آذر، اوجی چشم‌گیر از مبارزات مردم ایران	ع. آگاهی	۱۳۵۸	۴	۶۸
* پیرامون شرایط دهگانه سازمان مجاهدین خلق ایران	نورالدین‌کیانوری	۱۳۵۹	۱۲	۱۱
* پیش بسوی "جبهه‌متحد خلق"!	ـــــ	۱۳۵۸	۳	۵
* تجاوز نظامی صدام خائن، ششمین توطئهٔ امپریالیسم آمریکا برای درهم شکستن انقلاب ایران	نورالدین‌کیانوری	۱۳۵۹	۷	۷
* تنش‌زدائی و همزیستی مسالمت‌آمیز راهی بسوی صلح و پیشرفت علیه امپریالیسم	ح. صفری	۱۳۵۹	۴	۲۵
* جنبش دوم بهمن، در راستا تحاد ضد امپریالیستی خلق گرد با خلق‌های ایران	ر. شلتوکی	۱۳۵۸	۶	۶۵
* حزب توده ایران و نقش آن در انقلاب	ملکه‌محمدی	۱۳۵۸	۵	۵۴
* حزب توده ایران و نقش آن در پاسداری و بالندگی انقلاب	ملکه‌محمدی	۱۳۵۹	۱۱	۳۵
* خیابانی و قیام تبریز	ر. محمدزاده	۱۳۵۹	۱	۱۲۵
* درباره "الگا" ایدئولوژی"، ادعاها و واقعیت‌ها	نورالدین‌کیانوری	۱۳۵۹	۹/۱۰	۷
* درباره چند ارزیابی نادرست و پیامدهای خطرناک آن برای انقلاب ایران	نورالدین‌کیانوری	۱۳۵۹	۴	۷
* درباره دوستان و دشمنان انقلاب	علی گلاویژ	۱۳۵۹	۱۲	۵۶ ـ
* درس‌های آموزنده تاریخ	مهدی‌کیهان	۱۳۵۹	۱۲	۳۷
* در گورهٔ آزمون تاریخ	احسان‌طبری	۱۳۵۹	۱۱	۲۸
* دستاوردهای انقلاب	ر. نافعی	۱۳۵۸	۵	۹۵
* دشمنان و مخالفان حزب توده ایران، ریشه‌های اجتماعی و انگیزه‌هایشان	نورالدین‌کیانوری	۱۳۵۹	۵	۷
* دن‌گیشوت‌ها در نبرد با شوروی و افغانستان	ر. نافعی	۱۳۵۸	۶	۷۹
* دوسال نبرد با امپریالیسم جنایتکار آمریکا	بهمن حدادی	۱۳۵۹	۱۱	۱۱۹
* دوستان و دشمنان انقلاب ایران (یکبررسی کوتاه از دیدگاه طبقاتی)	نورالدین‌کیانوری	۱۳۵۹	۳	۷
* دوستان و دشمنان انقلاب ایران	ا. بهرامی	۱۳۵۸	۵	۱۰۱
* دومین سال انقلاب شکوهمند بهمن، سال پیروزی بر توطئه‌های پیاپی امپریالیسم و ضد انقلاب	نورالدین‌کیانوری	۱۳۵۹	۱۱	۹
* سالی دیگر همراه با خط ضد امپریالیستی و خلقی امام	ـــــ	۱۳۵۹	۱۱	۵۲
* سخنی درباره انقلاب ایران	احسان طبری	۱۳۵۸	۱	۷
* "سقوط شاه"	ه. حاتمی	۱۳۵۸	۸	۷۲
* "سقوط شاه"	ه. حاتمی	۱۳۵۹	۱۲	۱۲۹
* سیری از مشروطه سلطنتی تا جمهوری اسلامی	احسان‌طبری	۱۳۵۸	۱	۷۸
* سیری کوتاه در کتاب تجربه ۲۸ مرداد	حیدر مهرگان	۱۳۵۹	۵	۳۶
* سی‌وهشت سال مبارزه پیگیر در راه استقلال ملی و آزادی، حقوق زحمتکشان	نورالدین‌کیانوری	۱۳۵۹	۲	۵
* شصت سال از تاریخ تکمیس حزب کمونیست ایران گذشت	ع. آگاهی	۱۳۵۹	۳	۳۰
* شورای انقلاب در برابر وظایف بزرگ	ـــــ	۱۳۵۸	۳	۸۰
* طبقه کارگر و همبستگی بین‌المللی	ع. شهبازی	۱۳۵۹	۱	۱۴۷
* فشار دشواری‌ها بر انقلاب میهن ما هرروز سنگین‌تر می‌شود	نورالدین‌کیانوری	۱۳۵۹	۶	۷
* لنین و ایران	ه. حاتمی	۱۳۵۹	۹/۱۰	۲۳
* مصدق	ف. م. جوانشیر	۱۳۵۹	۱۲	۲۷
* میهن انقلابی در لحظه کنونی	نورالدین‌کیانوری	۱۳۵۹	۸	۷
* نهضت ۲۱ آذر	ع. آگاهی	۱۳۵۹	۸	۴۲
* هنگامی که شاه در پای "پاسخ به تاریخ" می‌نشیند...	ه. حاتمی	۱۳۵۹	۴	۷۳
* یکسال دیگر از زندگی پرتلاطم و پرثمر حزب ما گذشت	نورالدین‌کیانوری	۱۳۵۹	۷	۲۱
مسائل اجتماعی ـ اقتصادی				
* آموزش عالی در ایران و ضرورت تحول بنیادی در آن	م. کامیار	۱۳۵۹	۴	۱۰۷
* از اراضی زیر سد دز چگونه باید بهره‌برداری کرد؟	ـــــ	۱۳۵۹	۱۲	۱۱۰
* از سیاست مالی استفاده کنیم!	ب. کیا	۱۳۵۹	۷	۵۱
* ایران، بازار غرب در دوقرن گذشته	رضا فشاهی	۱۳۵۸	۴	۱۵۰
* بازار جهانی نفت ونفت ایران	ح. صفری	۱۳۵۸	۲	۵۸
* بازرگانی خارجی ایران باید دگرگون شود	م. کامیار	۱۳۵۸	۳	۱۲۰
* بحران اقتصادی و اجتماعی، علل آن و راه برون رفت از آن	ح. صفری	۱۳۵۸	۱	۲۰
* برابری حقوق زنان و انقلاب بزرگ ما	ملکه‌محمدی	۱۳۵۸	۳	۹۴
* بررسی جامعی از چگونگی بهداشت و درمان کشور	م. پیران	۱۳۵۸	۲	۱۴۳
* بن‌بست صنایع ایران و راه‌های برون‌رفت از آن	ب. کیا	۱۳۵۸	۶	۲۰
* پی‌آمدهای مخرب سلطه انحصارهای بین‌المللی در ایران	ح. صفری	۱۳۵۹	۱	۸۳
* پیرامون طب ملی	ـــــ	۱۳۵۹	۸	۶۶
* تحلیلی از گزارش نهایی "سیاست‌های توسعه و تکامل جمهوری اسلامی ایران"	ب. کیا	۱۳۵۹	۶	۵۵
* تحلیلی از نظام بانکی در ایران	ب. کیا	۱۳۵۸	۱	۵۲
* تورم در جهان سرمایه‌داری و ایران	ب. کیا	۱۳۵۹	۴	۹۵

www.iran-archive.com

* چگونه باید با بیکاری مبارزه کرد	ملکه‌محمدی	۱۳۵۹	۲ ۶۰
* حل مسئله کشاورزی در پیوند با حل مسئله دهقانی میسر است	ملکه‌محمدی	۱۳۵۸	۱ ۶۱
* حل معضل آب وآبیاری در ایران	—	۱۳۵۹	۲ ۹۸
* خانه از پایبست ویران است	ف. ن. نگار	۱۳۵۹	۱۱ ۱۹۴
* در آستان انقلاب	ح. صفری	۱۳۵۸	۵ ۳۰
* درباره "انجمن فرهنگ" در رشت	احسان‌طبری	۱۳۵۹	۳ ۱۷۳
* دگرگونی نظام دولتی ضرورتی مبرم و فوری است	ب. کیا	۱۳۵۸	۴ ۱۰۵
* دوسال مبارزه دهقانان زحمتکش برای زمین	امیرنیک‌آئین	۱۳۵۹	۱۱ ۷۹
* روز جهانی کودک ،روزپیکار درراه کسب حقوق کودکان	پ. آزاد	۱۳۵۹	۳ ۱۳۱
* زمین ، ارمغان انقلاب	ملکه‌محمدی	۱۳۵۹	۴ ۸۲
* سفر دراز کارگر	پروانه مهربان	۱۳۵۹	۷ ۱۲۶
* سیاست اشتغال در ایران	ب. کیا	۱۳۵۹	۹/۱۰ ۳۸
* شرع اسلام و تعمیق انقلاب	امیرنیک‌آئین	۱۳۵۹	۱۲ ۶۳
* ضرورت تحول بنیادی در نظام پولی و ارزی کشور	ب. کیا	۱۳۵۸	۳ ۴۶
* مبارزات دهقانی در ایران	گیل‌آذر	۱۳۵۹	۷ ۷۴
* مبارزات دهقانان ایران اوج می‌گیرد	امیرنیک‌آئین	۱۳۵۸	۴ ۳۸
* مسائل بنیادی نفت ایران دردوران پس از انقلاب	مهدی‌کیهان	۱۳۵۸	۶ ۴۵
* مسائل دهقانی ، ارضی و عشایری درشهرستان فیروزآباد	گیل‌آذر	۱۳۵۹	۶ ۲۱
* مسائل دهقانی و ارضی در فارس	گیل‌آذر	۱۳۵۹	۱ ۱۱۹
* مسئله ارضی در ایران	گیل‌آذر	۱۳۵۸	۶ ۴۱
* مسئله انقلاب ارضی	گیل‌آذر	۱۳۵۹	۲ ۶۹
* مسئله‌مسکن در ایران	ب. کیا	۱۳۵۸	۲ ۱۰۷
* ملی‌کردن فوری و کامل بازرگانی خارجی ،هم‌لازم است‌وهم‌ممکن	ب. کیا	۱۳۵۹	۵ ۵۶
* نامه‌ای از استاد باستانی پاریزی	باستانی‌پاریزی	۱۳۵۹	۵ ۱۶۴
* نامه‌هایی به‌مادر ، از جبهه جنگ	—	۱۳۵۹	۱۲ ۲۴
* نظام اقتصادی‌مصوب‌قانون‌اساسی‌وبینشی‌که‌حزب‌ما‌ازاین‌نظام‌دارد	ح. صفری	۱۳۵۸	۴ ۱۹
* نظام مالیاتی باید از بن دگرگون شود	م. کامیار	۱۳۵۹	۹/۱۰ ۷۲
* نقش زن در انقلاب ایران	ف. پ. آزاد	۱۳۵۸	۵ ۷۶
* نقش طبقه کارگر ایران درانقلاب بزرگ ضدامپریالیستی وخلقی میهن ما	مهدی‌کیهان	۱۳۵۸	۵ ۶۵
* نمایشگاه‌بین‌المللی تهران جائی‌که‌می‌توان‌دوستان‌واقعی‌راشناخت	هوشنگ‌نوید‌تهرانی	۱۳۵۹	۷ ۱۴۲
* نهادهای انقلابی در خدمت آرمان‌های انقلاب	د. مشتاق	۱۳۵۹	۱۱ ۶۴
* هشتم مارس...	م	۱۳۵۹	۱۲ ۸۱
* هشتم مارس و زنان مبارز ایران	ف. پ. آزاد	۱۳۵۸	۶ ۸۸
* هفتاد سال جنبش سندیکایی در ایران	مهدی کیهان	۱۳۵۹	۲ ۲۸

مسائل تئوریک

* آموزش لنین ، همرزم رزمندگان‌راه انقلاب اجتماعی	محمد پورهرمزان	۱۳۵۹	۱ ۲۲
* آنارشیسم و نئو آنارشیسم	احسان‌طبری	۱۳۵۹	۳ ۱۶۵
* ارث یا تربیت؟	احسان‌طبری	۱۳۵۹	۹/۱۰ ۱۰۵
* اسلام وفرایند تکامل‌اجتماعی‌کشورهای‌خاور زمین (ترجمه : م . پ.)	ی. پریماکف	۱۳۵۹	۸ ۵۳
* انسان نو و جامعه نو	احسان‌طبری	۱۳۵۸	۳ ۱۳۷
* انقلاب علمی و فنی و مسائل مربوط به پیشرفت موازین اخلاقی (ترجمه : ب . شهریور)	ف. و. کنستانتینوف	۱۳۵۹	۶ ۱۰۸
* انگلس و آفرینش تئوریک و فعالیت اجتماعی او	احسان‌طبری	۱۳۵۹	۸ ۲۹
* برخی‌دشواری‌های‌علمی‌درمورد مشخص‌ساختن مسیرفرایش و بالش			

انسان و فرهنگ آغازین انسانی	احسان‌طبری	۱۳۵۹	۶ ۹۱
* پاسخ‌به‌یک پرسش درباره تئوری "دستورزایای ۳ورام‌نعام‌چمسکی	احسان‌طبری	۱۳۵۹	۹/۱۰ ۱۴۶
* پایگاه جهانی ابن‌سینا	ا. ح. آریان‌پور	۱۳۵۹	۶ ۳۵
* پویایی هستی	ا. ح. آریان‌پور	۱۳۵۸	۲ ۳۳
* تاریخ‌نگاری‌فلسفه از نظرگاه مارکس و انگلس	شرف‌الدین‌خراسانی	۱۳۵۹	۴ ۱۳۲
* تاریخ‌و تاریخ‌گرایی . وارسی یک انتقاد براساس‌واقعیت	احسان‌طبری	۱۳۵۹	۹/۱۰ ۱۳۱
* جهش‌از جهان ضرورت به جهان آزادی	ع. آگاهی	۱۳۵۹	۵ ۷۹
* حد و مرز فلسفه	احسان‌طبری	۱۳۵۹	۱۲ ۱۰۰
* خرده‌بورژوازی ،خصلت خرده‌بورژوایی،روشنفکروقشرهای‌متوسط	ش. بدیع	۱۳۵۹	۳ ۶۹
* درباره‌برخی از خصوصیات تکامل تاریخی مارکسیسم	ع. آگاهی	۱۳۵۹	۹/۱۰ ۹۷
* درباره پویائی بینش مارکسیستی	احسان‌طبری	۱۳۵۹	۸ ۳۷
* درباره تضاد و اشکال آن	احسان‌طبری	۱۳۵۹	۹/۱۰ ۶۳
* درباره دو بینش بزرگ خردگرایانه در تاریخ(بینش ارسطوئی و بینش مارکسیستی)	احسان‌طبری	۱۳۵۸	۳ ۱۰۴
* درباره سعادت	احسان‌طبری	۱۳۵۹	۲ ۱۲۷
* در جست‌وجوی منابع فکری آنارشیسم‌معاصر یا "چپ‌نو"	م. ف. اندیشمند	۱۳۵۹	۷ ۹۶
* دموکراسی و سیر تکامل تاریخی آن	احسان‌طبری	۱۳۵۹	۱ ۱۳۶
* "دوتاکتیک سوسیال‌دموکراسی درانقلاب‌دموکراتیک"	ع. آگاهی	۱۳۵۹	۶ ۶۷
* دید ،توقع ، گزینش‌کردن فاکت‌ها و فضای اجتماعی	احسان‌طبری	۱۳۵۹	۱ ۱۶۰
* ژرفش روزافزون شناخت علمی انسانی درمسئله ادراک وجود	احسان‌طبری	۱۳۵۹	۶ ۲۹
* سبک کار و فعالیت لنین (ترجمه‌ع. قائم‌پناه)	—	۱۳۵۹	۱ ۷۳
* سوسیالیسم علمی و آمیلکار کابرال (ترجمه : ا . پویا)	روتیسلاواولیانفسکی	۱۳۵۹	۷ ۱۳۳
* سوسیالیسم علمی و فرانتس فانون (ترجمه : ا . رزمان)	روتیسلاواولیانفسکی	۱۳۵۹	۵ ۱۵۳
* سوسیالیسم علمی و قوام نکرومه(ترجمه : ع . شهبازی)	روتیسلاواولیانفسکی	۱۳۵۹	۴ ۱۵۹
* سه‌منبع و سه‌جزء مارکسیسم (ترجمه: محمد پورهرمزان)	و. ای. لنین	۱۳۵۹	۱ ۶۷
* سیبرنتیک و دیالکتیک(بخش اول)	ا. هشترودی	۱۳۵۹	۵ ۱۰۷
* سیبرنتیک و دیالکتیک(بخش دوم)	ا. هشترودی	۱۳۵۹	۸ ۸۲
* سیر تکوین ماده و شعور	احسان‌طبری	۱۳۵۹	۳ ۱۴۰
* شعه‌ای درباره سیستم ،ساختار و عملکرد (درنمونه‌جامعه‌انسانی)	احسان‌طبری	۱۳۵۹	۴ ۱۷۲
* فرهنگ و انقلاب فرهنگی	احسان‌طبری	۱۳۵۹	۵ ۶۹
* کمون پاریس	ع. آگاهی	۱۳۵۹	۱ ۱۲۹
* مارکسیسم ــ لنینیسم و آموزش آن	ع. شهباز	۱۳۵۸	۲ ۱۶۶
* ما و دیدگاههای نو در جنبش چپ ایران (بخش اول)	حیدر مهرگان	۱۳۵۸	۲ ۸۱
* ما و دیدگاههای نو در جنبش چپ ایران (بخش دوم)	حیدر مهرگان	۱۳۵۸	۴ ۸۱
* مدخلی بر شناخت جامعه و تاریخ	احسان‌طبری	۱۳۵۹	۵ ۸۳
* مژدگوی فردا (بررسی زندگی و اندیشه راجر بیکن)	احسان‌طبری	۱۳۵۹	۸ ۱۱۲
* مکتب فروید واثرات‌آن‌درجامعه‌شناسی‌معاصربورژوایی‌وخرد‌بورژوایی	م. ف. اندیشمند	۱۳۵۹	۴ ۱۴۰
* نقش تحولات و انقلابات علمی و فنی‌درتکامل‌عمومی‌جامعه‌انسانی	احسان‌طبری	۱۳۵۹	۷ ۶۰
* نگاهی چند درباره راه رشد غیرسرمایه‌داری	م. اخگر	۱۳۵۹	۱ ۱۶۸

اسلام ، بینش‌ها و شخصیت‌ها

* آیت‌الله طالقانی ، فقیه بزرگ و مجاهد نستوه	سند	۱۳۵۸	۲ ۴۷
* اسلام و فرایند تکامل‌اجتماعی‌کشورهای‌خاورزمین (ترجمه : م . پ.)	ی. پریماکف	۱۳۵۹	۸ ۵۳
* "اقتصاد اسلامی" از دیدگاه آیت‌الله طالقانی	ف. م. جوانشیر	۱۳۵۸	۳ ۱۴

www.iran-archive.com

* امام علی درکانون گردبادهای بنیادگن — م.ح.شهری — ۱۳۵۹ — ۵ — ۲۱
* امام علی، فرزان و دست نایافتنی — م.ح.شهری — ۱۳۵۹ — ۴ — ۴۴
* جان گرانمایی که حسین در راه خلق بر کف نهاد — ح.روحانی — ۱۳۵۸ — ۴ — ۵۷
* حزب توده ایران و روحانیت مبارز — ب. کیا — ۱۳۵۹ — ۳ — ۱۱۱
* زندگی و پیکار علی — احسان طبری — ۱۳۵۸ — ۱ — ۴۹
* سده پانزدهم هجری آغاز می‌شود — احسان طبری — ۱۳۵۸ — ۳ — ۱۰
* شرع اسلام و تعمیق انقلاب — امیرنیک آئین — ۱۳۵۹ — ۱۲ — ۶۳
* مسئله‌ای بنام "کاست روحانیت" — احسان طبری — ۱۳۵۹ — ۳ — ۱۲۵
* نگرشی نو از دیدگاه اسلام و تشیع — ر. نامور — ۱۳۵۸ — ۱ — ۸۰
* نهج‌البلاغه (بمناسبت هزارمگرد آوری وتنظیم) — م.ح.شهری — ۱۳۵۹ — ۷ — ۳۸

مسائل جهان

کشورهای سوسیالیستی و کشورهای مترقی

* از تخیل تا واقعیت (ترجمه مریم فیروز) — بوگنی کووشیکف — ۱۳۵۸ — ۶ — ۱۰۲
* افشاءسرائی نظام محکوم به زوال درباره "خطرنظامی شوروی" — ز. میرسکی — ۱۳۵۹ — ۱۲ — ۸۵
* اکتبرکبیر، سرآغاز تحقق آرمان‌های والای انسانی — ع. کلاویز — ۱۳۵۸ — ۲ — ۲۸
* انقلاب در لائوس، دستاوردها و دورنماها — ح. قائم‌پناه — ۱۳۵۹ — ۶ — ۱۲۳
* بازیهای المپیک، پیام‌آور صلح و دوستی — ا. شاهین — ۱۳۵۹ — ۴ — ۱۲۰
* بهایی که مردم شوروی درجنگ علیه امپریالیسم پرداختند — — — ۱۳۵۹ — ۲ — ۵۷
* جمهوری سوسیالیستی ازبکستان — — — ۱۳۵۹ — ۷ — ۸۸
* دمکراسی حقیقی ودمکراسی مجازی (ترجمه و تلخیص ع. آگاهی) — مایکل دیوید — ۱۳۵۹ — ۹/۱۰ — ۵۹
* سالگرد پیروزی در افغانستان انقلابی — ع. شهبازی — ۱۳۵۹ — ۲ — ۱۲۸
* سخنان بزرگان عصر ما درباره لنین — — — ۱۳۵۹ — ۱ — ۶۶
* سوسیالیسم، راه‌هایی زحمتکشان — ح.صفری — ۱۳۵۹ — ۳ — ۹۲
* سیری در تحولات افغانستان — ر. تابنده — ۱۳۵۹ — ۴ — ۵۲
* سی‌وپنج سال از پیروزی جهانی ستاریخی برد دخون آشام فاشیسم می‌گذرد — ح.صفری — ۱۳۵۹ — ۲ — ۴۲
* شصتمین سالگرد انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر — ح. قائم‌پناه — ۱۳۵۹ — ۸ — ۲۰
* ویتنام درمبارزه بخاطر آزادی ملی واجتماعی (ترجمه ح. قائم‌پناه) — له دوان — ۱۳۵۹ — ۲ — ۱۴۱
* یمن دمکراتیک در راه سازندگی (ترجمه ی. حمزه‌لو) — — — ۱۳۵۹ — ۵ — ۱۳۰

کشورهای امپریالیستی

* استراتژی اقتصادی امپریالیسم — گ. سوکولنیکوف — ۱۳۵۹ — ۸ — ۱۰۲
* بحران اعتماد درجهان امپریالیسم — ا. بهرامی — ۱۳۵۸ — ۴ — ۱۲۵
* "جهان دوم" یا امپریالیست‌های کوچک — ب. کیا — ۱۳۵۹ — ۲ — ۱۱۶
* جهانی که در آن زندگی می‌کنیم — ف. خطیری — ۱۳۵۸ — ۳ — ۱۳۲
* صندوق بین‌المللی پول، ابزار سلطه امپریالیسم (ترجمه سیاوش) — ا. سوروکینا — ۱۳۵۹ — ۶ — ۱۱۹
* کلاف سردرگم تضادها (ترجمه ب. دانش) — و. نکراسوف — ۱۳۵۹ — ۱۲ — ۱۲۳

کشورهای درحال رشد

* افسانه "میلیتاریسم سرخ" درآفریقا و واقعیت‌ها (ترجمه د. س. ماکوبی) — بوگنی تارابرین — ۱۳۵۹ — ۷ — ۸۳
* پاتریس لومومبا، انسان و مبارز (ترجمه ا. پویا) — ی. وینوکوروف — ۱۳۵۹ — ۹/۱۰ — ۱۳۸
* پایان حیات ننگین یک رژیم دیکتاتوری دست‌نشانده دیگر (نیکاراگوئه) — ح. قائم‌پناه — ۱۳۵۸ — ۱ — ۱۱۵
* پکن وجنبش رهائی بخش ملی — سمیونف — ۱۳۵۹ — ۵ — ۱۳۸
* ترکیه دربن بست — ع. شهبازی — ۱۳۵۹ — ۷ — ۱۱۰
* چین و ببوگاغذبش (ترجمه ا. رزمان) — گرانما — ۱۳۵۸ — ۴ — ۱۳۳
* دوسیاست متضاد درتولید وارسال جنگ افزار (ترجمه د. سیاوش) — گنه ووشف — ۱۳۵۹ — ۱۲ — ۱۴۶
* کنفرانس کشورهای غیرمتعهد در هاوانا — ا. بهرامی — ۱۳۵۸ — ۲ — ۱۷۹

درباره هنر، شعر و رویدادهای هنری

* بازهم گفت و شنودی درباره شعر و شعر امروز — طبری، کسرائی — ۱۳۵۹ — ۴ — ۱۵۴
* با پادبودها و لحظه‌های انقلاب (درباره نمایشگاه‌های عکاسی ودیوار نوشته‌ها) — — ۱۳۵۸ — ۵ — ۱۸۵
* پرسش و پاسخ — علی نجفی — ۱۳۵۸ — ۴ — ۱۶۳
* پروازی درهوای مرغ آمین — سیاوش کسرائی — ۱۳۵۸ — ۱ — ۹۸
* تاریخ، هنر و پیشرفت (ترجمه ف. شیوا) — آ. گولیگا — ۱۳۵۹ — ۳ — ۱۶۱
* توضیح کوتاه درباره برخی ایرادهای لفظی — احسان طبری — ۱۳۵۹ — ۷ — ۱۲۳
* درباره برخی مسائل استتیک و هنر — احسان طبری — ۱۳۵۸ — ۲ — ۱۲۲
* درباره موسیقی ایران — ر. خشنود — ۱۳۵۹ — ۶ — ۹۹
* درباره نقد و تفسیرهنری — احسان طبری — ۱۳۵۸ — ۶ — ۹۶
* درون تالار رودکی، درحاشیه تاتر — امیرنیک آئین — ۱۳۵۸ — ۱ — ۱۲۴
* رویدادی چشم‌گیردرتئاترانقلابی ایران — گ. هـ. — ۱۳۵۹ — ۱۲ — ۱۶۶
* زمانی که تصویرها از انقلاب سخن می‌گویند — فرشته فرهادی — ۱۳۵۸ — ۱ — ۱۲۷
* سرگذشت غم‌انگیز سینمای ایران — علی نجفی — ۱۳۵۸ — ۲ — ۱۸۵
* سینمای تاریخی شوروی (ترجمه علی نجفی) — ر. یورنیف — ۱۳۵۹ — ۲ — ۷۳
* شعر امروز و راه و رسم آن — طبری، کسرائی — ۱۳۵۸ — ۳ — ۱۲۶
* فن دشوار ترجمه را آسان نگیریم! — احسان طبری — ۱۳۵۹ — ۲ — ۱۵۱
* گفتگو درباره برخی مسائل شعر امروز — طبری، کسرائی — ۱۳۵۹ — ۹/۱۰ — ۸۱
* گوشه‌شبان آلتونا — احسان طبری — ۱۳۵۸ — ۶ — ۱۳۲
* مقولات استتیک ودریافت هنری انسان ازجهان (ترجمه ح. آیدین) — آونر زیس — ۱۳۵۹ — ۹/۱۰ — ۱۱۱
* مقولات استتیک ودریافت‌هنری انسان ازجهان (ترجمه ح. آیدین) — آونر زیس — ۱۳۵۹ — ۱۲ — ۱۵۱
* موسیقی ملی در روند انقلاب ایران — ر. خشنود — ۱۳۵۸ — ۵ — ۱۴۶
* نظری به پویه هنرتصویری و تزیینی درمیهن ما — احسان طبری — ۱۳۵۹ — ۵ — ۱۲۰
* نظری به نقاشی معاصرایران — ش. موسوی‌زاده — ۱۳۵۸ — ۴ — ۱۰۱
* نقاشی وفعالیت هنری درانقلاب ایران — ش. موسوی‌زاده — ۱۳۵۸ — ۵ — ۱۳۹
* نمایشگاه نقاشی و عکس درموزه هنرهای معاصر (رویدادهای‌هنری) — — ۱۳۵۸ — ۴ — ۱۶۰
* هنرتحریف یاتحریف هنری — ع. ن — ۱۳۵۸ — ۲ — ۱۹۵
* یادداشتی برآثار طراحی و نقاشی درموزه هنرهای معاصر — ارنواز — ۱۳۵۸ — ۶ — ۱۳۶

شعر

* آب را گل نکنیم — سهراب سپهری — ۱۳۵۹ — ۲ — ۱۵۴
* آتشگون می‌تپد ستاره‌ای درسینه — احسان‌طبری — ۱۳۵۸ — ۴ — ۶۴
* آفتابی — سیاوش کسرائی — ۱۳۵۹ — ۳ — ۸۰
* آن از تبار دیگر — محمدزهری — ۱۳۵۸ — ۳ — ۴۴
* آنان که دست رد به رخ ما نهاده‌اند — جامی — ۱۳۵۸ — ۴ — ۷۸
* آن تاج را وارون کنید! — هـ.ا. سایه — ۱۳۵۸ — ۵ — ۱،۸۴
* آیا درخاک خفتن، مردن است؟ — احسان طبری — ۱۳۵۹ — ۱۲ — ۵۵
* ابوعلی سینا — ژاله — ۱۳۵۹ — ۷ — ۹۵

www.iran-archive.com

* ازمیان ریگها و الماسها (ترانهٔ خوابگونه)
* "ازهر"خر
* ای دل تنها مانده شعری بسرای(ترانهٔ خوابگون)
* انقلاب
* این بار . . .
* این پاک حجلهها . . .
* باران نمی‌تواند . . .
* با مدعی
* برسنگ مزار
* بروید شاهان را به دارآویزید !
* بهار
* به مردم فردا
* پائیز
* پاسخ خون (شاعرهٔ افغانی)
* پرچم پنهان سرخ
* پرنده
* پس یک عمر که فضل و شرف ایرانی
* پیامبرو پیام
* پندنامه
* تاشب چراغ دریا . . .
* ترانه بدرود (به‌یاد ولادیمیرماپاکوفسکی)
* ترانهٔ یادبود (به پابلونرودا)
* تشییع جنازه
* تفنگ من
* تقویم گینه
* جغرافیای یک سرگذشت
* جوانی جهان
* چشم‌انداز
* چه کسی ؟(ترجمهٔ ع. آ.)
* خون بلبل
* درخرگاه خاکستر(شاعرافغانی)
* در دام کفر
* در رهگذار باد(به یاد سهراب سپهری)
* درست پس‌ازچهل سال
* درمان
* درمرگ ستم‌گار
* دشمنان راشد درفش‌کینه از دورآشکارا
* دمی ،دربی ، بلدی ، اسمی (ازترانه‌های رزمی خلق فلسطین)
* دوبینش (از اندرزنامه عمر)
* دیداری درغبار(شاعرافغانی)
* رقص درخون
* روزی ، سرانجام روزی . . . (ترجمه احسان طبری)
* رهائی
* زمین
* زمین
* زمین

احسان‌طبری	۱۳۵۸	۱	۱۰۶
محمدزهری	۱۳۵۹	۱	۱۷۴
احسان طبری	۱۳۵۹	۴	۱۲۹
جلال‌الدین‌مولوی	۱۳۵۸	۵	۲
سیاوش کسرائی	۱۳۵۸	۴	۱۴۸
موج	۱۳۵۹	۸	۵۱
سیاوش کسرائی	۱۳۵۹	۳	۷۹
ج.س.فراز	۱۳۵۹	۵	۱۵۰
احسان طبری	۱۳۵۹	۶	
شاندورپتوفی	۱۳۵۸	۴	۷۹
ژاله	۱۳۵۹	۱	۸۱
هـ.ا.سایه	۱۳۵۸	۳	۸۴
سیاوش کسرائی	۱۳۵۸	۴	۱۴۸
فریده انوری	۱۳۵۹	۷	۸۰
محمدزهری	۱۳۵۸	۵	۱۳۰
ژاله	۱۳۵۹	۱	۸۱
احسان طبری	۱۳۵۸	۶	۷۶
سیاوش کسرائی	۱۳۵۸	۲	۵۴
ابومنصورماتریدی	۱۳۵۸	۲	۱۰۴
سیاوش کسرائی	۱۳۵۹	۱۱	۶۱
احسان طبری	۱۳۵۹	۹/۱۰	۱۲۸
احسان‌طبری.	۱۳۵۹	۹/۱۰	۱۲۹
سیاوش کسرائی	۱۳۵۹	۶	۹۶
سیاوش کسرائی	۱۳۵۸	۵	۶۳
محمد زهری	۱۳۵۹	۱	۱۷۵
سیاوش کسرائی	۱۳۵۸	۶	۱۱۳
حیدر مهرگان	۱۳۵۹	۱۲	
سیاوش کسرائی	۱۳۵۹	۶	۹۸
آنتونیوگاسینتو	۱۳۵۹	۸	۱۰۰
هـ.ا.سایه	۱۳۵۹	۱	۲۱
واصف باختری	۱۳۵۹	۷	۷۸
هـ.ا.سایه	۱۳۵۸	۴	۹۹
سیاوش کسرائی	۱۳۵۹	۲	۱۵۶
احسان طبری	۱۳۵۸	۵	۱۵۷
ش. خراسانی	۱۳۵۸	۴	۱۲۲
احسان طبری	۱۳۵۹	۵	۶۸
موج	۱۳۵۹	۴	۱۱۶
ترجمه‌ا.ط	۱۳۵۸	۳	۳۰
احسان طبری	۱۳۵۹	۶	۶۴
روشین	۱۳۵۹	۷	۸۱
مولوی	۱۳۵۹	۴	۱۶۸
لوئی آراگون	۱۳۵۹	۹/۱۰	۷۹
سیاوش کسرائی	۱۳۵۹	۴	۵۰
احسان طبری	۱۳۵۸	۳	۹۰
هـ.ا.سایه	۱۳۵۸	۳	۹۲
سیاوش کسرائی	۱۳۵۸	۳	۹۲

* سازسرود
* سال نو سلام !
* سرحد آدمی
* سرسام . . .
* سزای ناسزای ابرهه
* سی‌مرغ
* شاعران (ترجمه احسان طبری)
* شعر و رویا (ترانهٔ خوابگونه)
* صیقلی
* شوق
* طلب
* عابران سربه هوا
* کاشی اصفهان
* گردلان
* گرور گرور
* گوبه
* گومی‌ماند
* گربه نقشه جغرافی
* گره
* گربه سیب
* گشایش
* گل خفته
* مرد درد
* مسافر (شاعر افغانی)
* مسافری درگشود
* مقدس بزرگ(شاعر افغانی)
* من به باغ گل سرخ
* نقش‌هائی ازدریا . . .
* نماز برسجاده سبز
* نوای گج آهنگ (شاعر قرن هفتم)
* وصیت خزانی (ترجمه احسان طبری)
* ولادیمیر ایلیچ لنین (ترجمه احسان طبری)
* و من فرزند "گرگ و میش" ! (ترانهٔ خوابگون)
* هجوم
* هرجایی که آتش نبردی است ، منم
* هرکس‌که نواخواست به آوا نرسید
* هفتاد شهرعالم
* همتی ازدودمان شعله
* هیروشیما
* یادگار دودمان پردلی

داستان ، قطعهٔ ادبی

* آئینه
* بچه گربه‌ای زیرپل
* بدان گونه بود که آبشار زاده شد

سیاوش کسرائی	۱۳۵۹	۹/۱۰	۶۲
سیاوش کسرائی	۱۳۵۸	۶	۲
سیاوش کسرائی	۱۳۵۹	۳	۸۱
سیاوش کسرائی	۱۳۵۹	۶	۹۷
محمد زهری	۱۳۵۹	۴	۹۴
ج.س. فراز	۱۳۵۹	۷	۹۳
لوئی آراگون	۱۳۵۹	۱۲	۱۲۱
احسان طبری	۱۳۵۸	۱	۱۰۹
جلال‌الدین‌رومی	۱۳۵۸	۶	۷۵
سیاوش کسرائی	۱۳۵۸	۲	۵۴
جلال‌الدین مولوی	۱۳۵۹	۱۱	۲
محمدزهری	۱۳۵۹	۳	۴۳
سیاوش کسرائی	۱۳۵۸	۲	۵۵
حسن اسماعیل	۱۳۵۹	۹/۱۰	۸۹
محمد زهری	۱۳۵۸	۵	۱۳۰
سیاوش کسرائی	۱۳۵۹	۹/۱۰	۶۱
ج.س.فراز	۱۳۵۹	۵	۱۵۲
محمد زهری	۱۳۵۸	۳	۴۳
سیاوش کسرائی	۱۳۵۸	۴	۱۴۹
هـ.ا.سایه	۱۳۵۸	۴	۱۰۰
سیاوش کسرائی	۱۳۵۹	۷	۵۰
سیاوش کسرائی	۱۳۵۹	۱۲	
سنائی غزنوی	۱۳۵۸	۲	۱۹۱
بشیر سخاورز	۱۳۵۹	۷	۸۱
احسان طبری	۱۳۵۹	۹/۱۰	۳۴
رفعت حسینی	۱۳۵۹	۷	۸۰
هـ.ا.سایه	۱۳۵۸	۴	۱۰۰
هـ.ا.سایه	۱۳۵۹	۳	۱۵۹
سیاوش کسرائی	۱۳۵۹	۲	۵۸
مجد همگر	۱۳۵۸	۳	۶۰
پابلو نرودا	۱۳۵۸	۱	۱۲۰
مایاکوسکی	۱۳۵۹	۱	۶۲
احسان طبری	۱۳۵۹	۲	۹۴
سیاوش کسرائی	۱۳۵۹	۱	۸۲
مسعودسعدسلمان	۱۳۵۹	۳	۶۸
سحابی استرآبادی	۱۳۵۹	۳	۶۸
محمدزهری	۱۳۵۸	۳	۴۵
صائب تبریزی	۱۳۵۸	۴	۵۶
سیاوش کسرائی	۱۳۵۹	۵	۳۴
کلیم کاشانی	۱۳۵۹	۱	۶۵

احسان‌طبری	۱۳۵۸	۳	۱۵۱
ناصرموذن	۱۳۵۹	۳	۱۷۶
رویا	۱۳۵۹	۴	۱۶۹

www.iran-archive.com

* حمزه — هوشنگ اسدی — ۱۳۵۸ — ۲ — ۱۵۹
* رقابت — ب . تقی‌زاده — ۱۳۵۸ — ۵ — ۱۴۳
* ساعت‌های ستارگون — احسان طبری — ۱۳۵۸ — ۳ — ۱۳
* شراره مغرور — احسان طبری — ۱۳۵۸ — ۳ — ۱۵۱
* غول — احسان طبری — ۱۳۵۸ — ۳ — ۱۵۶
* گژدم — احسان طبری — ۱۳۵۸ — ۳ — ۱۵۱
* گوه و دود — احسان طبری — ۱۳۵۸ — ۳ — ۱۵۱
* گنبد و خورشید — احسان طبری — ۱۳۵۸ — ۳ — ۱۵۱
* من می‌زایم ، تو بگش . . . — هوشنگ اسدی — ۱۳۵۸ — ۵ — ۱۶۰
* نیروی ایمان ، نیروی طنز — ف . تنکابنی — ۱۳۵۸ — ۵ — ۱۳۱
* وقتی ناقوس‌ها به صدا درمی‌آیند — هوشنگ اسدی — ۱۳۵۸ — ۴ — ۱۳۱
* . . . و آنگاه شاه آمد و ویرانی و خون مرگ — ح . ص . ن — ۱۳۵۸ — ۴ — ۷۵

یادبودها

* آن روی سکه (به‌مناسبت سالگرد شهادت دکتر ارانی) — فضل‌الله‌گرگانی — ۱۳۵۸ — ۶ — ۱۱۸
* آیت‌اللمطالقانی ، فقیه‌بزرگ و مجاهد — سند — ۱۳۵۸ — ۴ — ۴۷
* به یاد استاد غلامحسین‌مصاحب — — ۱۳۵۸ — ۴ — ۱۰۳
* درود بر بی‌مرگان (به‌مناسبت ۵ امین سالگرد شهادت افسران توده‌ای) — — ۱۳۵۸ — ۲ — ۵۶
* درود بر شهیدان گلگون‌کفن انقلاب — هوشنگ‌حصابی — ۱۳۵۹ — ۱۱ — ۱۰۴
* دکتر تقی ارانی ، چهره‌ای تابان در تاریخ جنبش کارگری و کمونیستی ایران — ع . آگاهی — ۱۳۵۸ — ۵ — ۱۵۰
* رفیق عسکر راحت ادامه دارد — ر . ن . راوی — ۱۳۵۹ — ۷ — ۳۴
* رفیق علی امیرخیزی ، عضو کمیته‌مرکزی حزب توده‌ایران درگذشت — سند — ۱۳۵۸ — ۴ — ۵۲
* رفیق محمدرضا قدوه ، مبارز پرشوری که همرزمان خود را ترک گفت — سند — ۱۳۵۱ — ۱ — ۷۵
* ژان‌پل‌سارتر درگذشت — ع . آگاهی — ۱۳۵۹ — ۲ — ۱۵۸
* سرودی که از فراز شکنجه‌گاه گذشت (فصلی اززندگی‌نامه‌رفیق‌شهید هوشنگ تیزابی) — حیدر مهرگان — ۱۳۵۹ — ۶ — ۷۵
* شعله فروزانی که خاموش شد (به‌مناسبت درگذشت استاد علینقی‌وزیری) — — ۱۳۵۸ — ۲ — ۱۰۵
* مردی که شب به‌سلام آفتاب رفت (یادی ازرفیق شهید مرتضی‌کیوان) — پوران سلطانی — ۱۳۵۸ — ۳ — ۶۱
* . . . و از بام ستارگان بالا رفت (درباره‌رفیق شهید هوشنگ‌تیزابی) — حیدرمهرگان — ۱۳۵۸ — ۴ — ۱۳۸
* یادی از استاد جلال‌الدین‌همایی — احسان‌طبری — ۱۳۵۹ — ۵ — ۱۶۱

پرسش ها و پاسخ ها

— — ۱۳۵۸ — ۲ — ۱۹۲
— — ۱۳۵۸ — ۳ — ۱۴۲
— — ۱۳۵۸ — ۴ — ۱۶۳

معرفی کتاب

* از مزدک تا بعد — رحیم‌رئیس‌نیا — ۱۳۵۹ — ۱ — ۱۸۲
* برخی ملاحظات پیرامون تاریخ انقلاب مشروطیت ایران — رحیم نامور — ۱۳۵۸ — ۱ — ۱۳۵
* بپاخیز ایران من ! (مجموعه اشعار) — نرزین آذرمهر — ۱۳۵۸ — ۲ — ۲۰۳
* تاریخ اجتماعی ایران (جلدهای اول ،دوم ،سوم) — مرتضی راوندی — ۱۳۵۸ — ۴ — ۱۷۲
* تاریخ اجتماعی ایران (جلد چهارم) — مرتضی راوندی — ۱۳۵۹ — ۸ — ۱۲۸

* تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی — — ۱۳۵۸ — ۶ — ۱۴۶
* جامعه دهقانی در ایران — خسروخسروی — ۱۳۵۸ — ۴ — ۱۶۷
* جان‌شیفته (ترجمه م . ا . به‌آذین) — رومن‌رولان — ۱۳۵۸ — ۲ — ۱۹۹
* جان‌شیفته (ترجمه‌م . ا . به‌آذین) — رومن‌رولان — ۱۳۵۹ — ۸ — ۱۲۵
* جای خالی سلوچ — محمود دولت‌آبادی — ۱۳۵۸ — ۳ — ۱۴۵
* حزب بلشویک و انقلاب دمکراتیک در روسیه (ترجمه‌جعفرجهانبخش) — بوری‌کلیموف — ۱۳۵۸ — ۳ — ۱۴۹
* خط سوم — ناصرالدین‌صاحب‌الزمانی — ۱۳۵۸ — ۴ — ۱۷۱
* داستانی که نوشته نشد — ناصر ایرانی — ۱۳۵۸ — ۶ — ۱۵۶
* در خاورمیانه چه گذشت ؟ (ترجمه‌م . ح . روحانی) — ناصرالدین‌نشاشیبی — ۱۳۵۸ — ۳ — ۱۴۷
* دفاع از صلح — محمود هرمز — ۱۳۵۹ — ۸ — ۱۲۳
* رفقا (ترجمه خسرو روزبه) — ای . متر — ۱۳۵۹ — ۵ — ۱۶۸
* زمین کوچک — لئونیدبرزنف — ۱۳۵۸ — ۶ — ۱۴۹
* سیاست‌واقتصاد عصر صفوی — باستانی‌پاریزی — ۱۳۵۸ — ۴ — ۱۷۱
* شعر اعتراض (مجموعه‌اشعارچندتن ازشاعران‌ایران) — — ۱۳۵۸ — ۴ — ۱۷۰
* فرهاد چهارم — احسان‌طبری — ۱۳۵۸ — ۶ — ۱۵۳
* قصه‌های پائیزی — اصغرالهی — ۱۳۵۸ — ۱ — ۱۳۵
* کوچه هفت‌پیچ — باستانی‌پاریزی — ۱۳۵۸ — ۶ — ۱۵۱
* لنین درمخفیگاه (ترجمه ناصر موذن) — ا . کازاکویچ — ۱۳۵۸ — ۲ — ۲۰۰
* ماتریالیسم تاریخی — امیرنیک‌آئین — ۱۳۵۸ — ۱ — ۱۳۶
* ماتریالیسم دیالکتیک — امیرنیک‌آئین — ۱۳۵۸ — ۲ — ۲۰۲
* مولوی چه می‌گوید ؟ — جلال‌الدین‌همائی — ۱۳۵۹ — ۵ — ۱۷۰
* نان — هوشنگ اسدی — ۱۳۵۸ — ۶ — ۱۵۵
* همسایه‌ها — احمدمحمود — ۱۳۵۸ — ۱ — ۱۳۴

رویدادهای ایران

* ایران درسالی که‌گذشت — هوشنگ حصاری — ۱۳۵۹ — ۱۲ — ۱۷۰
* رویدادهای ماهانه ایران — هوشنگ اسدی — ۱۳۵۸ — ۶–۱ — —
* رویدادهای ماهانه ایران — هوشنگ اسدی — ۱۳۵۹ — ۲–۱ — —
* رویدادهای ماهانه ایران — ر . ن . راوی — ۱۳۵۹ — ۱۰–۳ — —
* گاهنامه انقلاب — هوشنگ‌اسدی — ۱۳۵۸ — ۵ — ۱۷۲
* گاهنامه : برخی‌ازتاریخ‌های‌مهم‌ازدوران‌سوسیال‌دموکراسی‌انقلابی‌در ایران ،فعالیت حزب‌کمونیست ایران و جنبش کارگری ایران — ملکه‌محمدی — ۱۳۵۹ — ۳ — ۶۴
* یک‌سال همراه فراز و نشیب‌های انقلاب — هوشنگ‌حصاری — ۱۳۵۹ — ۱۱ — ۲۰۲

رویدادهای جهان

* جهان در سالی که گذشت — ا . بهرامی — ۱۳۵۸ — ۶ — ۱۶۵
* جهان در سالی که گذشت — ا . بهرامی — ۱۳۵۹ — ۱۲ — ۱۷۹
* رویدادهای ماهانه — ا . بهرامی — ۱۳۵۸ — ۵–۱ — —
* رویدادهای ماهانه (۱۳۵۹) — ا . بهرامی — ۱۳۵۹ — ۱۱–۱ — —

www.iran-archive.com